میثاق خون



دور دوم جهادی، سال دوم، شماره سوم، جوزا و سرطان ۱۳۶۶ هجری شمسی، شوال - ذی القعده ۱۴۰۷ هـ ق، نمبر مسلسل (۳۲-۳۳-۳۴)

فرمان خدا جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحیم

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ط إِن تَكُونُوا صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ
لِلْأَوَّٰبِينَ غَفُورًا ، وَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ
وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ، إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ
كَانُوا إِخْوَٰنَ الشَّيَٰطِينِ ط وَكَانَ الشَّيْطَٰنُ لِرَبِّهِ
كَفُورًا .

ترجمه

پرودگار شما داناتر است به آنچه در ضمیر شماست اگر باشید شائسته
پس هر آئینه وی آمرزنده رجوع کنندگان هست . وبده به صاحب قرابت
حق وی را و به درویش و به راه گذر و اسراف مکن اسراف کردنی هر آئینه اسراف
کنندگان برادران شیاطین هستند ، و هست شیطان نسبت به پروردگار
خود ناسپاس . الاسراء ۲۵-۲۷

آدرس مکاتباتی :

مدیریت مجله "میثاق خون"

کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۱۱۰۶ - پشاور - پاکستان

P.O. BOX.1106

PESHAWAR – (PAKISTAN)

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی، سال دوم، شماره سوم، جارم ماه جوزا، سرطان ۱۳۶۶ هجری شمسی، شوال - ذی القعده ۱۴۰۷ ه‍.ق نمبر مسلسل (۳۳-۳۴)

بسم الله الرحمن الرحیم

یاد داشت مدیر

هفته شهید (۸-۱۴ جوزا)

هشتم جوزا تداعی کننده شکوهمند ترین و عظیم ترین حماسه بعد از شهادت سیدنا حسین بن علی «کرم الله وجهیما» در تاریخ خونبار مبارزات اسلامی است.

در هشتم جوزا «تاریخ بار دیگر خانه تکانی کرد» و به پیروی از مشی سالار شهیدان کربلا قیام پیروز مندی توسط پیشگامان نهضت اسلامی افغانستان براه افتاد، آنهم بااین تفاوت که قیام قهرمان تاریخ، امام حسین(ع) در پهندشت کربلا در برابر یزیدیان ستمگر ودر زیر درخشش اشعه تابان آفتاب بوقوع پیوست، اما قیام قهرمانان هشتم جوزا در داخل زندان، در نیمه‌های یک شب تاریک و ظلمانی در برابر کافران وطنفروش وجنایتکاران بی ضمیر، مزدور و رسوا.

آری! این قیام پیروز مند در شب هشتم جوزای ۱۳۵۸ خورشیدی به صف آرائی یك صد وهفده تن از بهترین فرزندان نهضت - که انقلاب اسلامی و بیداری کنونی ما ثمرهٔ تلاشهای شباروزی آنان است - در برابر اهریمنان مزدور آغاز یافت، وبه همه جهانیان یکبار دیگر فهماند که در جهاد، مبارزه و قیام بر ضد طواغیت هرگز واژه «نتوانستن» عذر شده نمی تواند، بلکه جهاد، مبارزه و قیام مسؤولیت هرفرد هدفمند وآگاه وبالاخره وظیفه هرمسلمان «زنده» در همه جا و در همه وقت است.

قهرمانان هشتم جوزا که با قیام و ایثار گری بی نظیر شان بعد از امام حسین «رض» و یاران او باب جدید دیگری در فداکاری و فدا ئیگری و از خود گذری کشودند، در لحظاتی دست به قیام زدند که جز ایمان سلاحی نداشتند، آنها می خواستند درآن لحظات سرنوشت سازوحساس که فاصله میان مرگ وزندگی بسیاراندک بود، ازخود میراث عظیم و درس فراموش ناشدنی به آیندگان به یادگار بگذارند، بناءبه استقبال شکوهمندترین «مرگ» شتافتند و عظیم ترین مرگ را با کمال اراده وتصمیم انتخاب نمودند وبه بازماندگان دلیری بخشیدند. بقیه در صفحه (۱۷۴)

مطالب این شماره — صفحه

مجاهدین ظاهرش ای که مردم گرفت

استاد برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان طی سخنرانی اش در مرکز مطالعاتی ستراتیژیک دراسلام آباد بتاریخ هجده می (۲۸ ثور) و درمصاحبه ای که به تعقیب آن با روزنامۀ انگلیسی زبان مسلم انجام داد طرح‌حل سیاسی موضوع افغانستان را جزء جنگ تبلیغاتی روس خوانده گفت ، اگر روسیه واقعاً صادقانه خواهان حل سیاسی موضوع باشد ، یافتن راه حل مشکل نخواهد بود ، استاد ربانی همچنان پیشنهاد جالبی را در این زمینه ارائه داد، که گذارش مختصر آن که توسط دفتر سیاسی جمعیت اسلامی افغانستان تهیه گردیده بود به اداره مجله « میثاق خون » ارسال شده است که اداره مجله با عرض تشکر از کارکنان دفتر سیاسی ، این گذارش مختصر را، خدمت خوانندگان مجله تقدیم میکند «اداره»

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان ابتکارات اخیر حل سیاسی و صلح خواهی گورباچوف را ادامۀ مانورهای سیاسی دانست که روسها از ابتدای تجاوز شان هر وقتیکه مسئله افغانستان در مؤسسه ملل متحد، کنفرانس کشور های غیرمتعهد، کنفرانس سران کشور های اسلامی و یا سایرمجامع بین‌المللی مطرح بوده بدان دست زده اند . متأسفانه مانور های اخیر در خارج تا اندازۀ موفق بوده ـ روسها توانسته اند اذهان عامه را در غرب مغشوش بسازند وهم با استفاده از جنگ عراق و ایران و این ادعای شان که حاضرند از افغانستان خارج شوند ـ توانسته‌اند ممالک خلیج را تحت تاثیر قرار داده از موضعگیری شدید کنفرانس سران کشور های اسلامی درکویت جلوگیری نموده با امارات متحده روابط اقتصادی برقرار کرده ، در عمان سفارت باز کند وکشتی‌های خودرا بنام حمایت از کویت در خلیج داخل بسازند . اما این موفقیت ها ابر و غبار گزری و موقتی است که باگذشت زمان و واضح

...ـاه‌را مسؤول فاجعه ...ـار آن اند، میدانند



شدن واقعیت ها و هم فعالیت های تبلیغاتی مجاهدین موثریت خود را از دست خواهد داد. در داخل افغانستان جنگ تبلیغاتی و مانور های روس به مدد خداوند و همکاری مجاهدین بکلی بشکست مواجه شده اند ، با اعلان آشتی‌ملی! روسها میخواستند قوماندانان مجاهدین را بخود جذب نمایند اما غیر ازچند مزدورخود فروخته هیچ‌قوماندانی کدام تغییری در موضعگیری قاطع‌اش بر ضد روس بعمل نیاورده بلکه فعالیت های خود را شدید تر نمودند چنانچه عملیات هماهنگ روز هفت ثور سال جاری از سالنگ تا حیرتان شاهد نظم و آ گاهی بهتر وفعالیت بیشترفرماندهان مجاهدین است .

واقعیت‌های عینی وتجارب‌تاریخی نشان میدهدکه روسها در ادعاهای‌شان صادق نیستند در حالیکه روسها ازصلح و آشتی ملی ! صحبت می کنند ، قوای تازه دم بیشتر با سلاح های پیشرفته‌تر به افغانستان‌داخل ساخته حملات‌هوائی شان را شدت می بخشند . در حالیکه نجیب آتش بس را اعلان میکنـد ، ۴۲ ساعت بعد بالای منطقه دور افتاده «کشتموند» در لغمان که کدام پایگاه نظامی مجاهدین هم در آن نیست حملهٔ هوائی کرده ، ده ها زن و کودک را بشهادت میرساند .

در حالیکه وزیر خارجهٔ پاکستان در راه سفرش برای مذاکرات صلح ژینو در مسکو بسر می برد ، روسها

جنگ را به ماوراء سرحدات افغانستان بداخل پاکستان کشانیده کمپ های مهاجرین را تحت حملات بیرحمانهٔ هوائی قرار میدهند. بالاخره در حالیکه گورباچف کوشش دارد نقاب صلح خواهی و نو آوری را نه تنها در افغانستان

بلکه در جهان به چهره بگذارد - در اجتماع پنجهزار نفری جوانان حزب کمونیست که اکثراً لباس نظامی بتن داشتند، روحیهٔ نظامی گری را با تمجیدش از عساکر روس در افغانستان بالامی برد.

درقسمت تجارب تاریخی، فعالیت های روس در اروپای شرق بعد ازجنگ جهانی دوم بهترین درس است، مرور تاریخ این دوره نشان میدهدکه روسها

به چه بازی های در حکومت های ائتلافی ممالک اروپای شرقی مثلاً هنگری و پولیند دست زدند، چطور احزاب اکثریت دهقانان، سوسیال دموکراتها وخرده بورژوازی را که حکومتهای ملی را تشکیل داده بودند، توسط یک دو وزیر کمونیست از بین برده اعضای عمدهٔ آنها را به اتهام همکاری با نازی ها در زندان افکنده و

کشور های شانرا بشکل اقمار روس در آوردند. طوریکه دیده میشود«گورباچف» میخواهد عین تجربهٔ ستالین در اروپای شرقی را در افغانستان پیاده کند، این گفتهٔ زعمای روس که حکومت آشتی ملی به محور «دستاورد های انقلاب» تشکیل شود - مبین این واقعیت است که روسها میخواهند آنچه را که در ساحهٔ نظامی بدست آورده نتوانستند توسط مانورهای سیاسی کسب کنند.

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در قسمت حل سیاسی موضوع افغانستان

گفت: یافتن چنین راه حلی امکان دارد اما موضوع مهم اینست که کلید حل بدست روسهاست، مشکل افغانستان

با مداخلات و تجاوز روس پدید آمده و با اخراج قوایش رفع شده میتواند. حقیقت و انصاف حکم میکند که بعد ازاخراج قوای روس نیروئی که با پشتیبانی مردم خود برای مدت هشت سال به مقاومت در برابر یک ابرقدرت پرداخته یعنی سازمانهای مجاهدین باید بحیث نماینده مردم حکومت را مستقیماً بدست

بگیرد اما روس بهانه های دارد مثل اینکه خوف آن دارد که در افغانستان

جنگ داخلی براه افتد و خونریزی بیشتر صورت گیرد، یا اینکه میترسد افغانستان بیک پایگاه اجنبی ضد روس تبدیل شود. در برابر این بهانه ها باید گفته شود.

اولا: ترس از قتل عام افسانهٔ بیهوده است، تاریخ نشان میدهد که ملت افغانستان هیچگاه علیه خود سلاح برنداشته است.

ثانیاً: مجاهدین ومردم افغانستان چند اصل را بحیث اصول اساسی انقلاب قبول کرده اند که عبارتند از:

۱- رژیمی که در افغانستان بمیان می آید، رژیم اسلامی خواهد بود، این خواستهٔ عام مردم افغانستان است و در آن تغییری آمده نمیتواند.

۲- مردم افغانستان هیچگاه اجازه نخواهند داد از کشور شان بحیث

پایگاه یک کشور اجنبی (چه امریکا باشد چه کشور دیگری) استفاده شود.

۳- افغانستان به امنیت و آرامش نیاز دارد - برای دست یافتن به آن با تمام همسایه ها روابط حسن همجواری برقرار خواهد کرد، مشروط بر اینکه در امور داخلی اش مداخله

رژیمی که درافغانستان بمیان مـ

خواسته تمام مردم افغانستان اسـ

نکنند .

٤- اصل حق تعیین سرنوشت یک اصل سیاسی بوده، مردم افغانستان حق دارند با انتخابات آزاد حکومت اسلامی ، مستقل و غیر متعهد را تشکیل دهند .

٥- تمامیت ارضی افغانستان خدشه نا پذیرست . کارمل خائن حق ندارد واخان را به روسها و گذار کند، و ما اجازه نمیدهیم یک وجب ازخاک مان را دیگران غصب نمایند .

ثالثاً : اگرروسها واقعاً در ادعای شان برای یافتن راه حل سیاسی صادق باشند، یافتن چنین راه حل‌چندان مشکل نخواهد بود .

استاد ربانی طرح پیشنهادی خود را برای حل سیاسی موضوع افغانستان بحیث یکی از راه های حل ممکنه چنین بیان داشت ! در قدم اول حکومت فعلی خصوصاً دستگاه های نظامی ، پولیس و خاد منحل شده ، وزراء از کار بر کنار گردیده و معین ها بطور موقت امور را پیش ببرند . هیأتی مرکب از اشخاص نظامی (جنرالها) ومقامات عدلی که مورد قبول مردم افغانستان باشند تعین گردد ، این هیأت از بین خود یک نفر را از بین خود بحیث رئیس انتخاب نماید . هیأت شکل حکومت را نداشته ، صلاحیت امضای معاهدات خارجی ، ارسال و پذیرفتن نظر را نخواهد داشت ، فعالیت هیأت بشکل ادارهٔ موقت بوده ، برای تامین امنیت، قوای انتظامی را تشکیل خواهد داد که فقط به سلاح خفیف مجهز باشد ، ادارهٔ موقت دو وظیفهٔ‌مشخص را بعهدهٔ خواهد داشت :

١- تأمین امنیت قوای روس در وقت خارج شدن از افغانستان .

٢- بر گزاری انتخابات آزاد برای تشکیل دولت آئیندهٔ افغانستان. مجاهدین تضمین خواهند کرد که از اوامر ادارهٔ موقت اطاعت نموده و هم اقدامی علیه روسها انجام ندهند ، ناظرین بین المللی از کشور های اسلامی یا ملل متحد هم میتوانند از اخراج قوای روس وبرگزاری انتخابات نظارت بعمل آرند ، بعد از انتخابات شورای انتخابی قانون اساسی برای افغانستان نوشته حکومت جدیدی را را تشکیل خواهد داد .

این طرح به شورای عالی اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان تقدیم شده و اگر مورد تصویب قرار گیرد ، در قسمت جزئیات آن میتوان بعداً بکار پرداخت. امیرجمعیت اسلامی افغانستان

همچنان اظهار داشت ، مجاهدین حاضرند مستقیماً با روسها به مذاکره بپردازند. اما روسیه باید غرور بی جای خود را کنار گذاشته ، وجود مجاهدین را بحیث یک واقعیت برسمیت بپذیرد . روسها به پاکستان میگویند نجیب یک واقعیت است و باید برسمیت شناخته شود، در حالیکه نجیب نتوانسته قدرت خود را مستحکم کند (و اگر چنین می بود به وجود قوای روس در افغانستان ضرورت نمیداشت) . اما وجود مجاهدین واقعیت عینی است و باید برسمیت شناخته شوند. مذاکرات مستقیم مجاهدین با روس ، هم به مصلحت صلح خواهد بود و هم به مصلحت خود روسها ، چه با ادامهٔ جنگ تعداد بیشتر عساکر روس کشته شده و مشکلات شان بیشتر میشود . در صورت ضرورت دو کشور همسایه یعنی پاکستان و ایران هم میتوانند

ـــی آید ،رژیم اسلامی خواهد بود این

ـــت ودرآن تغییری آمده نمی تواند

در افغانستان قحط الرجالی نیست باید به شخصیت های دیگر موقع داده شود، انقلاب نوآوری ها دارد و ما نمی خواهیم به دوران های گذشته عقب گرد کنیم.

در مذاکرات شرکت نمایند.

استاد برهان الدین «ربانی» دربارهٔ ظاهر شاه فاسد گفت وی نمی تواند مشکل افغانستان را حل نماید، بلکه شاید کشمکش داخلی را بیشتر سازد، زیرا:

اولا بشکلی که فعلاً موضع ظاهر شاه از طرف حلقه های سیاسی روس مطرح میشود بخاطرحل قضیهٔ افغانستان نیست، بلکه روس اهداف دیگری دارد مثلاً ایجاد اختلاف در ائتلاف.

ثانیاً: ستون های که رژیم ظاهر شاهی به آنها متکی بود یعنی قبایل و سیستم قبایلی در اثر جهاد در افغانستان ازبین رفته، وجای‌خود را به فرماندهان جوان داده است.

ثالثاً: در ظاهر شاه صلاحیت و توانائی رهبری حکومت دیده نمیشود.

رابعاً: اگر روس بخواهد ظاهر شاه را بیاورد فرق بین وی و ببرک و نجیب چه خواهد بود (همه مزدور اند).

خامساً: مجاهدین مخالف ظاهر شاه بوده و وی را مسؤول فاجعه ایکه مردم افغانستان گرفتار آن اند میدانند استاد علاوه کرد در افغانستان قحط الرجالی‌نیست باید به شخصیت‌های‌دیگر موقع داده شود، انقلاب‌نوآوری‌هادارد و ما نمیخواهیم به دوران‌های گذشته عقب گردکنیم. خود ظاهر شاه هم اظهار داشته است تا وقتی مورد قبول مجاهدین نباشد، قمار روسها را قبول نخواهد کرد.

استاد ربانی در اخیر صحبتش در انستیتوت مطالعات ستراتژیک به موضوع انفجارات اخیر در شهر های مختلف پاکستان اشاره کرده آنها راهم جزء جنگ تبلیغاتی‌روسها دانست. اما تبلیغاتی که از ساحه گفتار تجاوز کرده به قیمت حیات افراد بیگناه تمام‌میشود برداشت‌عمومی‌اینست‌که با این‌انفجارات روس میخواهد بین مردم پاکستان و مهاجرین سوء تفاهم ایجاد کرده وهم بالای حکومت پاکستان فشار آورد تا به حل سیاسی فرمایشی‌روس تن‌در دهد لذافکرمیشودباحل‌قضیه‌افغانستان‌وبرگشتن مهاجرین بخاک شان سلسله انفجارات خاتمه خواهد پذیرفت. درین‌شکی‌نیست که ایجاد سوء تفاهم‌ووارد آوردن‌فشار

مردم افغانستان هیچگاه اجازه نخواهن... اجنبی، چه امریکا باشد چه ک...

تمامیت ارضی افغانستان خدشه ناپذیر است

کارمل خاین حق ندارد، واخان را به روسها واگذار کند، و ما اجازه نمید هیم یک وجب از خاک مان را دیگران غصب نمایند.

جزء اهداف انفجارات میباشند اما تصور اینکه با برگشتن مهاجرین بروز انفجارات خاتمه می یابد تصور محض است. حقیقت انیست که روسیه اهداف خاصی در پاکستان داشته و طوریکه آقا بکف جاسوس کی جی بی که بغرب پناهنده شد درباد داشتهای خود مینویسد از سال ۱۹۵۶ حکومت روس برنامه وسیعی برای انفجارات در صوبه سرحد و بلوچستان طرح نمود یک قسمت طرح در همان زمان تطبیق شد و قسمت دیگرش باقی ماند. در وقت «بوتو» تطبیق طرح به کمک دولت داؤد از سر گرفته شد و حتی تعدادی از اقوام بلوچ برای قیام مسلحانه مجهز شدند. طوریکه دیده میشود طرح سابقه بازهم بعرصه اجرأ گذاشته شده است.

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان تاکید کرد، که وجود مهاجرین در پاکستان برای حکومت و مردم این کشور خطری ندارد، اما وجود یک حکومت طرفدار روس در سرحدات پاکستان با افغانستان خطر واقعی را تشکیل میدهد. استاد ربانی همچنان فاش ساخت که درین او اخر مجاهدین توانستند یکتعداد نوکران روس را که میخواستند با سلاحهای ثقیل بشمول میزائیل وراکت های دوربرد از سرحد عبورکرده داخل پاکستان شوند دستگیر نمایند ـ وی اظهار امیدواری نمود که باهمکاری مقامات پاکستانی و مجاهدین توطئه های روس خنثی گردد.

استاد برهان الدین «ربانی» گفتار خود را با این سخنان مجاهد آسیای مرکزی «ابراهیم بیگ» خاتمه بخشید که: «ما را از افغانستان بیرون نکنید، اگر امروز بخارا به اشغال روس در می آید ـ فردا نوبت افغانستان است.»

...د داد از کشو رشان بحیث پایگاه یک کشور ...شور دیگری» استفاده شود

مانباید آرم فرام

دشمنان جهاد و مبارزه اسلامی منافق منشانه می گویند که اگر مجاهدین علم جهاد را بر نمی افراشتند هرگز یک ونیم ملیون افغان به شهادت نمی‌رسید .



متن سخنرانی استاد برهان‌الدین «ربانی» رهبر جمعیت اسلامی افغانستان بمناسبت شهادت شهدای اخیر ولایات مختلف کشور در جاجی که به تاریخ ۳۱ - ۳ - ۱۳۶۶ش در محوطه مسجد اشرفیه ایراد کرده بودند .

«اداره»

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا و مولانا محمد و علی اله وصحبة و من دعا بدعوته الی یوم الدین○

برادران مجاهد ! السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته و بعد .

به سلسله مجالس مبارک که در دوران جهاد به عنوان تجلیل از شهدای گلگون قبای سنگرهای خون و شهادت بعمل می‌آوریم امروز بازهم در تجلیل عده ای از شهدای عزیز گردهم آمده ایم که از زندگی و کارنامه های جهادی هرکدام شان به تفصیل اطلاع نداشته باشیم امابعضی ایشان را که‌من از نزدیک می شناختم و از جهاد و کارنامه‌های جهادی شان تاحدی‌محدود

ـان شهدای عزیز خود را ـوش کنیم





اطلاع دارم برایتان عرض می کنم .
از جمله این شهداء بحیث نمونه وبه عنوان مجاهد حماسه ساز می‌توان برادر پرتلاش وبرادر متواضع ودلسوز، آمر نمایندگی ولایت سمنگان را نام برد، که من اورا از نزدیک می شناختم و در طول دورانی که او مسؤولیت آمریت‌نمایندگی را بدوش داشت‌باداشتن یک اخلاق عالی باتلاش و پشتکار و باتواضعی که کمتر در وجود دیگران سراغ می‌شد به کار مشغول بود .
این برادر شهید بر خلاف اکثر آمر های‌نمایندگی‌ها با کمال فروتنی وتواضع درمیان مجاهدینش در خیمه بسر می‌برد و همراه با مجاهدین همه تکالیف و زحمات را متحمل بود ، و زمانی که حملات روسها بالای جاجی شدت پیدا کرد در شبی که درخواستی از طرف بعضی‌از برادران ما از جاجی‌برایم رسید تا تعدادی از مجاهدین را به جبهات جاجی بفرستیم پیش ازآنکه من‌اشخاصی را انتخاب بکنم تیلفونی از طرف یکتن از برادران ولایت سمنگان رسید که درخواست داشت یکعده زیادی از مجاهدین ولایت سمنگان اطلاع یافتند که حملات روسها بالای جاجی شدت پیدا کرده لذا ما تعداد از مجاهدین آماده هستیم تا به جبهات جاجی بشتابیم و البته برای‌من این یک مسئله کاملاً عجیب بود زیرا من در حالیکه برجستجوی این بودم که تعدادی از برادران را از کدام ولایت یاولایات انتخاب بکنم اما مثلیکه به این برادران الهام شده باشد اینها تقاضای جدی خود را بمن روان کردند و من فوراً آنها را خواستم و

دستور حرکت دادم زیرا درخواستیکه از جاجی رسیده بود نشان میداد که وضع فوق العاده خطرناک است .

تعداد زیادی از برادران مجاهد ولایت سمنگان آماده شدند از جمله ما شصت و پنج (۶۵) نفر را انتخاب کردیم و در جمله هم برادر «انجنیر عبدالکریم» بعنوان سرپرست شان وظیفه داشت که مجاهدین را به جبهه برساند اما اتفاقاً که من هم برای یک دو روزی که به جاجی رفتم در آنجا دیدم که برادر انجنیرعبدالکریم باکمال شوروشوق سلاح‌سنگر را بشانه گرفته و لباس سنگر پوشیده است . و در شبی که پیغام عدهٔ از برادران مجاهد

همسنگرانش راجع به او بمن حکایت می‌کرد که حکیم خان شهید باوجودیکه در جهاد یک چشم خود را از دست داده بود (یکصد و سی‌و شش) زخم‌هم برداشته بود و (۸۰) هشتاد چرهٔ در بدنش تاکشیده باقی بود اما با این‌همه جراحات و تکلیف بارها در سنگر های فخر آفرین جهاد در برابر دشمن‌رزمیده است . برادران مجاهدی هم از ولایت پکتیا در حملات اخیر روسها جام شهادت نوشیدند که آنها هم ازبهترین مجاهدین سنگر بوده و از خود قهرمانی های زیادی بجا گذاشتند . خداوند همه مجاهدین ما را به جوار رحمت خود جابدهد و ببرکت خون شهدای

دارند که در تاریخ گذشته کمتر نظیر شان دیده میشود . در گذشته ها ، قهرمانانی در جهان اسلام وجود داشته و افتخارات زیادی نصیب جهان اسلام و تاریخ اسلامی نمودند امروز هم به لطف خدا(ج) قهرمان های ما ، مکتبی را و نظامی را در همه ابعاد جهادی خود بمیان آوردند و از لحاظ نظامی اینها بقدری ابتکارات بخرج رسانیدند که حتی در پیشرفته ترین کشور ها نظیر آن دیده نشده است .

ما نوشته های نویسندگانی را میخوانیم که می نویسند: باید جنرالان کشورهای غربی از مجاهدین افغانستان بیاموزند .

اگر سنگرهای ما افتخارات و قهرمانی های می‌آفرینند ، حفظ این قهرمانی ها و افتخارات برای ما ضروری است .

رسید که قوای دشمن تصمیم دارد بالای منطقه خرچتل پیشروی کند در جمله کسانی که بعنوان فدائیان خط اول آماده شد برادر «انجنیرعبدالکریم» و تعداد از برادران مجاهد دیگری بود که یکجا با این برادر در همان شب روانه خط اول جبهه شدند تا تعرض دشمن را به عقب بزنندالبته خداوند جل‌جلاله خواسته بود که او چند روز بعد ترجام شهادت نوشید.خداوند «جل جلاله» این برادر شهید ما را بیاسرزد و غریق رحمت خود بسازد . شهید دیگر ما بنام حکیم خان از پروان است که او را از نزدیک دیده بودم اما باچنین صفات اورا قبلاً نمی-شناختم و چند لحظه پیش برادری از

ما افغانستان عزیز را آزاد و حکومت اسلامی را درکشور اسلامی ما به میان آورد .

برادران عزیز ! با گذر بسیار کوتاه و سرسری در زندگی نامه شهداء و کارنامه های شان ، ما و شما امروز بیک حقیقت مهم رو برو میشویم که اگر دیروز محمود بت شکن داشتیم امروز ملیون ها تن ، از محمود های بت شکن و بت شکنانی هستند که تنها بت‌های‌سنگی را نمی شکنانند بلکه بزرگترین بت نظامی و سیاسی جهان معاصر را درهم شکسته اند ، امروز ما به لطف الهی مجاهدینی داریم که طلسم ها را درهم شکسته ودر جهان معاصر درهمه ابعاد نو آوری های

اسرائیل شکستیکه توسط مصری ها در سینا دیدو شکستن خط «بارلیف» برای اکثر اکادمی های حربی یک درس جدیدی شد که آنها مطالعه می-کردند که عساکر مصری چه نوع توانستند خط «بارلیف» را بشکنانند وروی آن کتابها نبشته شد ومطالعاتی صورت گرفت .

اما امروز ما می‌بینیم که روسها در هر سنگر خود ده ها خط بارلیف ساختند ، حملات اخیر روسها نشان می‌داد که هر کمالیکه دشمن داشت در جبهات ما بکاربست و همه سلاح های خود را باهر چه که در اختیار داشت استعمال کرد ، هر هنر نظامی که داشت در استعمال آن کوتاهی

نکرد اما سر انجام در جاجی در قندهار در پروان و نقاط مختلف کشور که بحیث محراق داغ حملات روسها در این روزها قرار گرفته است ما دیدیم که روسها با چه شکست رسوا کننده ای رو برو شدند که حتی بخاطر همین شکست روسها حالا تعدادی از جنرالان خود را محاکمه می کنند تعدادی را به زندان روان کردند و فعلاً یک حالت شکست و یک درهمی و برهمی درمیان قشون روسی بمیان آمده است که چرا باوجود حملات بس سنگین خود بازهم کمترین پیروزی را حاصل نکردند ؟ و چرا نتوانستند صد قدم پیش بسوی خرچتل بیایند و یکی از سنگر های طلسم شکسته میشود طلسم های دیگر را بمیان میاورند و امروز در جبهات جهادی دشمن به شکست و رسوائی رو برو شده اکنون از لحاظ سیاسی طلسم های جدیدی را و دسایس تازه یی را روسها میخواهند پیاده کنند درین مورد ما یقین کامل داریم که ملت مجاهد ما به لطف الهی قدرت آنرا خواهند داشت که دشمن را آنچنانکه

در بعد نظامی درهم کوبیدند از لحاظ سیاسی نیز درهم بکوبند و این تلاش ها هم با رسوائی و شکست رو-برو خواهند شد و چنانچه در بعد نظامی فداکاری و اخلاص و دلسوزی نظامی باعث شد که حتی بر دشمن از لحاظ استخدام اسلحه هم پیشروی کنند ما شاهد بودیم و برادران خبیر به امور حربی درجبهات جاجی این مطلب راهمیش می گفتند که مرمی های راکت برادران مجاهد ما چنان بهدف اصابت می نماید که گویا اینکه مرمی کلاشنکوف هدف را مورد اصابت قرار بدهد پس اگر ما در جبهات جهادی خود در پهلوی اخلاص،ایمان و دلسوزی مجاهدین خود پیروزی های زیادی نصیب شدیم ، در جبهه سیاسی هم کار بکار دارد تلاش ضرورت است تنها به این نباید دلخوش باشیم که امروز دسیسه روسها در قسمت پیاده کردن

آن چنانکه ملت مجاهد ما دشمن را در بعد نظامی درهم کوبید توان آن را دارد که دشمن را در بعد سیاسی هم درهم بکوبد.

مجاهدین را درهم بکوبند ؟ در قندهار نتوانستند کمترین پیروزی را بدست بیا ورند ، در حدود دو هزار تن از عساکر تسلیم نیروهای مجاهدین شد، تعداد بیشماری از عساکر روسی ازبین رفت و تلفات در جاجی خیلی ها سنگین بود و نظر به برخی راپور ها در حدود دو صد وسایل جنگی دشمن و ۲۱ هوا پیمای آن یا کاملاً نا بود شد و یا تخریب گردید . و تعداد زیادی از روسها و مزدوران روسی ازبین رفت .

اینها همه بیانگراین حقیقت است که براستی مجاهدین در پناه لطف و عنایت الهی توانستند بت نظامی روسها را درهم بشکنند . و طلسم قشون سرخ درهم شکسته شد اما هر جا که و وحدت اگرچه بصورت سرتاسری هم نبود وحدت نسبی مجاهدین باعث شد که دشمن را درسنگرهای مختلف درهم کوبند یقین داریم با وحدت سیاسی درمیان تنظیمهای اسلامی دشمن هرگز نمیتواند نیرنگ و دسیسه دیگری را درمیان ملت ما پیاده کند ، و شکست نظامی خود را به یکنوع پیروزی نسبی سیاسی تعویض کند ، ما یقین داریم که این دسیسه دشمن نا کام شدنیست .

ما میدانم که شکست دشمن در جبهات جهادی نتیجه قربانی یک ونیم ملیون فرزندان مؤمن ومخلص افغانستان و نتیجه اخلاص ودلسوزی سنگرنشینان با ایمان مابود .

اخلاص برادران ما در امور ظاهر شاه یا غیر او به نا کامی روبرو میشود و ما مطمئن بوده باشیم . من دو روز پیشتر به یکی از کمپ ها رفته بودم بعضی از علماء محترم که از جریان امور آگاهی خوبی دارند گفتند : دست های مرموز اما خیلی ها فعال دست در کارست که مردم را از جهاد به اشکال گوناگون مانع میشوند ، که باید در مورد توجه بیشتر گردد .

او می گفت چنانچه در افغانستان ابتدا تصور می کردم که همه مردم مسلمان هستند و هرگز به کمونستها اجازه نخواهند داد که بر افغانستان مسلط شوند و بسیار مردم باور هم نمی کرد که کمونستها اینقدر قدرت و توانائی را دارند که در افغانستان

کودتای بکنند امـا کودتـا شد آنها موفق هم شدند این فاجعه بمیان آمد اگر باز جهاد شروع نمی شد یقیناً این فـاجعه درد ناکتر می‌شد. و امروز هم ما نباید از لحاظ سیاسی و از لحاظ تبلیغاتی ساحه رابه فعالیت دیگران ترک کنیم.

امروز دشمنان جهاد و مبـارزه اسلامی دست به تبلیغات بسیار وسیع و گستردهٔ علیـه تنظیمهای جهادی و مجاهدین زده انـد. و هرجـای آوازه بلند است که تنظیم های جهادی کاری کرده نتوانستند قتل و کشتار هـای زیاد در افغانستان بمیان آمد حتی شهادت بیش از یک ملیون شهید ما را که در راه سربلندی اسلام و مسلمانها شهید شدند به زعم این عناصر مفسد و مزدوران «خادوکی، جی، بی» یک‌قتل و کشتارمی‌خوانند، که توسط مجاهدین صورت گرفته است، یعنی بـدینوسیله میخواهند بـه مردم بگویند، اگر این مجاهـدین جهاد نمی‌کردنـد اگر علم جهاد را اینها نمی افراشتند هرگز یک و نیم ملیون مسلمان در افغانستان شهید نمی شد، این قسم تبلیغات‌بسیار گوش‌های شنوائی درمیان عناصر بی‌خبر پیدا کرده است واین دسایس وتبلیغات هـر روزی اوج میگیرد و هـر روزی دامنه اش وسیعتر میشود و در بعضی جا هـا پـایه هـای شان مستحکم شده میرود لهذا بـاید برادران مجاهد ما سخت ملتفت بوده باشند کـه اگر در سنگرما مشغول جهاد هستیم برادرهای مهاجـر مـا درمیان خیمه هـایشان هم ملتفت بوده بـاشند کـه چنین تبلیغات در نهایت جز سرکوبی مجاهـدین هدف دگری ندارد یعنی ما یقین می‌دانیم‌که هدف این‌تبلیغات جز خدمت بروسها و جز شکست مجاهـدین چیزی دیگری نیست امـا بـه ظاهـر بشکل خیـلی هـا دلسوزانه گفته میشود کـه بس است بیش از این نباید خود راخسته ساخت و نبـایـد بیش از این تبلیغات را قبول نمود.

وحتی گاه‌گاهی در مورد مجاهدین و کسانیکه‌خواهان یک دولت اسلامی و پیروزی کلی اسلام در کشور هستند تبلیغات مختلف صـورت میگیرد کـه اصلاً این مردم نمی خواهند دوباره به کشور برگردنـد یا اینکـه رهبران در اینجا پـادشاهی هـا و یـا حکومت هـا دارنـد بنـاء نمیخواهند پـادشاهی این حکومت خود را در پاکستان از دست بدهند بـه این شیطنت هـا از خستگی های ملت مظلوم و بیچاره مـا از عدم کارهای منظم و یا برنامه استفاده های بسیار منفی صورت گرفته لهذا بـه این موضوع سخت باید برادران ما ملتفت بوده باشند که سنگر هـای جهادی ما اگر قهرمانی هـاو افتخارات می‌آفرینند حفظ این افتخارات و قهرمانی ها برای ما ضرور است و مـا باید اجازهٔ ندهیم که تبلیغات‌گمراه کن، عدهٔ از برادران ما را گمراه بسازدو درمیان آنها عناصر دستوری‌و مزدوران «خاد» وکی جی‌بی‌ بتوانند کاری کنند.

بـرادران عزیز! البته در چنین شرایط از خود باید بپرسیم راه علاج تنها همین است که مادر کمپها تبلیغ بکنیم‌و تنها فعالیتهای سیاسی مادرهمین قسمت خلاصه شود کـه جلو تبلیغات یک تعداد مزدوران روس را در کمپها بیگیریم. اگـر تنها در ایـن قسمت تنها به چنین فعالیت ها اکتفا می‌کنیم یقیناً دشمن باز میتواند بشکل دیگر وبه نیرنگ دیگر میان مافعالیتهای خود را ادامه بدهد لهذا در شرایط کنونی تصمیم هـائیکه ازطرف اتحاد اسلامی مجاهدین گرفته‌شده بود موضوع حکومت مؤقت و حکـومت مجاهدین بود کـه توسط تنظیمهای جهادی اعلام شد، امروز کاملاً ضرور است که این تصمیم پیاده شود بیش از این دگر مردم را منتظر گذاشتن و بیش از این امروز و فردا نمودن کار درست نیست و این کار باید بصورت یک خواسته همگانی، خواسته همـه تنظیمها و خـواسته همـه مجاهـدین در عمل پیـاده گـردد و حکومت مجاهدین تشکیل شود. شاید بعضی ها بگویند اگر ما یکحکومت را تشکیل میدهیم درکجا تشکیل‌میدهیم؟ در دورانیکه هنوز روسها در افغانستان هستند تشکیل یکحکـومت چـه معنی دارد؟ آیـا اینحکومت را در داخـل تشکیل بدهیم یـا در بیرون تشکیل بدهیم؟ در کجا این حکومت تشکیل شود؟ و حدود کار و صلاحیت آن چه است یقیناً این پرسش ها قسمتی‌بیجا می‌باشد. امـا زمانیکه اتحاد اسلامی مجاهدین فیصله نمود که باید حکومتی بمیان بیـاید تشکیل حکـومت تمام دسایسی را که فعلاً در سطح بین‌المللی روانست همه را میتواند خنثی بسازد.

زیرا یگانه حیله دشمنان و یگانه تبلیغ دشمن درمیان مجاهدین وارد و گاه‌های مجاهدین و مهاجرین اینست که اصلا تا هنوز اینجا نتوانستند یک اداره واحد

سیاسی را تشکیل بدهند ، تشکیل یک اداره واحد سیاسی ولو که امروز نتوانند در داخل افغانستان اداره افغانستان را بصورت مستقل بدست بگیرد ، همه شطنیت ها و نیرنگها و بهانه جوئی های زیاد را از بین می‌برد ونشان می دهد که مجاهدین توان تشکیل دولت را دارند . پس تشکیل یکحکومت سیاسی که فیصله مجاهدین است باید پیاده شود، گاه‌گاهی هم مطلب دیگری عنوان می‌شود که تعداوی از برادران اهل تشیع ما باقی ماندند و در این ائتلاف سهیم‌نیستند براستی این مطلب هم یک‌مطلب بسیار درستی‌است باید در هر تصمیم درحکومت موقتیکه پیش بینی و فیصله شده است برادران اهل تشیع ما که بدون آنها وحدت ملی افغانستان بمیان نمی‌آید آنها هم در حکومت آینده افغانستان‌حق مسلم دارند و باید هم در این فیصله سهیم بوده باشند و این تبلیغ و دسیسه ایکه امروز دشمن گاه‌گاهی از طریق نامه ها در بی - بی - سی ، گاهی از پخش شب نامه ها به انواع و اشکال مختلف میخواهد دسایس ایجاد کند و درمیان برادران اهل السنة‌والجماعة وبرادران اهل تشیع شان کشمکش را بمیان بیاورند یقینا این حیله و نیرنگ شان باید با - فیصله حکیمانه که توسط ائتلاف‌صورت گرفته و باید بصورت جدی و سریع صورت بگیرد تا همه این دسیسه ها ازبین برود و مجالی برای دشمن دیگر باقی نماند امروز دشمن می‌خواهد با عنوان قرار دادن ظاهر شاه باعث کشمکش درمیان مجاهدین و تنظیمهای جهادی بشود، هرگاه حکومت مجاهدین تشکیل‌شود کسانیکه ظاهرشاه میگویند، نمی‌توانند حکومت مجاهدین را نادیده بگیرند وبگویند که ما در برابر حکومت مجاهدین ظاهر شاه را میخواهیم . آنها در مجالس ائتلاف همیش‌این مطلب را گفتند که زمانی که ما مایوس شویم و وقتیکه دیدیم ما خود حکومت خود را تشکیل ندادیم و اداره واحد سیاسی نساختیم آن زمان باز ما مجبور خواهیم بود هر کسی که بوده باشد به حکم مجبوریت و بحکم حالت اضطرار او را قبول بکنیم . ولی ماتوقع شنیدن همچو حرف ها را هم نداریم . زیرا تشکیل حکومت موقت کار بسیار ساده است و کاملاً ممکن است و تنها یک تصمیم یک فیصله را میخواهد و حرف های آن برادران ،اعلان به ما مخالفان ظاهر شاه است تا هرچه زودتر موضوع حکومت مجاهدین را فیصله کنیم .

مسئله شورا و انتخابات درمیان مجاهدین هم یک فیصله و یک تصمیم است که از طرف اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان صورت گرفته است و ما باید مجاهدین را و مهاجرین را و مردم افغانستان را درتعیین‌سرنوشت کشور خود ، سهیم بسازیم در اصل این فیصله هیچ کسی‌مخالف‌نیست وهمه موافق است و همه برهمین عقیده است که باید در مورد تعیین سرنوشت کشور شان خود مردم افغانستان سهم داشته و رأی و نظر آنها باید محترم بوده باشد و اختلاف نظری که‌است در هدف‌هیچ‌اختلاف وجودندارد تنها شاید توجیهاتی وجود داشته باشد تعدادی از برادر ها باین نظر بوده باشند که در شرایط کنونی در جهت اخذ آرای مردم مجاهدین ، جبهات جهادی مهاجرین تا حدی که ممکن است باید تلاشی صورت بگیرد اما در شرایط انقلابی چون معلوم کردن رأی ایشان اگر ممکن نبود باید آنرا به مرحله دیگری به تعویق بیندازیم این مطلب مطلب کاملا قبولشده بوده ، دربین قسمت هیچنوع اختلاف و هیچنوع دوگانگی وجود ندارد وهمه متحد القول و یک نظر واحدی دارند . بهرحال چیزیکه که‌درینجا مهم است اینست که باز خدای ناخواسته موضوع بمیان نیاید که درمیان ائتلاف و درمیان مجاهدین در مورد اینکه تعدادی خواهان انتخابات فوری هستیم و تعدادی خواهان انتخابات در شرایط مناسب هستیم اختلافی به میان آید . در جائیکه میخواهند انتخابات صورت بگیرد علی‌العین والرأس باید به زودی انتخاب صورت بگیرد و در جائیکه ممکن نیست و در شرایطی که ممکن نیست کاری ضروری تر را انجام دهند. ممکن است که ساهر کار را انجام بدهیم حکومت مؤقت که بعنوان یک فیصله کلی ویک تعهد همگانی مجاهدین در یک اجتماع تاریخی صورت گرفته این بجای خود باقیست باید این تعهد بجا شود و هم حکومت موقت صورت بگیرد و حکومت‌سوقت شرایط انتخابات را بصورت ممکن مطالعه کنند و بعد ازینکه شرایط کاملاً مساعد شد در آنجا انتخابات بصورت همگانی ، سر تاسری، جزئی یا بهر سطحی که باشد بمیان

بیاید پس جمع در مابین دو رأی ، ودر مابین دو طرز فکر کاملاً ممکن است و میتوانند بدون اینکه تعارضی در - میان بوده باشد ، هم حکومت موقتی بمیان بیاید وهم چنان بفکر پیاده شدن فیصله انتخابات و شورا درمیان مجاهدین و درمیان مهاجرین شد ، پس در مابین دو رأی و در مابین دو نظر هیچنوع معارضه‌وتعارضی وجود ندارد . پس آنچه که ممکن است و فعلاً آسان است آنرا نباید فرو گذاشت . بهرحال مطلبی دیگری که درین قسمت باید گفت او عبارت از اینست که: درمسئله انتخابات در مسئله شورا فیصله بحال خود است فیصله نباید نقض شود فیصله محترم‌است امادر قضاودر بعضی‌محاکم یکنوع حکمی وجود دارد که قاضی فیصله می‌کند اما تنفیذ آن را معطل‌به زمان مناسب قرار می‌دهد . و در قوانین اسلامی بسا حدود در شرایطی که جنگ در حالت بسیار سخت قرار داشته باشد تطبیق بسیاری حدود را بزمان مناسب وبزمان صلح می گذارند، لهذا در این مسئله هم نشود که بار دیگر خدای‌ناخواسته تبلیغات مطبوعاتی ویا تبلیغات را دیوئی یا نظر خواهی ها مخالفتی درمیان‌مجاهدین بمیان آورد و تعدادی نظر بدهند که ما طرفدار انتخابات فوری هستیم و تعداد درجبهه دیگر ، مخالف انتخابات فوری بوده باشند . بناء فیصله انتخابات بحیث یک فیصله اتحاد اسلامی بجای‌خود باقیست و پیش از این هم فیصله دیگری وجود دارد که عبارت ازتعیین یک حکومت مؤقت مجاهدین است و باید عملی شود و این کار صورت بگیرد وعدهٔ که ما به مردم و بجهان دادیم باید آنرا پیاده کنیم . و قسمیکه طلسم نظامی دشمن را درهم شکستاندیم طلسم سیاسی و نیرنگ‌های فریبندهٔ ، دشمن را نیز در هم کوبیم و به این شکل ملت افغانستان ثابت کند که جنگ و سیاست و مبارزه او یک معجزه قرن بیستم است که راستی تاهمه کارهای ما وهمه فعالیت های ما یک فعالیت کاملاً تاریخی و معجز نما بوده باشد . تا خدای ناخواسته باز یک بازار تبلیغاتی دیگری درمیان گرم شود که یک تعداد طرفدار شورا و انتخابات هستند و تعدادی مخالف انتخابات و شورا . و این مسئله یک مسئله ایست که تنها از این دشمن بهره برداری خواهد کرد و چیزی نصیب مانخواهد شد .

برادران عزیز! براستی که امروز مادر مرحله خیلی حساس و فیصله کن بسرمی‌بریم‌هر تنظیم جهادی‌سخت‌متوجه امور داخلی و متوجه نظم داخلی خود ومتوجه فعالیتهای‌خویش درسنگر و در دفاتر و درهمه جا بوده باشد و ما که خواهان یک وحدت سرتاسری درمیان مجاهدین هستیم باید قبلا خود را بسازیم اول خانه های خود ما باید منظم و مرتب باشد اول سنگر های خود ما منظم بوده باشد بعد از آن یک مجموعه تنظیم یافته و مرتب میتوانند که یک تعداد دیگر رامرتب ومنظم بسازند و در غیر آن اگر پراگندگی ها براوضاع اداری و جهادی ما حاکم بوده باشد یک مجموعه اداری پراگنده و بی نظم و بی ترتیب جز أینکه باعث بی نظمی و شکستن نظم و ترتیب در صفوف دیگران شود کار دیگری از پیش برده نمی‌تواند بهرحال در حالیکه ما خواهان وحدت کلی مجاهدین هستیم آرزو داریم که همه مجاهدین از تمام تنظیمهای شیعه و سنی دریک صف واحد قرار بگیرند، اما تا زمانیکه یک اتحاد کلی صورت می گیرد ، هر تنظیم جهادی باید اصلاحات داخلی‌بمیان آورده وکجی‌های خود را اصلاح کند. متأسفانه هستند برخی مجاهدینیکه بنام جهاد و بنام قوماندانی سوء استفاده ها می‌کنند ، راستی قابل تعجب است که در بعضی بازارها حتي سلاحهای سنگینی مجاهدین هم بفروش می‌رسد حتی گاه‌گاهی هم شده که در بعضی جبهات سلاحهای سنگین مجاهدین توسط افرادی بنام قوماندان و سرگروپ اخذ و مستقیماً بعنوان سوغات بروسها تقدیم میشود . و این خطرناکترین کاریست که در سنگرهای جهادی بمیان میاید . لهذا باید همه برادر ها ملتفت بوده باشند که اصلاحات ما اصلاحات سرتاسری و اصلاحات در مابین همه جبهات ما بوده باشد و در این روزهای سرنوشت ساز ما اگر متوجه جبهات جهادی خود نباشیم متوجه اردوگاهای مهاجرین‌خود نباشیم دشمن به انواع‌واشکال مختلفی دست اندر کار است پول فراوانی را توزیع می کندکه بعضی از سلاحهای مجاهدین را بدست بیارد،بخرد. قوماندانها را خریداری نماید ، مجاهد را خریداری نماید لهذا مسؤولیت همهٔ

شکست دشمن نتیجهٔ قربانی یک ونیم ملیون شهید فرزندان مؤمن و مخلص افغانستان است

برادر ها ، مسؤولیت آمرین ولایات، مسؤولیت کارکنان نظامی وبالاخره مسؤولیت همهٔ ماست که دراین قسمت ملتفت و متوجه بوده باشیم .

برادران خیلی عزیز ! آرمان شهدای عزیز راکه بخاطر سربلندی اسلام و مسلمانها و در راه بمیان آمدن یک دولت اسلامی در افغانستان سرداده اند، نباید نادیده بگیریم و تسمیکه قبلاً برادر ما گفت ،اگر یکنیم ملیون شهید مادر یکجا شهید می شدند خون شان شاید قصرهاو بندهای بزرگ را از میان برمیداشت و نابود می کرد ؟ یقین دارم که تعداد کثیری از فرزندان مخلص جهاد که در راه خداوند شهید شدند از خود آرمان بزرگی داشتند بزرگترین ارمان شان بمیان آمدن یک حکومت اسلامی در افغانستان است،آرمانشان ادامه جهاد است آرمانشان پیاده شدن ارزش های اسلامی در کشور است ،ارمانشان نابودی دشمنان اسلام است . ما باید در این قسمت سخت کارکنیم و سخت تلاش بکنیم و اجازهٔ ندهیم که ارمان شهداء باخود شان از میان بروند و فراموش شوند .

برادران عزیز ! در ارتباط با ائتلاف و اتحاد گرچه شاید گاه گاهی خبرهای مختلف شنیده میشود اما به لطف خداوند هنوز هم در ائتلاف کدام تغییرات بمیان نیامده ، بشکل سابق خود دوام دارد و امیدوار هستم که استحکام بیشتر پیدا کند و امیدلست که گروهای شامل اتحاد قدمهای پیشرفته تری درمیان خود بردارند و یگان یگان نوشته های متعارض اگر شنیده ویا خوانده میشود به این معنی نیست که اختلافات درمیان مجاهدین و ائتلاف اسلامی عمیق شده است و ما آرزومندیم که همه برادران در استحکام اتحاد کنونی وتقویت آن بیشتر بکوشند. و در اخیر بروح همه برادران شهید خود ،شهدای که از ولایات پکتیا و پکتیکا قندهار و پروان و سایر برادران ما که از ولایت سمنگان از کابل و از مناطق مختلف دیگر در جبهات پکتیا شهید شدند اتحاف دعا می کنیم . و البته در مورد سوانح شان و در مورد شخصیت و کارنامه های جهادی برخی از آنها قبلا شاید مطالبی گفته شده باشد، و تعدادی چههم بعنوان بهترین قهرمانان و بحیث شهدای گمنامی شاید در مورد شان چیزی گفته نشده باشد اما اگر امروز آنها در نظر ما گمنام هستند درپیشگاه خداوند نام اینها هرگز فراموش نشده و آنها به آرمان خود رسیدند . خداوند همه شهیدان ما را بیامرزد و خداوند جل جلاله ما را توفیق دهد که راه شهداء را ادامه بدهیم آرمانشان را حفظ بکنیم ولوای توحید را که آنها برا فراشته بودند برافراشته نگهداریم تایک حکومت عدل الهی بمیان بیاید. و از انیکه ریاست نمایندگی های ولایات

در جهت تنظیم فاتحه گیری ها ، فاتحه گیری های دسته جمعی را درمیان ولایات ابتکار کردند ، کار قابل شکران دانسته، بهمه کارکنان ریاست نمایندگی ها و آمرین های نمایندگی توفیق بیشتر در جهت خدمت بهتر به مجاهدین خواهانم . خداوند افغانستان عزیز را آزاد و حکومت عدل الهی را درکشور ما بمیان بیاورد .

اقول قولی هذا و استغفر الله لی
ولکم انه هو الغفور الرحیم
والسلام علیکم ورحمة الله .

امروز فردائی برای فردا

نابل ، لاجوردینشهری

من ، هنوز میروم ، هنوز در راهم ، سرمنزل اقامت دور و نا پیدا است ، شمعی در امواج بیکرانهٔ سیاهی در آن دور دستهای دور میلرزد ؛ نمی دانم که آتشی کاروان رفته است ویابه سپیده‌های بامداد «فردا»نزدیک‌می‌شویم

اما در افق مینگرم هنوز نشانهٔ از «رسیدن» و بارقه از منزل هویدانیست. هر قدر میروم هنوز که هنوز استخود را در امروز می‌یابم و چون غواصی از دست رفته ای ، در امروز شناورم ، «فردائی» که خواهد آمد هنوز سربزانوی ابدیت غیب خوابیده است و هنوز در سرمدیت زیبا و خاموش ، مکتوم است،

گوئی هرگز «بیدار» نخواهد شد ، و نخواهد آمد .

میگویند میآید ، من بسوی او رهسپارم واو بسوی من میآید . امـا «بهم» نرسیده ایم ، وقر نهاست که در امروز مدفونم . هنوز «امروز» است ، برزخ شب که «امروز» رابه «فردا» می پیونددهنوز پیش روست وگامی تا هنوز بسوی «او» نرفتـه ام . نکنند تداوم ملال انگیز و تهوع آور امروز ، ایمان بفردا و فردا ها را در دلها بمیراند و در امروز یعنی در کمینگاه همشیگی برزخ شب بپوسیم . هیهات ! میگویند کارمی کنند وهمگان دست بکار وستیزه‌اند تا گنجینهٔ سپید «فردا» را از ظلمت برزخ شب، چون حجم سنگین حقیقت‌استخراج کنند وماندگاري و فنا نا پـذیرش را تضمین نمایند و «انسان» این حجم مجهول را از رسوب غم آلود در امروز و مناسبات حاکم بر امروز نجات اعطا کنند ، وه ، چه خوب باور است این پندار خیال انگیز و «گفتن» موهوم و همینست که همیشه ، گفتن ، آسانتر جلوه می‌نماید تا . . .

اما ، من نیز ننشسته ام وسکوت را بباور نکرده ام و خـواهی نخواهی باین قبیلهٔ شتاب‌که آهنگ رفتن را تداوم می بخشند ومیروند، همرا هم و میروم ، چه ، اگر نروم نیز رفته ام چون زمـــان و جـــامعه حرکت درنگ نا پذیر را طی می کنند ، واگر نروم پس «نیستم» .

وکنون . . . در حصار «امروز» محبوسم، همه‌در حصار امروز محبوسند، تنفس در کهن شهر «امروز» خفقان انگیز و تهـوع آور است ، پنجرهٔ از حصار امروزبه «فردا» و «فرداها» هنوز نکشوده اند تاگاهی ذرات طلائی رنگ، از خورشید فردا ، به سلول «امروز» ما دعوت شودو گرما و روشنائی بیاورد.

ایوای! هنوز این گرداب گریبانگیر حیات «من» و «ما» ست ، در تداوم راه ودرتسلسل رفتن نشسته ام ویه«امروز» که پایان ناپذیر بودنش بر ایمان ها و برجانها غلبه کرده است ، مینگرم ، و میاندیشم که چسان از درو دیوار زندگی در امروز ، ابابیل بلا و ابتذال میریزد، و میاندیشم که چگونه اضطراب و ملالت ، ارواح واجسام «مخلوقات» را در خـــود پیچیده است . باری ، مینگرم که غول مادیت امروز ، تمامی قله های پربلندای معنویت فردا را فتح کرده است و میرود تاکلیه مرز هـــای طبیعت و «آنسو ترهـــا» را نیز تسخیر کند .

باری ، میاندیشم که فردا ، خواهی نخواهی خواهد آمد وگسترهٔ هستی را فتح خواهد کرد ، ولی آیا «فردا» ، ساخته و پرداخته ای «امروز» نیست؟ ! و آیا فردا نباید از بطن برزخ شب ، خروج کند ؟ ! و آیا فردا آن زادهٔ امروز و آفریدهٔ منطقی امروز نیست؟ ! و آیا فردا ، اثر شلاقهای روانسوز امروز را در خویشتن خویش احساس نمی کند ؟ ! بالاخر . . . آیا «فردا» ادامهٔ تاریخ و علمی امروز نیست ؟ ! ! و . . . و . . .

نه ، نه ، احساس خستگی انگیز نا امیدی‌را درخود باورنمیکنم و پنجره ها را بروی ذرات یأس که از عینیت امروز و بیرونمایگی حاکمیت «امروز» منشأ میگیرند ، می‌بندمو تمامی اتمهای بیداری را از ذهن خویش شستشو می‌دهم، تا باشد باورکنم که حرکت بسوی فردا و آنهم فردای روشن و تهی از ابهام ، حقیقت تاریخی و واقعیت انکار نا پذیر علمی است و بدینگونه باور ، باشد که امید به فردا و ایمان به طلوع فردا ، در من پویائی ، امید و حرکت را ایجاد نماید

آری، باور میکنم که فردا خواهد آمد ، و خوبترین پیامها و طلائی ترین انوار را همراه باهوایش‌بدین شهرظلمت و ظلم ، هدیه خواهد آورد ـ

هنوز میروم ولی باهجوم ناامیدی که بر هر لحظهٔ من مستولی می‌شود سرسختانه مبارزه میکنم ، ومجدداساقه ـ های سبز حیات و امید را درخویشتن زلال خویش ، بارور می یابم .

میروم ولی لشکر اهریمنی‌هزاران سؤال بی‌پاسخ در برابرم قرار میگیرند، میروم ولی «تداوم‌راه» سیلاب سؤالات دوزخی را بسویم سرازیر می کنند و راهبندان تشکیل می دهند و من هنوز در کشتزار وجودم جوانه‌های سبز امید را ، امید به ماندن‌و امید به زیستن را بذر می کنم و همگی موانع رفتن را با جوابهای مبهم از مسیر برمیدارم‌ومیروم که زنده باد رفتن بسوی فردا و فرداها

ولی بازشلاقهای‌طاقت سوز سوال که کدام فردا؟ ! ومن بلادرنگ جواب میدهم که فردای‌روشن ! ! کدام‌فردای روشن؟! از کجا ؟! از بطن امروز؟ از ازینهمه ابتذال ظلمت و تهوع؟ آیا مگر نه انیست که بنیاد تعمیر فردا را بااین چنین معمار و اینچنین «خشت ها» باید استوار داشت؟ !

و آری، چون استیلای‌ظلمت‌شب برسیمای‌روز انبوه سوالات برمن‌مستولی می‌شوند و هستی را فرا می‌گیرند ولی من باگستاخی تمام و تهاجمی بینظیر خود را در امواج ابهام و نفهمیدن رها می‌کنم و چون تخدیری جنون‌آمیز بر سرهمگی پرسشهای‌عقل‌و دل ، نهیب میزنم و خود را به «همرنگ جماعت» بودن و یا شدن که حتماً دست جمع پیروز است فرا میخوانمو اقناع میکنم.

در چنین کشاکشی‌وجود خویشرا عرصه درگیری تضاد نیروهای‌اهریمنی می‌یابم عقل طغیان کرده ، احساس مرتکب معصیت‌می‌شود و همه و همه در مقابل «روح عاطفه» و روان‌امید بفردا ، صف آرائی می کنند و جنگ افروخته می‌شود و هستی من چون مقبره روح معذب ، زمینهٔ بیرحمانه ترین و بیگانه ترین در گیریها و پیکار ها قرار میگیرد و عاطفه مظلوم «تداوم رفتن» را شکست خورده تر از همیشه و مستوجب رحم می‌یابم و با یک تهاجم پر شور ناشی از امید بفردا ، برنیروهای جهنمی‌عقل واستدلال و...حمله میبرمو بردل‌نهیب می‌کشمو به رفتن بسوی فردا ، وفرار از «امروز» و مناسبات امروزی ، ادامه می دهم .

فردا ! ای‌که خواهی آمدوهستی را صفائی ملکوتی‌و جلال روحانی‌خواهی بخشود و طومار ضلالت«امروز» ماندگار را درهم خواهی پیچید ، ماموریتن‌متعهد «امروز» و خدمتگذاران‌و عمله استبداد «امروز» تعهد نسپرده اند که مستقبل تو باشند و در راه «ظهور» فتح استمرار تو همرکاب شوند و یا منتظربدرقه باشند

اینها میخواهند تا امروز را نه تنها پاسداری‌و حفظ کنند بلکه می‌خواهند و مصمم‌اند با تمام نیروهای‌مهاجم‌خویش برای تداوم «امروز» سناسبات امروز با کلیه نیروهای مدافع فردا و فردا بجنگند تا مباد امروز سقوط کند وفردا و مناسبات عادلانه فردا پدید آید . چه اگر امروز و فرهنگ و مناسبات امروز سقوط کند عمله‌ها و مهره های‌امروز نیز خواهند مرد و نا پدید خواهند شد . یعنی حیات «امروزیان»و مدافعان‌امروز در گیرو تداوم‌و بهبود وضع امروزاست و همزمان باطلوع فردا و مرگ امروز اینها نیز خواهند مرد و زوال خواهند پذیرفت بناء آرزوی واپسین «امروزیان» اینست تا اگر بتوانند هرچه سریعتر امروز را به «ضحاک ظلمت شب»وبرزخ غم آلود ناشی از آن ، تسلیم نمایند و شب را بسیا غازند و هر چه بیشتر «سنگ‌ها را ببندند و سگهارا رهاکنند»

فردا ! خستگی ناشی از زیستن

در «امروز» قرن هاست ، ادمی ، این دائرة المعارف انگیزه ها و مجموعه اضطرابها نیازها و استعداد ها را ، در خویش می‌فشارد و روح اورا معذب میدارد ، شجاع ترین‌روحها و بیدارترین دلها درین‌مقبرهٔ ساکت و منجمد مدفون شده اند و خوبترین‌حماسه‌ها و زیباترین اندیشه‌ها در تلاش «فردا» و در جهت نگونسار کردن احکمیت «امروز» شمع حیات خویشرا خاموش کرده اند . ولی هنوز «امروز» ادامه دارد و تداوم و تسلسل می‌یابد . قرون از معبرتاریک زمان می گذرد، زمان زدگی روح هستی و جهان را میافسرد ، نسلها بی‌هم‌میآیند و میروند آدمی با پندارها و گمانهایش در منجلاب‌و مرداب «امروز»غرق‌است و هنوز از گرفتاری و حسرت مینالد و راهی فراسوی فردای خوبترین نمی‌یابد.

مسلماً‌نسلهای‌انسانی‌درهمگی‌عصرها برای «امروز زدائی» کار و مبارزه کرده و برای یافتن راهی بسوی روشنائی‌فردا و پیوستن به صمیمیت روح فردا ، کوششهای خستگی‌ناشناسی ابرازنموده اند و قربانیهای‌بیشماری‌درین«ره» اهدا کرده اند ولی همگی‌این تلاشها بعنوان مجموعه افتخارات مبارزه‌انسانی درجهت «امروز زدائی»تنها انبوه تجارب‌مبارزاتی و فرهنگی است که بر غنای فرهنگ مبارزه با امروز ، بهم انباشته شده است و محصول نتائجی قطعی در جهت سرنگونی امروز و پی ریزی فردا منجر نگردیده است و هنوز که هنوز است مائیم و امروز و مائیم‌ومناسبات‌امروزی و مهره‌ها و عمله های مربوط به آن . تاریخ را می کشائیم، این چاکر رسوای سلاطین ، شهزادگان و زور مداران را هر سطرش یادیست از شهزادهٔ و هر ورقش خاطره ایست از عشرت بیرحمانه پادشاهی .

هیچ‌علمی اینهمه رسوائی وعدم تعهد را بیاد ندارد که تاریخ دارد ، وتاریخ غم آلودترین فرودهای‌قانونمندهٔ«امروز» را که پادشاهان ناشی از «امروز» و شهزادگان ناشی از مناسبات «امروز» در تداوم تاریخی امروز فاجعه آفرینی کرده اند به نمایش «دروغین»میپردازد و از حکمیت غیر عادلانه و امروزی ، عصرها، حماسه های ستایش برانگیز(!) ارائه میدهد . اینکه چراتاریخ‌کتمان‌می کنددروغ میگوید و به‌باطل‌دغی‌متوسل می‌شود و باطل را چون حق و در جامه حق ابراز می کند یک‌پاسخ‌میتوان گفت و آن اینکه تاریخ سر در آخور سلاطین و زور مداران دارد و تاریخ زادهٔ مناسبات امروز است‌بناء درخدمت «امروزیان» قرار میگیرد ، از مردم و فردا خبری در آن نیست واگر هست‌در رابطه با زور مداران امروزیست ونوع زندگانی ایشان بر روی خاک و همین.

اما گه گاه‌در حاشیه و در سطری می‌شود سراغ پای جرقه های سوزان جستجوی فردا و پویش فرداها راگرفت و می بینی درین زاویه کوتاه پرداختن به فردا چه حماسه های بزرگ و چه شجاعتهای سترگ وچه‌سرودهای سرشار از مفهوم و عشق و چه ترانه های لبریز از درد و معنی‌و چه جانهای‌پاک و نفیس در تاریخ که وقف بر اندازی حکومت «امروز» و وقف مبارزه برای طلوع حاکمیت فردا «و فرداها» شده است. درود برروان شان . آری درین نشست با تاریخ‌مضمون بلند مبارزه‌علیه امروز را و مفهوم چی افگندن نظام روشنائی بخش فردا را با روح شجاع و مبارز تنی چند از شعراء و چگونگی درگیری و تضاد او شان با «امروز» و مناسبات امروزی‌وهمچنان‌چگونگی‌سیمای جامعه فردا را ، در آثار و افکارو احوال ایشان به جستجو و پویش می‌نشینیم تا یادشان و یاد تفکر شان چراغی باشد در راه مبارزه برضد امروز و سقوط و هبوط ناشی از آن .

باری، درین پویش، حافظ‌رالسان الغیب را می یابیم که سر به زانوی تفکر نشسته و غمهای‌پیدا و نا پیدای خودرا در بیکرانگی‌اندیشه هایش مطرح می کند و می نالد اورا می یابیم که از پنجره سلول امروز ، «فردا» را وگرما و حرارت فردا را عمیقا احساس می کند حافظ این به امروز نشسته‌حاضر وشاهد فردا که به امروز خودرا نیالوده است و به امروز خونکرده است ، به تجسیم زیبا و مبارک فردا میپردازد و تبلور تصویر فردا را و انعکاس شکست کنگره سیاه امروز را بدینگونه ارائه میدهد که می شنویم .

بیا تا گل برافشانیم‌و می‌در ساغراندازیم
فلک راسقف بشگافیم‌و طرح نودر اندازیم

بدینگونه‌حافظ ظهور وحضور خویشرا در فردا و جامعهٔ فردا حالی می کند و در قفس طلائی امروز چون کبوتری‌اسیر می نالد و برای‌پرواز درساحت بیکرانه فردا به‌نجواو ترانه‌می‌نشیندو گلبولهای جگر او از دیده خامه توانایش ، نفیس ترین لاله‌هارا فرو میریزد .

حافظ این برانگیخته فردا که در سلول ناموزون امروز پابهٔ عرصه وجود نهاده و در چنین فضائی بی مناسبتی زیسته ور شد کرده است چون مولوی و عطارو سنائی وسایر خود برانگیختگان خود را عضوی لشکری می فهمد که ماموریت «شکافتن سقف فلک» امروز را عهده دارد و موظف است تا «طرح نو» جامعه فردا را که همان گل برافشاندن و آزادی گستردن است بی ریزد وایمانش درین گرامی راه از هیچ آسیبی ویأسی نهراسد و دلش از هیچ وسوسه و اضطرابی نلرزد و عقب ننشیند .

او خویشرا فرزند تهاجم فردا و یورش فردا علیه ظلمات امروز و بدبختیها و تیره روزیهای ناشی از آن می شناسد. بناه همگی حصارها و همگی مانع ها را در خویش می شکند و هموار می کند و روسوی ساحل رهیدگی می شتابد ، قصه حیات او را شوق و حال فردا می سازد و تاروپود شمع حیاتش در جهت فردا و فردا ها می سوزد تارو پود ترانه های او از شوق شکفتن فردا نغمه پردازاست و از افسردن غم آلود در امروز نگران و گله مند .

آری ، این شاعر نگرانیهای بزرگ همچون اقبال هیجانات آتشین هیچ اثری جز کینه با امروز برای پیروزی فردا نیافریده است. دشمنی و تضاد این دو برانگیخته خدا، باوضع موجود ومناسبات متداوم آن ، ناشی از بیدار دلی، درد و فهمیدن بیکرانه ایشان از ضلالت وعمق گمراهی امروز و زیبائی و فضائل عالی فردا ها مبدأ میگیرد که هیچ وسوسه غریزی و شیطانی نتوانسته است جلو مبارزات مسلم ایشان را علیه امـروز در جهت فـردا سد کند ، بناء حماسه بزرگ این روحهـای عظیم آنست که تمامی ذرات اشراقی و عرفانی وجود و آثار شان را بیداری ، روشنائی و مبارزه علیه امروز برای ساختن جامعهٔ فردا و فردا ها تشکیل می دهد .

حافظ چون مولوی و مولوی چون

سنائی وسنائی چون اقبال واقبال چون . . . رنج نامه در جهت محکومیت امروز و رهائی از حصار «روزمرگی» امروز ، تقدیم جامعه انسانی کرده اند که بعنوان گنجینه تجارب فرهنگی و مبارزاتی و بعنوان دستا ورد رنج و مجموعه بینظیر «طرح نو» «فردا» برای همه نسلهائیکه علیه امروز در تداوم تاریخ مبارزه مینماید و برای فردای شکوهمند آزادی تلاش می ورزند می تواند دستورالعمل کار ومبارزهٔ راهکشا قرار گیرد ، چه این مجموعـه هـا همه حاوی جریان بیداری و روند روشنائی و درد است حافظ و اقبال متاسفانه درامروزی ترین زمینه های امروز زیسته اند وباهمگی نا هنجاری ها و نابسامانیهای امروز در مخوف ترین سیمایش مواجه شده اند ، اما به رنگ آمیزی و فردا سازی خیالی امروز نپرداخته اند و هرگز با قلم تفنن و خیال صحنه زندان را چون عرصهٔ آزادی میناتورکاری نکرده اند و بـرای فریب خلق، اوهام و باطل را جامه روشنائی و حق نپوشانیده اند . و همیش چهره زشت امروز را در قبای که برا زنـدهٔ آنست تصویر کرده اند و ارائه داده اند و اینچنین برای بیداری واقعی نسلها کار کرده اند .

هیح وسوسه از درون و بیرون مانع ابراز مفهوم حق در آثار و گفتار شان نشده است و هیچ ذلتی را به بهائی کتمان و دگر گونه جلوه دادن سیمای حق نپذیرفته اند ، و چنین است که سیمای ایشان تجسیم بیداری حق و آگاهی ملتهاست . بوده اند شاعران و هنرمند انیکه ، حق، بیداری و روشنائی را به نفع امروز و بحساب امروزیان از آفریده ها و آفرینشهای هنری شان حذف کرده اند و علیه جامعهٔ فردا درخدمت زور مداران قرار گرفته اند ، و باامروز، مهره های امروز ، خویشاوندی و تفاهم برقرار کرده اند و نه تنها در جهت بیداری خلق نکوشیده اند بلکه به تحمیق و تخدیر ملتها پرداخته اند و چهرهٔ فـردا را زشت و چهره امروز را زیبا وقابل ستایش ، نقاشی کرده اند . اما حافظ چون اقبال قهرمان فـرداست و ابر مرد پردرخشش امید های مجروح مردم در آئینه فرداهاست گستاخی شعر او ترانه های اورا فنا ناپذیر و ماندگار می سازد و ستیزیدن خلل نا پذیرش جاودانگی اورا مخلد میگـردنـد.آری ، تجسیم باورهای مردم تجسیم اندیشه هاو دردهای مردم وتجسم مبارک فردای مردم همراه باخلوص وعنصربیداری شعر اورا مخلوطی می سازد که هائیست چون آئینه و آئین آئینه همیشه قامت افراخته مردم و آزادی فردای مردم را در آن نگریست و به داوری نشست .

حافظ این «ندامتی»، گستاخ و عارف روشندل ، حاکمیت امروز را سقف فلک می انگارد که باید با قبول تمامی بلیات و آفات بمبارزه علیه آن برخاست و آن را شکافت و به زیرکشیدیعنی جامعه امروز

را باانقلاب ویرانگر از بنیاد بائیست ویران کردو«طرح نو» جامعه‌فردا را علی‌الرغم مقاومت همگی نیروهای‌اهریمنی در خدمت امروز، بنیاد نهاد و فردا وفرداها را به نفع آزادی مردم‌و نسلها پیروز کرد البته این اعتقاد و این‌ایمان بزرگ، تنها مرتبط به حافظ نیست‌وتنها مرتبط به شاعرنیست‌و چه بساروحهای نفیس و جانهای پاک از گرایشهای گوناگون وصنف‌ها و قشر های مختلف اجتماعی، که بدین باور بزرگ بوده اند و درین رهگذار آنقدر ایستاده اند و مقاومت کرده اندکه‌هستی‌خود را نیز از دست داده اند .

فردای حافظ ، فرار نومیدانه از هیولای هراس انگیز امروز است و فرار از واقعیت کریه وزشت بسوی حقیقت زیبا .

او فردائی را که دنبالهٔ تدریجی، تسلسلی‌ومنطقی‌امروزهست‌وعصارهٔ عمل امروز را میراث میبرد ، فردائی مطلوب خود نمی‌شناسد وبه آن معتقد وامیدوار نیست .

فردای حافظ «سقف سنگین فلک» راکه بیدادگر است و جفا گستر ، از بنیاد فرو میریزد و فردارانه در دنباله امروز بل درگورستان امروز بعنوان «طرح نو» پی ریزی می‌کند .

فردای حافظ علماً ، هیچ آثاری و نمودی از امروز را با خود حمل نمی کند ، فردای حافظ فردای انقلاب است و فردای تداوم امروز نیست .

فردای حافظ ، تداوم محافظه کارانهٔ امروز نیست و تبدیل و انتقال موسسات ، مهره ها و ارزشهای امروز به شهر طلوع فردا نیست ، فردای‌حافظ در صبح پیروزی و در لحظهٔ حدوث ، همگی نا باوری های باورشده را تعطیل وسرنگون می سازد و ارزشهای نوین انسانی را جانشین ارزشهای کهن و خرافی می‌سازد .

آری در ایمان حافظ ، انقلاب گستاخ فردا و فردا ها را «مهره ها و معیار های امروزی» هرگز پی ریزی نمی کنند و اینها بعنوان خصم فردا ودشمن انقلاب نه تنها درکار ساختن فرداوانقلاب فردا سهمی شائسته ندارند بل اینهاطرفدار و هواه خواه «امروزند» و اوضاع موجود ، که در انقلاب فردا ، قبل از همه بائیست به «دار» مجازات انقلاب آویخته شوند .

آری ، همانگونه که «امروز» مدافعین و مناسبات خاص را می‌پرورد، فردا ، نیز مناسبات عادلانهٔ خاص خواهد داشت ومسلماً مدافعین سرسخت و پیگیری نیز تحویل جامعهٔ بشری خواهد داد که کارنامهٔ حیات شان حاوی مبارزات خلل ناپذیر و جهاد های آتشین در راه پیروزی فردا و طلوع فردا میباشد که اقبال نیز از دودمان فردا وتبار جامعه نوین فردا بحساب می‌آید .

اقبال این فرزند فردا نه حضور امروزی دارد و متولد امروز است بحساب فردا و بنفع فردا زندگی می‌کند او تبلور درخشان سیمای «آینده» در «حال» است و تجسم جامعهٔ رشید فردا در امروز نگون بخت و ذلیل. حقا که او نسل فردا وقامت افراخته‌ای«آینده» در حصار متروک وخفقان انگیز «حال» است در اعتقاد او ، هیچکس جز «او» در ساختن و باز آفریدن فردا مسؤول نیست که با چنین تعبیر عظمت رسالت «کار» برای فردا و تعهد «نسل انسان» در برابر جامعهٔ‌نوین را نمایش میدهد اصولا او فرزند فردا و فردا هاست واو فرزند صحرا و صحرا هاست ، بینش او در محدودهٔ امکان و در عرصهٔ حیات جز تغییر و تحول نمی‌شناسد و روی این باورعمیق ، تحول و حرکت را مظهر حضور هستی و ناموس ازلی برای حیات و وجود می‌فهمد و دلیل بقا و استمرار وجود می شناسد . از دیدگاه او ، تاریخ فلسفی انسان‌همزمان با حرکت وپویائی آغاز می‌شود ، او در جوهر هستی و در نهاد وژرفای‌حیات، بوجود مبدأ تحول و منشأ حرکت‌ایمان دارد .

عشق به حرکت را محوریت هسته ای کائنات می‌فهمد و اصل «موج بودن» را قاعده کلی و وجه مشترک برای مطالعهٔ‌خصلتهای ذاتی و جوهری تمامی پدیده ها و نمود ها می‌یابد ، فلسفهٔ او حاوی طرح بزرگ درنگ ناپذیری و استمرار حرکت ابدی به «الی الله المصیر» است وتوقف ودرنگ را درکار تکاملی ، تکوینی و تخلیقی نمی‌پذیرد ، او لحظهٔ توقف هستی را متساوی با مرگ و نیستی می‌انگارد .

آری ، اقبال بنیاد باورمندیهای فلسفی خود را بربنای تحول فنا ناپذیر اعمارمی کند و محور تغییر و حرکت را دلیل ابقاء واحیای جامعه می‌بیند .

بربنای اندیشه این اندیشمند ، جامعه‌وحتی‌هستی همشیه بارمثبت تحول

راباخود همراه دارد و چون دریا چهٔ زلال ، هر لحظه دستخوش دگرگونی و نوسان است که بالدحهٔ درنگ وتوقف می‌پوسدو می‌میرد .

دیدگاهای فلسفی اقبال در کایت حال، تنها به اثبات «ثبات اصل تغییر» منتهی می‌شود و دیگر عالم ممکن را صحنهٔ تغییرمستمروتحول ابدی می‌یابد.

علی ایحال ، نگرش فلسفی اقبال در اعمار تفکر فرهنگی و تغییر بنای بینشهای سیاسی و اجتماعی او حیثت هسته محوری را دارد که ناگزیرجهان وهستی را موجود «هر لحظه شونده» و اسیر «صیرورت» دائمی می‌فهمد ، بناءً با چنین باورمندی‌شکوهمندی برای دگرگون کردن چهرهٔ سیاسی واجتماعی امروز و رسیدن به فردای آزادی وفردا های آزادی دست بکار می شود وراه مبارزه برای تجدید ونوسازی جامعه را برمی‌گزیند .

او منقلب کردن افکار را بمعنی منقلب کردن جامعه و دگرگونی در عرصهٔ تفکرو اندیشه را بمفهوم تغییر وضع سیاسی و تحول رفتار اجتماعی جامعهٔ انسانی می‌داند .

او حصار های تقلبی امروز راکه ناشی از سمت تفکر دنیا پرستانه وخود محور بینیهای «امروزیان» است ، درهم می‌شکند و همراه با اندیشه هایش بـه جنگ امروز نفرینی میرود و برای فردای نوین خود را مهیا می‌سازد .

چه، او خودعنصرغیر امروزیست کهچون‌شهبازمغرور تنگنای قفس‌امروز بیگانه و تنها زیسته است وبرای آزادی و پرواز در گسترهٔ فرداها می‌نالد و در تلاش است تا از اعماق این گمگشتگی ها و مقابر ، خود و دیگران را بیرون برد و به افق های نوین رستگاری و زیبائی نزدیک سازد .

ایوای ! دلم برای این خوبترین و بزرگترین زندانی زمان می‌سوزد ، حیف است که چنین برانگیخته مردانی، در ظلمت ظلم ، در سیاهچال اسارت و در زنجیر استبداد حماقت‌امروز، متحمل عذاب عظیم روح باشند و بجرم آزادی خواهی و بلند اندیشی‌و فرار از سیاهی ارتجاع و ذلت و بجرم حرکت بسوی روشنائی و نور انیت فردا ، قبول درد و مصائب نمایند .

تجسیم‌اندیشه های اقبال، افشا کنندهٔ عمق مظالم و ظلمت بیدرد حاکم بر - زمان اوست، او پندار جاودانگی وخلود نظام لجام گسیختهٔ امروز را بامعیار فلسفه تحول ناسازگار می‌یابد و حیات را ثمرهٔ تحول و انتقال تحول به تحول دیگر می‌یابد و زندگی را موج بیقرار بیقراری و شتاب می‌فهمد وبدینگو نه تفسیر و تبیین ، معمای حیات و راز بقای جامعه را دریافت می کندوهیجان آلود بیدرنگ می گوید :

موجیم که آسودگی ما عدم ماست
ما زنده به آنیم که آرام نباشیم

اقبال ، آدمی را مجموعهٔ بینظیر هیاهو ها ، هیجانها و ساز ها و آهنگها می‌انگارد که با عبور از معبر تحول وتکامل همیشگی ، بسوی «شدن» و «رشد» در حرکت و بیقراریست .

دائرة المعارف شناخت اقبال ، «آدمیت» آدمی را ، موج شتاب آلود «گذشتن» و «رفتن» می فهمد که اگر بیقراری و اضطراب و حرکت را از و حذف کنند به مبدأی حیوانی خود باز میگردد وسقوط می کند .

و آنجا که میگوید :

موج زخود رفتهٔ‌تیز خرامید و گفت
هستم اگر میروم گـر نروم نیستم

او وجـود را و هستی را کـه چلچراغ کنگره نیستی است و دستاورد قرنـها گمگشتگی در عـدم لایتناهی خداوندیست ناشی از خرامیدن ، رفتن و جنبیدن و تحول شدن می داند و خروج هستی‌را از شام‌عدم به اساس حرکت موجی و متحول ارائه میدهد و هرگز به «وجود»و «هست»فاقد حرکت در عالم امکان معتقد نیست .

از همین‌جا و برمبنای‌همین‌اعتقاد فلسفی و باور دینی است کـه کنگـره نگرشهای سیاسی و اجتماعی خودرا در جامعه استوار می‌کند و بارور می‌سازد که در پرتو چنین تفکـر سیاسی رژیـم امروز را سر سختانه نفی ورد می‌کند و جنگ را برای بچـنگ آوردن فـردا و نظام فردا می آغازد . و با چنین‌آغازی آگاهانه در جهت بیداری خلق و ملتها شمع وجود خویشرا فراراه ظلمت های اجتماعی قرار میدهد و بنفع فردا ، راه امروز را ظلمت زدائی‌می کند. اوهوادار طلوع قلبها و آمادگی‌دلها و مهیا بودن جانها و روانهاست تا زمینه و زمان در جهت طلوع انقلاب‌فردا و ساخت‌جامعه فلاح ورستگاری قرارگیرد . بد یهی‌است که چنین نگریستن برتر ، میتواند کاخ حکومت «امروز» را ویران‌کند وکنگره زیبای جامعه فردا را بر افرازد .

باری، ببرکت‌الهام از چنین بارقه

و شناختی که پیشروان نهضت انسانی فردا بعنوان مجموعه‌از بیداری و اهتمام علم و جهاد و فداکاری ، و ایمان از خود بودیعت نهاده اند و روشنائی برخطوط «راه» و حرکت ایجاد کرده و رفته اند، ما نیز میرویم تا باشد نسلی از نسلهای انسانی ثمره این مبارزه و جهد را دریا بند و حیات آدمی برای همیش از قید اسارت در «امروز» نجات یابد و فردا بحساب انسانیت انسان ظهور کند و پدید آید . و البته بد یهی است که نجات ما از گردونه چنین بیهودگی و مهمل ماندن و ظلم دیدن وستم کشیدن در گیزو جهد آگاهانه و عارفانه تمامی صاحب دلان روشن آئینیست که چراغ عمر خود را وقف ایجاد فردا ، وقف آزادی و وقف رهیدگی انسان نمایند ، در غیراینصورت و اینچنین قربانی، نمیشود به عمر سیاه امروز اختتام بخشید و یا برای فردای موعود کار کرد . برای اینچنین انقلاب عظیمی ، بیداری فردا عنصر فردا ، عشق فردا ، و ایمان فردا را باید تجهیز کرد ، چه خو گرفتگان «امروز» اگر مدعی پیروز کردن فردا در تداوم امروزند، راهی بسوئی نخواهند برد و بدون اعلام انحلال ، منحل خواهند شد .

آری ، اینها سقوط خود را در «امروزی گری» بدلائل گونا گون در یافته اند و اسناد اضمحلال خویشرا تصویب و امضاء کرده اند .

بناء به‌ساحل نجات لنگرنیا نداختن کشتی مبارزه از آنست که امروزیان آلودهٔ به امروز با نقاب فردا و بانقاب تزویر فرداها ظاهر شده اند و در متن مبارزه ایجاد کشمکش کرده اند و ایمانهای صدیق مبارزه را پوسانیده و روحهای شجاع مبارزه را به عقب نشینی مجبور کرده اند بدیهی است یکی ازین گرفتاری بزرگ و به انجام «راه» رسیدن بدون بمنزل مقصود رسیدن ، معلول امروزی اندیشیدن برای مبارزه باامروز درجهت فرداست و مولود بکارگیری معیارها و پیمانه های مورد استفاده امروز است برای پیروزی عدالت فردا ، درحالیکه قطعاً فردا نه تنها امروزنیست و آهنگی و ساز دیگر دارد ، بلکه فردا مضمون دیگر طرح دیگر ، اندیشیدن دیگر و وعمل دیگراست که نه تنها بامعیارهای کنونی قابل اندازه گیری نیست و قابل شناخت و ارزیابی نیست بلکه اصولا اصل وجود معیارها و پیمانه های فعلی در صبح فردا ، قابل ارزش و اهمیت نیستند و مسلماً این معرفتها ، معیار ها و شناخت شناسیها ، در مقام تضاد و مخالف فرداقرار دارند و از همین روست که نظام فردا ، نظام انقلابی خواهدبود.

چه ، اگر فردا و وضع فردا ، توصیف‌ها و موازنه های امروز را در مورد خویش بپذیردمسلما آنهم «امروز» است نه فردای موعود و قابل انتظار.

انکار ناپذیر «اینهمه» که برشمردیم ابزارهای کهنه و تزلزل پذیر امروز هستند که همزمان باطلوع انقلاب فردا همراه با رژیم امروز و تمامی زمینه‌های کار برد و گسترده عمل شان ، محکوم به فنا و نابودی ابدی هستند .

بناء هیچ معیار شناخت و تئوری معرفتی و دانش تحلیلی نسبت به حدوث واقعه فردا ، و آن لحظه های بزرگ انفجار که یک نظام فرسوده برمبنای آن فرومی ریزد و به نظام نوین منتقل میگردد ، بدست نیست و بیشک مقوله فردا و به تعبیر دیگر مقوله انقلاب در موقع حدوث و انفجار ، منطق بردار و تحلیل پذیر نیست و خارج از دست تبیین و تفسیر ظهور می کند و پدید میآید و همزمان و همپای آن انقلاب و در جریان انقلاب معیارها و شناخت‌ها تجربه ، باز سازی آفریده می شوند . یعنی منطق و معیارها و تحلیل هائیکه ماموریت تفسیر امروز و موسسات و اوضاع ناشی از امروز را دارند و رژیم گذشته و یا موجود را کالبدشگافی علمی می کنند هر گز صلاحیت قانونی و علمی توضیح و داوری در مورد فرداوچگونگی جریان ناشناخته ای نظام فردا را ندارند و بدیهی است که همزمان با حدوث انقلاب همپای سایر ارزشها ، نهادها و موسسات و مناسبات مربوط به رژیم امروز در هم کوبیده می شوند و از بین میروند . و مقوله‌های نوین، معیار های نوین ، شناخت ها ، ارزشها و معرفتهای نوین برخاسته از طبیعت نظام انقلابی فردا ، جانشین همگی دست آورد های نظام امروز میشود و انقلاب فردا با سیمای فردا ، آرزوهای فردا و نیاز- های فردا آغاز می یابد . بلی ، فردا ، طومار تعفن تاریخی امروز را می پیچید و به زیستن ، واقعیت و به انسانیت مفهوم و معنی افاضه خواهد کرد .

فردا، خودمحدود سازی اجتماعی را به نفع آزادی ، عدالت و کرامت انسانی جانشین خود محوربینی‌ها وخود سریها و هوا پرستی ها که منجر به محدود سازی دیگران در تداوم تاریخ

بقیهٔ در صفحه (۱۷۷)

نقش تعلیم و تربیت در بهبود انقلاب اسلامی افغانستان

داکتر عبد الحی

جریان کنونی کارها و برنامه های ما در ساحه تعلیم و تربیت اسلامی - انقلابی :

در مقالات پیشین راجع به نقش آموزش و پرورش در بهبود و در پیروز مندی جهاد اسلامی افغانستان صحبت های فشرده و مختصر بعمل آمد . چنانچه این مسئله ثابت گردید که علوم ومعارف اسلامی در شکل فرهنگ ملی افغانستان درانگیزش جهاد رول نخستین را بازی کرده است وتداوم جهاد ، استقامت جهاد و ظفر مندی نهائی اش بسته به پیروز مندی ثقافت اسلامی است واین آخر الذکر از راه تعلیم وتربیت پخش می گرددو اشاعت می شود . هکذا خطوط کلی واصلی اهداف ما ازکارهای آموزشی وپرورشی ترسیم شد حالا از برنامه ها ئیکه در جریان است و از کار ها ئیکه بانجام رسیده است مختصراً تذکراتی بعمل می آید .

۱ - در ساحهٔ تربیت کودکان

الف: درخارج ازافغانستان برای تربیت وتعلیم کودکان مهاجرین درمحیط های مهاجر نشین پاکستان و ایران با وصف قلت امکانات تعدادی از مدارس که بالغ به سه صد (۳۰۰) عدد می باشد تاسیس شده است وکار آموزش و پرورش درجریان می باشد . درین مدارس که بسویه ابتدائی می باشند ، سواد آموزی، آموزش مسایل مقدماتی دینی ، آموزش ابتدائی ریاضیات و ساینس وبالاخره تربیت جهادی و سیاسی جریان دارد . بیشتر این مدارس ابتدائی در کمپ های مهاجرین ، تعدادی هم درشهرستان های پشاور ، اسلام آباد ، چترال ، پاراچنار و کراچی قراردارند .عده ای در شهرستا نها ی ایران مانندمشهد تهران ، اصفهان ، زاهدان ونوار مرز موقعیت دارند . زبان رسمی برای

آموزش این کودکان لسان‌های پشتو و دری می باشد برای تربیت اولاد مهاجرین در بخش های امریکا واروپا نیز تجاویز مقدماتی بعمل آمده است وکار هنوز مراحل ابتدائی خود را می پیماید .

ب ـ در داخل افغانستان:

• از مدتی باینسو سر پرستی کار تاسیس مدارس ومراکز تعلیمی در داخل افغانستان به وسیله کار مندان کمیته‌تعلیم‌وتربیه‌جمعیت‌اسلامی‌جریان دارد وبرای تدبیر امور مربوط به این پروژه شعبه ودیوانی خاص بنام‌آمریت تعلیمات داخل افغانستان در چوکات ریاست کمیته‌احداث شده است .

هزارا ن جلد کتاب تاحال‌بداخل سرازیر شده است وصدها مرکزتعلیمی ولو بشکل بسیط آن تاسیس شده‌است بطور مثال اخیراً راپور موثق واصله از ولایت لوگر حاکی از انست که بیش ازدوهزار (۲۰۰۰) کودک در ولایت لوگر زیر تربیت قرار دارند وگزارش‌واثق دیگر از جریان داشتن ۳۰ مرکز تعلیمی فعال در ولسوالی خوست و فرنگ بغلان حکایت می نماید وقس علیهذا.

۲ ـ در ساحه تربیت جوانان:

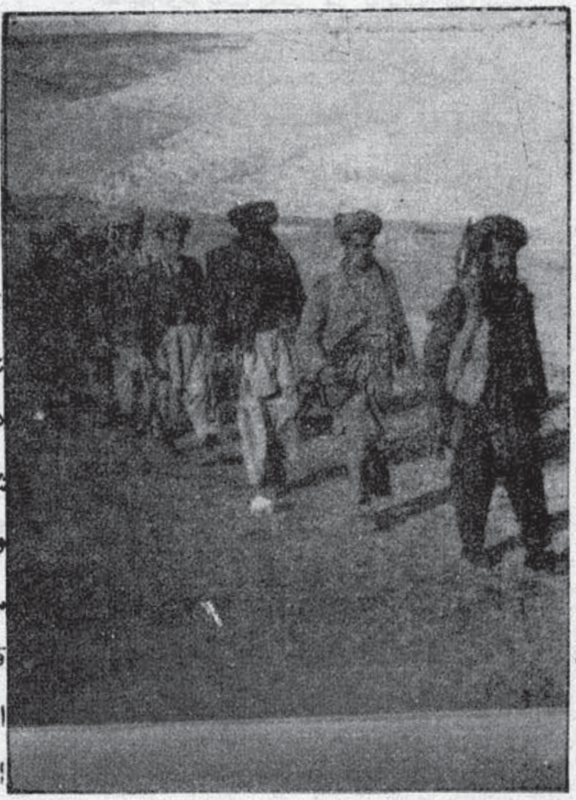
برای تربیت جوانان بسطح عالیتر نیزبرنامه‌های در حال جریان است . چنانچه برای رسیدن به این منظور بیش از ده مدرسه عالی ثانوی بصورت فعال بحیث مراکز آموزش عالی وجود دارند مانند لیسه عالی مجاهد در شهر پشاور ، مدرسه امام‌ابوحنیفه(رح) در شهر پشاور و مانند اینها . بطور مثال مدرسه امام ابو حنیفه (رح) دارای بیش از دوهزار شاگرد می باشد و از صنف اول تا صنف سیزدهم شاگرد دارد .

مدارس ثانوی ما بطور کل به دو نوع می باشند .

الف : مدارس‌ثانوی‌دینی.

ب : مدارس ثانوی عصری.

در مدارس ثانوی دینی مانند مدرسه‌امام‌ابوحنیفه(رح)ازنگاه کمیت مضامین شرعی نیز می باشندومضامین عصری ا قلیت راتشکیل می دهند



درمدارس‌ثانوی عصری با آنکه‌اهتمام کافی به مضامین شرعی شده است ولی‌مضامین‌عصری‌نیز بقدر کافی‌در چوکات نصاب درسی آن قرار دارد مانند لیسه عالی مجاهد که بیش از شش صد ۶۰۰ نفر شاگرد دارد .

۳ ـ در ساحه تربیت اختصاصی‌دینی:

برای تربیت علماء متخصص شرعی ده ها مدرسه دینی بدو شکل دارالعلوم (حوزه علمیه) و بشکل مدارس کلاسیک تشکیل شده‌است .

مدارس کلاسیک دینی بصورت‌مروجه وطنی طلاب را تعلیم علوم دینی می دهند ودارالعلوم ها که دارای لیلیه وباشگا ه های شبانه نیز می باشند بصورت منظم تر دست اندر کار می باشند . بطور مثال مدرسه حضرت مصعب بن عمیر که در پشاور واقع است ازینگونه مدارس می باشد که بیش‌از یکصدوپنجاه(۱۵۰)طلبه دارد

٤ـ در ساحه‌تجویدوتحفیظ‌قرآن‌مجید:

برای آموزش حس وجودت قرائت کلام الهی وبرای حفظ شدن کامل قرآن‌مجید به تعداد فراوان دارالحفاظها تشکیل شده است و در شهرستان های مهاجر نشین پاکستان و در اردوگاه های مهاجرین کودکان مشغول فرا گرفتن هنر قرائت و حفظ قران کریم می باشند . چنانچه یکی ازین دارالحفاظها در صدر پشاور با اسم دارالحفاظ‌قاری انارگل فعال‌است.

۵- درساحه تربیت عقیدتی سیاسی :
برای اینکه اوقات مجاهدینیکه

از افغانستان وارد پشاور و پاکستان می شوند ضایع نگردد کورس های مستعجل ایدیولوژیک (عقیدتی سیاسی) دایر می شود و برای دوره های بین ۳ تا ۶ ماه جوانان تحصیلکرده را تحت تربیت فکری و سیاسی قرار می دهد . چنانچه این چند بار است که کورس عقیدتی سیاسی ما در مرکز پشاورجوانان را آموزش می دهدوفارغ التحصیل می نماید .

۶- درساحه آموزش فنی

برای تربیت فنی جوانان و حد اکثر استفاده مثبت از اوقات گرانبهای شان کورس های برای آموزش زبان های عربی و انگلیسی در پشاور و اسلام آباد درجریان می باشد .چنانچه کورس آموزش زبان انگلیسی درپشاور بین ۳۰۰ - ۵۰۰ شاگرد دارد و مربوط به تنظیم های مختلف جهاد می باشند و کورس های آموزش زبان و عقیدتی اسلام آباد شامل بخش های مستقل ذکور واناث می باشد .

۷- درساحه نهضت سوادآموزی:

کارهای سواد آموزی در بین مجاهدین اکابر رونق تازه ای گرفته است.وبرای اینکه مجاهدین از نعمت سواد برخوردار شوند دهها کورس در عسند های تجمع مجاهدین بصورت فعال جاری و باز می باشند .

۸- در ساحه تربیت نظامی:

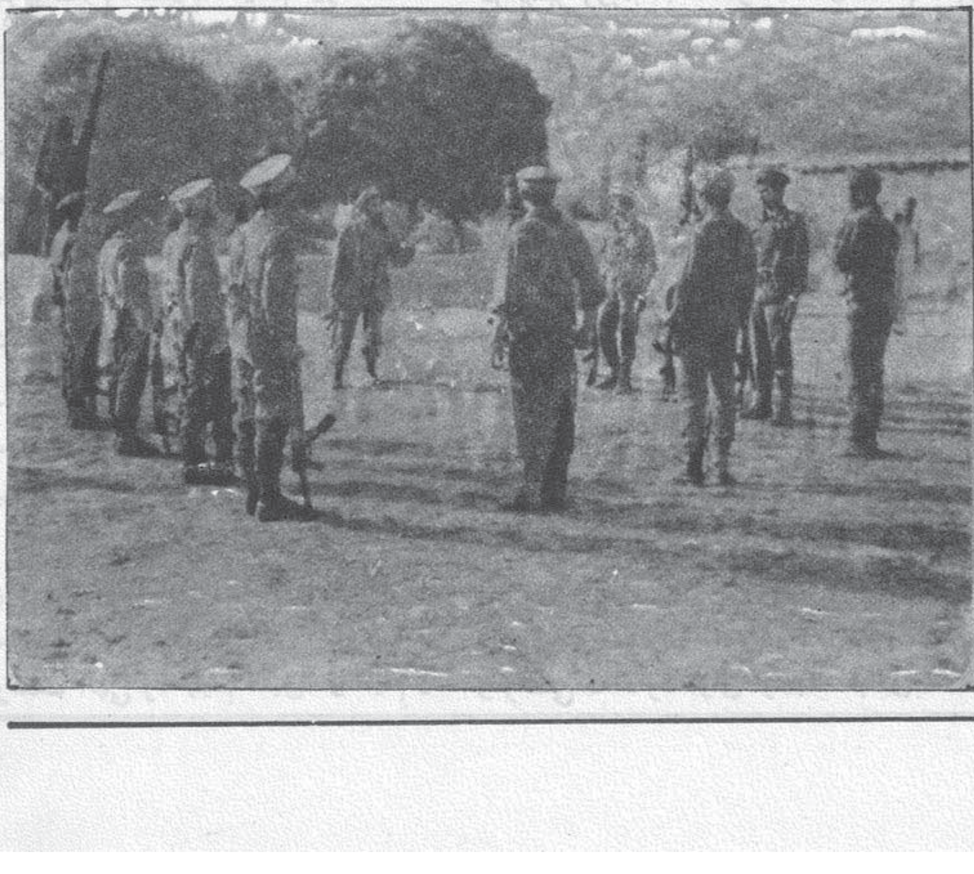
همه شاگردان مدارس ثانوی ما با روحیه رزمی تربیت می شوند تا در شرایط فعلی جهاد و هم در آینده مصدر خدمتی بشرند . بناء هم بصورت نظری و هم بصورت عملی توسط استادان افغانی شان آموزش رزمی می یابند تا بصورت شبهه نظامی تربیت گردند .

۹- در ساحه تربیت بدنی:
برای اینکه جوانان ومجاهدین

از جسم تنومند برخوردار بوده باشند ورزشها و خاصتاً ورزش های رزمی ولو بصورت محدود در بعضی کانون های تعلیمی ما در جریان است . چانچه بعضی از تیمها مشغول آموزش ورزش و هنر کانگفو و تیکواندو می باشند .

۱۰- درساحه تربیت هنری اسلامی :

برای اینکه ذوق و استعداد هنری - اسلامی شاگردان تربیت گه‌های مان رشد یافته باشد برنامه‌های در صحبت تربیت هنری شاگردان در جریان می باشد . مانند فعالیت‌ها در جهت تنظیم سرودهای انقلابی و در جهت آموزش فن تمثیل که اخیرالذکر بصورت مقدماتی در بین شاگردان آموزشگاه های ما واقع در جمهوری اسلامی ایران شروع بکار کرده است .



اعیاد اسلامی ایّام محاسبه بانفس وروز های عودت الی اللّه است

روزه شنبه اول شوال المکرم برابر بـا هفتم جـوزا ، هزاران تن از مجاهدین و مهاجـرین بمناسبت ادای نماز عید سعید فطر ، در غند خالد بن ولید رضی‌الله عنه ، گردهمائی بزرگ و با شکوه داشتند، و دراین اجتماع بزرگ استاد برهان‌الدین «ربانی» امیر جمعیت اسلامی افغانستان بیانیه مفصلی ایرادکردند که اینک متن کامل آن را مطالعه می‌فرمایید . «اداره»

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلاة والسلام علی سیدنا و مولانا محمد و علی آله وصحابته ومن دعی بدعوتـه وجاهد فـی سبیله الی یوم الدین الله اکبر،الله اکبر، الله اکبر کبیرا سبحان الله بکرة واصیلا .

بـرادران مجاهد سنگرداران عزیزاسلام السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وبعد :

حلول‌عیدسعید فطر رابشمابرادران مجاهد و عموم ملت زجر دیده وقهرما نمان که در سنگرهای خون و شهادت و یا در دیار هجرت بسرمی‌برند مبارک باد گفته و از بارگاه اقدس الهی بدست دعا نیاز مندیم این ایام سعید و مبارک را برای همه ملت‌های مسلمان مایهٔ سعادت و سربلندی در دنیا و آخرت بسازد .

برادران عزیز بفضل و احسان پروردگار ماه مبارک رمضان را ماه‌غفران ماه عتق و آزادی از آتش دوزخ ماه رحمت الهی را بقیام اللیل و صیام و روزه از طرف روز بپایان‌رسانیدیم واین بزرگترین فضل و احسان الهی بود که بهمه ما و شما و بهمه مسلمانان توفیق عنایت فرمود تا در ماه مبارک رمضان ماهی‌که عبادت آنرا چنانچه در حدیث قدسی (الصوم‌لی وأنا أجزی‌به) خداوند میفرماید : روزه از آن من است ومن در برابر روزه‌به بنده خود پاداش‌میدهم یقیناً پروردگار ما و شما را مکلف ساخته تا عباداتی را که او تعالی بما و شما فرض گـردانیده است ادا نمائـیم أما در جمله این عبادات‌روزه ماه مبارک رمضان‌را بخوداختصاص‌داده ومیفرماید روزه مربوط بمن‌است‌اگر چه همه‌طاعات و عبادات مربوط بخداوند است اما از میان این همه روزه را اختصاص داده و میفرماید روز از آن من است و من در برابـر روزه بـه روزه دارپـاداش میدهم .

یقیناً‌چیزیراکه خدابخوداختصاص داده است مطابق عظمت وجلال ولطف و رحمتی‌که دارد ثوابی را به عبادتی که بخود اختصاص داده بهمان پیمانه بزرگ و با عظمت و بسیارعمده میباشد ازین جا است‌که‌خداوند روزه را وثواب روزه را مربوط بخود ساخته میفرماید : روزه از آن من است و من در برابرآن به روزه دار پاداش میدهم)

درحدیث دیگری از رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم روایت است که خداوند در شب های ماه مبارک رمضان فرشتگانی را هدایت میدهد که این‌ها صدابر زنند (هل من سائل) آیا سوال کننده یی هست که سوال اورا و خواهش اورا بسر رسانم، (هل من‌مستغفرفأغفرله) آیا کسی‌هست که طلب مغفرت بنماید و من گناهان اورا ببخشم‌درماه‌مبارک رمضان‌خداوند بفرمان خود فرشته ها را امر میکند ، وخدا ازمامیخواهد درغیررمضان‌مبارک ما از خدا میخواهیم که خدایا ما را ببخش اما در ماه مبارک رمضان خدا از ما میخواهد او بنده‌مسلمان‌آیامیخواهی که گناه های ترا ببخشم آیا ای بنده مسلمان تو احتیاج و مشکلی داری که

من مشکل تراحل میکنم درین جا می بینیم سائل و طلب مغفرت کننده درحالیکه باید انسان باشد اما خداوند از ما میخواهد که آیا سائلی وجود دارد از من سوال کند آیا کسی هست که ازمن مغفرت بخواهد و من اورا ببخشم پس این کمال لطف و احسان الهی است که در ماه مبارک رمضان به مسلمان عطا میکند و بنده خود را مورد خطاب قرارمیدهد و از و میخواهد که از خدای خود سوال کند حاجات خود را بخواهد در برابر گناهان خود از خداوند مغفرت بخواهد این همه مقام و منزلت روزه را درحدیث دیگری رسول اکرم ﷺ میفرماید (لقدأظلکم شهر عظیم شهر مبارک شهر جعل الله صیامه فریضة و قیامه تطوعاً) از حضرت رسول اکرم ﷺ روایت است که فرموده اند بتحقیق برشما سایه افگند ماه خیلی عظیم و بزرگ ماهی بس مبارکی ماهی که درین ماه خداوند روزه گرفتن را بر مسلمان فرض ساخته و قیام لیل را نفل قرار داده است. و باز به دنبال این حدیث حضرت پیغمبر اکرم ﷺ میفرمایند: کسیکه ماه مبارک رمضان را روزه بگیرد خداوند همه گناهان ما تقدم اورا می بخشد، در ماه مبارک رمضان شب قدر بودکه از هزار شب بهتر است

در ماه مبارک رمضان هر عملی که مسلمان انجام داده هر عمل او در پیشگاه خداوند مستحکم و نیک است، حتی در حدیث از رسول الله ﷺ روایت است که بوی دهن روزه دار بنزد خداوند جل جلاله از بوی مشک هم بیشتر گوارا تر و خوشبو تراست پس ماه مبارک رمضان که به اذن خدای تبارک و تعالی بپایان رسید بما و شما و سائر مسلمانان خداوند توفیق عنایت فرمود تا ماه مبارک رمضان را بپایان برسانند ، طاعات و عباداتی که خداوند جل جلاله برای شان مقرر فرموده بود بپایان رسانیدند اما برای مسلمان ماه مبارک رمضان تنها ماه عبادت نیست تنها این نیست که مسلمان در ماه مبارک رمضان روزه بگیرد، از خدا بترسد ترس و تقوی را رعایت بکند بعد از رمضان همه چیز را فراموش بکند باز در لهو و لعب و در کارهای نا درست و ناجائز غرق شود ، بلکه شکرانه ماه مبارک رمضان این است که در دوران ماه روزه آنچه از اخلاق اسلامی فرا گرفتیم در غیر ماه مبارک رمضان هم باید باقی بماند در حدیثی آمده است که رسول الله ﷺ میفرماید (کسی که روزه میگیرد ، دشنام نمیدهد، مجادله نمیکند مقابله نمیکند اگر کسی اورا حرف بد و حرف نا سزا گفت در جوابش میگوید «انی صائم، انی صائم» من روزه دارهستم من روزه دار هستم ببخش که اصلاً من نمیتوانیم عمل زشت و ناروای ترا به زشتی و ناروائی پاسخ بدهم بلکه من روزه دار ، هستم و اخلاق روزه دار ایجاب نمیکند که من بد بگویم و ناروا و زشت بگویم ، خداوند بهمه ما و شما توفیق عنایت فرماید تا اخلاق ایام روزه را در غیر ماه مبارک رمضان هم با خود حفظ نمائیم .

برادران عزیز آلان در روز عید قرار داریم و چنانچه همه میدانیم روز عید روز مهمانی است، روز مهمانی است که خداوند بنده‌های خودرا بعد ازینکه یکماه عبادت کردند بعد از آن روز عید را مقرر نموده تا درین روز بعنوان مهمانان خداوند در مهمانی الهی شریک باشند ، در روزهای عید چون بعنوان مهمان خدا هستیم و از یکطرف هم اخلاق روزه دار ها را باخود داریم . لذا باید تمام کدورت ها اختلافات کشمکش‌ها بد بینی های که درمیان هر مسلمان با مسلمان دیگری بوده باشد در روز های عید باید بکلی از بین برود زیرا همه مهمان خدا و مهمان دار خداوند است درمیان مهمان‌ها باید هیچ یک بدبینی و نفرت علیه یکدیگر شان وجود نداشته باشد .

برادران مجاهد! اگرچه بعد از حمله روسهای وحشی و جنایت چه در محیط هجرت ما و چه در سرزمین ویران ما در افغانستان اعیاد ما اعیاد طبیعی و عادی نیست ، امروز ملت مسلمان ما آن روزهای خوشی را که در ایام عید هر مسلمان میداشته باشد بصورت طبیعی ما نداریم زیرا ما آواره و دور از وطن هستیم ویا درمیان کشور مان آن عده از برادران ما که درسنگر های شان و یا در مغاره‌های شان و یا در خانه های ویران شان قرار دارند آنها عید شان عید عادی نیست عید دوران مشکلات فراوان دردها و رنج‌های فراوان است عید مجاهدین ما درمیان اشک و خون درمیان دود و باروت درمیان ویرانی های مسلسل برادران ما که در محیط آوارگی قراردارند و در فقر و نا امنیت بسر میبردند عید شان عید کاملاً اسف بار و پر از مشکلات و تکالیف است اما مطابق مقوله عربی (لیس العید لمن لبس الجدید ولکن العید لمن خاف الوعید) . عید تنها کالای نو

پوشیدن نیست بلکه عید. عبارت ازین ازین است که مسلمان از خداوند بترسد و از وعید الـهی بترسد پس یقیناً برادران مجاهد ما و مهاجرین دور از وطن ما که ترس خدا در اعماق قلب شان‌جای‌دارد، باوجود همه‌این‌محرومیت ها و مشکلات فراوان شان باوجود رنج‌ها و دردهای‌که دارند بازهم‌سزاوار عیدی و مهمانی اند که همان بندگان مخلص و مؤمن‌سزاوارهستند که‌اطاعت و فرمان الهی را قبول کردند و بفرمان الهی در سنگرها می جنگند و در محیط هجرت هم در راه سربلندی‌اسلام‌مشغول جدو جهد هستند .

برادران‌مجاهد! امروزازروزهای‌بزرگ‌در تاریخ‌حیات هرمسلمان است اصلاً اعیاد اسلامی‌درعودت و دوباره برگشت یک مسلمان است یک عودت الی الله است باخود محاسبه بکند که در دوران ماه مبارک رمضان چه کاریرا انجام داد و بعد ازین چه کار هایرا باید انجام بدهد و در عید اضحی که آماده قربانی و فداکاری میشود بازهم عودت الی الله میکند بازهم از خود میپرسند که من آماده چه نوع فداکاریهای دیگری بغیر از قربانی‌بغیراز ذبح چه‌نوع فداکاریهای دیگری را باید من متحمل شوم ، یقیناً مسلمانی که چنین احساس در او وجود داشته باشد گویا در هر عید عودت الی الله داشته باشد محاسبه باخود بکند که کار های گذشته اش به چه معیار بود و در آینده چه کار های را انجام بدهد چنین مسلمانی یقیناً در عید حقیقی بسر برده است .

برادران‌عزیز! امروزملت‌مسلمان ما در دوران انقلاب شان مشکلات زیادی را متحمل میشوند ، از عمده‌ترین درسهای که در دوران‌ماه مبارک‌رمضان ما فرا گرفته ایم صبر و استقامتی است که امروز درسنگرها و در محیط‌هجرت ملت مسلمان و برادران مهاجر ومجاهد ما این درس را عملاً در زندگی خود پیاده می کنند ماه مبارک رمضان برای ما درس صبر و استقامت و ثبات استواری را نشان داد و ما که امروز در سنگرهای خون و شهادت خود یا در محیط آواره‌گی و هجرت خود باثبات و استقامت درجهاد خود مشغول‌هستیم چه درسهای‌است که گویا در ماه مبارک رمضان فراگرفتیم امید واریم‌این درسها تا سال دیگر ، سال دیگری که باری ماه مبارک رمضان‌میاید بازهم ما باهمین روحیه صبر و استقامت در برابر دشمن بمقابله و جهاد خود بپردازیم .

برادران‌عزیز اگرچه این‌مشکلات ملت ما در دوران جهاد شان خیلی‌ها فراوان بود تکالیف زیادی دامنگیرملت ما بوده و هست اما ازینکه می‌بینیم بلطف خدای توانا تکالیف زحمات ملت ما رنج ها و عذابی که در محیط هجرت و یا در محیط جهاد‌شان با او رو برو هستند همه این تکالیف امروز ثمر داده است .

ما میبینیم که بلطف خـداوند باوجود وحشت و بربریت‌دشمن بی‌رحم و سفاک باوجود ظلم و بی رحمی ایکه دشمن در برابر ملت ما انجام داد ، اما امروز به رسوائی و شکست‌نزدیک میشودوروزهای‌آزادی‌و روزهای‌برگشت به کشورمان نزدیک‌میشود و ما و شما

امیدوار هستیم که بلطف خداوند توانا روزهای فـرا برسد که اعیاد ما در افغانستان آزاد واسلامی‌مان درسرزمین خودمان اعیاد ما برگذارشود و این‌روز های هجرت و آوارگی ما پایان برسد و ان شاءالله این روزها بپایان‌رسید نیست

اما اینکه در محیط‌هجوت‌مان در دوران جهاد بااین زحمات و تکالیف رو برو هستیم یقیناً برای‌مسلمانی که ایمان‌دارد همه چیز از طرف خداوند است مسلمانی که عقیده دارد اصلاً زنده‌گی عقیده و جهاد است مسلمانی‌که از قرآن خود فراگرفته (احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون) وقتیکه مسلمان میداند که حیات مسلمان صرف رنج‌و تکلیف‌وامتحان‌های‌مسلسلی است بااین‌اساس‌او هرگزدرمحیط هجرتش در دوران جهاد و رنج‌و تکالیفش احساس رنج نمیکند زیرا میداند که سنت الهی است و در راهی روان است که خدا برای هر مسلمان‌مجاهدوبرای‌هر انسان مسلمان مخلص تعیین نموده است لذا باید مطمئن بوده باشیم که این‌مشکلات بپایان رسیدنی است و انشاءالله خداوند تکالیف ما را زحمات و رنجهای که در دوران هجرت و جهاد متحمل شده ایم خداوند اورا ضایع نمیسازد و بعد از آزادی افغانستان و بعد ازینکه کشور اسیر ما آزاد میشود تمام تکالیف و رنجهای دوران‌آواره‌گی‌و هجرت ودوران جهاد را فراموش خواهیم کرد .

برادران عزیز! امروز همه ملت های مسلمان در قضیه افغانستان در مشکلی که در افغانستان است آنها سرنوشت خودرا بسرنوشت ملت ما وبا

سرنوشت مجاهدین ما مربوط میدانند امروز اگر درکشور های دیگری اعیاد بصورت طبیعی و عادی به پیش میرود در ملت‌های دیگری مسلمانها میتوانند که عید را به آرامی بگذرانند ملت‌مؤمن و ملت مجاهد مان‌در برابر دشمن‌سفاک و بی رحم خود را مال و جان و همه چیز خود را قربان ساخته‌و خود را سپر ساخته‌تاروسهای‌سفاک‌وبی‌رحم‌بکشورهای دیگری نتوانند بآسانی تجاوز و حمله کنند ، و اما چنانچه میدانیم که روس در افغانستان و تکالیف و زحماتی که ملت ما در افغانستان متحمل میشوند این‌ها همه بالاخره باعث آزادی باعث آرامی و باعث سربلندی همه مسلمانها خواهد شد. لذا ملت عزیز ما گرچه محرومیت های زیادی را در دوران جهاد دیده است ، محرومیت های را که امروز نمیتواند در خانهٔ خود در میان اهل و فامیل خود عید را بگذراند، یا درمحیط هجرت است یا دور از خانه در میان مغاره ها بسر می برد - اما این همه تکالیف زحمات بخاطر رضای خداوند بخاطر سربلندی وعظمت مسلمانها است بخاطر نجات مسلمانها است از کفر و الحاد و از تهدید مستقیمی که روسهای سفاک و بی رحم همه ملت های مسلمان را مورد تهدید قرار داده ، این همه تکالیف در برابر این همه خواسته ها و آرزو های ملت های مسلمان یقیناً چیزی است که طاقت فرسا نیست و میتواند هر مسلمانی در غیاب مجاهدین ما در هرجائیکه بوده باشد این تکالیف را متحمل شود زیر امیداندکه تکالیف بخاطر کسب رضای الهی و بخاطر نجات مسلمانها است .

برادران مجاهد ! امروز که شما در آستانهٔ دوباره برگشت به سنگر های خود هستید وانشاء الله سنگرهای تان در انتظار شما است شما که ازین جا بر میگردید باید با روحیهٔ کاملاً اسلامی خود ، با روحیهٔ برادری به سنگر ها بر گردید و بکوشید که اخوت و برادری تان بیش از پیش حفظ شود باید نسبت به هر سالی یک حالت جدیدی در سنگر ما بمیان بیاید باید ما مطمئنانه حالا حرکت کنیم و باید مطمئن بوده باشیم که دشمن ما بلطف الهی به‌شکست و رسوائی رو برو شده لذا با کمال اطمینان بسوی سنگر های خود که میرویم در میان خود وحدت و برادری و اتفاق را مستحکم بسازیم ، امروز از هر چیز دیگری ، ما به وحدت و به برادری و یک پارچه‌گی بیشتراحتیاج‌داریم، دشمنان‌ما به انواع و اقسام مختلف در میان سنگر های ما و در میان برادران مجاهد ماتولید شقاق‌و اختلاف میکنند، باید بکوشید اگر هر جائیکه آواز اختلاف و شقاق بمیان میاید او را از میان بر داریم و یکپارچگی و وحدت خود را حفظ بکنیم .

برادران عزیز! ما مطمئن هستیم که انشاء الله در سال جاری تحولات نوی در انقلاب اسلامی ما بمیان میاید و دشمن ما باوجودیکه با تمام وحشت بی رحمی در مرز ها و نقاط مختلف دست به حملات زده ، اما انشاء الله چنانچه در گذشته به شکست و رسوائی در هر حملهٔ خود رو برو شده بود ، درین حملات اخیر خود هم با شکست و رسوائی رو برو شدنی است ، امروز وظیفهٔ شما و وظیفهٔ همه ملت های مسلمان است که باید بخاطر نجات ملت مسلمان افغانستان در حال پیاده کردن یک دولت اسلامی در افغانستان جد و جهد کنند .

برادران عزیز ! هوا خیلی گرم و من ازین زیاد تر صحبت نمیکنم ، ازبارگاه اقدس الهی‌بدست دعا نیازمندیم که این روز های عید سعید فطر را برای همه ما و شما مبارک بسازد و خداوند برای ما از برکات ماه مبارک رمضان صلاح و تقوی وصبر و استقامت را در حیات ما ، در حیات فرد فرد ما مجسم بسازد تا ما بعنوان یک مسلمانی که در ماه مبارک رمضان یک کورس عبادی رافراگرفتیم‌ودرماه مبارک‌رمضان که ماه صبر و تحمل و شکیبائی ماه فتح و پیروزی است در ماه مبارک رمضان اخلاق ما تا نهایت ماه مبارک رمضان دیگر باید دوام بکند . خداوند همه شما را در پناه هدایت خود نگه دارد و خداوند افغانستان را از چنگال روسهای وحشی و بی رحم آزاد بسازد و یک دولت اسلامی را در کشور ما مستقر بسازد . آمین

﴿ اقول قولی هذا واستغفرالله لی ولکم انه هو الغفور الرحیم - والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

له دنیا څخه د سرا ړونی معنا څه ده؟

ژباړه اولیکنه : اجرالدین

له دنیا څخه د سراړونی معنا دا نده چی د حلالی لاری د رزق حاصلول بدګڼل شوی ، بلکه دا کار ثواب یا عبادت ګڼل شویدی . مطلب دادی چی دنیا (مال ـ ریاست ـ مقام ـ چوکی . . .) پوری زړه تړل غندل شوی دی. ځکه څوک چی د دنیاطالب اوغوښتونکی وی نو دغیری دنیاوی (اخروی) کارونو څخه به بی پروا وی . څوک چی په ژوندانه د «الله» له قوانینو پرته بل هرڅه د ځان لپاره اصل وګڼی نو هغه یې «معبود» وی .

مال، شتمنی، چوکی، مقام ، اولاد دا ټول شیزونه د خدای(ج) نعمتونه دی . که لدی نعمتونو د «الله» په لاره کی استفاده وکړو ، نوویل کیږی چی د نعمتونو «شکر» مو ادا کړی او د «آخرت» لپاره مو کار کړی او که د «طاغوت» په لاره کی موتری استفاده وکړه نوویل کیږی چی نعمتونه مو په خپل ځای کی ندی استعمال کړی او «ناشکری» مو کړی او د «دنیا» لپاره موکار کړیدی .

دا چی په اسلامی روایاتو کی د راکړ شو نعماتو د «شکر ایستی» دستور راکړ شوی ، مفهوم ئی لفظی شکر ایستنه نده چی شکر . بلکه هر شی او نعمت په خپل ځای کی د «الله» لپاره کیښودل شی او همدی نه د آخرت لپاره کار کول هم وایی.

څوک چی نعمت د «الله» لپاره نه ، بلکه بل هرڅه لپاره هر چیری‌چی استعمال کړی نودوی د نعمت ناشکری کړی او دیته د دنیا لپاره کار کول هم وائی .

یعنی دلته د «آخرت» او «دنیا» اصطلاحات دوه صفتونه شو ، چی «آخرت» د تعالی ، کمال او «رشد» ښودونکی او «دنیا» د زوال او «غی» ښودونکی ده .

د دی تشریح په نظر کی نیولو سره فی نفسه «دنیا» او څه چی په جهان کی مادی او معنوی امکانات او نعمات دی رټل شوی ندی خود دو ویناتونو ، دوو لارو او جهتونو (لورو) په نظر کی نیولو سره د جهان د مادی او معنوی نعمتونو استعمال‌ترنظرلاندی نیول شوی . مثلاً تیپ ریکارد تر یوه تخنیکی وسیله ده چی هم د (دنیا) او هم (آخرت) لپاره تری کار اخستلای شو . پدی معنا که شهوت راپارونکی فیتی پری ډکی یا وغږوو نود لهو،لعب لپاره به استعمال شوی وی چی دا دنیاوی کار شو ، اوکه پری د «اسلامی پوهانو» خبری ، د قرآنکریم تلاوت ، اسلامی ترانی او شعار ثبت‌کړو او د خلکو (الناس) د ذهن روښانه کولولپاره تری ګټه واخلو نوداکار به مو د(آخرت) لپاره وی . تلویزیون هم که د بی‌معناپوچو، بی‌هدفه او بی‌تعهده هنر، فلم او صحنو د خپرولو لپاره استعمال شی نو دا دنیاوی کارشو او که دمعنا لرونکی متعهد هنر لپاره استخدام شی نودا اخروی کار شو .

لمونځ که یو دوکاندار د دی لپاره کوی چی خلکوته ښه معلوم شی او د دینداری په ښه خلکوکی شهرت ومومی او هر څوک تری سوداوکړی نودا یو دنیاوی لمونځ مو نه اخروی،

دا لمونځ د خدای(ج) لپاره نــه بلکه سودا لپاره دی .

مبارزه، جهاد او وسله والهمبارزه که د طاغوتانو ، اشرارو ، کمونستانو، ملحدینو او مستکبرینوله منځه وړلو او د هغوی پرځای د الهی‌قوانینو د اجرا لپاره نه او بل هـر څـه (ځـانښودنه ، د امکاناتو را ټولول ځان مشهورول ، قدرت ترلاسه کول . . .) لپاره وی نو دا ډول جهاد دنیاوی کارشونه آخروی. نوځکه څوک چی په همدی مفهوم او معنا جهاد کوی دا دباطنی طاغوت ، هوا او هوس په لاره کی جهاد کول دی چی ده «فی سبیل الطاغوت» جهاد په نامه یادیږی .

په اسلام کی «رهبریت» یو اصل دی ، چی د مسلمانـانو مشرپرخلکو باندی د اسلامی قوانینو د چلولومتعهد دی او دا کار یومسؤلیت دی «رهبریت د ټولو عباداتو د قبلولو معیار دی او که رهبریت نه وی ټول کړه وړه بـه سم نه وی ځکه ټولنه چی په لاره لاړه

شی خوسمه رهبری نشی نه یوازی به د ټولنی ټول کارونه بی ګټی وی بلکه د عبـادت ، دین او انسان خسران او زیان هم پکی شته .»

نوکه چیری یو مشر لدی مقامه د خلکو د غولولو ، ځان ښودنی ، د خپلی خوښی حکم چلـولـو مادی امکاناتو انحصارولو او ټولو هغو لارو چارو نــه چی د (اسلامی انقلاب) او (اسلامی معیارونو) خلاف‌وی کارواخلی نودا یـوه مجازی او دنیاوی رهبری ده نه آخروی .

له اسلامی دستوراتو په جماعت لمونـځ کـول او د جمعی د ورځی لمونځ دی او د مادی او معنوی ګټو برسیره یـو اجتماعی مفادبی دادی چی مسلمانان یو د بل لـه حاله خبر شی ، یو د بل سره مینه او شفقت وکړی ، خپلمنځی مشکلات او بادودی په ګډه او مشوره سره وخیږی او د حل لاره ئی

پیدا کړی د مملکتی مسائیلو څخـه با خبره او د مشکلاتو په حلونوکی‌نظر ورکړی چی په حقیقت کی په همدی‌معنا او محتوا سره راټولیدل او لمونځ کول به د (و اعتصمـوا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا) او یا (یا ایها الذین آمنوا ادخلو فی‌السلم کافة) د آیتونو د تطبیق مصداق نه وی نوځه به وی .

خو هغه د جماعت لمونځونه او د جمعی لمونځ چی د پورتنی اهـدافـو لرونکي نه وی نو دانش د عادت لپاره

په تخنیکی (شکل) راټولیـدل دی . بی لدی چی زمـوږ د روحیاتو او ټولنی جوړونکی اوسی او یا دا چی (لمونځ چی د انسان جوړونی کارخانه ده) خپل هدف ته به نه‌وی رسیدلی، نو دالمونځ دنیاوی لمونځ شونه آخروی .

کله چی وایو داکار موږ دآخرت ترسره کړ مطلب مو یو ذهنی او خیالی نتیجه په‌لاس راوستل ندی بلکه مطلب مو دادی چه د خدای تعالی هر حکیم لـه حکمته خـالی ندی بلکه د یـو هدف لپاره ئی وضع کړی . نو موږباید د شناخت ، پیژندنی ، پوهی ، معلومات او آګاهی له لاری د حکم پرمعناهدف او حقیقت ځان و پوهـوو او بیا داسی عمل وکړو چی هدف مـوثر لاسـه شی چی پـه حقیقت ځان کی ، بـه همدی

محتوا اومعنا اسلامی دستورات پرځای کول د رشد ، آزادی ، حریت اوآخرت لپاره د کار کولو په مفهوم هم دی .

نوځکه رښتونی مسلمان د (فمن اسلم فاا ولئک تحروا رشـدا) د آیت مصداق وی .

موږ په ورځنی ژوندانـه کی ډیر مسلمانـان وینـو چی اسلامی دستورات په ایمانی توګه په خورا (تعصب) سره اجـرا کـوی ، خـو حکم کی چی څـه هدف موجود وی هغه نه ترلاسه کوی، آیا حکم غلط دی ؟ (العیاذ با لله) آیا پرحکم د سړي ایمان او تصور اشتباه دی (؟) .

په خواب کی وایـو چی نه حکم غلط دی او نه پرحکم د سړی ایمان ، ځکه لوی خدای(ج) هـر حکم د یـو هدف او حکمت له مخی‌وضع کړی‌بیهوده او عبث ندی وضع شوی . خونیمګړتیا په موږ کی ده او هغه دا چی ایمان‌مود علم ، شناخت ، شعور او پوهی پربنیاد نه بلکه په پټوسترګو ، کورکورانـه او مورثی توګه دی ، پـدی معنا چی موږ د اسلام د اصولو په منـنه او ایمان کی نه قرآنی طریقی پیروی نده کړی بلکه څـه چی پـرکـورنی او ټـولنی واکمن فـرهنګ ، تبلیغات او قضا وه هماغسی موږ پر احکامو اوقضایاو (ایمانی‌تصور) پیداکړی ، په داسی حال کی چی قرآن وایی (ولا تقف ما لیس لـک بـه علـم) (د هغه څه په باب چی آګاهی او علم مونه وی حاصل کړی پیروی بی مکوه) او حضرت امام ابو حنیفه[رح] د مسائیلو د څیړنی او تحلیل په باب داسی وایی: (داد ابـو حنیفـه رای او نظر دی ، بی

دلیله او بې د عقل له کار اچولوئ سره منه).

موږ یوازې پــه تخمیني اوعادتي توګه لمونځونــه ادا کــوو خو نــه ئې (اقامه) کوو ، پدې معنا چې د لمانځه پرهدف ، معنا او حقیقت نه پــوهیږونو د همدې کبله نتجې ته هم نه رسیږ و. د لمانځه هدف : ان الصلوة نیهی عن الفحشآء و المنکر (عنکبوت ـ آیــه ۹) په داسې حال کې چې موږ هم لمونځ

کوو اوهم فحش او منکرات . آیا دا ډول لمونځ هدف ته رسیدلی ته‌هیڅکله

که فرضاً مــوږ لمــونځ کاوه او ځانــونــه مو په انفرادي توګه اصلاح کړی خــو (تولنیز نظام) د فحش او منکر پر بنیــاد رهبری کیده آیــا بیاهم لمونځ خپل هــدف تــه رسیــدلی ؟ نــه هیڅکله .

داځکه چې‌په لمانځه‌کې (انفرادي او تولنیزه) اصلاح او چــور مخې د فحش او منکر له منځه وړل دي او د (امروا بــالمعروف ونهــوا عن المنکر) پربنیاد ځان او تولنه رهبري او جوړول هدف دی نوځکه (لمونځ د انسان جوړونې کارخانه ده .)

نــو د لمــانځــه د اقامــه کــولــو مفهوم دا شو چې مــوږ باید ځان د لمانځه پرمحتوا ، هدف او حقیقت پوه کړو او د تطبیق‌لپاره‌ئې‌پرکار شروع‌وکړو (لکه چې د میړنی ملت وسله وال جهاد د دې کار ښه ده) او پر تولنه باندې د (امروا بــالمعروف ونهوا عن‌المنکر) پربنیاد نظام د منځ ته‌راتګ لپاره خپل لوری او جهت وټاکو .

«الذین ان مــکــنا هم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور»

(سوره حج ـ آیه ۴۱)

(هغوی چې‌می‌کله پرځمکه قدرت ته و رسول ، لمــونځ (اقامــه) کــوي

اوز کوة ورکوی ، او امر په معروف (په نیکو امر کوی) او نهی‌له منکر (او د بــد یــو منعــه کــوی) او د ټولو کارونو عاقبت خدای ته‌دی)

نوځموږ د اسلامی تولنو سترمشکل دا دی چې د وسیلی ځنی مو هــدف جوړ کړی ، نوځکه د وضع شوی هدف سم پیژندل او هدف ته د رسیدلولپاره دوضع شوی وسیلی ، نــه ســمه کټــه اخستل زموږ د اعمالو د(الهی‌لوری او جهت) د ټاکنی په مفهوم او یا پــه بله وینا د (آخرت) لپاره کارکولو په معنا هم دی .

حج‌ته ځیرشی . حج دمسلمانانو فریضه او د یو اسلامی عالم له نظره د درې سترو هدفونو (اتصال ـ اجتماع ـ مهاجرت او حرکت) بیانونکی دی . خــو مــوږ خپل حاجیان وینو چې د حضرت ابراهیم(ع) ریښتونی نمایندګان ځکه ندی چې له ځنې راتــه د پورتنی اصلونو سوغات نــدی راوړی ، ځــه ئې چې پــه سوغــات راوړی ، یوه جــوړه تسبیح ، جــای نماز ، جاپانی ساعتونه او ددې لپاره چې پــه تولنه‌کې پر(حاجی صاحب) مشهور وی .

(پداسی حال کې چې حج سلطانی تیزاب دی که ځوک ورکی غوپه او بیا راوایستل شی نو په بل‌جنس‌بدلیږی‌پدی شرط‌که پری پوه شی چې چیرته راغلی او ځنګه راوتلی .)

دادی اوس هغه دری اصلونه تر غور لاندی نیسو .

۱ ـ **اتصال** : د اتصال د پیژندنی لپاره لمړی باید انفصال وپیژنو او هغه پدی معنا : موږ اوس (ننی وخت او زمانه) د تیروسوو نسلونو پــه پرتله د انفصال په مفهوم ښه پوهیږو . د روز- ګار پیښی تولنیز نظامونــه ، جنګونــه ، د فرهنګ او تمدن نقل او انتقال ، د ژبو خطونو ، فکر او سلیقو تغیر دنوی نسل د منځ ته راتګ بــاعث ګرځی ، چې دا نوی منځ تــه راغلی نسل د تیر شوی نسل څخه پردی شوی او نورئ نه پیژنی او دا پیښه اوس هم د سر په ستر ګو وینوچی نه تــاسی سره مخکنی او وروستنی نسل کوم تفاهم نلری پــه داسی حال کې چې ترمنځ فــاصله بــه مولس ، پنځلس ، شل یا دیرش کلونه

وی خو سړی فکر کوی چې دری‌پیړی یوتربله لیری دی . دا ولی ؟ مختلف عوامل او د ژوندانه ډولا ډوله پیښی ددی بیلښت سبب ګرځی . چې یو هم د (فرهنګ) او (تاریخی مسیر) تغیر د نسلونو ترمنځ دبیلتون باعث ګرځی.

هر کال حج ته تلل یعنی هر کال او هر نسل دلته د تاریخی مسیر او د حضرت ابراهیم(ع) د نهضت او حتی د بشــری تــاریــخ د مسیر (د حضرت آدم(ع) څخه تر نوح(ع) او لدی څخه تر حضرت محمد ﷺ پــوری) ځان تړل او وصلول دی او ددی‌مسیر سره د خپل وصــال احساس او ښــودل دی .

د نسلونــو ترمنځ چې د زمــانی

جباران، پیښې او تحولات او همدارنګه زماني فاصله کومه جدائي منځ ته راولي او په نتیجه کې نسلونه د تیرو وبارونو او افتخاراتو (د انبیاء علیهم السلام مبارزې ، سر نبندنې . . .) په نسبت غافل ، بې پروا او حتی چور له مخې پرې کوي ، نو ځکه حج ته (هر کال یا عمر کې یوځل) تلل د نسلونو ترمنځ اتصال او پیوستون بیرته منځ ته راولي.

نو ځکه د تاریخ په اوږدوکې (کعبې) د نسلونو ترمنځ د معنوي ، تاریخي او فرهنګي میراثونو د اتصال او انتقال رول لوبولی خو که نن موږ دا شانداره مراسم د پوهې ، معرفت ، پیژندنې ، فهم او شعور له مخې تر سره کړو (بلکه چې ځني ئې کوي) نو کعبه به د دې نسل ، راتلونکي نسل او بشریت لپاره د اتصال ذول ولوبوي لکه چې لوبولی ئې وو .

۲ - **اجتماع** : په یوځای کې د خلکو راټولیدلوته (اجتماع) وایي چې هلته یو له بله سره د افکارو تبادله وکړي ، هر یو نوروته خپل اجتماعي و ضعیت او محیطي حالات بیانلوي چې د یو بل له احواله خبرشي . د دغسې نیرې پرتو او خپرو ورو تولنو او پرګینو له یوځای کیدو څخه (ژوندی اجتماعي روحید) او (راپارونکي اجتماعي فکر) رامنځ ته کیږي . تجمع اصلاً د (انساني تحرک عامل) او دخلکو درشد او ددې لپاره د یوې اعتقادي نړۍ لید (جهانبیني) منځ ته راوستونکي ده .

په نړۍ کې دولا دولې اجتماعګانې صورت مومي ، چې په هغه کې پوهان، اشرافان او د طبقاتو او ملتونونمایندګان ګډون کوي خوجج یوه (ولسي اجتماع) ده چې نیغ په نیغه خپله ولسونه ورکې ګډون کوي ، پدې اجتماع کې د افغانانو ، پاکستانیانو ، ایرانیانو ، عراقیانو ، ترکانو، اعرابو . . . ولسونه په طبعي حالت ، طبعي طرز فکر او واقعي ډول یوله بله سره ویني .

نو د حج د دې اجتماعي اصل په نظر کې نیولو سره سوږ اسلامي مجاهدین باید د (اسلامي انقلاب) او (اسلامي جهاد) د صادرولو لپاره پوره کار واخلو ، پدې معنا چې د اسلامي انقلاب د شهیدانو وارثین ، معیوبین او او هغه کسان چې د اسلامي انقلاب د معرفي کولو استعداد لري ولیږو څو د نړۍ مسلمین د جهاد له حالاتو با خبره شي او په خپل اقتصادي مالي، اخلاقي ځانی ، سیاسي،حضور سره خپلو شرعي وظیفو ته متوجه شي ، چې پدې توګه به د نړۍ دمسلمانو پرګنو ملاتړ راپه برخه شي او جهاد به د شرعي وسیلو له لارې استمرار ومومي .

په لنډه توګه : کله چې وایو هر انقلاب دوه څیرې لري ؛ «وینه» او «پیغام» نو د پیغام (د انقلاب صادرول او خپل مظلومیت‌خلک پوهول، د جهاد په باب مسلمین خپلو وظیفو ته متوجه کول او . . .) د څیرې د معرفي کولو لپاره موږ ته د حج ستره تولنه ډیره غوره او مهمه زمینه ده .

۳ - مهاجرت او حرکت : حج د متحرکو اعمالو مجموعه ده او له کومه ځایه چې پیل کیږي نو عملي او نظري «توقف» پکې نشته .

د احرام تړل ، په عرفات کې وقوف په مشعر الحرام کې وقوف په منیٰ کې د عقبه جمره ویشتل ، په منی کې قرباني کول، سرخیریل ، له کعبې‌څخه طواف کول ، د طواف لمونځ کول . سعی . په منیٰ بیوتنه ، بیار می جمرات داټول اعمال د «حرکت او مهاجرت»ښودونکي دي او له پیله تر آخره پورې ورکې توقف نشته د حج اعمال په ډله ایزه توګه په تاکلو ورځو او وختونوکې تر سره کیږي او دا (د طبیعت او زماني حرکت تل د تکامل په لورې وي)

په خاص وخت کې به احرام‌تړې
په خاص وخت کې به عرفات ته ځې ،
په خاص وخت کې به مشعر الحرام ته ځې او . . . . . . چې په خاصو ځمکو کې په خاصو وختونوکې دا اعمال اجرا کول د طبیعت او د کائناتو د نظام سره د هغو تناسب او هماهنګي رابښي .

د حج اعمال‌د «رمز» او «اشاري» اعمال‌دي (سمبولیک‌اعمال دي)‌دا اعمال له پیله د «بت ماتني» پر ضد د حضرت ابراهیم (ع) د تحرک یادونه ده چې په بشري‌تاریخ‌کې ئې د«توحید» دا راژوندي کولو او د (عدالت) د استقرار او ټینګښت لپاره تر سره کړې .

او د بلې خوا دا تحرک او زیار ایستنه د هاجرې بي بي دکوښښونو(سعي) او تحرک یادونه ده چې د حضرت ابراهیم(ع) د نهضت د تداوم لپاره ئې تر سره کړې .

د هاجرې دائیمي حرکت، هجرت یادونه ده چې‌ابراهیمي‌ادیان او د اسلام دین د هجرت دین دی .

او په لنډه توګه حاجي چې په عیني حال کې د ابراهیم (ع) د انساني

نارېخ، داسلام دپيغمبر(ص) او دتوحيد
دسترنهضت پوري‌زړه وصلوي په ژوندانه
کې د کائناتو د نظام سره هم اتصال او
پيوند سومي او پدې توګه ښودل کيږي
چې‌په اسلام‌کې دطبيعت‌او ماوراً طبيعت
ترمنځ جدائي نشته او اصولاً وينو چې
د اسلام‌په ټولو عبادي‌اعمالو کې وخت
تاکونکي عنصر دی او دا ډيره د غور
وړده .

حجرالاسود يمين الله في الارض .
حجرا لاسود پرځمکه د خدای لاس دی
حجرالاسود يـوه اشاره او رمـز دی .
حجرالاسود چې ښکلوو يا پـری لاس
وهوياله ليري ورته اشاره کوو معنی‌یې
داده چې د خدای سره بيعت کوو ، او
ددی لپاره چې دا بيعت احساس کړونو
نوموړي تيکی ته لاس اوړدوو، نوددی
تيکی نوم ددی لپاره د خـدای لاس
ايښودل شوی چې ټول بيعت‌کونکی د
يو لاس د پاسه د بل لاس د ايښودلـو
احساس وکړی . زه چې د نورو ورونو
د کلنو کلنو راهيسي په شخړه او دښمنی
اخته وم او لدی برسيره د لس ګونـــو
نورو بيعتونو په دام کی هم ښکيل‌شوی
وم ، اوس د يو لاس سره بيعت کوم او
هغه نور ټول‌نفی کوم نو ددی لپاره چې
د غسې عمل پـــه عملی تـــوګه تحقق
ومومي‌د نښی‌په توګه ئی تيکه ايښی‌ده .

د عرفات ، مشعر الحرام او منی ترمنځ رابطه :

عرفات له عرفان څخه اخستل
شوی . په اسلامی قصو کی راغلی چې
حضرت آدم(ع) او هوا بی‌بی له (هبوط)
رووسته دلته سره وپيژندل نوځکه ورته
عرفـات وائی او زه دا په لاندی ډول
تفسير وم :

موږ چې د کعبی لـه «طوافـه»
وروسته (عرفات) ته راګرځـو يعنی له
ابراهيم(ع) نه مخ پرشا آدم(ع)ته‌ګرځو
معنائی داده چې د بشريت‌شروع، اولنی
تاريخ ، معرفت ، شناخت او پيژندنی ته
ورګرځو ، هغه معرفت او پيژندنه چې
انسان له حيوان څخه بيلوی .

مشعر الحرام : مشعر د (شعور)
نه اخستل شوی او مشعر د(شعورځای)
يا (شعور ګاه) په مفهوم دی . موږ لـه
(عرفات) وروسته مشعر الحرام ته راځو
يعنی د شناخت ، پيژندنی او عرفان

وروسته‌شعورته رسيږو، پداسی‌حال‌کی‌چی
زموږ په ذهنی قضاوت کی لمړی شعور
او بيا عرفان (پوهه) وی . خو دلته د
حج دا عمل رانبی چې : د تفاهم ، علم
معرفت او شناخت له لاری‌چی‌د(شعور)
په نامه پديده ذهن کی پالل کيږی‌کومه
عبثه پديده نده ، شعور بايدو پالل شی
او د زيار ، کوښښ او مجاهدتونـو له
لاری د عرفان په خدمت کی استخدام
شی خو کوم (شعور) حرام شعور !

لکه څنګه چې (بلد الحـرام) او
(شهر الحـرام) هغه ښار او مياشت ته
وائی چې (حريم) ولـری او پکی فساد ،
جنګ او جدال ، ګناه او تيری صورت
مومی . نو دغسی هغه شعور به ارزش
ولری‌چی‌د (بلد الحرام) او(شهرالحرام)
غوندی حريم ولری .

انسانيت ، تعهد ، آګاهی ، پوهه،
انسانی شرافت په (حريم) کی خونــدی
ساتل کيږی ، داسی نده چې هر مفسد
په برلاسی وی نننی انسانان تر ټولـــو
انسانانو زيات د شعور خاوندان دی‌خو
شعور ئی حرام ندی نو د همدی امله
د اوسنيو ټولو جنايتو عاملين همدوی
دی ، نو ځکه (مشعر) بايد د (حرام)
قيد ولری يعنی (آزاد شعور) نه وی‌لکه
چې د ننی انسانانو شعور چې‌د وحشت
او جاهليت د لاس آله شوی .

حرام شعور د مسجد الحـرام او
شهرالحرام غوندی (چې پـکی جنګ او
تيری حرام دی) د انسانی عفت پـه
حدودوکی ساتل شوی دی .

د ضد اسلامی (مغضوب عليهم)
او غيری اسلامی (ضالين) لارو پيروان
د شعور خاوندان دی خو شعور ئی پـر
(ابليسی) بنياد دی ، نوځکه پـرځمکه
د شيطنت عاملين‌او اشرار دی . پداسی
حال کی چې د اسلامی لارو پيروان
(انعمت عليهم) د (الهی‌عرفان) پربنياد
د شعور خاوندان دی چی‌ټول اعمال‌ئی
پرځمکه باندی د اشرارو د تسلط پای
ته رسولو د قسط، عدل، سولی‌او امنيت
منځ ته راوستلو لپاره تر سره کيږی ،
چې ئی شکه زموږ د مسلمانو مجاهدينو
وسله واله جهاد ددی شعـور مصداق
هم دی .

«منی» : منی‌د (آرزو) او (عشق)
په معناده . منی هغه ځـای دی چې
انسان هلته د عرفان او شعور وروسته
د مطلق تسليميدلو پړاوته رسيږی او په
نتيجه کی عشق او د (اسماعيل) قـربانی
ته رسيږی .

اسماعيل : يعنی‌هر چاته چی‌هرڅه
(ډيرګران) وی .

د ابراهيم (ع) لپاره ئی ، اسماعيل
(ځوی) وو ، خو ممکن‌موږ لپاره (مقام)
(نوم) او (پانګه) وی ، خـو عشق ته
چی رسيږو نښه به ئی داوی چی خپل
اسماعيل قربانی کړو .

سید رسول

کرملین بعد از آخرین دیکتاتور

در شماره گذشته راجع به مسئله روند مبارزه ونزاع برسر قدرت ، برنامه ها و روشهای اقتصادی و سیاست های داخلی حرفهای زدیم دربن شماره نظرمختصری به سیاست خارجی رژیم جدید می اندازیم تا دیده شود گورباچوف در صحنه رقابت های استعماری بین المللی به چه وسایل دست می زند و از کدام طرف میخواهد به هدف برسد .

ممکن آنانکه معلومات اندک از نظام دیکتا توری روسیه دارند چنین به اندیشند که دیکتاتور جدید در سیاست خارجی نو آوری های خواهد نمود و یا به نظر آنها(تغییری) بوجود خواهدآمد . اما با اندک تعمق مشکل از بین می رود و این مطلب واضح می گردد که سیاست خارجی روسیه از زمان (ایوان مخوف) تا امروز یک سیاست توسعه طلبانه و تجاوز کارانه بوده و در عمل پیاده شده است . در واقع سیاست خارجی روسیه با خطوط مطروحه ثابت (تداوم) دارد لذا (تغییر اشخاص) باعث (تغییر در سیاست) نگردیده و نخواهد گردید . منتهی نظر به ضرورتهای زمانی بادرجه شدتهای مختلف ونو سانات گوناگون عملی گردیده است .

علاوه برآن سیاست خارجی روسیه درطول ۲۸ سال اخیر در دست گرومیکو رئیس جمهور امروزی آن بوده و در واقع طراح آن بوده . کسی که گورباچوف را کاندیدا کرد وسنت بزرگان اش را شکست اندری گرومیکو بود . گرومیکو که در دوران برژنف ستاره اقبال اش درخشیده بود ، طی ده سال گذشته نه تنها اجرا کننده سیاست خارجی روسیه بود بلکه معمار این سیاست هم محسوب می شد . وی به احتمال قوی هم چنان نقش خود را ادامه میدهد وبرچگونگی اجرا سیاست خارجی نظارت خواهد داشت . زیرا که شوارد نادزه، وزیر خارجه کنونی، آنقدر ازتجربه کافی درسیاست خارجی برخوردار نیست و بدون مشورت وهمکاری گرومیکو کاری را انجام نخواهد داد .

تا چندی پیش در مورد نقش روسیه در عرصه جهانی یکنوع سرگردانی وجود داشت . همه می دانند که در جهان دوا بر قدرت وجود دارد اما همه بدنبال یافتن نقش روسیه در صحنه بین المللی بودند، زیرا روسیه دربوته‌آزمایش

واقعی قرارنگرفته بود . خود آنها نیز به این امر اعتراف دارند ، گورباچوف میگوید اینک زنگ خطر بصدادر آمده است .

ده ماه پس از ورود به کرملین و پس از انجام چند حرکت عمدهٔ سیاسی درداخل وخارج، از جمله برگزاری اولین کنفرانس سران شرق و غرب در طول شش سال، به نظر می رسدگورباچوف اکنون سیاست خارجی خود را به نقطه دیگری جدا از امریکا و اروپا نیز متوجه میکند . آسیا منطقه‌ایکه درچندسال گذشته دیپلوماسی مسکوبطورمشخص درآن کم تحرک بوده است . نشانه‌های این حرکت تازه کاملاً روشن هستند . درچند ماه گذشته مقامات سیاسی روسیه در خاور دور و آسیای جنوب شرق پر متحرک بودند تا زمینه های فعالیت وسیعتر مسکو دراین منطقه را فراهم کنند . در نتیجه (ادوارد شوارد نادزه) وزیر خارجه جدیدکه بوسیله گورباچوف جانشین گرومیکو ، دیپلومات کهنه کارو سخت گیر که برای ۲۸ سال شطرنج سیاست خارجی کرملین را بازی کرد، شد و به جاپان رفت تا پس از هشت سال وقفه، تبادل دیدار های عادی وزرای خارجه مسکودر توکیو ازسرگرفته شود . درهمین حال برای محکم کردن یکی از اساسی‌ترین‌پایه‌های سیاست‌خارجی خود مسکو چین را هدف گرفته تا با کاهش تنش های که از ۲۰ سال پیش دو غول کمونیزم را از یکدیگر جدا نمود و بصورت رقیب در مقابل هم قرار داد کار بردکارت چین را در دست حریفان غربی پائین بیاورد . میخائیل کاپیتسا معاون وزیر خارجه روسیه چندی‌قبل اعلام کرد که وزیر خارجه چین در تابستان آینده به مسکو خواهد رفت و پس ازآن (شوارد نادزه) بعنوان بلند پایه ترین مقام‌روسی در ۱۶ سال اخیر عازم پیکنگ خواهد شد . این تحولات درواقع جزئی ازیک تحرک همه جانبه در زمینه سیاست های داخلی‌وخارجی‌است که‌گورباچوف بدنبال ورود خود به کرملین در ماه مارچ آنها را بهمراه آورده است . دیکتاتور ۷۵ ساله زمانی بر سرکار آمد که مقام دیکتاتوری در این کشور برای چندین سال بخاطر سن‌بالا و بیماری مزمن وی کم‌تحرک بود . اقتصادوتکنالوژی بدلیل بهره پائین واتلاف نیروها و منابع در مقایسه با پیشرفت های بلوک رقیب در وضعیت نامطلوبی است و سیاست خارجی مسکو بدنبال تهاجم و جمله به افغانستان و بحران چند ساله پولند درسطح بین المللی در موضع دفاعی قرار داشت .

به نظر می آیدگورباچوف‌تلاش دارد بارها کردن روسیه از زیر بار سنگین مسابقات تسلیحاتی که غرب به‌خاطروضعیت‌بهتراقتصادی خود بهتر می تواند آنرا تحمل کند زمینه رابرای توسعه اقتصاد داخلی کشورش فراهم سازد . حرکت‌برای بهبودروابط با غرب ودر کنار آن مخالفت شدید مسکو با طرح فوق العاده سنگینی جنگ ستارگان ریگن را می توان تاحد زیادی در این رابطه دید . از سوی دیگر سن نسبتاً پائین و استحکام پایگاه قدرت او در داخل حزب نشان داده‌است که برخلاف سه سال گذشته ، غرب نیز چاره ای ندارد جزآنکه برای سال ها گورباچوف سروکار داشته باشد . رهبران غربی که با او ملاقات داشته اند بر جنبه پرگماتیزم و تغییرات تدریجی که وی در کمونیزم روسیه بوجود خواهد آورد تاکید کرده اند . مارگرت تاچر صدراعظم محافظه‌کار انگلیس

بدنبال ملاقات در لندن قبل از رسیدن گورباچوف به مقام دبیرکل حزب ، وی را بعنوان کسی که (میتوانیم با او کار کنیم) توصیف کرد .

(یاسو هیرونا کازونه) صدر اعظم جاپان چندي قبل دریک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که در ملاقات با گورباچوف درمسکو در مراسم تدفین چرننکو شدیداً تحت تاثیر اعتماد به نفس وی قرار گرفته بوده است .

بعلاوه به عقیده ناکازونه ، گورباچوف به این نتیجه رسیده است که به نو آوری های در کمونیزم مارکس وستالین احتیاج است او یک (مدرن ایست) است . . . . و برای ایجاد تغییرات بدون تردیدبه‌زمان احتیاج خواهد داشت . این عقیده نا کازونه بعد به حقیقت پیوست . گورباچوف در بیان اش در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونست روسیه اظهار داشت که : نمیتوانم از این حقیقت انکار کنیم که فلسفه ما واقتصاد ما در حالتی است که از واقعیت های زندگی فاصله دارد . . . از زمان قدرت گورباچوف تا امروز ، تحلیل گیران او را کنیدی روسیه لقب داده اند (یک جوان مُتَهَوِّر واصلاح طلب). امکان زیاد می رود که موج اصلاحات ایدیولوژیکی واقتصادی فضای سیاسی آینده روسیه را فرا گیرد . عدهٔ از تحلیل گران روزگار ـ دوبچک را یاد می‌آورند که‌مثل گورباچوف به بلند پروازی های دست زده بوده . درآن زمان که کرملین بعنوان (حفظ عقیده) به چکسلواکیا حمله کرد آیا امروزکدام یک از اعضای پکت وارسا بخاطر انجام این ماموریت خواهد توانست به روسیه حمله کند ؟ متاسفانه که این حق به آن بیچاره‌ها داده نشده .

گورباچوف درکنار بهبود دادن روابط با غرب با تعداد زیادی از رهبران کشور های جهان سوم ازجمله بسیاری از متحدان قدیمی روسیه در مسکو ملاقات کرد تا روابط با آنها را تحکیم بخشد . درعین حال موفقیت‌های در جهت گسترش نفوذ روسیه حتی‌درکشور های که بطور معمولی ـ مواضع ضد روسی داشته‌اند مشخصه‌دیگر سیاست خارجی روسیه پس از گورباچوف است .

در اکتوبر گذشته مسکو برای اولین بار باسلطان نشین عمان ، یکی از متحدان نزدیک امریکا درحاشیه جنوب خلیج فارس رابطه سیاسی برقرار نموده . ماه بعد با برقراری روابط با امارت متحده عربی مسکو توانست برای اولین بار در کنار کویت با سه کشور ازشش کشورعضو شورای همکاری خلیج فارس پیوند سیاسی داشته باشد . تجارت با عربستان سعودی در حال افزایش بوده و تلاش آشکارا برای ایجاد مناسبات سیاسی با ریاض در جریان است . دست‌یابی به‌چنین نتایجی درحالیکه کشور مسلمان افغانستان هنوز تحت‌اشغال روسیه قرار دارد قابل تعمق است .

دوران‌اندروپوف رامیتوان‌دوران باز گشت روسیه به خاور میانه نامید . دوره‌کوتاهی که‌اندروپوف قدرت را بدست داشت کمک‌های همه جانبه مخصوصاً تسلیحاتی روسیه به سوریه سرا زیر شد . این کمکها موجب تقویت موضع سیاسی و نظامی سوریه گشت و موازنه نیروها در خاور میانه تعدیل گردید و منجر به لغو قرار داد ۱۷ ماه می‌شد . می بینیم که خروج روسیه‌از خاور میانه با قرارداد کمپ دیوید آغاز شد و باز گشت مجدد آن با لغو قرار داد ۱۷ ماه می توأم بود .

البته کنار کشیدن روسیه از خاور میانه تا حدی به اوضاع داخلی خود روسیه برمیگردد. روسیه اینک مرحله انزوا که زائیده پیری رهبری آن بود پشت سر گذاشته و دیگر دوران رهبری کهن سال امکان باز گشت ندارد و اوضاع به جلوپیش خواهدرفت . در زمینه سیاست خارجی شاهد تحرک بیشتری از سوی روسیه نه تنها درمسایل بین المللی بلکه در زمینه مسایل منطقه ای واز جمله منطقه خاور میانه خواهیم بود . قابل توجه است که درگذشته هنگامیکه رهبری کهن سال روسیه در قدرت بود آمریکا نسبت به موضع خودسخت گیری بیشتری نشان میداد وروسها خواستار ملاقات با رهبری آمریکا بودند . اما اینک که دیکتاتور جوان و فعال در روسیه بر سرکار آمده ریگان درخواست ملاقات های منظم با گورباچوف را دارد وگورباچوف شتابی برای این ملاقات نشان نمی‌دهد . چون اکنون یک فرصت ده تا پانزده ساله برای برنامه‌ریزی درپیش دارد . البته مرحله باز گشت اندروپوف با مرحله باز گشت گورباچوف به خاور میانه تفاوتهای دارد .

اندروپوف سعی کرد جای پای روسیه را در محل معینی از منطقه خاور میانه محکم سازد . اندروپوف تشخیص داد که بهترین جای روسیه میتواند موقعیت خود را در خاور میانه مستحکم سازد و برموازنه قواتاثیر بگذارد ، سوریه می باشد . گرچه باسوریه در باره از دیدگاهها اختلافاتی داشته اما امروزظاهرا گورباچوف نمی‌خواهد حضور روسیه رادریک محل خاص خاور میانه محدود سازد بلکه می خواهد این حضوردرمنطقه گسترده تر باشد . روسیه در جریان جنگ اردوگاهها از اتخاذ موضع بیطرفی کامل نسبت به طرفهای درگیر خودداری کرد . از طرف دیگر روسیه علاقه خودرا به تقویت روابط با مصر پنهان نمی‌سازد ومیخواهد همزمان در چند نقطه خاور میانه حضور داشته باشد . روسیه از امریکا خواسته است یک دوره مذاکرات مخصوص پیرامون مسایل خاورمیانه بین دو کشورانجام گیرد. مطرح ساختن مجدد مسئله کنفرانس بین المللی برای حل وفصل بحران خاور میانه یکنوع پیروزی برای سیاست روسیه به حساب می‌آید . زیرا پیش از این ، کنفرانس بین المللی بعنوان یک شعار کلی مطرح بود اما اینک این مسئله بطور جدی مطرح شده است. اگر کنفرانس بین المللی درمورد خاورمیانه تشکیل شود دیگر هدف آن بیطرف ساختن روسیه درقضیه خاور میانه نیست بلکه دادن نقش بارز برای روسیه درجریان مذاکرات خواهد بود .

اصولا سیاست آمریکا در خاور میانه براساس دامن زدن به تضاد های موجود بین کشورهای عربی را با رزتر از اختلاف اعراب و اسرائیل نشان دهد. سیاست معروف گام به گام کیسنجر که آمریکا در خاور میانه پیش گرفته بود در چهار چوب این اصل بوده است یعنی در گیری اعراب با اسرائیل به درگیری هریک از کشورهای عربی بااسرائیل تبدیل شود واگر صلحی برقرارگردد، این صلح باید بطور جداگانه بین اسرائیل و هر یک از کشورهای عربی باشد تا اینکه هر کشور عربی که بطور جداگانه بااسرائیل صلح کند مورد انتقاد و تهاجم کشورهای عربی دیگر که هنوز با اسرائیل صلح نکرده اند قرار گیرد . نتایج این سیاست آمریکا را کمپ دیوید و لبنان واینک در رابطه با اردن شاهد هستیم . به این ترتیب آمریکا توانست صلح آمریکائی-اسرائیلی را بر اعراب تحمیل کند و برتری اسرائیل را حفظ نماید .

اگر صلحی‌هم‌برای بحران خاور میانه مقصود شود روسیه خواستار حداقل توافق وتفاهم‌برای‌رسیدن به‌این صلح است اماآمریکا حداقل توافق را نمی پذیرد . بلکـه با مطرح‌ساختن برتری اسرائیل یک صلح تحمیلی تسلیم‌گرایا نه برای اعـراب میخواهد . این اختلاف اساسی و جوهری سیاست امریکا و روسیه درخاور میانه می باشد .

روسیه منافع زیادی در خـاور میانه دارد . هنگامیکـه اردوگاه کمونیست ازهر سو در محاصـره غرب بود و جنگ سرد بین دو اردوگاه غرب وشرق در اوج بود، روسیه با حضور در جهان سوم این حلقه را شکست و به رقابت با جهان غرب پرداخت . روی آوردن روسیه به‌جهان سوم خود باعث محاصـره غرب گـردید . عبدالناصرنقش اساسی دراین مسئله ایفا کرد و دروازه‌های قاره آفریقا را به روی روسیه گشود . در آن دوران یکنوع توازن و رقابت با غرب پیش آمد که با توجه به‌آن روسیه توانست باغرب برسرمسئله تشنج زدائی جهانی وارد مذاکره شود .

اما چندی نگذشت که سیاست تشنج زدائی کنـار گذاشته شد و روسیـه حضور خود را در بیشتر نقاط جهان سوم از دست داد . اینک روسیه میخواهد آن مرحله تکرار شود و این بار میخواهد با حضور فعال در منطقه حساس خاور میانه موازنه پیشین را با غرب‌زنده‌کند . دیگراینکه‌مسایلی که امروز در سطح جهانی مطرح است به‌یک خاص ازجهان محدود نمی شود . مثلاً مسئله خلع سلاح را نمیتوان تنها به اروپا منحصر ساخت یا هنگامیکه مسایلی ازقبیل مسلح‌ساختن‌فضا ویاجنگ اقیانوس ها مطرح میگردد این مسایل طبعاً بعد جهانی پیدا میکنند . ازینرو خاور میانه به عنوان یک منطقه حساس و سرشار از منابع نفت‌که دارای اهمیت خاص برای غرب است سخت مورد توجه روسیه است . طبعی است که نمیتوان راه ورود روسیه به این منطقه را مسدود ساخت زیـرا روسیـه بعنوان یک ابرقدرت منافع اساسی در منطقـه خاور میانه دارد که برامنیت آن کشورتاثیر میگذارد .

اما در روابط مسکو با ممالک آسیائی چین‌شاید مهمترین ومشکل ترین مسئله برای روسیه باشد . برقراری تفاهم با چین و جدا نگهداشتن این پر جمعیت ترین مملکت جهان از یک همکاری ستراتیژیک با امریکا ، از جمله کلیدهای است که روسیه‌برای‌نفوذ بیشتر درمنطقه‌آسیا واقیانوس آرام به آن احتیاج دارد .

روابط دونیـروی بزرگ جهان کمونیزم که نزدیک به دو هزار کیلومترمرز، مشترک‌دارند دودهه گذشته را همواره با تنش وجنگ شدید تبلیغاتی وایدیولوژیک علیه یکدیگر پشت سر گذاشت . دستگاههای تبلیغاتی هریک از دوسیستم دیگری را متهم میکردکه بدعت گذاری و یا تجدید نظر طلبی در اصول مکتب مارکسیزم ، لیننیزم ازجاده سوسیالیزم‌و کمونیزم بدور افتاده است . درکنارجنگ‌تبلیغاتی، تمرکز نیروهای نظامی و بعضی برخوردهای سرحدی نیز میان طرفین جریان داشت .

سیاست دولت ریچارد نکسون رئیس جمهور سابق‌آمریکا درعادی کردن روابط با چین در اوایل ده ۱۹۷۰ و نزدیکی پیکنگ با واشنگتن آنچه که به (کارت چین) معروف شد از لحاظ ستراتیژیک ضربه سختی برای روسیه بود . از سال۱۹۶۹ تاسال۱۹۸۰میلادی، دولتمردان پیکنگ در این عقیده با آمریکا مشترک بودندکه روسیه تهدیدی برای‌هردوکشور محسوب می شود .

در این سال‌ها درحالیکه روابط چین با امریکا و غرب به سرعت توسعه می یافت روابط مسکو و پیکنگ غیر دوستانه و در سطح پائین‌بود . باظهوریک‌تحول عمده در سیاست سراتیژیک چین ازسال ۱۹۸۰ این روند به‌آرا می تغییر کرد و هر دو طرف گام های در جهت بهبود مناسبات برداشتند . گفته می شود اشغال نظامی افغانستان توسط روسیه در دسمبر ۱۹۷۹ تصورچین از قدرت آمریکا را تغییر داد و چینی‌ها بتدریج به سیاست داشتن (رابطه متعادل) با هر دو ابر قدرت رو آوردند . در حالیکه نمی‌توان ازنظر دورداشت این‌سیاست به چینی‌ها کمک نموده است تا بتوانند امتیازات بیشتری از واشنگتن درخواست و دریافت نمایند .

ازخزان ۱۹۸۲ پیکنگ ومسکو مذاکراتی را برای عادی ساختن روابط آغاز کردند . اما در طول چند ماه از زمان رویکار آمدن گورباچوف سیر بهبود روابط شتاب قابل توجهی یافته است .

در مراسم تدفین چرننکو ، لی پنگ معاون صدر اعظم و یکی از رهبران جوان چین ریاست هیأت نمایندگی آنکشور را بعهده داشت. احزاب کمونیست دو کشور برای اولین بار در طول تقریباً دودهه بطور رسمی پیام‌های تبریک‌تبادل کردند و مقامات بالائی چین گورباچوف رابعنوان(رفیق) مخاطب نمودند . در جولای گذشته یائوییلین ، معاون صدر اعظم در شورای کشوری ، بلند پایه ترین مقام چینی بود که در طول ۱۷ سال گذشته به مسکورفت‌این سفر به عقدیک قرار داد اقتصادی و تجارتی پنج‌ساله به‌ارزش ۱۴ ملیارد دالر منتج شد . مطابق این قرار داد ، طرفین توافق کردند که روابط تجاری دو جانبه خود راتاسال ۱۹۹۰ دو برابر کرده وحجم آنرا به سه‌ونیم ملیارد دالر برسانند . بعلاوه روس در ساختن هفت کارخانه جدید و نیز مدرنیزه کردن ۱۷ کارخانه که دراواسط سال های ۱۹۵۰ به کمک آنها ساخته شد با چینی ها همکاری نمایند .

اما این تمام داستان نیست . علیرغم آنکه (لی پنگ) در ماه دسمبر بار دیگر واین بار بعنوان اداره سیاسی‌حزب کمونست توقف غیر منتظره درمسکو باگورباچوف ملاقات کرد . چند روز بعد معاون وزارت خارجه چین درپیکنگ اعلام نمودکه باوجود سه سال مذاکره و توسعه در ارتباطات تجاری ، روابطه دیپلوماتیک میان‌دوکشور هیچ پیشرفتی نداشته است .

چینی ها هرگونه بهبود اساسی در روابط سیاسی را موکول به ازمیان رفتن سه مانع میدانند : ۱ . اشغال افغانستان توسط روسیه ، ۲ : حضور نیرو ویتنامی در کمبودیا، ۳ : تمرکز قواواستحکامات نظامی روسیه در سرحدات با چین . که حل هیچ کدام آن آسان به نظر نمی آید .

با این حال بدنبال سفر اخیر میخائیل کاپیتسا معاون‌وزیرخارجه روسیه به پکنگ ، طرفین توافق کردند تا وزرای خارجه آنها در سال میلادی ۱۹۸۶ از کشور های یکدیگر باز دید نمایند .

در ماه نومبر هیاتی به ریاست معاون صدر اعظم روسیه بطور رسمی از اندونیز یا ومالیزیا دیدن کرد و برای یک سفر غیر رسمی در بنگکاک توقف نمود . هیأت مذکور باخود پشینهاداتی درزمینه توسعه تجارت و با دادن کمک های اقتصادی به این کشورها مانند ساختن شفاخانه در اندونیز یا بهمراه داشت . با انکه این بشینهادات چندان مورد استقبال نگرفتند اما بار دیگر این بلندپایه

ترین هیأت روسی بود که تا آن زمان ازیک کشور (آسه آن) ASEAN دیدن کرده بود .

ماه بعد امیلدا مارکوس، همسر فردیناند مارکوس دیکتاتورآنوقت فلیپن در کرملین به گر می مورد استقبال قرار گرفت .

•

در کنار این حرکت ها روسیه تلاش دارد تا روابط با کوریای شمالی را در رقابت با چین تقویت نماید . در تابستان گذشته برای اولین بار در طول تقریباً ۲ سال هیأت بلند پایه ای بریاست معاون صدر اعظم روسیه برای شرکت در مراسم جشن پایان اشغال کوریا توسط جاپان به (پیونگ یانگ) رفت و همزمان با آن مسکو مجموعه ای تازه ای ازکمک های اقتصادي و نظامی برای آنکشور فرستاد . روسیه کوریای جنوبی غیر کمونیست را به رسمیت نمی شناسد .

با اینها وعلیرغم موفقیت های که تاکنون مسکو داشته است با در نظر گرفتن ـ سوابق تاریخی و اختلافات ریشه داری که میان روسیه و کشورهای غیر متحد آن در آسیا وجود دارد انتظار می رود مسکو راه دراز و دشواری در این منطقه در پیش داشته باشد .

سفر شوارد نادزه ، وزیر خارجه روسیه باجاپان باانتظارات متفاوتی در توکیو و مسکو انجام میگیرد در حالیکه جاپانی‌ها امیدوارهستند این سفر به حل اختلافات ارضی دو کشور و در نتیجه به تقویت مناسبات سیاسی در کنار توسعه روابطه‌تجاری منتهی‌شود . روس‌ها اصولا وجود چنین اختلاف ارضی را منتفی می‌دانند وبیشترین توجه را بر بسط همکاری‌های اقتصادی و تکنولوجی متمرکزکرده اند .

چنین اختلاف‌نظری تاحدزیادی بیانگر مشکل سه دوره مذاکراتی است که در طول سفر پنج روزه (نادزه) میان او و (شینتا رو آبه) همتا ومیزبان وی‌صورت خواهد گرفت . با این حال ورود روز چهار شنبه عضودفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه بعنوان اولین وزیر خارجه روسیه که پس ازده سال به خاک جاپان قدم میگذارد به تنهائی‌گام مهمی درجهت‌بهبود مناسبات محسوب می شود که آخیراً سال‌های سردی را پشت سرگذاشت .

روابط جاپان بعنوان یک عضو بلوک غرب به ابر قدرت شرق جدا از مسایل دو جانبه همواره تحت تاثیر روابط شرق و غرب نیز قرار داشته است . اشغال نظامی افغانستان توسط روسیه ، بحران پولند وسرنگون شدن طیاره مسافر بری کوریای جنوبی برفراز ساخالین توسط یک جنگنده روسی از جمله عواملی بودند که درسال های گذشته برمناسبات توکیو و مسکو اثر منفی داشتند و جاپان در کنار دیگر کشور های غربی روسیه را بدنبال حکومت نظامی درپولند دسمبر ۱۹۸۱ تحریم‌اقتصادی نمود .

اما به موازات‌گرم شدن‌زمستان روابط شرق وغرب از زمان‌روبکار آمدن گورباچوف یخهای روابط توکیوومسکونیز به سرعت شروع به آب شدن کرد . انتخاب گورباچوف به مقام دیکتاتوری حزب کمونیست در ماه مارچ از همان ابتداء مورد استقبال توکیو قرار گرفت و ناکازونه، صدراعظم جاپان شخصاً در راس هیأتی‌برای شرکت در مراسم تدفین چرلینکو عازم مسکو شد . مقامات جاپانی ملاقات ناکازونه با گورباچوف در این سفر اولین گفتگوی رهبران دوکشور ازسال ۱۹۷۳ راموفقیت بزرگی در جهت بهبود روابط دو

کشور توصیف کردند .

در ملاقات ماه سپتمبر (آبه) با نادزه در سازمان ملل متحد یکی از اصلی ترین مشکلات در راه بهبود روابط دو کشور برداشته شد و وزیرخارجه جدید گورباچوف که بدنبال انتخاب گرومیکو به مقام ریاست جمهوری جانشین وی شده بود . دعوت (آبه) برای بازدید ازجاپان راپذیرفت . برای مدتها جاپانی ها اصرارداشتند که تبادل دیدار عادی وزرای خارجه دوکشور که از جنوری ۱۹۷۸ و بدنبال سفر (سونائو سولفردا) به مسکو قطع شده بود ، از سر گرفته شود ، اما گرومیکو . با عنوان کردن آنکه هنوز زمان برای دیدار وی از جاپان مناسب نیست از پذیرفتن دعوت توکیو خود داری کرد . ظاهراً وی از پیوستن جاپان به‌تحریم بلوک‌غرب علیه کشورش ونیز جو پر جنجال و غیر دوستانه علیه روسیه در جاپان ناراضی بود .

موافقت کرملین با از سرگیری

دیداروزرای خارجه دوکشور نقطه عطفی درروابط سال‌های‌اخیر مسکو و توکیو بود . در کنار آن هر دو طرف نشانه های متعددی از تمایل به‌بهبود روابط ظاهرکردند وبازدید مقامات سیاسی واقتصادی در سطوح مختلف میان دوکشور ادامه یافت . در ماه اکتوبر نا کازونه بطور غیر منتظره ای اعلام‌کرد که آماده است در سال ۱۹۸۶ از مسکو دیدن‌کند . ماه بعد گورباچوف دریک سخنرانی در نشست مجلس عالی روسیه اظهار داشت که مسکو در نظر دارد روابط با جاپان را بهبود دهد و امکانات‌زیادی‌برای‌آن‌می‌بیند. این باربود که دیکتاتورروسیه در چنین مواقع مهم به موضوع رابطه با جاپان اشاره میکرد . در رابطه با چنین تحولاتی جاپان به عنوان دومین قدرت اقتصادی‌جهان‌غرب پس از امریکا و یکی از پیشرفته ترین آنها درزمینه تکنولوجی‌های بالا که پیش بینی می شود ضایع قرن بیست و یکم بر آنهامتکی باشد را میتوان در آنچه که در توکیو ازآن بعنوان‌تجدید ارزیابی کرملین از اهمیت جاپان نام‌برده می شود موثر دانست .

همکاری های اقتصادی و تکنولوجیک با جاپان میتواند به برنامه گورباچوف درمدرنیزه کردن تکنرلوجی و ضایع روسیه کمک نماید . اما در چند سال اخیر و تا قبل از تحولات سال ۱۹۸۵ توکیو همواره به شدت تاکید داشت که روابط اقتصادی از مسایل سیاسی تفکیک ناپذیراست وتا هنگامیکه مسایل‌سیاسی‌موجود میان دو کشور حل نشود جاپان نخواهد توانست در هیچ همکاری اقتصادی دراز مدتی با روسیه شرکت نماید . اگرچه مقامات جاپانی میگویند که هنوز دراین سیاست تغییری داده نشده اما حداقل قبل از ورود شوارد نادزه تاکیدبراین تفکیک‌کاهش داشت .

در رسیدن به زمینه یک اعتماد سیاسی با روسیه ، جاپانی ها باز پس گیری چهار جزیره کوچک واقع در شمال هوکا یدو (اتوروفو توناشیری ـ شیکوتان ـ هابوما ی) را اساسی ترین شرط میدانند . به گفته آنها روسیه این جزایر را در آخرین روزهای جنگ‌جهانی‌دوم ـ اشغال‌کرده و در سال‌های ۱۹۷۰ مذاکرات برای عقد قرارداد صلح و حسن همجواری میان دومملکت باپذیرش‌ضمنی مسکومبنی بروجود این اختلاف ارضی آغاز شد .

جاپان و روسیه از پایان جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ هنوز قرار داد صلح امضاء نکرده اند در مقابل روس ها ضمن رد وجود چنین اختلاف ارضی پشینها خود

را برای ایجاد زمینه های اعتماد میان طرفین دارند . بشینهاد مسکو باعنوان کردن (قرارداد امنیت آسیائی) چیزی شبیه قرارداد هلسنکی است که میتواند بصورت دوجانبه و یا چند جانبه در منطقه خاور دور منعقد شود .

براساس این طرح روسیه میگوید تعهد میکند که در صورت پابندی جاپان بهاصول غیرهسته ای خود، عدم تولید و یا استقرار سلاحهای هسته ای ، در صورت وقوع یک جنگ هسته ای با امریکا ، با جاپان حمله هسته ای نخواهد کرد . این پشینهاد بدون پاسخ دادن به موضوع اختلاف ارضی تا کنون در جاپان با سردی پاسخ داده شده است . بعضی از مقامات یاصاحب نظران سیاسی دراین کشور اظهار میدارند که این طرح مسکو می تواند درجهت سیاست ایجادشگاف میان آمریکا با اروپا و جاپان باشد .

در آستانه سفر شوارد نادزه در حالیکه در جاپان مسئله چهار جزیره بااهمیت بیشتری دررسانهها مورد توجه قرار داشت ، پراودا عنوان کردن سالکیت جاپان براین جزایر را بی اساس و غیر قانونی نامید . در چنین شرایطی این موضوع جالبی است که اولین تبادل دیدار وزرای خارجه دو کشور درده سال تا چه حد تحت تاثیر این مسئله قرار خواهد داشت اما مطمئنا این دیدارفرصت خوبی است تاطرفین برای برداشتن قدمهای بعدی ارزیابی دقیقتری از مواضع یکدیگر داشته باشند .

در سیزدهم دلو قائم مقام وزیر خارجه روسیه برای دیدار سهروزه وارد تهرانشد . گئورگی مارکوویچ کورنینکو به قصد گسترش روابط و مناسبات روسیه با ایران به آنکشور سفر کرد تا بتواند از طریق توسعه همکاری های اقتصادی ایران را از مجاهدین دور نماید اما روزنامه کیهان بتاریخ چهاردهم دلو ۱۳۶۴ اعلام داشت که : فضای شرایط ، وجود روابط سیاسی ایران و عراق چندان دلچسپ نیست و در واقع باید گفت این مسکو است که بطرز اساسی می تواند عوامل سردی مناسبات را حذف نماید . . . اشغال افغانستان از جانب شوروی چه ازیک موضع تهاجمی (تقرب به خلیج فارس) و چه ازیک موضع تدافعی (مقابله با موج فزاینده اسلام) صورت گرفته باشد، نه تنها برای ایران بلکه برای هیچ منطق سالمی ابداقابل هضم نیست. بگذریم که این اشغال نظامی در شرایطی صورت گرفت که ایران کانون مبارزه ضدآمریکائی بود (گرو گانگیری جاسوسان آمریکائی) و اقدام روسیه باعث شدکه دست راستی ترین حاکمیت ها و محافل سیاسی منطقه منسجم تر شده و توجهات عمومی را از یک حرکت ضد آمریکائی به سوی دیگری منحرف سازند . حتی قابل ذکراست که برژنسکی مشاورامنیت ملی کارتر به محض آنکه ازتش سرخ از مرزهای افغانستان عبورکرد دستورتوقف کلیه اقدامات آمریکا علیه ایران را صادر کرد تا بهاین طریق بطور عملی فضای ضد آمریکائی را علیه روسیه کا نالیزه کند . در حال این اشغال نظامی ابدا قابل مصالحه نیست و طبعاً اگرهرچه بیشتر بطول انجامد برای روسیه در این بخش از آسیا (ویتنام) خواهد ساخت .

علیرغم این مسائل موضع ایران درقبال اشغال افغانستان کاملا صریح است و باز باید گفت که ایران باانگیزه نیل به (افغانستان غیر متعهد) با اشغالگری مخالفت می ورزد .

چرا آخرین دیکتاتور روسیه ، گورباچوف ، این همه تلاش های همه جانبه ووسیع را براه انداخته

تا بتوانند روابط کشورش را با جهان مخصوصاً آسیا بهبود بخشد ؟

دلیل آن به همه واضح است . در حال حاضر مسئله افغانستان بزرگترین معضله برای مسکواست. حمله روس به افغانستان در تاریخ روسیه کمونستی بی سابقه است و هم بس مهم . بی سابقه به این مفهوم که این اولین بار است که این مدافع نهضت های آزادی بخش به نمونه امپریالیزم غرب به روی یک ملت مبارز تیغ می کشد ویکی از کشورهای جهان سوم را بدون کدام منطق دراشغال نظامی خویش در آورده . و بس مهم به این معنی که این تهاجم و حمله ماهیت توسعه طلبانه روسیه کمونیستی را آشکار ساخت ومثال زنده برای امپریالیست بودن تزارهای سرخ گردید . از این به بعد روابط جهان سوم و آینده آن با روسیه مورد سوال قرار گرفت . بخاطر همین تهاجم بود که روسیه به سطح جهانی محکوم و بار بار در سازمان ملل متحد موردملامت قرار گرفت و محکوم شد لذا این تلاش های گورباچوف بخاطر تقلیل این محکومیت ها وتنهاساختن مردم افغانستان در جهاد شان است .

علاوه بر کشیدگی های دو جانبه و تشنجات ذات البینی روسیه و هر یک از ممالک جهان سوم ، معضله افغانستان با داشتن اثرات بین المللی و جهانی اش یکی از موانع دوستی وهمکاری های روسیه و ممالک آسیائی گردیده است لذا دیکتاتور روسیه میکوشد باحل کشیدگی های سابق ودادن امتیازات اندک وناچیز از ضدیت و مخالفت آنها با روس در رابطه به مسئله افغانستان بکاهد و آهسته آهسته این مسئله را درزیر پرده بپوساند و موضع برتر استراتیژکی اش را تحکیم بخشد .

روس ها درک کرده اند که حل نظامی قضیه افغانستان برای آنها ناممکن است زیرایک ماشین مخوف نظامی باهمه قدرت وتوانائی اش نمی تواند یک ملت را نابود ساز د وفقط اراضی بی سکنه را اشغال نماید . تداوم این جنگ برای یک مدت نامعلوم ازنگاه اقتصادی گران تمام می شود لذا تلاش کرملین در این است که اگر بتواند با نشان دادن علامت سبز ، مسئله را از راه سیاسی و مذاکره حل و خود را از ماجرا نجات دهند و در عین حال اهداف استعماری شانرا نیز بدست آرند .

تا آنجاکه مسئله افغانستان مطرح است درموضع روس ها کدام(تغییر) دیده نمی شود . دیکتاتور جدید بهمان موضوعات اشاره می نماید که اسلاف اش از آن ذکر می نمودند و بهمان شیوه آنان از تهاجم قشون سرخ توجیه بعمل می آورد . بصورت کل روندسیاسی نظامی و تبلیغاتی کرملین کما فی السابق (تداوم) دارد .

گورباچوف بتاریخ ۲۵ فبروری ۹۸۶ ؛ در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونست روسیه که درهر پنج سال دایر میگردد بیانیه ای ایراد نموده از مسئله افغانستان نیز یاد آو گردید . او از اینجا آغاز کرد که : طبعاً مامانند هر مملکت دیگری به (امنیت) سرحدات خود در خشکه و در جوار براهیت قابل ملاحظه ای میدهیم . . . . طوریکه تجربه بارها نشان داده یک تعداداشخاص اند که منافع ملی ما و ممالکی را که در همجواری ما قرار دارند نادیده گرفته میکوشند اوضاع را در سرحدات اتحاد شوروی! وخیم سازند . بطور مثال ضد انقلابیون (!) و امپریالیزم افغانستان را به یک (زخم خون آلود) مبدل کرده اند.

اتحـاد شوروی!! از تلاش‌هـای آن مملکت جهت دفاع حـاکمیت اش پشتیبانی می نماید ، ما میخواهم قـوای شوروی!! مـستقـر در خـاک افغانستان رادر اثر تقاضای حکومت آن درآینده نزدیکی بیرون کشیم. عـلاوتـاً مـا بـا جانب افغان بـه توافق رسیده ایم که همنیکه قضیه افغانستان از طریق سیاسی طوری حل گردد کـه مداخلات نظـامی خارجی عـلاپایان یابد، ضمانت‌های (اطمینان بخش) داده شود و مـا متفق گردیم که مداخلات مسلحانه خارجی در امور داخلی افغانستان (از سرگرفتـه نمی شود) ، قـوای خود را (بصورت تدریجی) بیرون کشیم .

در خـور توجـه است کـه گورباچـوف هم مانـند بـرژنف ، انـدریـوف و چـرننکـو از مسئلـه (امنیت) روسیه حـرف می زند ، این اولین نشانه (تداوم) درسیاست روسیه درقبـال مسئله افغـانستان است . همانگونـه که بـرژنف و حتی قبـل ازوی خـروشچف از بی امنیتی جنوب سرحدات روسیه در هراس بود، گورباچوف‌هم ازاین مسئلـه هـراس دارد . آیـا تنهـا افغانستان درجنوب ودرهمجواری امپـراطوری روسیـه قـرار دارد و خطراتی را متـوجـه امپـراطـوری روسیه ساخته ویا ممالک نیرومندتر دیگری‌هم بوده‌اند که می‌توانستند روسیه را بهتر ازافغانستان تهدید نمایند . عجب است که این‌هراس طی نیم قرن از بیـن نرفتـه و در طـول هفت سال جنگ ، روس‌هـا نتـوانسته انـد قـوای متجـاوز و مداخله گر آمریکائی یـا چینائی و یا پاکستـانی و ایـرانی را شکست دهنـد و امنیت سرحـدات شانـرا تامیـن نماینـد . آیـا افغـانستان عضویت پکت‌های نظامی دنیا را در قبـل از تهاجم روس داشت ؟ آیا ذخیره خانه‌های رژیم منکوب گرنظامی افغانستان از سلاح‌های روسی مملونبود؟ آیا تاامروز کـدام پایگاه خارجی ضدروسی درافغانستان وجود داشت . آیـا بگـرام وشین دند کـه نقـاط حـاکـم در جوار خلیج انـد در زیـر ادارهٔ روس‌ها نبوده ؟ آیا امنیت اقتصادی روسیه ازطرف قاچاق چیان افغانی وعبور آنها از مرزها کـدام وقتی مختـل شده بود؟ آیا کدام برنامه تحریک آمیز از طریق چینل های رادیوئی رژیم‌های کابل پخش شده بود که دردرون سرحـدات روسیـه باعث ایجـادنـا آرامی و بی امنیتی شده باشد؟ در حالیکه هیچ یک ازاین خطرات وجود نـداشت چـه خطر دیگری روسیه را تهدید میکرد ؟ این تهدیـد از طـریق یک پیـام متوجـه روسیه بود ـ پیـام مردم افغانستان. پیـام‌آزادی‌واستقلال .

رژیم گـوربـاچوف نیـز مانـنـد گذشتگان (جهاد مردم افغانستان)را به امپریالیزم نسبت داده آنها را ضد انقلابیون‌میخواند. چرا دولت مردان روسیـه و دیـکتـاتـوران کرملین این مبارازت برحق مردم وملت مان رابه تحـریک امـریکا می دانند ؟ علت آن نیـز معلوم است . آنهـا نمی تواننـد بگویند کـه مـا بـرای نجات رژیم دست نشانده از دست مردم آمده ایم . روس‌ها میخواهند از کثافت کاری های امپریالیزم غـرب که مثال زنـده ایست و هـرذهن ضعیف و زودباورهم آنرا قبـول می نمایـد به نفع خود استفاده نمایند ، هـر گاهیکه میگوینـد ما با آمریکا رو در رو هستیم هرکس به حقـانیت اعمال روس صحـه می گذارند و این حق را به روس‌ها می دهنـد که دربرابرمظالم آمریکا ایستادگی نماید . این یک نیرنگ تبلیغـاتی است که میخواهنـد ذهنیت ها را مسموم و مـصروف نگهـدارنـد . اما اگر بگویند که‌مردم افغانستان

رژیم کمونستی را نمی خواهند و ما آمده ایم که این رژیم را نجات دهیم برای عادی‌ترین انسان مورد پذیرش و قبول نخواهد بود .

هدف دیگری که رژیم های روسیه در پی تامین آن بوده اند این است که اگر بتوانند رژیم ببرک را بحیث یکی از طرف های قضیه بردیگران بقبولانند . اینکه میگویند ما قوای خود را در اثر تقاضای حکومت افغانستان عقب بکشیم به همین منظور است و میخواهند که با این معامله رژیم کابل را یک رژیم حقوقی معرفی دارند ، روس‌ها همیش میکوشند که ورود و خروج قوای سرخ با افغانستان را نتیجه توافق (جانب افغان) قلمداد نمایند، همانطوریکه قوای سرخ به اثردعوت حکومت کابل (؟) به افغانستان آمده ، به اثرتقاضای آن بیرون خواهد رفت. درآنوقتیکه رژیم ببرک وجودنداشت قوای سرخ بهافغانستان حمله‌نمود ورژیم آنوقت را سرنگون‌ساخت . اگر حفیظ لعین شخصاً با دعوت مخالف بود چطور شده می تواند فیصله کمیته مرکزی و یا کابینه و هیئت اجرائی بدون امضای رئیس آن اعتبار داشته باشد ؟ اگر این معمول‌در نظام کمونستی باشد که اعضای کابینه ، کمیته مرکزی و یا . . . بدون امضای رئیس به اقدامی دست زند چرا آن اعضا بعدها اعدام وبا اخراج گردیدند. اعدام پنج نفر از اعضای کابینه حفیظه لعین ، اخراج دو نفر (بارق شفیعی و سلیمان نالایق) و بعد تصفیه آخیر که در نتیجه آن سه نفر از اعضای همان کابینه زمان حفیظ لعین از کار بر کنار شد خود نشان می دهد که این اعضاء که مجموع آن به ده نفر می رسد علاوه بر حفیظه یعنی مخالف دعوت از روس‌ها بوده الد که به این سرنوشت مبتلاشدند . پس چه اقلیتی توانست از روس‌ها دعوت نماید . این‌ادعای بی اساس از همان ابتدا تا حال ادامه دارد و گورباچوف هم از همان منطق کهنه استفاده می نماید .

علاوتاً روس‌ها بمنظور برحق جلوه دادن اعمال وحشیانه شان خواهان ضمانت‌ها شدند . همنیکه ریگن آمادهشد جهت براه الداختن معامله به مسکو ضمانت هم بدهد روس‌ها خواهان ضمانت های (اطمینان‌بخش) میگردند تا بتوانند یکی دو سال دیگر به این تربیت ذهنیت‌ها را مسموم و به بربریت شان در افغانستان ادامه دهند . این آخرین نیرنگ است که گورباچوف بکار می‌برد و میخواهد طوری جلوه دهد که‌جوانب‌ضمانت دهنده در قول‌شان صادق نیستند . اصل موضوع هرچه باشد ، نکته مهم این است که خود روسیه نیز باید یکی از جوانب ضمانت دهنده باشد و این را ثابت نماید که در قول اش صادق است و بار دیگر به روی مردم بیدفاع افغانستان تیغ نمی کشد و حق تعیین سرنوشت آنها را بر سمیت می شناسد .

نکته جالب این است که گورباچوف میخواهد مطمئن گردد که مداخلات مسلحانه خارجی (!؟) در امور داخلی افغانستان (از سرگرفته نمی شود) . خطر ناکترین جانب قضیه نیز همین است و چنین اظهارات زنگ‌های خطر را به شدت بصدا در می آورد . این گفته گورباچوف هدف نهایی استعمار سرخ را روشن می سازد که حل‌سیاسی قضیه‌افغانستان درپی خواهد داشت .

مداخلات خارجی یک مسئله عام است و میتوان هر حرکت جانب مقابل را یک نوع مداخله خواند . همنیکه روس ها از حل سیاسی مسئله افغانستان حرفی به

بقیه در صفحهٔ (۱۷۵)

تصویر روس در آئینهٔ تاریخ

داکتر (حق شناس)

بنام خداوند جان وخرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

پیشگفتار

نبشته حاضر هرچند کوچک ومختصر است ، اما تصویرگویا شت ازسیمای زشت ونا میمون روس وتا بلوئیست مبین خصلت ددمنشی وغرایز حیوانی وخونخواری وبدعهدی این قوم غدار درزمان های بسیار دورکه خواننده را به کنه وماهیت ایشان آشنا میسازد ، وبه وی می آموزد که فطرت روس ازفرهنگ وانسانیت مایه ای ندارد وگذشت قرون واعصار وزرق وبرق سا ینس وتکنالوجی ، برضمیروقلب بی فروغ آنان هرگز اثری برجا نگذاشته است ه وامروزدرعصر کیهانی وخردکه روشنائی اندیشه ودانش ،گمگشتگان وادی توحش وبی خردی رایاری ورهنمائی میکند ،روس ها ،همان اندکه بودند وهمان کنند که یکهزارو اندسال پیش میکردند ه

البته آن عده ازروسان که خودنیزازین مردم وازآن محیط دوری جسته اندودرگوشه وکناردیگرجهان بسرمیبرند وازسرشت وآئین روسی نفرت دارند ،مسلما" با دوری ازمحیط ورنگ وبوبافتن از دنیای دیگر ،ازردیف روس هائی که موردگفتگوی ما است ،خارج اند وتوقوع میرود که ذکرنام روس وروسی دراین رساله برطبع شان گران نیاید ه

برای استفاده بهترخوانندگان ازاین تصویرتاریخی،لازم دیدیم تا بجای تبصره واقتباس مختصرگونه ازمتون تاریخی،شواهدواسناد رابعینه نقل کنیم وسپس آنها رانقدوبررسی نمائیم ه

البته درمیان شواهدتاریخی،مخصوصا" سفرنامه ابن فضلان،بعضا" نکات وجملات رکیک وموضوعات زشت ونازیبا وجود دارد که شاید بر طبع بعضی ها نا خوش آیندباشد ه

اما پرده پوشی ازاین قوم عریان (چنانچه بزرگان نکرده اند) پرده افگندن برآئینه تاریخ است که این خود ،درقاموس تاریخنگاری وآئین امانتداری،گناهست وناصواب ه

لذا با عرض معذرت وطلب پوزش ازخوانندگان ارجمند ،ازهرنوع حذف وتحریف درمطالب اسنادوشواهد ،خودداری کردیم ودرترتیب وتدوین این رساله ،متون تاریخی راآنچنانکه هست ،مبنا ومعیارکارقرار دادیم ه بنظرمن مندرجات این رساله کوچک وآنهم ازدید وشناخت بزرگترین مردان تاریخ وادب وسیاست ،حکم دائرة المعارفی را دارد که جامعه شناسی وروان شناسی ونژاد شناسی روس ها به نحوبارزی در آن انعکاس یافته است ه مطمئنا" مواد زیادی دراین زمینه وجود دارد که بایستی همه آنها گردآوری میشدودراین رساله درج میگردیده اما آوارگی وافسردگی ونبودن کتاب وکتابخانه وفرصت تحقیق ومطالعه ،اجبارا" مرا بدان واداشت تا علی العجاله به همیقدر بسنده کنم وآنرا بچاپ برسانم ه باشدکه مطالعه آن هموطنان عزیز وآواره مرا دردیار هجرت وغربت ،لحظه ای سرگرم سازدوبه حیث یک حربه انتقام جویانه وافشاگر ،ازآلام شان بکاهد ه

آرزومندم هرافغان با احساس ، درهرکجای دنیا که زیست می کند ،هر آنچه که ازدست وزبانش ساخته می آید ،وهروسیله ای که برایش میسر است وازبکاربردن آن علیه روس های سفاک واجیرانش مضایقه نکنند و از اینطریق دین خود رادربرابر خدا ومردمی که برای دفاع از حیثیت وآزادی وعقیده ،درسنگرهای وطن قربانی می دهند ،اداء نمایند

ومن الله التوفیق

حق شناس

المقتدر بالله خلیفه عباسی که در سال (۲۹۵ هجری) و به سن سیزده سالگی بر تخت خلاف تکیه زد، تعدادی از علمای عرب و عجم را بدور خود جمع نمود تا از ایشان جهت اشاعه و تبلیغ امور دینی استفاده کند. بر اساس این آرزو، هیئتی را ماموژ ساخت تابه کشورهای روس و اسلاو و بلغار مسافرت نمایند و نامه های خلیفه را به پادشاهان اروپائی برسانند. هیئت روز پنجشنبه یازدهم صفر سال ۳۰۹ هجری مطابق ۲۱ جون ۹۲۱ میلادی از بغداد حرکت کرده و پس از گذشتن از شهر های ایران و رود جیحون و بخارا وارد قلمرو روس‌ها میشوند که در آن ایام شاه روس بر تعداد محدودی از مردم و قطعه کوچکی از سر زمین امروزی روسیه فرمان روائی میکرد. در جمله هیئت شخص باهوش، کنجکاو و دانشمندی، عجمی نژاد بنام احمد بن فضلان نیز وجود داشته است که چشم دید خود را از روس‌ها و جامعه روسی با دقت تمام یاد داشت کرده و آنها را در سفرنامه اش تذکر داده است، که اینک عین آن متن را مطالعه میفرمائید:

« گفت: روسها را دیدم برای تجارت می آمدند و در روده اتل» رفت و آمد می کردند. من هیچکس را به تناسب اندام آنان ندیده ام. ایشان سرخ وسفید و همچون درخت خرما (دارای قامت رسا - مترجم) هستند. پیراهن کوتاه (قرطق) جلیقه (خفتان) نمی‌پوشند« اما »مردانشان لباسی «میپو شند» که یکطرف بد نشان را می پوشاند و یک دست ایشان از آن بیرون است. هر یک از آنان یک داس و یک شمشیر و یک کارد همراه دارد و هیچگاه آلها را از خود دور نمی کند. شمشیرها یشان عبارت از ورق های فلزی (تیغه) خط دار فرنگی است. از ناخن تا گردن هر یک از آنان از نقش‌ها و تصویر های مشجر به رنگ سبز (مخضر شجر) و غیره پوشیده است. زنان ایشان هر یک حقه هائی از نقره یا مس و یا ازطلا به تناسب دارائی شوهر برپستان خود می بندد. هر حقه حلقه ای دارد که یک کارد به آن وصل و به پستان بسته شده است. آنان نیز طوق هائی از طلا و نقره به گردن خود می بندد، زیرا هر وقت مردی صاحب ده هزار درهم شد یک طوق برای زنش می سازد اگر بیست هزار درهم داشت دو طوق و به همین نسبت در مقابل هر ده هزار درهم که به دارائی او افزوده می شود یک طوق اضافی به زن خود میدهد و گاهی دیده می شود که زنان تعداد زیادی طوق زینت گردن خود نموده اند.

بهترین زینت زنان مهره های (خرز) سبز از جنس سفال (خزف) است که در کشتی‌ها آنرا معامله میکنند. هر مهره را به یک درهم میخرند و برای زنان خود گردن بند درست میکنند.

آنان کثیف ترین خلق خدا هستند. خود را از بول و غایط پاک نمیکنند و غسل جنابت به جا نمی آورند. دستان خویش را پس از غذا نمی شویند. بلکه این جماعت همچون خران گمراهند از شهر خود شان می آیند و کشتی های خویش را در اتل «نهر» بزرگی است لنگر می اندازند. در کنار آن خانه های بزرگی از چوب بنا میکنند. در هرخانه ده و بیست نفر کمتر یا بیشتر با هم زندگی میکنند. هر یک از ایشان تختی دارد که روی آن می نشیند. آنها کنیزا نی زیبا و طناز برای بازرگانان همراه دارند. هر مردی کنیز خود را در آغوش میگیرد در حالیکه دوستش اورا تماشا میکند گاهی ایشان به‌طوردسته‌جمعی وباحضوریکدیگر این کار را میکنند وگاهی شخص بازرگان که نزد ایشان میرود تا از یکی از آنها کنیزی خریداری کند، میبیند او با کنیزش هم آغوش است و او را رها نمی کند تا احتیاجش از او رفع شود.

آنان هر روز باید سر و صورت خود را با کثیف ترین ونجس ترین والوده ترین آب شستشو بدهند. بدین

طریق که هر روز کنیز غذا می آورد ولگن بزرگی از آب با خود دارد وآن را به آقا خود می دهد او دستها وصورت (وموی سر خویش) را در آن میشوید وآنرا داخل لگن شانه میکند . سپس درون لگن تف می اندازد وآب بینی میریزد (هر کار کثیفی را) در آن آب انجام میدهد چون از کار خود فراغت یافت کنیز لگن را نزد کسی که پهلوی‌او است میبرد . او نیز همین کار را درلگن میکند . کنیز همین طور لگن را از پیش یکی برداشته نزد یکی دیگر میگذارد وآن را نزد تمام اشخاص موجود در خانه‌میگرداند و هر یک از آنان آب بینی ودهان خود رادر آن میریزد وصورت وموها ی خویش را در آن شستشو می دهد .

وقتی کشتی ها یشان‌به این لنگرگاه می رسد هر یک از آنان با مقداری نان وگوشت و پیاز و شراب بیرون می آید وبه طرف چوبهٔ بلندی که در آنجا نصب است میرود روی این‌چوب تصویری به شکل انسان است تصویر های کوچکی نیز در اطراف آن میباشد پشت این تصویرها چوبهای بلندی در زمین نصب شده است آنگاه به سوی تصویر بزرگ‌میرود وبه آن سجده میکند ومیگوید : «خدایا من از شهر دوری آمده ام چند سر کنیز وچند پوست سمور همراه دارم» . تا آنکه تمام آنچه از کالا که همراه خود آورده است به زبان می آورد ، سپس میگوید : «با این هدیه پیش تو آمده ام .»

آنگاه آنچه را که با خود آورده در مقابل آن چوب میگذاردومیگوید : «میخواهم تا جری با دینار و درهم فراوان به من روزی کنی تا آنطور که دلخواه من است از من بخرد وبا گفته ام مخالفت نکند» سپس میرود .

هر گاه نتوانست آنرا بفروشد واقامتش به طول انجامید برای بار دوم و سوم هدیه میبرد ، و اگر منظورش انجام نشد برای هر یک از آن تصویرهای کوچک هدیه برده از آنها شفاعت میطلبد ومیگوید : «اینها زنان و دختران و پسران خدای ما است وهمینطور از یک یک تصویرها خواهش می کند وآنها را به شفاعت میخواهد ودر برابر ایشان گریه وزاری مینماید وچون کار فروش برایش‌آسان شد ومعامله کردمیگوید: «خدای من حاجتم را برآورد وباید به او پاداش بدهم» .

سپس چند گوسفند یا گاو حاضر کرده می کشد و قسمتی از گوشت آنها را صدقه میدهد وباقی را دربرابر آن چوبهٔ بزرگ وچوبه های کوچک اطراف آن می اندازد وکله های گاو وگوسفند را بر چوبی که روی زمین نصب شده است آویزان میکند چون شب فرا رسد سگها آمده همه آنها را میخورد آنگاه کسی که این کار را کرده است میگوید : «خدایم ازمن خشنود شده وهدیه ام راخورد .

وقتی یکی از ایشان بیمار شود در مکان دور از خود شان چادری برایش نصب میکنند و اورا درون آن انداخته مقداری نان وآب نزد وی میگذارند در اینحال نزدیکش نمی شوند وبا او صحبت نمی‌کنند . حتی در تمام مدت بیماری او را پرستاری نمی کنند خصوصاً «اگر ناتوان یا برده باشد هرگاه بهبودی یافت وبر پا ایستاد نزد آنان برمیگردد واگر مرد او را میسوزانند چنانچه این شخص‌برده باشد اورا به حال خود میگذارند تا سگها وپرندگان گوشتخوار آن را بخورند هرگاه دزد یا راهزنی را دستگیر کنند اورا به‌پای یک درخت تنومند آورده ریسمان محکمی به گردنش می‌بندند و به آن درخت می آویزند و همچون آویزان می‌ماند تادر اثر توقف درباد وباران تکه وپاره شود .

(بمن) می گفتند ایشان هنگام وفات سران خودکارهائی درباره آنان انجام می دهند که کوچکترین آنها سوزاندن است . من‌میل داشتم ازآن آگاه شوم ، تاآنکه خبر یافتم مردی از بزرگان ایشان درگذشته است . او را درون قبرش‌گذاشتند وروی آنرا برای

ده روز باسقف پوشاندند . تا آنکه از بریدن ودوختن لباسش فراغت یافتند .

اما در باره اشخاص فقیر ، قائق کوچکی برایشان می‌سازند وجنازه‌شان را درون آن گذاشته قایق رامیسوزانند در مورد شخص مالدار ، دارائی او راجمع نموده سه‌قسمت میکنند . یک سوم آن را به‌کسانش میدهند وبایک سوم آن لباس برایش آماده می‌کنند . بایک سوم دیگرشراب تهیه نموده‌در روزی که کنیزش خودرا می‌کشد و با اربابخود سوزانده می‌شود ، میگساری می‌کنند . آنان شب‌وروز بابی‌پروائی با ده گساری می‌کنند وآنقدر شراب می‌نوشند که گاهی یکی از ایشان در حالی که‌جام دردست دارد می‌میرد . اگر یکنفر رئیس ازایشان بمیرد کسان اوبه‌کنیز وغلامانش می‌گویند : کدام یک ازشما بااو میمیرد ؟ یکی ازایشان می‌گوید : من وقتی چنین گفت نباید هرگز از این‌فکر بازگردد واگر بخواهد چنین‌کند اورا رهانمی کنند . بیشتر کسانی که این کاررا انجام میدهند از کنیزانند .

وقتی‌شخص پیش‌گفته درگذشت به کنیزانش گفتند : کی با اومی‌مرد؟ یکی ازایشان گفت«من» سپس دو کنیز برایش گماشتند تااو را نگاهداری کنند وهرکجا می‌رود همرایش باشند ، حتی پاهای او را بادست خود بشویند . ایشان کارهای او را ازدوخت ودوز لباس وتهیه احتیاجات وی زیر نظر گرفتند . کنیزک نیز هرروز بنوشیدن شراب وجواندن آوازوشادی و سروز مشغول بوده چون روز سوزاندن آن مرد و کنیزک فرارسید به رودخانه‌ای که قایق او در آنجا بود رفتم . قایق را بیرون آورده روی چهارپایه ای از چوب تبریزی قرار دادند واطراف آن چوب‌های مانند پل‌های بزرگ گذاشتند آنها را امتداد دادند تاروی چوبه‌های (قایق) نصب شد .

آنان همچنان به رفت وآمد مشغول بودند وگفتگو می‌کردند «به زبانی که من نمی‌فهمیدم . آن شخص هنوز در درون‌قبرش بود واورابیرون نیاورده بودند » . آنگاه‌تختی آورده روی قایق گذاشتند وآنرا بالحافهای از دیبای‌رومی وپشتی های‌دیبای‌رومی پوشاندند . سپس زن پیری که او را ملک‌الموت می‌گویندپیش‌آمد . اوتخت را بافرشی که‌گفتم پوشانید . این زن دوخت‌ودوزآن فرش را بعهده داشت اوکنیزان رامی کشد وجوان پیرۀ کت وکلفت وباقیافۀ درهم‌وخشنی به نظرم رسید .

چون سرقبر او رفتند خاکها را

از روی چوب یکسو ریختند وچوب‌را برداشتند واورابالفافه‌ای که‌درآن‌مرده بود بیرون آوردند . دیدم جنازه‌دراثر سرمای محل سیاه شده بود . درقبراو شراب ومیوه ویک عدد (طنبور) پهلویش گذاشته بودند همه آنها را بیرون آوردند‌جنازه فاسد نشده و بجز رنگ‌تغییر دیگری‌درآن‌روی نداده بود. آنگاه شروال(سراویل)وکفش (ران)و دم‌پائی (خف) ونیم تنه (قرطق) و جلیقۀ دیبا(خفتان‌دیباج) باتکمه‌های طلائی به‌تن او پوشاندند .

یک کلاه (قلنسوه) از دیبای سموری برسرش نهاده واو را حمل کردند وبه‌درون چادری که‌در قایق نصب شده بود بردند وروی لحاف نشاندند وبر پشتی‌ها تکیه اش دادند شراب ومیوه و ریحان آورده نزد او گذاشتند .

مقداری نان و گوشت و پیاز (نیز) آورده در پیش او انداختند سپس یک سگ آوردند و آن را دونیم کردند و به درون قایق انداختند آنگاه تمام سلاح های او را آوردند و پهلویش نهادند . پس از آن دودام آورده آنقدر آنها را راندند تا عرق کردند ، آنگاه با شمشیر آنها را قطعه قطعه کرده گوشتان را در قایق انداختند . پس از آن دو گاو آورده آنها را نیز قطعه قطعه کردند و به درون قایق انداختند . آنگاه یک خروس و یک مرغ حاضر کردند و آنها را کشتند و در قایق انداختند . کنیزکی که میخواست کشته شود همچنان در رفت وآمد بود و داخل یک یک چادر های ایشان میشد و صاحب چادر بااو جماع میکرد و به او میگفت : « به

مولای خودت بگو که من به خاطر محبت او این کار را کردم » .

چون عصرروز جمعه فرا رسید کنیزک را به طرف چیزی که به شکل چهار چوب در ساخته بودند بردند . او پاهای خود را روی کف دست مردان گذاشته بود ، و به آن چهار چوب نزدیک میشد و با خود چیزی می گفت . آنگاه او را پائین آوردند و بار دوم بالا بردند و همان کار بار اول را انجام داد. برای بار سوم او را پائین آوردند و بالا بردند و همان کار دو بار اول را کرده پس از آن یک مرغ به او دادند سر آن را کنده به یکسو انداخت . آنها مرغ را گرفته به درون قایق انداختند .

من راجع به کار کنیزک از ترجمان استعلام کردم . گفت : بار اول که او را بالا بردند گفت : « اینک پدر و مادرم را میبینم » . باردوم گفت: «اینک همه کسان خودرا که مرده اند میبینم، نشسته اندوبارسوم گفت: اکنون مولای خودم را میبینم که در بهشت نشسته ، چه بهشت زیبا و سبز و خرمی ! » .

مردان و غلامان همراه او هستند « و او مرا میخواند » . مرا نزد او ببرید » . سپس او را به طرف قایق بردند . آنگاه دو النگو را که در دست داشت بیرون آورد و به زنی که (ملک الموت) نامیده میشود ، او را میکشد ، دادود و خلخال را که با خود داشت بیرون آورده به دو کنیز در خد متش که دختران زن معروف به ملک الموت بودند تسلیم نمود .

سپس او را به سوی قایق بالا بردند ، اما درون چادر نکردند . آنگاه مردها با سپر و چوب پیش آمدند و یک جام شراب به او دادند . او بر آن جام آو از خواند و آنرا نوشید . ترجمان به من گفت : « به این شکل با زنان همراه خود خدا حافظی می کند » . پس از آن یک جام دیگر به او داده شد و آن‌را گرفتو آواز خو د را د نبا ل نمودهپیر زن او را به خوردن شراب و رفتن به درون چادری که‌مولایش‌در آن‌بود تشویق میکرد. نا گاه‌دیدم کنیزک حیرت‌زده‌به تردید افتادو خوا ست‌به درون چادر برودوسرخودرامیان چادرو قایق‌برد .

پیرزن سراورا گرفته به درون چادرش‌بردو خود نیز همراه‌او رفت .

مردها با چوب بر سپرها می زدند تا مبادا داد و فریاد او به گوش برسد و کنیزان دیگر به وحشت افتند و نخواهند با مولایان خود بمیرند . سپس شش نفر مرد بدرون چادر رفتند و همگی شان با کنیزک جماع کردند ، آنگاه او راپهلوی مولایش خواباندند و دو نفر دو پا و دو نفر دو دست او را گرفتند . پیرزنی که ملک الموت نام دارد ریسمانی بطور مخالف به گردن او انداخت و آنرا به دو نفر دادتا بکشند . خو د او با خنجر لبه پهن پیش آمد و آنرا در چند جای دنده هایش فرو برد و بیرون کشید و آن دو مرد گلویش را با ریسمان فشردند تا جان سپرد پس از آن نزدیکترین کس مرده پیش آمد و چوبی گرفت و آنرا آتش زد. سپس در حالی که برهنه و رویش به سوی مردم بود ، و چوب روشن را در یک دست داشت و دست دیگر راہر مقعد ش نهاده بود ، از پشت به عقب به طرف کشتی رفت تاچوبهای را که در زیر قایق آماده شده بود (پس از آنکه کنیزرا کشته بودند پهلوی مولایش گذاشتند) آتش زده مردم چوب و هیزم آوردند و هریک چوبی که سرآن شعله‌وربود همرا میداشت و آن راروی تودهٔ چوبها انداخت ، بدین شکل آتش در هیزم سپس در قایق وچادر و مرد وکنیز و آنچه در درون چادر بود رخنه کرده آنگاه باد تند و سختی وزید و شعله های آتش شدید شد و شرارهٔ سوزان آن‌افروخته‌گردید.

پهلوی من یک مرد روسی ایستاده بود و شنیدم با ترجمان همراه من گفتگو میکند . از او پرسیدم (چه میگوید ؟) . گفت : شما عزیزترین کسان خود و گرامی ترین آنهارا

آورده به درون خاک می اندازید و خاک و حشرات و کرم ها اورا می خورند ، در صورتیکه ما اورا با آتش دریک لحظه می سوزانیم و در همان هنگام و همان ساعت به بهشت میرود سپس خندهٔزیادی کرد . علت خنده‌اش را پر سید م . گفت : از آنجا که خدایش با او لطف دارد در یک ساعت بادرا فرستادتااورا فراگیرد .

درواقع هنوزیکساعت نگذشته بود که قایق و هیزم وکنیزک و مولایش همه تبدیل به خاکستر شدند . آنگاه در جایگاه قایق ، که آنرا از نهر بیرون برده بودند ، ساختمانی مانند تپه گرد برپا ساختند و در میان آن یک چوب بزرگ تبریزی نصب کردند و نام آن مرد و نام پادشاه روس را برآن نوشتند و آنجارا ترک گفتند .

گفت :

پادشاه روس را رسم اینست که چهار صدنفر مرد زبده و کار آزموده از اشخاص طرف اعتماد و از دوسانش در کاخ خود همراه دارد . ایشان به مرگ او می میر ند و حاضرند در برابرش کشته شوند هر یک از آنان کنیزی دارد که به خدمتش مشغول است و سر اورا شستشو میدهد و غذا و آشامیدنی برایش آماده میسازد . کنیز دیگری‌هم‌دارد که با او می خوابد این چهارصد نفر در پای‌تخت پادشاه می نشیند .

تخت او بزرگ و با جواهر گرانبها آرایش‌یافته است. پهلوی وی چهل کنیز برای همخوابی با او روی تخت می نشیند . او گاهی هم در حضور همراهانش با یکی از ایشان جماع میکند .

او از تخت خویش پائین نمی آید و اگر بخواهد قضاء حاجت بکند در تشت انجام میدهد ، و هروقت بخواهد سوار شود اسپ اورا نزدیک تخت می آورند و از روی تخت سوارآن میشود، وچون‌قصدپیاده شدن را بکند اسپ خودرا نزدیک میبرد تا روی تخت پیاده شود .

اوخلیفه‌ای دارد که قشون را اداره میکندوبادشمنان میجنگد ونزد رعایای او جانشین وی میبا شد . »

از مطالعه‌یادداشت ها وچشمدید های بن فضلا ن به وضاحت پیداست که روسها صد ها سال‌قبل نیز مردمی، پست ، کثیف ، بی تهذیب ، خرافه پرست و وحشی بوده اند .

ناموس وشرف در فطرت شان مفهومی نداشته وقساوت وبی رحمی جزءآئین زندگی شان بوده است . جز با باده گساری و گرایش به اوهام واباطیل،ازارزش های انسانی‌واستعداد تعقل وتفکر بی‌بهره بوده اند .

انسانها ازهمان آغاز درجامعهٔ روس فقط بحیث یک ابزار کا ر و بهره‌کشی وهوس رانی، مورد استفاده قرار میگرفت ونظام فرهنگی و ارباب سالاری، سرلوحهٔ قاموس‌نظام اجتماعی آنهاست. وحشت، بی فرهنگی وحیوان صفتی، همان میراث بسیارکهن آبائی شان محسوب میشود . وحتی پس از گذشت هزاروااند سال، ودگرگونی‌های عظیم جهانی و بشری هنوز هم در اجتماع وطبعیت روسی ، تغییری وارد نشده است . وبا آن خصوصیت درنده خوئی وبد عهدی وبدکنشی وبدمنشی که در نهاد ایشان وجود دارد . هر روز در یک گوشه ای از جهان فتنه می آفرینند و آتش می افروزند .

و به حق بایدگفت که این آتش افروزان گیتی و دشمنان بشریت وتمدن ، در واقع لکهٔ ننگی اند بر داما‌ن انسانیت و آفرینش وهستی که امید داریم روزی نابود گردند وبساط زمین وساکنا ن رنجیدهٔ آن ازشرشان آسوده شوند .

دوم ـ چشم دیدمسعودی مورخ وجهان گرد معروف عرب :

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که‌از اعقاب‌عبدالله‌بن‌مسعود‌صحابی‌بزرگ‌است در کتاب‌معروف(مروج الذهب‌ومعادن الجواهر جلداول) مطالعات وچشمدید خودرادر بارهٔ روس ها چنین‌نوشته‌است که«... و روس‌اقوام بسیا رو طوایف گونا گون است . ازآن جمله طایفه ایست که آنرا لوذعانه خوانند و

اکثریت روس ازآنهاست که به تجارت به دیار اندلس و رومیه و قسطنطنیه وخزر‌میروند. و پس از سال سیصد در حدود پانصد کشتی که هر کشتی یکصد کس داشت بدیارخزر رسید ....

وقتی کشتی های روس بمردان خزر که بدهانه خلیج آماده بودند رسید ، به شاه خزر نامه نوشتند که از آن ناحیه بگذرند و در رود آن پاهین روند و وارد رود خزر شوند و بدریای خزر که دریای گرگان و طبرستان و دیگر دیار ایران است که گفته ایم وارد شوند ونصفی غنایمی‌را که از اقوام سورحل این دریا بدست آرند بدودهند . و او نیز اجازه داد و وارد خلیج شدند و به مصب رود رسیدند و در این شعبهٔ آب بالا رفتند تا به رود خزر رسیدند واز آنجا سوی شهر آمل سرا زیر شدند و از آنجا گذشته بدهانه رود ومصب آن رسیدند و ازمصب رود تا شهر آمل رودی عظیمو آب فراوان است وکشتی‌های روس بدریا پراگنده شدند و دسته ها به دیل وگیلم وطبرستان و آبسکون، شهر ساحلی گرگان ، و دیار نفت آذربایجان فرستادند . زیرا از دیار اردبیل آذربایجان تا این دریا سه روز راه است‌روسان خونها بریختند و زنان وکودکان را به اسیری‌گرفتند واموال فراوان بغارت بردند و به هرجاحمله کردند بویرانی دادند و بسوختند و اقوام سواحل دریا بفغان آمدند که از روزگار قدیم دشمنی به این دیار نیامده بود فقط کشتی‌های‌تجار وشکار بدانجا رفت و آمد میکرد. و روسان را باگیل‌ودیلم بفرماندهی‌یکی‌ازسرداران‌ابن‌ابی‌الساج جنگها بود وعاقبت درمملکت شروان به ساحل دیار نفت رسیدند که بنام «باکه» معروف است .

روسان هنگام باز گشت از حملات خود به جزایر نزدیک دیار نفت که چند میل با آن فاصله دارد پناه میبردند. درآن هنگام شاه شروان علی بن هیثم بود ومردم مهیا شدند وبه قایق هاوکشتی های‌تجارنشستند وروسوی این جزایر نهادند. وروسان نیز برآنها حمله بردند وهزاران کس از مسلمانان کشته و غرقه شدند و روسان ماه های بسیار به همین وضع که گفتیم در این دیار بودند و هیچ یک از اقوام مجاور بسوی ایشان‌راه نداشت.مردم از آنها در احتیاط وبیم بودند که این دیار به نظر اقوام مجاور خطرناک می‌نماید وچون‌روسان غنیمت فراوان‌گرفتند واز اقامت ملول شدند، بدهانه ومصب‌رودخزر رفتند و به شاه‌خزر نامه نوشتندومطابق شرطی که نهاده بودند اموال غنیمت برای او فرستادند.

شاه خزرکشتی‌ندارد ومردمانش عادت‌کشتی نشینی ندارد واگرچنین بودبرای‌مسلمانان‌خطری‌بزرگ‌بودند.

وچون لارسیان ودیگرمسلمانان‌دریای خزر حکایت روسان بدانستند ، بشاه خزر گفتند « مارا با این قوم که به دیار برادران مسلمان ما حمله برده و خون هاریخته وزنها واطفال را اسیر کرده‌اند ، بهم‌واگذارو شاهمنع ایشان نتوانست‌کرد وکس‌پیش‌روسان‌فرستاد وخبردار شان کرد که‌مسلمانان‌قصد جنگ ایشان دارند. ومسلمانان اردو زدند وبه‌طلب روسان‌دنبال‌آب سرازیر شدند . وقتی چشم به چشم افتاد روسان ازکشتی هابیرون‌شدند ومقابل مسلمانان صف کشیدند وخلق بسیار از نصارای مقیم آمل همراه‌مسلمانان بود.

ومسلمانان پانزده هزار بودند با اسپ وسلاح وسه‌روز درمیانه‌پیکار بود که خدامسلمانان‌رابرآنها پیروزی داد وبه شمشیر ها دچارشدند. جمعی کشته وگروهی غریق شدند و پنج هزار کس ازآنها جان بردند و در کشتی هانشسته به ساحل دیگر رفتند که مجاوردیاربرطاس است‌وکشتی‌ها رارهاکرده‌اند راه خشکی گرفتند

بعضی‌رامردم‌برطاس‌بکشتندوبعضی دیگر بدیار برغز افتادند وبه دست مسلمانان کشته شدند آنچه‌بشمارآمد سی هزار بودند واز آن سال دیگر روسیان باز نیامدند. »

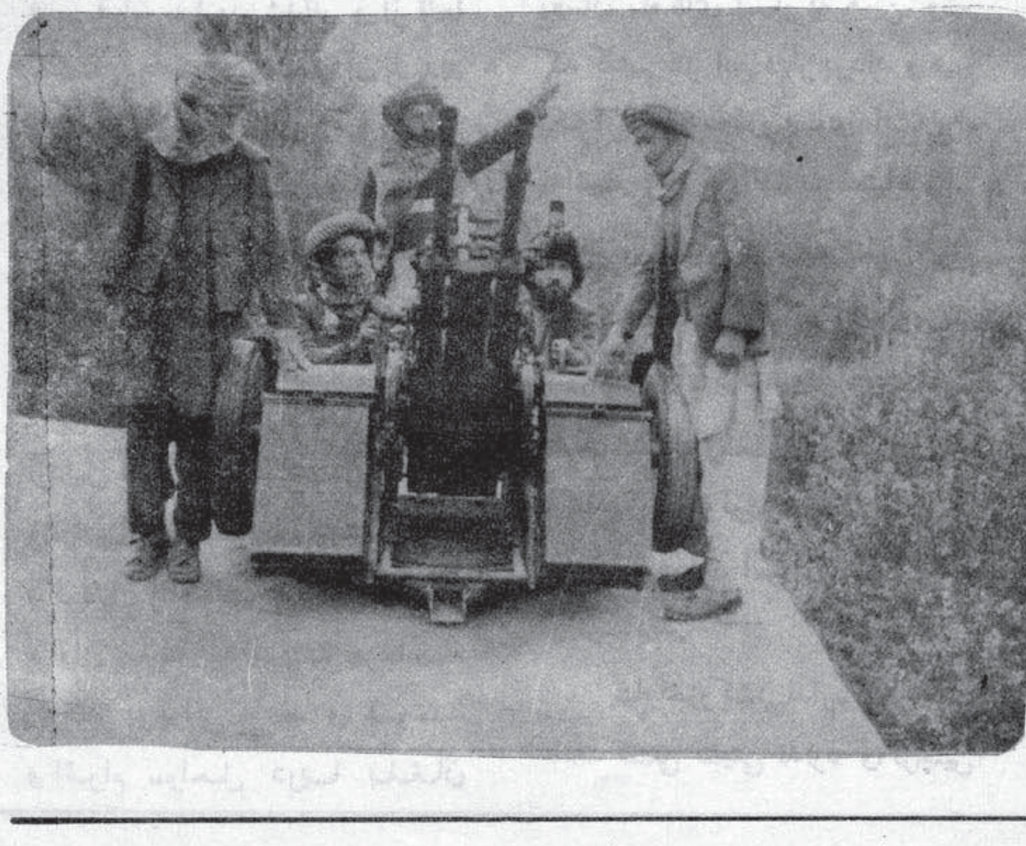
نوشته مسعودی که خوداز بزرگان تاریخ است ، گوشه‌دیگری ازشرارت پیشگی ودرنده خوئی وتابیس وتزویر روس‌ها رابازگو میکند .

ازین نوشته بخوبی پیداست که روس هادر هردوره ودر هرزمان ومکانی که دست یافته اند ، برمردم تاخته اندو ازقتل وکشتار زنان وکودکان بی گناه لذت برده اند.خونخواری و آدم کشی و یغماگری و چپاول ، از آن شیوه هائیست که در خون روسی عجین است‌وقساوت وسنگدلی وفرصت طلبی دراعماق روح‌واندیشه آنان مضمرمیباشد . درگفتار مسعودی مازاد برآنکه تصویری‌ازماهیت‌روس‌ها منعکس شده است ، سازشکاری‌ها وبی تفاوتی های زمداران ورجحان منافع‌شخصی‌شان‌برمصالح وسودمردم، به‌نحوبارزی متجلی میبا شد .وبیا نگر این واقعیت است که مردم مخصوصاً امت های مسلمان‌هیچگاه تن به‌ذلت وخواری نمیدهند،دربرابر سازشکاری‌ها وفسادو بیداد گری قیام میکنندوقیام ایشان به‌مثابهٔ‌طوفان‌خروشنده‌است که هیچ نیروی نمیتواند دربرابران پایداری کند وازشدت وحرکت آن بکاهد. واین حقیقت درتاریخ اسلام وجهان شواهد ارزنده‌وبیشماری دارد که همه ازآن آگاهی داریم .

روسهادرجهان‌خواری‌وبیدادگری فطرت (مورچه خورک) را دارند دربدوکار وما دامی که قصد صیدی دارند ، چنان خودراضعیف وناتوان وعاجزوا می‌نمایند که پنداری مرده اندو کوچکترین وعاجزترین مخلوقات هم میتواند برسرو گردن آنان پانهد وازوجودشان استفاده کند ولی به مجردی که حریف به آنهانزدیک‌شد وآنرا اغفال کردند ، چون اژدهای سر کش‌وبی رحمی زبان ازکام فرا میکشند وهمه‌رامیبلعندو نابود میکنند گرچه استعماربه هراسم ورسمی که‌باشد ودرهر چهره‌ای که جلوه کند ،جزاسیر کردن وبلعیدن ملت ها، ار مغانی، خودندارد ، اما درمکتب استعمار جدید ، روس‌هااستادحیله‌ومکروزرنگی وحقه با زی وغدا ری اندو دیگران نوآ موزان احمق وابله . . . .

وا زاینجاست که میتوانند در قلب امریکا وافریقا نفوذ کنند ومردم را به‌هوای‌دانه‌در دام کشند.وعلی‌رغم آنکه هر جا میر سند جز تبا هی وفقر وگرسنگی و هلاکت چیزی نصیب مردم نمیشود ، بازهم زمان بسود آنهاست وبشر خوشبا وروفریب خورده ، هرروز دراین دام گرفتار میگرد د .

چنانچه درا واخرسال ۱۹۸۴م وپس ازبقدرت رسیدن‌مزدوران‌روسی در ایتوپی ، عفریت فقرو گرسنگی ، هزاران نفررابکام خو یش فروبرد وعواطف‌بشری رادردور ترین نقاط جهان برانگیخت تاازرمین وهوابه یاری آنان بشتا بندوبا فرستادن دوا وغذا ، ازآلام ایشان بکاهند .





اما روس‌ها درجریان آن فاجعه دردناک بجای نان ولباس که شعار پوچ وهمیشگی شان است ، انبارهای باروت وتانک وراکت بدانجا ، بفرستادند تا احیا نا اگر مردم از فرط گرسنگی فریادی بکشند ، باین صلاح‌ها سرکوب شوند ولی باوجود این همه خبث وبدا ندیشی روس‌ها ، وشناختی که هرروز در اثر تجا رب تاریخی وپدیده‌های عینی جهانی ازجنایات روس برجهانیان دست میدهد،بازهم ملت ـ های وجوددا رند که به‌گونه ای در دام ودانهٔ روس‌ها اسیرمیشوند ومعلوم نیست پایان ماجرا بکجا خواهد انجامید .

سوم – شناخت ابن بطوطه از روس‌ها :

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم طبخی معروف به ابن بطوطه ، عالم و جغرافیادان و جهانگرد مشهور مراکشی (۷۰۳ – ۷۷۹ ه . ق) که عمر خود را به سیاحت ودریافت خصوصیات انسانی وجغرافیائی کشور های مختلف سپری نموده واز افغانستان نیز به تفصیل دیدن کرده است ، در کتاب خود مینویسد که :

« . . . روس‌ها مذهب مسیحی وموی زرد وچشمان کبود وقیافه زشت ومکروهی دارند ومردمی غدارمی باشند . معادن نقره درسرزمین آنان فراوان است وصوم های نقره از آنجا می آورند . وزن هرکدام آنها پنج روقیه است . »

ملاحظه میکنید که این عالم و دانشمندبافراستی که‌داشته‌است ،حدود هشت قرن پیش ، زشتی وغداری روس‌هارا درک کرده وازآن باکراهت یاد میکند .

واقعاً کلمه‌ای غیر ازاین در خور روس‌ها نمیتوان یافت . وایکاش روس گرایان جهان این رامیدانستند وبه آن عمل میکردند وازآن دوری می جستند .

چهارم ـ روس ها از دیدگاه نظامی :

استاد سخن وسخن آفرین استاد ، مرحوم حکیم ابو محمد الیاس نظامی گنجوی (٥٣٠ - ٦١٤ ه ق) که بیش از هر کسی با محیط روس‌ها وخصلت‌آنان آگاهی داشته است ، درکتاب سکندر نامه اش ضمن نگارش وقایع لشکر کشی اسکندر مقدونی بروسیه و با بهانه و فرصتی که بوی فراهم گردید ، جای جای ازروس ها تذکار میدهد که معلوم است او نیز همانند میلیونها انسان زجر کشیدهٔ آنروز وامروز ازروس‌ها دل‌پرخونی داشته است وی. همچون بشر شناس ورونکا وماهروتر- دستی ، تصویر ماهیت روس هارا چنان ـ دقت وژرف نگری ترسیم میکند که حتی امروز هم ، جهانیان به اندازهٔ وکیفیت شناخت نظامی در هفت قرن پیش روس ها را نمی‌شناسند. اسکندرظاهراً ازراه شمال ایران ، وارد صفحات کشور ما شده وبا عبور ازرود آمو ، به جنگ روس‌ها رفته بود . اینک شرح ماجرا را از زبان خود حکیم نقل میکنیم :

بیابان خوارزم را نوشت
زجیحون در آمد به‌بابل گذشت

بدان تا کند عالم ازروس پاک
قرارش نمی‌بود، درآب وخاک

درآن تاختن دیده بی‌خواب کرد
گذر بر بیابان سقلاب کرد

بیابان همه‌خیل تفچاق دید
در او لعبتان سمن ساق دید

به‌گرمی چوآتش به‌نرمی چوآب
فروزانتر از ماه و از آفتاب

همه تنگ چشمان سردم فریب
فرشته زدیدار شان ناشکیب

نقابی نه برصفحهٔ روی شان
نه‌باک از برادرنه ازشویشان

سپاهی عزب‌پیشه وتنگ یاب
چودیدن روئی چنان بی‌نقاب

زتاب جوانی به‌جوش آمدند
درآن داوری سخت کوش آمدند

اما سکندر متوجه اوضاع میشود ونمی‌گذارد لشکریانش افسون شوند ودر نیمه راه‌باز مانند ودر اثراین‌مراقبت لشکریان خویشتن داری خود راحفظ میکنند وبا وقار ومتانت ازآن کمینگاه بیرون میروند :

کس ازبیم‌شه ترکتازی‌نکرد
بدان لعبتان دست‌بازی‌نکرد

چوشه دید خوبان آن راه را
نه‌خوب‌آمد آن قاعدت‌شاه را

پری پیکران دیدچون‌سیم‌ناب
سپاهی همه‌تشنه‌وایشان چوآب

زمحتاجی لشکر اندیشه کرد
که‌زن کشته‌بود بی‌گمان‌ومردمرد

سکندر بآن تهذیب وفرهنگی که‌داشت نه تنها خود ولشکریانش را از تجاوز وبی‌حرمتی بازداشت بلکه‌بنابر گفته نظامی سران تفچاق را در برابر آن همه بی‌حیایی وبی ناموسی نکوهش میکندازوآنجا رهسپار دیار روس میشود :

جهان‌رازرایت‌چوطاووس کرد
سراپرده رارخ‌سوی‌روس کرد

به‌روسی‌خبرشد که دارای‌روم
درآورد لشکر بدان‌مرزوبوم

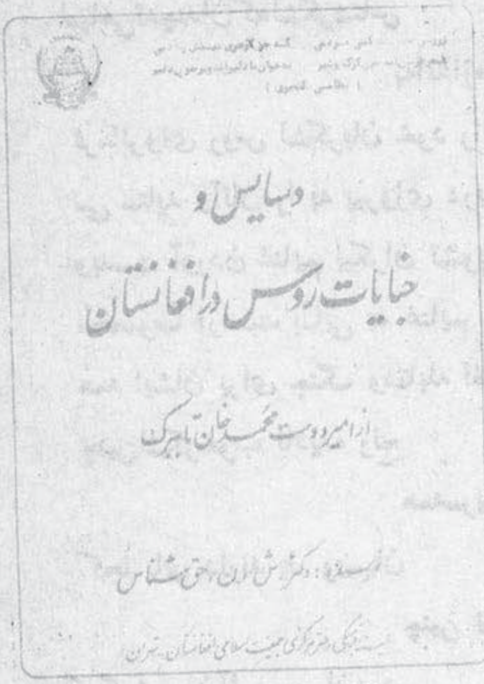
چوقنطال روسی که‌سالار بود
شدآگاه که‌گردون بدین کاربود

یکی‌لشکرانگیخت‌ازهفت‌روس
بکردارهرهفت کرده عروس

سپاهی نه‌چندان که‌لشکرشناس
بداندازه بی آن رساند قیاس
فرمانروای روس لشکریان خود رابه دلاوری‌وشخصیت می ستاید وآنان را به پیروزی دربرابر عساکر سکندر وبدست آوردن غنایم بیکران تشویق‌میکندعساکرروسی مخصوصاً ازدست یابی به غنایم خوشحال میشوند و همه ایشان برای جنگ ومقابله اظهار آمادگی‌می کنند
چنین‌لشکرخوب نادیده رنج
همه‌سربسر کاروان های‌جنگ
کجا پای دارند با روسیان
چنین نازنینان و ناموسیان
جگرخوردن‌آئین روسان‌بود
می ونقل‌کار عروسان بود
چوروسان‌سختی‌کش‌سخت‌مغز
فریبی‌شنیدلد از اینگونه نغز
کشیدلد سرها که‌تا زنده ایم
بدین‌عهدو پیمان‌سرافگنده‌ایم
بکوشیم کوشیدنی‌چون‌نهنگ
نمائیم ازین‌گلستان‌بوی‌رنگ
چوروسی ، سپه رادل‌گرم‌دید
زنیروی خودکوه رانرم دید

به‌لشکرگه‌آمدبه تدبیرجنگ
زدل‌برد زنگا روز تیغ زنگ
زدیگرطرف شاه لشکر شکن
به تدبیر بنشست با انجمن
سکندر نیز پهلوانان وسران‌سپاه‌را نوازش‌میکندوبروزی شان رادربرابر مشتی دزد ورهزن حتمی میداند ایشان نیز اظهار آماده‌گی میکنند وبروز دیگر نایره جنگ‌بین دو لشکر شعله ور میشود که چندین روز دوام می‌یابد وسر انجام بعد از هفت جنگ سخت ، برروس ها غلبه می یابند .
سوی روسی آوردیک‌ترکتاز
چوتند اژدهائی‌دهن کرده‌باز
برآورد پیروزی شاه دست
به‌قنطال‌روسی‌در آمدشکست
اماسکندر بعد از پیروزی شاه روس را آزاد میکند وبار دیگر اورا فرمان روای آن کشور میسازدنظامی،ضمن توصیف میدان های جنگ، ازخصوصیات‌فزیکی عساکر روسی نیز تذکر میدهد که نقل همه آنها درین رساله سخن را بدرازامی کشد نکته.بارز این است که‌و اقعاً پیشگوئی عجیب واندرز جالبی است.او می گوید که:
زروسی نجوید کسی مرد می
کمجز گوهری نیستش‌زآدمی
همه‌رهزنان‌اندچون‌گرگ‌وشیر
به‌خوان‌نادلیراندوبرخون‌دلیر
ستانند کشور گشایند شهر
که‌خامان‌خلق‌اندودونان‌دهر
چوره‌یافتندآن حریفان به‌گنج
بسی بوم ها را رسانند رنج
به بیدادکردن بر آرند بال
ز بازار گانان ستانند مال
اگر بر خری بار گوهر بود
بگوهر چه بینی همان‌خربود
خلل‌چون‌درآن‌مرزوبوم‌آورند
طمع درخراسان‌وروم آورند
واقعاً آنچه نظامی گنجوی در آئینه ضمیر وقلب روشن بین خود، احساس کرده بود،پس از قرن ها تحقق‌یافت وبشریت ناظر آن بود که چگونه روس های وحشی و رهزن برکشورها وملت ها تاختند ویکی را بعددیگری به یغما بردند واسیر کردند.اشغال بخارا و ترکستان ،

در صفحه (۱۷٦)



دسایس و جنایات روس در افغانستان

فصل یازدهم:

دورهٔ صدارت نوراحمدخان اعتمادی (۹عقرب ۱۳۴۶ – ۲۶ثور ۱۳۵۰ هـ)

پس‌ازاستعفای میوند وال بتاریخ ۹ عقرب ۱۳۴۶ سردار نور احمد خان‌اعتمادی ماٴموریت یافت تا به تشکیل کابینه جدید اقدام کند. موصوف که در واقع حیثیت پلی‌رابین شاه‌ومحمد داود داشت، در میان اوجی از ناآرامی‌ها و گفتگوهای پارلمانی بتاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۶۷=۲۳ عقرب ۱۳۴۶ رای اعتماد گرفت و عملا" آغاز به کار کرد.

اوسعی کرد تا در کابینه‌اش اندوخته‌ها و تجارب کهن سالان و نیرو و انرژی جوانان هـر دو را با هم در آمیزد و از ترکیب آن بر چرخ اداری و سیاسی کشور توانائی بخشد. که‌اینکار در ابتداامید نسل جوان و خوشباور را برانگیخت و چنین فکر می‌شد که باب نوی در سیاست اداری و سیاسی افغانستان گشوده شده است.

روش اعتمادی در برابر کشورهای مختلف به گونه‌ای بود که پنداشتی با همه سرسازش‌دارد و شاید با استفاده ازمنابع مختلف اقتصاد ورشکسته و اوضاع نابسامان کشور را سروسامان بخشد. زیرا دربار هم از وی حمایت می‌نمود و ظاهرا" چنـان احساس‌می‌شد کـه در بازگشت قدرت به محمدزائی توجه زیادی بعمل می‌آمد. آمد و شد رجال و سـران دول بر اساس موافقت‌هائی که در زمان میوند وال شده بود ادامه‌داشت. چنانچه‌بتاریخ برج عقرب ۱۳۴۶ اوریل هریمن نمایندهٔ خاص‌آمریکا وارد کابـل گردید و آمادگی کشورش را در پلان انکشافی افغانستان اعلام انمود. و در برج جدی همین سال یک هیئت اقتصادی کشور به مسکو اعزام گردید تا در باره کمک‌های روس در پلان پنجساله‌اقتصادی باز عماٴ آن کشور مذاکره کند.

در ۳۱ جنـوری ۱۹۶۸=۱۰ دلو ۱۳۴۶ کاسیگین صدر اعظم روسیه از طریـق هندوارد کابـل شـد و بعد از چند روز اقامت در افغانستان از اعتمادی دعـوت کرد تا بـه مسکو مسافرت نماید. چنانچه گفته‌آمد روس‌ها را عادت بر آن بود تا هر کسی که بر اریکه قدرت تکیه می‌زد و در مقام تصمیم گیری اثر می‌داشت. اورا فورا" به‌روسیه دعوت می‌کردند و می‌کوشیدند تا در افسونگاه کرملن فکر و اندیشه‌اش را عوض کنند و پس از شستشوی مغزی و زدودن خصوصیات ملی و دینی از کله و مغز ایشان، مرام‌های شوم خویش را بروی بقبولانند. البته بر اعتمادی بیشتر حساب می‌کردند. زیرا نزدیکی وی با دربار و رابطه پشت پرده‌اش با محمد داود، انتخاب راه‌ورسم را بر وی مشخص کرده بود. و در چنین روشنی‌و شرایطی میتوانست خود را عیار سازد.

درخلال‌این تحولات و دگرگونی‌ها روس‌ها از فرصت استفاده کرده و از اواخر اکتوبر ۱۹۶۷ تا اوایل نوامبر ۱۹۶۷ بیست و پنج میلیون متر مکعب گاز طبیعی رابه روسیـه‌انتقال دادند و آنرا یک عمل امتحانی نام‌گذاری کردند، در حالی که تـا ۲۷ حمل ۱۳۴۳= مارچ ۱۹۶۴ یعنی حدود سه سال پیش شصت و سه ملیاردمتر مکعب گاز طبیعی به روسیه صادر شده بود و آنرا نیز امتحانی نام کرده‌بودند. و وعده‌کرده بودند که در ۱۹۶۷ بمقدار صدور و استخراج گاز دو چند خواهد شد. اما با وجود آنکه درمدت مذکورانتقال گاز بدون وقفه به روسیه جریان داشت، نه دورهٔ امتحانی آن پایان یافت و نه هم بر حجم صادراتش فزونی بعمل آمد. بلکه حجم صادرات آن نسبت به سال ۱۹۶۴ چندین برابر کمتر نشان داده شد. و این تفاوت و تضاد ناشـی از آن بـود کـه کلید انتقال و کنترول گاز در دست روس‌ها بود و هر چه میخواستند انجام می‌دادنـد و دولت افغانستان عملا" حاکمیتی بر رفتار و کردار کارشناسان روسی در کشور نداشتند. البته پس از آنکه سه سال گاز افغانستان رابه روسیه انتقال دادند و حساب و کتابی جز اندک و ناچیز در میان نبود، نیروهای مسلمان فریاداعتراض‌بلند کردند و روس‌ها از شرم و رسوائی و انعکاسات بین‌المللی بـر صـدورگاز افغانستان به روسیه رسمیت بخشیدند و بتاریخ ۲ ثور ۱۳۴۷ = ۲۲ اپریل ۱۹۶۸ بر اساس پیمان روی کاغذ جنبهٔ قانونی بخود گرفت و رسما" افتتاح گردید.

باید گفت که ذکر مطالب مذکور نه بدان جهت است که ما میتوانیم از روس‌ها تقاضای جبران خسارت کنیم زیرا دیگر جنایات روس و خرابکاری‌ها و زیان‌هائی که توسط ایشان بر مـردم و وطن ما وارد آمده است در حساب نگنجد و هر گاه روزی فرا رسد (که ان‌شاءالله می‌رسد) تا با روس‌ها تصفیه حساب کنیم این مسایل رانیز بیگمان از یاد نخواهیم برد. و اما بیان کارنامه‌های ننگین روس‌ها در افغانستـان و در این نوشته‌ها بخاطر آنست تا بشریت را در جریان جنایات و حیله‌های روس قرار دهیم تا از این همه خصلت روسی و مکر و افسون آن بر حذر باشند و بعاین خرسان واَبلیسان آدم روی هرگز اطمینان نکنند. و نیز مردم افغانستان بی تفاوتی و زبونی حکام غافل را در برابر روس‌ها از یاد نبرند.

سال ۱۳۴۷ یا سال بحرانی و داغ

گرچه آغاز این سال بهار خوشی داشت و گمان‌می‌رفت پربار و پر ثمر باشد، اما دیری نگذشت که اوضاع رنگ دیگر یافت و باز همان آفت پارینه پا در میان نهاد. که جریانات را در زیر مطالعه خواهید کرد.

بدانگونه که عرض شد با آمد و رفت زعماء کشورها به افغانستان و آرامش نسبی در اوضاع و احوال ـ آغاز سال ۱۳۴۷ زیبا می‌نمود و مردم احساس خوشی می‌کردند. چنانچه دراوایل برج می ۱۹۶۸ و اواخر ثور ۱۳۴۷ پومپیدو رئیس‌جمهور فرانسه و رئیس جمهور ترکیه بکابل آمدند و دولت فرانسه یک سلسله‌کمک‌هائی در پروژه‌نساجی مزار شریف به افغانستان وعده نمود. و حکومت آمریکا مبلغ شانزده میلیون دالر را غرض ساختن بند برق کجکی و دستگاه ساختمانی هلمند در اختیار مقامات افغانی قرار داد. جار و جنجال همیشگی با پاکستان سرد و خاموش بود و اغلب کشورها فکر می‌کردند که میتوانند با همکاری‌های اقتصادی و فنی خویش افغانستان را از فرو افتادن بکام روس نجات بخشند. واقعا" اینگونه پندارها بر صواب بود و هرگاه دولت مردان و دست‌اندر کاران کشور جرئت و تصمیم و علاقه‌ای برای رهائی از دام روس می‌داشتند به آسانی میتوانستند آنرا عملی کنند. ولی چنانکه بارها گفتیم کسی حتی به سیه روزی و بدبختی خود هم نمی‌اندیشید تا چه رسد به ملت‌مظلوم و محکوم افغانستان.

روی این پرنسیب و بی‌تفاوتی بتاریخ ۱۳ جوزای ۱۳۴۷= ۳ جون ۱۹۶۸ (روزنامه اصلاح) شاه و ملکه عازم روسیه شدند و چند روزی با فراغ خاطر در کنار بحیره سیاه به تفریح و استراحت پرداختند. شاه که ظاهرا" از کنار رفتن میوند وال‌خوش و راضی بنظر میرسید، در برابر روس‌ها احساس غرور و آرامش می‌کرد و در چنین هوا و فضائی مذاکرات مهم و مفصلی با پادگورنی صدر هیئت رئیسه روسیه انجام داد و در اعلامیه مشترکی که انتشار یافت از مبارزات افغانستان در راه صلح و استقلال ملی و طرد استعمار ستایش بعمل آمد. سیاست بیطرفی افغانستان تائید گردید و عدم مداخله در اموریکدیگر باز هم نقل و نقل اعلامیه بود. همچنان‌در این اعلامیه راجع به اوضاع منطقه، انکشاف روابط جانبین، مسئله ویتنام و جنوب آسیاسخنانی به‌نشر رسید که‌چندان تازگی و لطفی نداشت. با وصف این مسافرت‌ها و اعلامیه‌ها در جون ۱۹۶۸= سرطان ۱۳۴۷ مبلغ چهل و یک میلیون افغانی توسط یونیسف به‌افغانستان اختصاص داده شد تا از آن در امور معارف و مجادله با ملاریا استفاده شود و همچنان‌اعلان گردید که مقدار نود هزار تن گندم و شش هزار تن روغن نباتی در مدت سه سال از آمریکا وارد افغانستان میشود. که این‌کمک قرضه طویل المدت بوده و بهای آن باید در مدت چهل سال پرداخت گردد.

اما این آرامش نسبی بیش از چند ماه طول نکشید و آشوب‌طلبان مخصوصا" مزدوران روس دست به‌تحریکات زدند و در مدت کمتر از سه ماه یعنی از آپریل تا جون همین سال بیست‌و یک اعتصاب را در بخش پروژه‌های ساختمانی ،کارخانه‌ها و معادن‌وحمل و نقل براه انداختند. و دانشجویان معارف را در همین مدت بیش از ده بار به خیابان‌ها کشیدند. درشوری نیز آتش افروختند و در حالی که آثار خشکسالی مردم را رنج می‌داد و صدها پرابلم‌اقتصادی و اجتماعی و فقر و بیکاری هستی ملت افغانستان‌را تهدید می‌کرد هیچکس نه در پارلمان و نه در دربار و سنا و کابینه، حرفی در این زمینه‌ها بر لب نمی‌آورد و یگانه موضوعی که به‌حیث‌یک پرابلم حاد و اضطراری درشوری مطرح می‌شد و از صبح تا شام وکلای ملت باید در بارهٔ آن‌می‌اندیشیدند و تدابیر عاجل و فوری اتخاذ می‌کردند، مسئله‌زبان بود. و حریفان سیاسی اعتمادی از آن بهره‌برداری می‌کردند. در واقع تصویراوضاع کلی کشور شبیه مرده‌خانه‌ای بود که‌هر کس بدرد خود در آن نوحه سر می‌داد وماتم ملی و مصالح عمومی از یاد رفته بود.

جراید و نشرات شخصی هر یک به گونه‌ای در تجلی بخشیدن دموکراسی و انعکاس دهی نابسامانی‌ها و مشکلات‌مردم صرف مساعی می‌کردند. بعضا" آزاد وبی رابطه و قسما" دارای اهداف مشخص و عیار شده به پخش جراید خویش ادامه می‌دادند. البته نشانه‌هائی در دست بود که گاهگاه کشوری علیه کشور دیگر در جراید آزاد افغانستان تبلیغات می‌نمود و سوال‌هائی در ذهن مردم ایجادمی‌کرد که پاسخ دهی به آن دشوار می‌نمود. باید گفت که‌نشرات کمونیست‌ها و جرایدی‌که توسط سفارت روس در کابل تمویل می‌شد حساب جداگانه‌ای داشت و همه کس میدانست. بهرحال آغاز این جنبش‌ها اگر عمدا" به انحراف کشانیده نمی‌شد‌بسیار مفید و ارزنده بود و مردم میتوانستند آهسته آهسته راه درست و معقول را دریابند و طی طریق کنند. منظور از ذکر مطالب بالا آنست که‌همان اوضاع نسبتا" آرامی‌که در آغاز کار اعتمادی احساس می‌شد دوام‌دار نبود و پس از اندک مدتی بحرانی‌و متشنج‌گردید و حتی در میان گروهها ی متضاد این انگیزه بوجود آمد تا همه در برابراعتمادی و دگرگونی حکومت اوبا هم متحد شوند. گرچه اینکار بنابر خودخواهی‌ها و ریاست‌جوئی‌ها و اصولا" منافقت کمونیست‌ها جنبه عملی نیافت، ولی این حالت را به‌وجود آورد تا همه در برابر دولت تظاهرات و میتنگ‌های مشابهی انجام دهند. که پارک زرنگار همه روزه شاهد این صحنه‌ها بود.

دراثر این اوضاع و فشارهائی که تا آنوقت برای آقای اعتمادی ناآشنا بود، موصوف دفعتا" به بیماری شدید روانی مبتلا شد و بلادرنگ در برج اسد ۱۳۴۷= جولای ۱۹۶۸ عازم پاریس گردید و پس از تداوی و استراحت بتاریخ ۲۳ سپتامبر بار دیگر بکابل برگشت. گرچه اعتمادی پس از بازگشت به وطن بار بار در محافل واز طریق امواج رادیو از مطبوعات آزاد و سالم‌نام برد ومردم را از زیاده‌روی بر حذر می‌داشت اما حریفان او سلامتی مطبوعات و اجتماع و سیاست اعتمادی رابه مسخره‌گرفته و کماکان به‌کارهای خویش ادامه می‌دادند و تظاهرات و انجمن‌آرائی‌ها همچنان ادامه داشت. در اوایل میزان ۱۳۴۷ قانون پوهنتون به شوری تقدیم‌گردید و همه روزه در باره آن مباحثاتی صورت می‌گرفت ولی در اثر مداخلات از خارج شوری‌همین اندازه کار کوچک نیز در آنجا به فیصله‌ای نرسید. قبل از این بتاریخ ۲۱ سنبله همین سال صدراعظم آلمان وارد کابل شد و مساعدت کشورش را در ساحات علمی و اقتصادی به افغانستان وعده نمود. اما اوضاع و جریانات داخلی وخارجی چهره مطلوب نداشت و گرفتاری‌ها و جدال‌های بیشماری اتفاق افتادهبود. در داخل نه تنها هنگامه‌های شاگردان معارف و پوهنتون حوصله‌افزا شده بود بلکه ایجاد نفاق بین اقوام جاجی و منگل دردسر فوق‌العاده‌ای داشت و حکومت از ادامه آن سخت می‌هراسید. گرچه در ابتدا خود محرک آن بود و به آن دامن میزد. از سوی دیگر خرابی سواحل دریای آمو و تغییر مسیر جریان آب که در اثر پخته‌کاری سواحل روس‌ها به وجود آمده بود مهمترین حادثه روز تلقی می‌شد که بایستی حکومت اعتمادی در برابر آن حالت جدی و اساسی بخود می‌گرفت. اما اعتمادی فقط در تحت تاثیرافکار عامه یکبار بدانجا سفر کرد و با دیداری ازویرانه‌ها وویرانی‌ها توسط روس‌اکتفاء ورزید. در جریان این همه اتفاقات و پدیده‌ها .پارلمان کشور گاهگاهی اعتمادی را نزد خود فرا میخواند و از وی به‌اصطلاح استیضاح‌می‌نمود و او هم در باره مسایل ملی و بین‌المللی و روابط با همسایه‌ها توضیحات می‌داد.

مذاکرات بین افغانستان و ایران به گرمی ادامه داشت. گرچه عمدا" مسایل مورد بحث کتمان می‌گردید ولی همه مردم میدانستند که قصد هر دو طرف مذاکره حل مسئله‌آب هیرمند است. بر همین اساس بتاریخ ششم عقرب= ۲۸ اکتوبر۱۹۶۸ عباس هویدا نخست وزیر ایران وارد کابل شد و مذاکراتی با مقامات افغانی انجام داد. لیکن در اعلامیه مشترکی که انتشار یافت جزمسایل کلی و تشریفاتی جهانی نکته‌بارزی جلب نظر نمی‌کرد. تا آنجا که احساس می‌شد اعتمادی میخواست که این مسئله هر چه‌زودتر حل‌گردد و افغانستان بتواند در یک فضای دوستی ازکمک‌های ایران در زمینه‌های مختلف استفاده نماید. ولی ترس از رقبای سیاسی و تحریکات درپارلمان و پوهنتون جرئت عملی را از وی سلب کرده بود. و اصولا" در آن‌ایام بنابر تبلیغات و تخریباتی که مدت‌ها توسط روس‌ها انجام یافته بود و در اثر آن هرنوع رابطه و نزدیکی با ایران و پاکستان جرم‌تلقی می‌شد، هیچکس یارای چنین اقدامی را نداشت وچه بسا افرادی که زیر این نام تمام امتیازات حقوقی و مدنی خود را از دست دادند و در گلیم سیه روزی نشستند.

بتاریخ پنجم نوامبر ۱۹۶۸ مطابق ۱۴ عقرب ۱۳۴۷ اعتمادی راهی‌مسکو شد تا بار دیگر از این شهر دیدن کند و تجدید مودت‌نماید. او در این دیدار خود با

روس‌ها باز هم گل‌سرخوان سیاست افغانستان "مسلئه پشتونستان" را در میان‌نهاد و برای‌این مردم خواهان حق خود ارادیت گردید. گرچه در اعلامیه مشترک نامی ازآن بردمنشد معهـذا پیدا بود که جز این موضوع حرفی برای گفتن نداشت. زیرا همه چیزها و کـارهـا و قراردادها و موضوعات قبـلا" در کرملن طرح و بر زعمای افغانستان تحمیل می‌گردید. واصلا" کسی اجازه و جرئت نداشت تا در برابرتصمیمات روس‌ها چین بـر جبین نهد و آنرا رد کند. اعتمادی هم به یقین از دل چنیـن موضوعی را عنوان نمـی‌کـرد و می‌دانست‌که گل خشک بر دیوار زدن جز حماقت و جنون مفهومی نـدارد. لیکن اینرا هم بخوبی میدانست کمخاموشی در برابر ایـن قضیه‌وآنهم در مسکو و در دعوت رسمی کفر تلقی می‌شد و حریفان در کمین‌نشسته از آن بهره‌برداری می‌کردند. علی‌ای حال در دوران سفر اعتمادی به روسیه و در تمام‌ایام برج عقرب این سال مظاهرات به نحو بی سابقه‌ای در کابل جریان‌داشت و در نتیجـه‌بتاریخ ۱۹ نوامبـر ۱۹۶۸ = ۲۸ عقرب ۱۳۴۷ دکتر علی احمد پوپل وزیرمعارف افغانستان و معاون صدارت از انجام کارهای وزارت معارف استعفاء کرد. و این یکی از پیروزی‌هائی بود که گروههای مخالف بدست آوردند. کمونیست‌هادر این مظاهرات نقش اساسی داشتند و با برانگیختن احساسات نوجوانان که اکثریت آنان نمیدانستند چـه می‌کننـد و چرا می‌کنند، وزارت معارف‌و دفتر پوپل را سنگ باران کردند تا وی مجبور به استعفاء گردید. زیرا پوپل میخواست در معارف‌کنترل داشته‌باشدو مخصوصا" از فعالیت‌های معلمان کمونیست در موسسات عرفانی‌جلوگیری کند. البته عده دیگری نیز که در برابر پوپل بنابر تعصبات زبانی برداشت منفی داشتند، در مظاهرات با سایر گروههای ویرانگر یکجا شدند و خرابی‌هائی ببارآمد. درجریان‌این احوال و به اساس قرارداد همکاری‌های اقتصادی و تکنیکی سال۱۹۶۶ بین چین و افغانستان، اعمار بعضی پروژه‌هااز جمله پروژه‌های آبرسانی با این کشور قرارداد گردید. این اقدامات که گاهگاه و به‌ندرت صورت می‌گرفت نوعی عوام‌فریبی بود تا چنان وانمایند که حکومت افغانستان از آزادی اراده و عمل برخوردار است و میتواند هر عملی را بر حسب مصالح ملی خود انجام دهد. همزمان با اینکـار و بنابر تقاضای پارلمان اعتمادی درشوری حضور یافت و پیرامون سفرش به روسیهو مسافرت نخست‌وزیر ایران به کابل توضیحات داد.

چرا قصر دارالامان را به آتش کشدند؟

درد‌سامبر ۱۹۶۸ مطابق قوس ۱۳۴۷ قصر تاریخی دارالامان به آتش کشیـده شد و میلیـون‌هـا افغانی خسارت ببار آورد. آنچه مردم گمان داشتند این بود که اختلاس‌گران اینکار را انجام داده‌اند تا دوسیه‌ها از بین برود و بر حسابات‌خویش یکسره خاتمه دهند. این تبصره‌ها ناشی از آن بود که در آن ایام دارالامان مرکز وزارت فواید عامه بود و میلیون ها افغانی در پروژه‌های سرک‌سازی و سایر پروژه‌های مربوط‌به‌روس‌ها حیف و میل می‌شد. به نحوی که تانک‌های پطرول و لاری‌های آهن چادرو سیخ و مصالح تعمیرات وسمنت وغیره آلات و ابزار توسط افراد مسوول ودر پورانی که با متخصصان روسی کار می‌کردند در بازار عرضه می‌شد و به نازل‌تریـن قیمت بفروش میـرسیـد. (چنانکه روس‌ها در جریان جنگ امروزی چنین دزدی‌ها و اختلاس را انجام می‌دهند) تمام این شرایط و دزدی‌ها را کارشناسان روسی مساعد می‌ساختند و در برابر اندک تحفه و یا سهمیه‌ای که دریافت می‌کردند، همه‌دارائی مردم افغانستان آشکارا به یغما می‌رفت.

چپاول‌گران روسی که از نقشه‌های استعماری کشورشـان بخوبی آگاهی داشتنـد سعی می‌کردند تا طبق دستورات کرملن به این فساد اداری و دزدی‌ها و اختلاس‌ها مساعدت‌کنند و افغانستان را بیش از پیش در برابر قرضه‌های روسی نیازمند و متکی سازند. ولی این جنایات روسان بحدی بی‌شرمانه و روز افزون بود که سرانجام در جراید شخصی راه یافت و از ترس اینکه مبادا دوسیه‌های خیانت و جنایت‌شان روزی بدست‌مردم‌افتد و آنرا بداوری جهان بکشانند، شب هنگام قصر دارالامان ووزارت فواید عامه را که در مجاورت سفارت روسی در دارالامان کابل قرار داشت، توسط پولیـس کی‌جی‌بی به آتش کشیدند و تمام دوسیه‌ها و اسناد و قراردادها را طعمـه آتس نمودند. چنانچـه همین اکنون بعد از حمله به افغانستان همه اسناد و اوراق و قراردادها را از وزارت سـلان، مالیه، تجارت، فواید عامه و وزارت امور خارجـه به روسیه انتقال داده‌اند. و حتی اخبار و جراید مهم را از کتابخانه‌ها وموسسات خصوصی و دولتی جمع کرده‌همه را ربوده‌اند و یا حریق کرده‌اند.

اما دردآورتر آنکه‌آتش‌سوزی دارالامان باهمه اهمیت و بزرگی‌اش چنانکه‌می‌بایست انعکاس‌نیافت. زیرا دستگاه‌حاکم و کمونیست‌ها می‌دانستند که دست ناپاک چه‌کسانی درآن دخیل است. ولی بجای آن و همزمان با حادثه مذکور باز هم در جراید و روزنامه‌ها ومصاحبه‌ها قضیه پشتونستان را عنوان کردند و تاجران‌نقاب‌پوش سیاست بازار خویش را به آن رنگ و رونق دادند. متاسفانه آنچه در آن ایام نایاب بود، درک و آگهـی واقعـی مردم و جرئت اظهار حقایق بود. مردم بر هر چیز خورده می‌گرفتند و انتقاد می‌کردنـد اما هسته فساد و تباهی را نمیدانستند و در تحـت تاثیر تبلیغات مداوم و خوف از تکفیر محتبسان سیاست و دربار این مسئله رانوعی ملی‌گرائی تلقی می‌کردنـد. روس‌ها از این هوا و فضا سود فراوان می‌بردند و بـا هوشیاری و زیرکـی و سرعت پلان‌های خویش را به مرحله عمل می‌گذاشتند. و هر روز به بهانه‌ای ولو کاملا" تصنعی و خنده‌آور می‌بود کوشش می‌نمودند تا رشته‌های خویش‌را در افغانستان بگسترند. مثلا" قرارداد صدور سمنت از افغانستان به‌روسیه که‌خبر آن دردسامبر۱۹۶۸= ۱۳۴۷ منتشر شد، هر انسانی را که از حداقل آگاهی برخوردار بـود به تعجـب وامی‌داشت. زیرا روس‌ها بحد کافی سمنت دارند و بـه کشورهای دیگر نیز میتوانند صادر کنند. فقط اینها همه یک دام و حیله و یک‌حقه و نیرنگی بود و بس. وبدین ترتیب میخواستند بر ادعای دوستی خود صحه‌گذارند. وچنان وا نماینـد که با خرید مازاد نیازمندی افغانستان میتوانند و میخواهند بر اقتصاد ما کمک کنند.

درست یکمـاه بعد از آتش زدن به قصر دارالامان یعنی در جنوری ۱۹۶۹ مطابق جدی ۱۳۴۷ ـ آقـای اعتمـادی پیام بلند بالائی به مردم و حکومت روس فرستاد و در آن عدم مداخله در امور یکدیگر و دوستی بی شائبه و همسایگی نیک روس‌را ستود و آنرا به سود صلح جهانی خواند و ادامه همکاری این کشور را تقاضا نمود و از کاسیگین خواست تا به افغانستان مسافرت‌کند و بدنبال این پیام موافقت نامه‌جدید همکاری‌اقتصادی و تکنیکی بین سرابی وزیرمشاور و الکساند روف کانستانین سفیر روس در کابل امضاء و مبادله گردید.

گرچه‌انگیزه ایـن پیـام غیرمترقبه اعتمادی بـه خوبی روشن نبود اما چنان احساس‌می‌شد که‌وی میخواهد با این ژست سیاسی افواهات و زمزمه‌هائی را که مبنی بر دست داشتن روس‌ها در حریق دارالامان در میان مردم شایع بود، خنثی‌نماید و به روس‌ها اطمینان دهد که اعتماد و دوستی فرمانروایان کابل در برابر اربابان کرملن کماکـان برجاست و حدس و گمان مردم اعتباری ندارد. ازسوی دیگر فشاری که روس‌ها از طریق مظاهرات و اعتصابات مزدوران‌شان در طول سال بر اعتمـادی واردکردند، اورا بیش‌از پیش به نزدیکی با روس مجبور ساخت‌و ناگزیر تن به کرنش و سازش داد.

سال ۱۳۴۸ سال هیاهو و پرماجرا

آنچنان که‌ملاحظه شد سال ۱۳۴۷ در میان امواجی از ناآرامی‌ها و خشونت‌ها بسرآمد و جنـگ‌هـای تبلیغاتی شدیدی بین میوندوال‌و اعتمادی در جریان بود و گروههای‌مختلف هر یک روی هدف خود و در مجموع علیه دولت فعالیت می‌کردند و این اوضاع با فرا رسیدن سال جدید هنوز هم ادامه داشت.

آقای اعـتمادی در بیانیه‌ای که‌بمناسبت آغاز سال جدید از رادیو کابل ایراد کرد ضمن تشریح‌اهداف و پروگرام‌های دولت در سال جدید و اظهار و امیدواری به‌خود کفا شدن، به حریفان سیاسی خویش حمله کرد و از جمله میوند وال را به کنایـه آشکار مـورد نکوهش قـرار داد. و این امر خشونت بیشتر میوندوال و طرفدارانش را برانگیخت و بر تضادها و بر مبارزات خویش در برابر حکومت افزودند.

روابط پاکستان و افغانستان‌باز هم به تیره‌گی گرائیده بود و در داخل‌پاکستان نیز روس‌ها گروههای‌طرفدار خود را تحریک کرده بودند تا علیه جنرال ایوب‌خان ایجاد آشوب و بـدامنی نمـایند. چنانچه دراثر این ناآرامی‌ها بتاریخ ۲۵ مارچ ۱۹۶۹ مطـابق ۵ حمـل ۱۳۴۸ مارشال مذکور از وظیفه‌اش‌استعفاء‌کرد و یحیی خان امور را در دست گرفت. در اوایل آپریل ۱۹۶۹ و اواسط حمل ۴۸ شاه به مسکو

رفت و از آنجا عازم جاپان گردید ولی هیچ معلوم نشد که قصد او از این سفرچه بود و چه‌ارمغانی از روس با خود آورد؟؟ در اول ثور فرمانی از دارالتحریر شاهی صادر گردید و انتخابات پارلمانی دورهٔ سیزدهم را اعلان‌نمود و در اثر آن فعالیت‌های زیادی براه افتاد و همه مساعی و تلاش مردم در این زمینه معطوف شده‌بود وهر روزدر گوشه‌و کنار شهر کابل و بعضی از ولایات میتنگ‌ها و مظاهرات ادامه‌داشت. در ادامه این احوال اوضاع بحدی جدی و عام شد که در پوهنتون کابل بین پولیس‌و محصلان تصادم شدیدی به وقوع پیوست که در اثر آن چندین محصل و قوای امنیتی مجروح گردیدند و حکومت مجبور شد بتاریخ ۱۹ می ۱۹۶۹ = ۲۹ ثور ابلاغیه‌ای را صادر کرد و در آن به صراحت اظهار داشت که در اثر مظاهرات محصلان پوهنتون خرابی‌هائی به ملکیت عامهوارد شده است و محصلین حتی از انتقال پولیسان زخمی به بیمارستان‌ها جلوگیری کرده‌اند.

این ابلاغیه تمام مظاهرات را ممنوع اعلان کرد و آنرا توطئه و تحریکات‌خواند. واقعا" دست‌هائی اندر کار بود و دانشگاه کابل و مکاتب به مراکزی از خشم و عصیان مبدل شده‌بودند. چهره‌هایی ناشناخته و مجهول و بعضا" شناخته شده و بدنام که همه‌خود را در کنار دیگر کاندیداها جهت راهیابی در پارلمان کاندید کرده بودند، یکی از موارد ناآرامی‌ها و تشنجات تلقی می‌شد. واقعا" به نحوبی شرمانه‌ای در انتخابات دست زدند و نگارنده خود بیاد دارم و از نزدیک اطلاع داشتم که حین اعلان کاندیدای میوندوال از ولسوالی‌مقر، حاکم اعلای آن منطقه بصورت اضطراری خواسته شد و در حالی که تازه بعنوان مرخصی بخانه‌اش درکابل آمده بود، شب‌هنگام او را به صوب‌مقر فرستادند تا از ورود میوندوال به پارلمان جلوگیری کند. و در نتیجه هم‌چنان شد و یکی از سماوارچی‌های مقر را بجای میوندوال وکیل آن ولسوالی ساختند که این وضع و شنیدن این خبر حتی بررقبای سیاسی میوندوال (بجز اعتمادی) ناراحت کننده و تاثر آور بود. و همین‌امراحساس و عواطف اغلب مردم را در همکاری و همدردی با میوند وال برانگیخت.

از نظر روابط بین‌المللی نیز افغانستان در وضع خاصی قرار داشت و شرق و غرب‌می‌کوشید تا از لطف‌شان کاسته نشود. آمد و شد زعماء و رجال سیاسی کشورهای. مختلف روز افزون بود و مخصوصا" روس‌ها سعی می‌کردند تا از نفوذ دیگران بهر وسیله‌ای که باشد جلوگیری‌نمایند. و به این اساس هر گاه یکی از رجال کشورهای غربی یا ممالک بیطرف وارد افغانستان می‌شد و یا میخواست با کشور ما همکاری کند، فورا" روس‌ها به بهانه‌ای خود را میرسانیدند و زعمای بی اراده افغانستان را از هر اقدامی که ممکن بود انجام دهند باز میداشتند. چنانچه‌نمونه‌های این ادعا را بارها تذکر داده‌ایم وبعد از این هم در مباحث و دوره‌های مختلف اینگونه روش‌های روس‌ها را مطالعه خواهید کرد. مناسبات با پاکستان خالی از غوغا بود. زیرا معمولا" بعد از رویکار آمدن فرمانروای جدید در پاکستان تیرگی روابط و خشونت برای اندک مدتی کاهش می‌یافت. و این وضع وابسته به چگونگی روابط فرمانروای جدید پاکستان با کرملن بود. چنانچه حکومت پاکستان خواسته‌های‌روس‌ها را با جبین باز استقبال می‌کرد، اصلا" حرفی در میان وجود نداشت و هر گاه فرمانروائی در برابر منافع ملی و مصالح کشورش حاضر به تسلیم در برابر روس‌ها نمی‌شد در اینصورت تحریکات و تخریبات آغاز می‌یافت و رادیو و جراید سرکاری کابل هم به آن همنوائی‌می‌کردند. حینیکه یحیی‌خان قدرت را در پاکستان بدست گرفت درفکرآن شد تا با برقراری مجدد روابط با آمریکا و بهبود بخشیدن‌مناسبات با افغانستان، اشتباهات گذشته را جبران کند. و به همین سبب در ماه می ۱۹۶۹ =جوزا ۱۳۴۸ ـ از آمریکا خواست تا از تحریم سلاح خویش علیه پاکستان دست، بر دارد وکذا افغانستان را به داشتن روابط نیک و نزدیکی و همکاری فرا خواند.

در ۲۵ می = ۴ جوزا راجرز وزیر خارجه آمریکا وارد کابل شد و راجع بهامکان کمک‌های آمریکا و سهم‌گیری این کشور در پروژه‌های اقتصادی با اعتمادی مذاکره نمود. ولی چنانچه محسوس بود دولت از نتایج این مذاکرات مردم را آگاه نساخت ویکروز بعدآن یعنی در ۲۶ می کاسگین به افغانستان آمد و چند روز پیهم با اعتمادی مذاکراتی انجام داد و سپس‌راهی راولپندی شد. اما در اعلامیه مشترک جز همان کلمات متداول وتشریفاتی (کمک‌های بی قید و شرط) چیز تازه‌ای جلب توجه نمی‌کرد. و اصولا" نمیخواستند مردم را در جریان بگذارند ولی پیدا بود که روس‌ها از هر اقدامی که حکومات کابل خارج از روابط روس بعمل می‌آوردند فورا" دست بکار می‌شدند و از آن ممانعت می‌نمودند. روزنامه‌های کابل آمدن کاسگین را به گرمی استقبال کردند و با نشر مقالات و سرمقاله‌ها مناسبات روس و افغانستان را ستودند. آری درآن ایام یک بوتل "ودکا" کافی بود تا قلم برکفان حرفه‌ای و سرکاری احساس ووجدان ومنافع ملی خود را ته پا بگذارند و وطن و مردم‌و مصالح کشور را بهیچ انگارند. من که کارمند وزارت اطلاعات بودم و از مدت‌ها قبل مطبوعات و مردمش رامی‌شناختم، کسانی را می‌دیدم که در یک جیب عکس نکسن را داشتند و در جیب دیگر تصویر بریژنیف را. در بالای میزشان بیرق آمریکا بود و بر روی دیوار اطاق دفترهایشان پرچم روسی. وهمینگونه‌افراد سالها مطبوعات را در انحصار خودداشتند. وهیچ وزیرو صدر اعظمی هم نمیتوانست آنان را بر کنار کند واقعا" مطبوعات‌کشور چهرهٔ مسخ شده و شرم‌آوری‌داشت‌و گردانندگان مطبوعات هر سخت کوش و سخت‌گیری را هم از صدراعظمان و وزرا با مهارت عجیبی مهار کرده و دست‌هائی هم از پشت پرده‌ایشان را حمایت می‌کرد. و بی تفاوت‌ترین افراد ناشر افکار و اندیشه مردم بود. ازیکسو سوانح افراد خانواده سلطنتی‌را می‌نوشتند و از آنسوی دیگر از سفارت روس جانزه هنری لنین را دریافت می‌داشتند.

البته‌مطبوعاتی‌های با مسلک و دارای شخصیت نیز وجود داشت که پیوسته خار چشم‌روزگار و دربار بودند و به زاری زار جان سپردند و عده‌انگشت شماری‌هم اگر زنده باشند از بی آب و نانی رنج می‌کشند و آزارمی‌بینند. ولی تاریخ از هر گروه به‌گونه‌ای که بودند یاد می‌کند و بر زشتی‌ها و زیبائی‌ها داوری مینماید. واین خودانتقامی‌استکه روزگار از ایشان خواهد گرفت. در باره مطبوعات ملی در مبحث جداگانه صحبت خواهیم کرد.

شبکه‌های خارجی روس‌ها هم کمتر از ارتباطات دورنی کشور نبود و مخصوصا" هند ـ ومیرمن گاندی در اجرای نقشه‌های روس و عملی شدن پلان‌های مسکو نقش موثری انجام داد. چنانچه اینک انجام میدهد. و به همین اساس هرگاه در افکار و اذهان کشور مردان و مردم افغانستان راجع به روس‌ها و نفوذشان در مملکت ما سوال‌هائی ایجاد می‌شد. خانم گاندی فورا"خود رامی‌آراست و دست حنائی‌اش درطرح و تصمیم دربار و حکومت اثرات قابل ملاحظه‌ای وارد می‌کرد. او که در آن ایام ازطراوت و ملاحت بیشتری برخوردار بود و حرفهای سیاست از لب‌های مذاب آلودش رنگ و کیف خاصی داشت، به سهولت میتوانست همه را افسون کند و در تقویت پایه‌های روس در افغانستان کمک نماید. بر مبنای این روش روزکی چند بعد از سفر کاسگین یعنی بتاریخ ۴ جون= ۱۴ جوزاوارد کابل شد (روزنامه اصلاح) و مذاکرات طولانی و مفصلی با شاه و اعتمادی انجام داد. هدف او در این سفر آن بود تا افغانستان را بار دیگر به بهانه مجهز شدن پاکستان توسط سلاح آمریکائی تحرید نماید و بصورت غیر مستقیم زعمای افغانستان را به روسگرائی بیشتر تشویق کند. و اتفاقا" این نقش خویش را همیشه وخیلی ماهرانه و موفقانه عملی می‌نمود. گاندی در تمام دورهٔ خود تقویت نظامی پاکستان را بوسیله آمریکا شعار خویش قرار داده بود و این مهمترین بهانه‌ای برای موصوفه محسوب می‌شد که بوسیله آن میتوانست هم ملت هند را از حقایق بدور نگه دارد و هم دردسرهائی برای پاکستان به وجود آورد.

همزمان با آمدن گاندی و کاسگین به افغانستان مسئله دفاع امنیت آسیائی که از طرف روس عنوان شده بود درجراید خارجی انعکاس یافت و اغلب توسط نشریه‌های وابسته به روس دنبال می‌شد. روس‌ها در دنبال این پیشنهاد میخواستند ممالک آسیائی بخصوص هند و ایران و پاکستان وافغانستان را بزعم خودشان از خطرات خیالی‌ای که کرملن تصویر کرده بود، بر حذر دارند و به این بهانه بتوانند همه را در زیر پوشش اهداف نظامی‌خویش در آورند. و در نتیجه همان کاری را انجام دهند که امروز با صرف میلیاردها دولار و توسط میگ و تانک و راکت‌و گازهای زهر دار وقتل عام میلیون‌ها مسلمان در افغانستان انجام میدهند. اما حکومت افغانستان تلویحا "آنرا رد کرد و اعلان نمود که در هیچ پکت نظامی داخل نمیشود. واینکار خلاف توقع هم نبود. زیرا مسئله بیطرفی افغانستان و حیثیتی که تحت این نام کمائی کرده بود و نیز پذیرش افکار، بر هیچکس مجال چنین اقدامی نمی‌داد.

پروتوکول ابلهانه

در آن ایام بخوبی احساس می‌شد که روس‌ها چون موریانه‌ای در عمق اداره و سیاست افغانستان نفوذ کرده‌اند و هر چه میخواهند حسب میل خویش انجام‌میدهند. با استفاده از چنین فرصت بتاریخ دهم جون ۱۹۶۹= ۲۱ جوزای ۱۳۴۸ (روزنامه اصلاح) بین افغانستان و روسیه پروتوکولی به امضاء رسید که بر اساس آن اسناد تعلیمی عالی و مسلکی هر دو کشور جنبه اعتبار مساویانه یافت. بدین‌معنی که هر کس و بـه هـر سویه که از سوی روس‌ها معرفی شود، از طرف افغانستان باید قبول گردد. و بر عکس هر فرد و به هر سویه‌ای که از مقامات افغانی معرفی گردد روس‌ها آنرا می‌پذیرند. این قرار داد هـدف مشخصی داشت و فرصت مساعدی را برای آنـها فراهم ساخت تا هر عضو کی‌جی‌بی را که میخواستند ولو کارگر راه‌آهن مسکو می‌بود، بنام استاد و پروفسور و کارشناس و متخصص در مقامات فرهنگی افغانستان معرفی می‌کردند. و در مقابل هر بی‌سویه ولی کمونیست و ملحد که آنهم از طرف خود روس‌ها انتخاب می‌شد به مسکو می‌بردند. و به این ترتیب و به استناد چنین پروتوکولی بسیار جوانان افغان را که تا صنف ششم تحصیلات داشتند به روسیه بردند و پس از مدتی دیپلومی به‌گردنش آویختند و بنام دکتر و ماستر روانه کابلش کردند. که ایـن عمل رقابت و گرایش خاص دانشجویان افغانی را جهت رفتن بـه روسیه برانگیخت و همه ساله‌تعداد زیادی از جوانان و نوجوانان ما به روسیه برده می‌شد. حتی در سال‌های اخیر دورهٔ شاه ــ کار بجائی رسیده بود که روس‌هاخودشان از میان کاندیداها انتخاب می‌کردند و مسلما" این انتخاب بر اساس‌شناختی انجام می‌شد که لست آنـان قبلا" از طرف همکاران روس و دستگاه استخباراتی‌اش از پوهنتون و مکاتـب تهیـه می‌گردید. وهیچکس به حال این ملت مادر مرده قطره اشکی نمی‌ریخت.

اوضاع در پوهنتون کابل

قبلا" بیان داشتیم که در آغاز این سا ل تحریکاتی در پوهنتون کابل صورت گرفت و ناآرامی‌هائی را ببار آورد و دراثر آن دانشگاه کابل مدت‌ها تعطیل ماند. و اما بتاریخ ششم سرطان ۱۳۴۸ آقای اعتمادی صدر اعظم با شورای عالی پوهنتون جلسـه کرد که در نتیجه حکومت اعلامیه‌ای را پخش نمود و از شاگردان پوهنتون خواست تا به تحریم درس پایان دهند و به کلاس‌های خویش باز گردند. اعتمادی ترک درس را بازی بمقدرات کشور خواند و آنرا خطرناک توصیف کرد.

دراثر این اعلامیه که مسایل‌امنیتی نیز بصورت جدی تضمین شده بود، پوهنتون باز شد و شاگردان تک‌تک به دروس خویش ادامه دادند. اما درس‌ها بصورت منظم پیش‌نمی‌رفت و دست‌های غرض‌پیوسته می‌کوشیدند فضای دانشگاه را کماکان برافروخته و متشنج نگاه دارند. و تنها بهانه‌ای که به آن استناد می‌کردند، مداخله پولیس بـه حریـم پوهنتون بود که چند دانشجوی دختر و پسر را در برج ثور همین سال لت و کـوب کرده بودند. در هر صورت اوضاع در پوهنتون کابل تا آخر سال بـه همین منوال ادامه یافت و در اواخر سال هم محصلین ازآنچه نخوانده بودندامتحان دادند و بیک صنف بالاتر ارتقاء کردند.

درمعارف و موسسات تعلیمی نیز وضع بدینمنوال بود و ارباب غرض مخصوصا" چاکران روس می‌کوشیدند تا بهر وسیله و بهانه‌ای کمیسرمیشد دانشجویان راتحریک می‌کردند و آنان را به خیابان‌ها می‌کشیدند و نظام تربیوی و تعلیمی کشور عملا" از هم پاشیده بود. ولی هیچکس به نتایج و عواقب آن نمی‌اندیشید.

گریچکو و اکسنیو در کابل

همینکه شدت خشونت‌ها در دانشگاه کابل کاهش یافت و این موضوع ازاهمیت خـود بنابر گذشت زمان کاست در برج اسد شایعاتی توسط شبکه‌های جاسوسی روس و کماشتگان آن در همه جا پخش گردید که پاکستان بوسیله آمریکا و سلاح ومهمات نظامی این‌کشور تجهیز می‌شود. هدف از این تبلیغات آن بود تا روس‌ها بهانه‌ای را بدست آرند و نفوذ نظامی خویش را در افغانستان و در ابعاد مختلف گسترش‌دهند. چنانکه چندی بعـد در برج قوس مارشال گریچکو وزیر دفاع روسیه وارد کابل شدو در حالی که کنفرانس سران اسلامی در رباط سرگرم جلسات ورسیدگی به مشکلات و گرفتاری های عالم اسلام بود، وی روزها با اعتمادی در کابل مذاکره داشت. کمسلما "موضوع مذاکرات بـر حذر داشتن افغانستان از تقویت نظامی پاکستان و سرازیر شدن سلاح ومشاور بیشتر روس در کشور ما ــ به این بهانه بود. مارشال روسی در این سفر از تطبیقات عسکـری در پلچرخی دیدن کرد و بنام مشاهده فارم غازی آباد، نقاط استراتیژی افغانستان را در مرزهای شرقی مطالعه نمود. روس‌ها ضمن برآورده‌شدن اهداف‌شان درافغانستان، با این نوع تبلیغات و حرکات سیاسی و نظامی‌میخواستند پاکستان رانیز تهدید کنند و از نظر روانی بر وی فشار وارد نمایند.

حدود یکماه بعد از مسافرت وزیر دفاع روسیه بتاریخ ۶ جنوری ۱۹۷۰ مطابق ۱۶ جـدی اسپیرو اگنیو معاون رئیس جمهور آمریکا ضمن سفر به کشورهای آسیائی و مطالعه امکانات کمک به این کشورها وارد کابل گردید. ولی در کابل خلاف‌تمام ارزش‌ها و سنن ملی افغانستان، در برابر اوبی حرمتی کردندو موترش را حین‌عبور از جاده میدان هوائی با تخم‌های گندیده ملوث نمودند. ز در حالی که اعتمادی خود درکنار او نشسـته بـود به این بی‌رسمی‌ها تماشا می‌کرد. گر چه عاملین اینکار پرچمی‌ها و خلقی‌ها بودند اما در بین مردم شایع شد که چنین عملی بدستور و اجازه و مشورت مقامات دولتی و حتی ذریعه‌پولیسان‌بدون‌یونیفورم صورت‌گرفتـه است. تا به او تلویحا" چنان وا نمایند که ملت افغانستان در برابر آمریکاحساسیت داردوباید آمریکا در این زمینه و تغییر ذهنیت مردم از دربار و درباریان‌استمداد جوید. حقیقت این امر را خدا می‌داند که چه کسی در اینکار مخفیانه نقش بازی کرد. اما از نظر عقلی با اینکه کمونیست‌ها به این عمل دست یازیدند، موافقـت حکومت نیز محتمل بود. زیرا اگر خلاف آن وخودسرانه چنین کاری را انجام‌می‌دادند، دلیلـی نبـود که تنهااز تخم گندیده استفاده شود و بس. مخصوصا" در حالت هیجانی و احساسات بکار بردن سنگ و کلوخ و هر نوع وسایل دیگر یک امر عادی و طبیعی است. و احساسات کنترول شده جز از طریق شبکه‌های دولتی امکان پذیر نیست. انگیزه‌این عمل علاوه بر آنچه گفته آمد، فراهم ساختن خشنودی‌روس‌ها و مـزدوران‌شان بود و چنانچـه بعدا" آشکارا معلوم گردید بیرگ شب‌ها در خانـه ایلاقی اعتمادی (قرغه) با وی مجلس و مذاکره می‌کرد. و پرچمی‌ها در دوران او ازآزادی عمل بیشتری برخوردار بودند. بهر حال‌واکسینیودر باره ادامه همکاری‌های اقتصادی و فرهنگـی آمریکا با اعتمادی مذاکراتی انجام داد و از سیاست بیطرفـی افغانستان ستایش‌کرد. (چه حماقت و خوشباوری؟) به تعقیب این مسافرت ومذاکرات بانک انکشاف آسیائی کمک‌های خود را به افغانستان اعلام نمود.

اقتصاد بیمار و آشفته

درسالی که از آن گفتگـو کردیم علاوه بر مشکلات و نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی، ناتوانی‌ها و نگرانیهای اقتصادی نیز مردم و حکومت را آشفته حال کرده بود و همه کس از ادامه و فرجام آن بیمناک به نظر میرسید. اعتمادی در ارتباط با این مسئله شعار "جهاد ملی" را اعلان نمود و از مردم خواست در اعمار جامعه و رفـع عقب مانی‌های کشور حکومت را یاری دهند. و برای این منظور یک شورای عالی اقتصادی را نیز تعیین نمود.

باید گفت که اعتمادی همانند میونـدوال و دکتر یوسف، قشر تحصیل کردمو جوان را بیشتر در امور مملکت بسیج کرده بود که می‌توانستند خوب فکر کنند ونیکو تصمیم بگیرند. اما مداخلات بیجا و بجای شوری و اراده دربار و تخریب و تحریک روس‌ها ــ اغلب فیصلهها و پلان‌ها را خنثی می‌کرد و هیچکس از آزادی تصمیم وعمل در چوکات کابینه و پائین‌تر از آن برخوردار نبود.

اساس‌وهسته‌اقتصاد کشور در اثر قراردادهای یک جانبه و قرضههای کمرشکن روس‌وتورید کالاها و اجناس روسی که جبرا" بر حکومات افغانستان تحمیل می‌گردید ولی بعلت عـدم قابلیت استفاده، در تحویل خانه‌ها انباشته می‌شد، بکلی از هم

فرو ریخته بود و هیچ اقتصاد دانی توانائی حل آنرا نداشت. و لذا تلاش در بهبود اوضاع اقتصادی افغانستان شبیه بیماری بود که تشخیص ناشده میخواستند اورا درمان کنند و مسلما" هر روز بدتر می‌شد.

اختلاس و رشوه و قاچاق در بدترین معیاری قرار داشت و استفاده‌جوئی از نفوذ پارلمانی و دولت به این وضع نیرو می‌بخشید. هر که هر چه دلش میخواست انجام می‌داد و تا آنجا که دردسری برای حکومت بار نمی‌آورد کسی مانع کار کسی نمی‌شد. این همه لگام گسیختگی‌ها در تحت نام و شعار دموکراسی انجام‌می‌یافت وثروت اندوزی حق کسانی بود که خدا، وطن و مردم را به هیچ می‌انگاشتند وراه و رسم آنرا به نیکوئی می‌دانستند.

خلاصه که بی تفاوتی و روز گذرانی اکثر مسوولان امور و عدم شناخت اساس و پایه‌ناهنجاری‌های اقتصادی و گرایش مردم به سودجوئی و زر اندوزی و خودپروری و در راس همه آن برنامه‌ها و فعالیت‌های تخریبی روس، هرگز مجال نمی‌داد تا اقتصا دیون و شورای عالی اقتصادی بتواند کاری از پیش برد و یا به رفع معضله‌ای نایل آید. و بنابراین در همه امور حتی در ساحات کلتوری حرف‌ها وپلان‌های زیادی بگوش میرسید که هرگز عملی نمی‌شد.

سال ۱۳۴۹ خورشیدی
سال بحرانی و پر درآمد

سالی که از آن گفتگو می‌کنیم از لحاظ آمد و شد و دریافت کمکها و قرضها پربارترین سال است ولی از لحاظ جریانات سیاسی و اجتماعی مشکل‌ترین وبحرانی‌ترین آن. اما در هر صورت جریان اوضاع به نفع روس و بمیل این‌کشور بود. که برای شناخت بهتر آن، مسایل را تاریخوار و قرار زیر توضیح میدهیم:

در ۲۰ حمل ۱۳۴۹= ۹ آپریل ۱۹۷۰ نوراحمد خان اعتمادی صدراعظم هدایت داد تا ضرورت و بکار انداختن یک دستگاه تصفیه نفت به ظرفیت روزانه یک و نیم میلیون تن نفت خام مطالعه گردد. بعضی کشورهای خارجی آمادگی خود را دراین پروژه اظهار نمودند ولی همانند سایر اقدامات اینکار هم در اثر وارد کردن فشار از سوی روس‌ها جنبه عملی نیافت. خود روس‌ها که منتظر روز اشغال افغانستان بودند و نفت خام را همیشه به روسیه می‌بردند و نیازی به اینکار نداشتند. و به کشورهای دیگر به عذر اینکه در نوار مرزی روس نباید کمپنی‌های خارجی وجود داشته باشد مجال چنین اقداماتی را نمی‌دادند. و پیوسته از این‌نوع پروژه‌ها جلوگیری‌می‌کردند. حتی در سال‌های اخیر نظام شاهی به دیپلومات‌های کشورهای غربی اجازه نمیدادند تا از سالنگ عبور کنند.

اینبار نیز نه تنها روس‌ها از نصب و تورید دستگاه تصفیه نفت جلوگیری کردند بلکه در گرماگرم این خبر اعلامیه‌ای را به نشر رسانیدند که تمام ولایات افغانستان از نظر هایدر و جیالوجی وجیوالکتریکی سروی می‌شود. و این کاری بود که درمدت بیش از بیست سال روس‌ها به آن اشتغال داشتند. و هدف آن ارزیابی منابع طبیعی افغانستان ونقاط سوق‌الجیشی و ثروت‌های معدنی و زیرزمینی بود. و بهترین بهانه‌ای هم بود تا خودرا در تحت این نام مشغول نگه دارند و شبکه‌های خویش را توسعه بخشند. وهر صدراعظمی که رویکار می‌آمد یکی از مسایلی که روس‌ها عنوان‌می‌کردند همین سروی جیالوجی بود. پروژه‌های دیگر اقتصادی که‌دولت بر آن صحه گذاشت، تورید سرویس‌های شهری و فابریکه‌های دواسازی بود. اگر چه تولیدات این فابریکه‌ها که نمایندگی کمپنی هوخست و بایر اولین فابریکه‌های آن بودند، از نظر کیفیت وقیمت برای مردم ما بسیار گران تمام میشد. وعملا" فایده‌ای برای بیماران و بیمار داران نداشت اما یکگامی به جلو محسوب می‌شد و برای آینده کشور مفیدمی‌نمود. در پهلوی این اقدامات داخلی مناسبات افغانستان با پاکستان نیز رو به بهبود میرفت. و در ثور همین سال خبرهائی به نشر می‌رسید که بهبود و تقویت روابط اقتصادی بین دو کشور را نوید می‌داد. کذا بانک زراعت جهانی ازدیاد کمک‌های خود را به افغانستان تا حدود پنج میلیون دالر اعلان نمود. در تمام این اوضاع واحوال روس‌ها به‌شدت پلانهای خویش راعملی می‌کردندوهیچ‌اقدام دولت را نمی‌گذاشتند درعمل پیاده شود. براساس همین روش زمینه اعمار سیلوهای مختلف را در ولایات مختلف کشور روی دست گرفتند ودر جوزای همین سال اعلان شد که در هرات و قندهار نیز سیلوهائی اعمار می‌شود.

آری! روس‌ها میخواستند کارهای خود را هر چه زودتر در افغانستان انجام دهند تا فردائی که در انتظار آن بودند بمشکلات مواجه نشوند.

بتاریخ ۲۳ جوزا = ۱۲ جون ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی وارد کابل شدو یک مرکز تحقیقات اسلامی را در دانشگاه کابل تهداب‌گذاری کرد. تهدابی که هرگز عمارت نشد. در اعلامیه مشترکی که پخش گردید جانبین از جرگه‌سران‌دول‌دررباط (۱۹۶۹ م) و هم از جرگه وزرای ممالک اسلامی (مارچ ۱۹۷۰) که در اثر آن دارالانشاء اسلامی به وجود آمد ستایش کردند. همچنان در اعلامیه برقراری‌روابط ممالک اسلامی و همکاری‌های مادی و معنوی تاکیدگردید و جانب سعودی کمک‌های فرهنگی و اقتصادی خود را تائید کرد و بخصوص در برنامه‌های اسلامی و امور اوقاف آمادگی خویش را اظهار نمود. این دید و بازدیدها و اعلامیه‌ای که پخش گردید مسلما" بر روس‌ها ناخوش‌آیند بود. و اما مطمئن بودند که از حرف بعمل نمی‌رسد. و در مقابل انجام پروژه‌ها و کارهای خویش را سرعت می‌بخشیدند و یکی بعد دیگر شروع می‌شد. وفرمانروایان افغانستان هم جهت خشنود نگاه داشتن مسکو، همه پیشنهادات و پروژه‌های آنرا با جبین باز استقبال می‌کردند. چنانچه بدنبال سفر ملک فیصل روس‌ها فورا" پروژه سرک بندر حیرتان را پیشنهاد کردند و این پروژه که‌تنها کارخامه‌کاری آن ۲۲۴ میلیون دالر و ۶۶۴ هزار افغانی مصارف ایجاب می‌کرد، بمپول بیوه و بیچاره افغانستان و به نفع روس‌ها در جون ۱۹۷۰=سرطان شروع گردید. و خبرآن‌هشت ماه بعد اعلان شد . و این همان‌سرکی‌استکه بعدا" اسفالت گردید و برای حرکت تانک‌های روسی آماده شد.

درهمین ماه یک هیئت جاپانی (سرطان =جولای) که مشغول سروی وتحقیقات جیالوجی در افغانستان بودند، اعلام نمودند که در "کندلان" بزرگترین ذخیره مس‌وجود دارد که با صادر کردن آن سالانه میلیون‌ها دالر نصیب افغانستان‌خواهد شد. اما ازآن تاریخ تاحال که تقریباً چهارده سال می گذرد یک پول هم از همچو منابع طبیعی عاید افغانستان نشد و روس ها هرگز نگذاشتند که چنین اقداماتی عملی گردد.

به تاریخ ۵ سنبله ۲۷ آگست نوراحمدخان اعتمادی جهت اشتراک در سومین جلسه‌سران کشورهای بیطرف که در سپتامبر (۱۹۷۰) در لوساکادایر می‌شد ازطریق مسکو‌عازم‌آن‌کشور گردید و در مسکو ازوی پذیرائی بعمل آمد وجراید روس مناسبات و روابط همه جانبه و همکاری های متقابل افغانستان وروس را ستایش کردند.

و در همین ماه بین کابل و مسکو سیستم مخابرات‌مستقیم‌نیز موافقه گردید. شاه و ملکه‌در آن ایام از یوگوسلاوی و کشورهای اروپای شرقی دیدن می‌کردند و در ختم بازدید خویش‌دراوایل میزان ۱۳۴۹ وارد مسکو شدند و مدتی در آنجا بهاستراحت پرداختند.

دورنمای زراعت کشور چندان مطلوب نبود و در اغلب ولایات به علت عدم باران و خشکسالی کمبود غله‌احساس می‌شد و مردم از آینده تشویش داشتند. در چنین‌احوال ودرهمین ماه (میزان) دوره سیزدهم شورای ملی توسط احمد شاه وکیل مقام سلطنت افتتاح گردید و شوری عملا" بکار آغاز نمود. همزمان با افتتاح دوره جدید شوری، روس‌ها کمک‌های زیادی در ساحه ورزی به افغانستان وعده نمودند. ازهمانگونه وعده‌هائی که پیوسته حکومات را در دام خود نگه میداشت وعملی‌نمی‌شد. و همچنان قرار داد پنجاه هزار تن گندم را با کابل امضاء نمودند و به این ترتیب بازهم سروصدائی در مطبوعات براانداختند و مزدوران‌شان در هر جا از آن باآب و تاب خاصی یاد می‌کردند.

ادامه دارد

ترکستان مستعمره

ترجمه،جلال فرهیخته

دستگاه دولتی منطقه

بر وفق همین مبنای اقتصادی غارتگرانه سرمایه‌داری تجاری‌همچنان دستگاه دولتی ترکستان بنیادگذاشته شده بود.

دستگاه چنانکه هویدا است، نظامی‌بود .این‌دستگاه هما نگو نه‌که معلومات کافی از حقوق مدنی نداشت وفاقد آمادگی وآموزش تیوریک برای امور اداری بود، با آنهم، همه وظایف پلیسی خود ـ عملکرد های مطیع سازی منطقه را بنحو عالی آن انجام میداد.

از همان آغاز مرحـله مورد مطالعه، ساطه نجباٴ سابق درمناطق مسکونی وفرنانروائی حکام قبیلوی و سلاطین در نواحی کـوچی نشین در مسیر اضمحلال قرار داشت.

واحد اداری مناطق کوچی نشین براساس تعدادی‌از «کیبیتکا ها» (شکلی‌ازتجمع کوچی‌ها) که با«قبیله» مطابق نبود ،قرار داشت.

«بدین ترتیب، تقسیم تاریخی قرغزها برحسب مناسبات وارتباطات قبیلوی از دیدگاه حقوقی لغوشده بود انگیزه این اقدام قسماً درین نهفته بود که قبیله‌ها بمثا به واحدهای خیلی بزرگ که بطور نا برا بر در ساحه پهناوری جابجا شده بودند، مشکلات زیادی در سازمان دهی اداری خود بار می‌آورند وباز باین خاطر که پیوند قوم کثیر التعداد در تحت سلطه یک سرسلسله (قبیله) میتوانست تامین آرامش رادر صحاری با،شکلات‌مواجه سازد.»

اخیرالذکر را باید اهم همه بر شمرد. نسبت به آرامش صحرا تا آنگاه که سر سلسله قبیـله قدرت را درکف داشت ـ هراس داشتند.

اصول انتخـابا تی در قدرت شهری، دهات‌کوهستانی و قشلاق ها مرعی میگردید تا در مناطق کوچی نشین سر سلسله تعویض گردد ودر نواحی حضری دستگاه اداری خانی قدیم تبدیل شود.

یک چنین سیر تخریبی قدرت نجباٴ سابق در مناطق حضری منطقاً به مبارزه بخاطر اضمحلال قدرت اقتصادی این نجباٴ منتج گردید.پایه اقتصادی دولت نجباٴ خوانین سابق زمین داری کوچک یعنی زمیندارای ملاکان بود واساس اقتصادی سلطهٔ روحانیت یانیمه دوم این‌نجباٴ زمیندا-ری وقتی‌که از نگاه نوع خود بسیار زیاد به زمینداری کلیسا نزدیک بود گرچه ویژه‌گیهای بخصوص محلی‌ای مانند پذیرش در آمد های اوقاف موسسات خیریه وفرهنگی را داشت.

«مالکین‌خرده پا و روحانیان مسلمان که بر ادعاهای ارضی خود پافشاری میکنند، صنف اشرافی جمعیت را

تشکیل میدهند که از نگاه سیاسی باما متخاصم‌اند وناراضی از نظام جدیدی که این اقشار متنفذ را از نفش سابق سیاسی ـ اجتماعی شان محروم کرده است . مسألهٔ زمیندا ری اقشار ،ممتاز بدین منوال ـ مسأله‌ای است درباره سلطه مادی اشرافیون مادی که منافع آن باانواع حکومت آشتی نا پذیر است صرف، نظر ازین ویانقش کمتر ، این مسأله از نگاه اقتصادی محض هم ،بمشابه سر نوشت بخش فقیر جمعیت دهات که به نفع مالکین خرده پا و اقشار روحانی بو می کا ر میکرد ـ به نظر می‌آید . وبالاخره این مسأله همچنان ازنگاه خبرچینی دارای‌اهمیت است اما ارتباط آن با عوارض ارضی است که مطابق با این یاآن فیصله امور باید به اندازهٔچند هزار ربل یا بلند برود و یا پائین بیا ید . » چنین نگا شته بود و الی کل تر کستان ـکاو فمن ـ در گزارش نخستین.

درین قسمت کوچک (ازگزارش او) میتوان گفت بر نامهٔ مکملی وجوددارد. چون خودروند اشغال ـ ازآنجایی که بامتابعت و اسالی‌خان متوقف نمیشد قبل از همه به معنی سر نگونی خان بود واین معنی خلع نجبأ خوانین را داشت ـ نجبأ خوانین بدین ترتیب به قدرت متخاصم سیاسی تبدیل میشود استحکام سیاسی قدرت روس درمنطقه ، درظهرخود ـ ا ضمحلال پایهٔ اقتصادی این کشوررا داشت. امااین مبارزه‌حاوی مفهوم اقتصادی ای‌نیز بود آنعده از دهاقین که درزمین های کوچک زیست میکردند اززیرسلطهٔ نجباء آزادمی‌شدند باج آنها به‌زمینداران اکنون دیگربه خراج به نفع دولت تبدیل میشد و در نتیجه ، روسها صدها هزار روبل به بودجه خود می‌افزودند ؛ به اقتصاد کوچک آنها سرمایه تجاری ـرباکاری روس بی آنکه از جانب ملاک خرده پا اخلال شود ـ می‌چسپید .

کوتاه سخن اینکه ، روسها نه تنها نفع سیاسی کسب میکردند بلکه همچنان سوداقتصادی هم برای‌دولت وهم برای سرمایهٔ تجاری ـ رباکاری که بطور غیر مستقیم به منطقه نفوذ کرده بود ـ بد ست می‌آوردند .

و کاوفمن به عملیاتش ادامه میداد . حتی بی‌آنکه منتظر مواصلت فیصله از پتربورگ بنشیند ، نخست ، او زمین‌های کوچک را بازمینهای با اصطلاح(املاکی) برابرساخت این به‌آن معنی بودکه تمام دارایی های مالکین خرده پا درین وقت به دولت تعلق میگرفت ، زیرا زمین املاکی ـ زمینی بود که مالیات و باج دولتی از آن پر داخته یک ؛ دو دیگر اوقات را بطور چشمگیری تقلیل‌داد .

ادامه دارد

جنگ د رنگ ناپذیر ما تانابودی کامل سلطه کا ،جی ،بی وسیاه د ر افغانستان اسـلامی ادامه خواهد داشت .

محمد اکرام «اندیشمند»

آیا روسها در این گفته خود که از افغانستان خارج میشوند صادق هستند؟!!

اگرچه مذاکرهٔ غیرمستقیم بین پاکستان و دولت دست نشاندهٔ روس در افغانستان که تحت نظارت سازمان ملل متحد جریان دارد پیش از به قدرت رسیدن گورباچوف در روسیه براه انداخته شده بود، اما گورباچوف با یک سلسله لفاظی ها و حرکاتی که بیشتر به ممثل یک درامه خیالی و مضحک مشابهت داشت، طوری وانمود کرد که گویا روس‌ها حاضر به خارج ساختن عساکر خود از افغانستان هستند و برخی کشور ها و حلقه های سیاسی دنیا مذاکرهٔ غیر مستقیم ژنیو را کلید معضله فکر کردند و تحقق گفته های گورباچوف را در موافقهٔ مذاکرات غیر مستقیم پاکستان و دولت کمونستی کابل سراغ نمودند.

ژست های منافقانه و مکارانهٔ گورباچوف که شامل رهائی عدهٔ از ناراضیان روسی از زندانها، بمیان آوردن و یا وعدهٔ عملی ساختن یک سلسله آزادیها و به اصطلاح غربی‌ها دیموکراسی در نظام اجتماعی و سیاسی روسیه، اعلان توقف یکطرفه آزمایشات ذروی، اعلام آمادگی روسیه در خارج نمودن عساکرش از افغانستان، اروپا ومغولستان، تماس‌ها و ارتباط با سران کشور های غربی از جمله باریگان و تاچر و اظهارات و بیانات مختلف با لفاظی‌های چرب و نرم از آزادی و حقوق بشر و تبلیغات پر طمطراق و هیا هوی گسترده درین مورد در رسانه های گروهی روسیه و کشور های اقمار و وابستهٔ آن میگردید، غربی ها و بسا حاکمان و سیاستمدارانشان را خوشبین ساخت که گورباچوف مرد صلح خواه و طرفدار امنیت وزندگی آرام و دور از جنگ و کشمکش در دنیا است.

این حسن نظر غربی ها آدم را بیادشخصی درحال احتضار می‌اندازد که دوستان و وابستگانش به اطراف بالین بیمار که لحضات جان کندن و مرگ را سپری میکند، گرد می آیند و برای تسلی دل خود از آمدن صحنهٔ مرگ آن شخص که برایشان ناگوار تمام میشود گاهی خطاب به بیمار و گاهی میان خود از خوبی حالت بیمار و صحت یافتنش حرف میزنند در حالیکه نه تنها حال بیمار خوب نیست و خوب نمیشود بلکه در شرف مرگ قرار دارد.

غربی ها که سخت در زندگی حیوانی و بی احساس بسر میبرند و روسیه را به عنوان خطر احتمالی در برهم زدن این زندگی شان فکر میکنند، برای تسلی خاطر در ثبات و جاودانگی زندگی فعلی خود الفاظ منافقانه و کاذبانه واعمال جنایتکرانهٔ گورباچوف را با حسن نیت می بینند و هیا هو وسر و صدا در رسانه های گروهی خود براه می اندازند که‌گویا

گورباچوف حاضر به قبول دیموکراسی در نظام زندگی سیاسی واجتماعی روسیه شده است و دهن خود را که از گفتهٔ دیموکراسی شیرین میکنند منظور شان همان دیموکراسی خود شان است که اگر آن دیموکراسی به روسیه نقل کند دیگرخطر احتمالی که ازجانب کمونیزم وروسیه متوجه دنیای دیموکراسی غرب است رفع میشود .

در حالیکه عمل حاکمان جنایتگر روس که سراسر جنایت و وحشت است باگذشت هر روز چه در داخل روسیه و چه در خارج آن بیشتر میشود .

درقزاقستان اشغال‌شده شخصی که اهل قزاق است از ریاست حزب کمونست بر کنار میشود و جایش را فرد روسی الاصل میگیرد تا اختناق بیشتر را بر قزاقستان تحمیل کند و اندک ترین آزادی مردم آن را سرکوب نماید .

در افغانستان با وجود آتش‌بس به اصطلاح یکطرفه وآشتی ملی، وارتش سرخ در ولایات کندز ، بغلان و تخار دست به قتل عام مردم میزنند و صد ها بار میگ های جنگنده و بم افگن ، هلیکوپتر های گن‌شیپ توأم با انواع توپ های دور برد وموشک های ثقیل روسی هزاران بم ، راکت و گلوله را به عنوان هدیهٔ آتش بس و آشتی ملی بر خانه های مردم بیدفاع و مظلوم افغانستان می ریزند ولی غربی ها مثل همان دوستان و نزدیکان مرد در حال مرگ اعمال جنایتکارانه و خطر ناک روس ها را با حسن نیت می بینند ، گورباچوف را طرفدار صلح ، سیاستمدار پر تحرک و نو آور و مبتکر و طرفدار دیمو- کراسی و امنیت قلمداد میکنند .

برخی از افراد و گروه های مجاهدین افغانستان نیز به چنین خوشباوریها گرفتار شدند و به حل معضلهٔ افغانستان از طریق مذاکرهٔ ژنیو و بر آمدن قوای روس از افغانستان معتقد گردیدند ، خاصتاً وقتی رادیو های کشور های غربی زمزمهٔ آمدن محمد ظاهر ، شاه مخلوع افغانستان را در رأس حکومت آیندهٔ افغانستان که احتمالاً با رفتن روس‌ها تشکیل میشود سر دادند ، خوشبا- وریها بیشتر شدوحتی برخی‌ذهنیت ها از خوشباوری فراتر رفته به مرز ساده لوحی ها و حماقت اندیشی ها رسید .

زمانی آدم به این تیپ افراد بر میخورد و صحبت ازحل‌سیاسی بمیان می آید و آنگاه فریبکاریهای روس و تزویر حل سیاسی را برملا میسازد ، آنها چنان موضع گیری میکنند که گویا مسئلهٔ افغانستان کاملاً حل شده باشد و روس ها هم صد فیصد قصد رفتن از افغانستان داشته باشند و به نظر این ها فقط مانع تحقق این امر همین کس و یا کسانی است که حل سیاسی و یا آمدن ظاهر شاه را توجیه منفی مینمایند .

اما واقعیت چیز دیگری است خبث باطنی روس ها به مراتب بیشتر از خباثت ظاهری آنها است .

در مکتب کمونیزم جز تزویر ، ریا ، کذب ، قلدری ، وحشت و سباعت دیگر اصولی و منطقی حاکم نیست ، همان‌ترتیب که بنیاد فکری و آیدیالوژیکی کمونیزم را تناقض گویی‌های جاهلانه ودروغ‌پردازیهای منافقانه ، تشکیل میدهد، گفتار و اعمال کمونیست ها نیز سر تا پا منافقانه، ریاکارانه ، کاذبانه وفریبکارانه است .

گورباچوف ازیک طرف موضوع افغانستان را که ارتش سرخ روس مشغول بیداد گری و کشتار در سر زمین آن است « زخم خون چکان » میخواند و از طرف دیگر به تجارب به اصطلاح جوانان ارتش سرخ که در افغانستان فرا میگیرند افتخار میکند .

بکار بردن این جمله که افغانستان زخم خون چکان است ظاهراً منتهای حسن نیت واخلاص قلبی گورباچوف رانسبت به صلح ، امنیت‌وتامین حقوق‌بشری‌نشان‌میدهد.

جنگ افغانستان که حیثیت زخم‌خون چکان راگرفته بایدبه زودی این زخم معالجه شود وطبعاً هرانسان آزاد وصلح طلب ازاین بیش و این

اقدام استقبال میکند وگورباچوف را آدم صلح خواه وطرفدار امنیت وصلح قلمداد مینماید .

اما گفتهٔ دیگر گورباچوف که اخیراً درکنگرهٔ سازمان جوانان روسیه اظهار داشت وتجارب حاصلهٔ جوانان ارتش سرخ رابه عنوان دستاورد وارمغان پرافتخار برای دولت روس وجامعه روس وتاریخ روسیه تلقی کرد ، موضوع راکاملاً روشن ساخت وچهرهٔ منافقانه ، کاذبانه وسبوعانهٔ گورباچوف صلح طلب وامنیت خواه وطرفدار حقوق بشروآزادی اجتماعی رابه خوبی برملا ساخت .

تجاربی راکه جوانان ارتش سرخ در افغانستان کمایی میکنند روشن است . همه میدانند که آن تجارب چه هستند. جوانان ارتش سرخ در افغانستان نه دکتوران طبی هستند که درشفاخانه های افغانستان مصروف خدمت باشند وتجارب بیشتردراین مورد بیاموزند ،نه تخنیکر ، انجنیر ، استاد وفیلسوف هستند که درفابریکات ودستگاه های تولیدی وصنعتی، مکاتب ودانشگاه های افغانستان مصروف کارباشند وبرعلم ودانش خود از این طریق بیفزایند وتجربه بیاموزند تادوباره به عنوان دکتوران ماهر استادان ودانشمندان ورزیده، انجنیران وتخنیکران لایق ومتجرب بروسیه بروند جوانان ارتش سرخ افراد سراپا مسلح، وحشی وسفاک هستند که در افغانستان خانه های مردم را ویران میکنند ، ساکنین آنراقتل مینمایند ، اموال ودارایی شان را به چپاول وغارت میبرند وتجارب آنها درانواع آدم کشی، دزدی، غارتگری، سباعت ودرنده خویی افزایش می یابد که گورباچوف به آن افتخار میکند .

اینکه گورباچوف به این تجارب جوانان ارتش سرخ افتخارمیکند، بخاطری است که این تجارب درتامین وعملی ساختن اهداف وسیاستهای آیندهٔ امپراطوری روسیه بدرد می خورد، زیراروسیه درفکر بلعیدن همه کشورهای آزادومستقل دنیا به خصوص کشور های اسلامی نیم قارهٔ هند وخلیج فارس است واگر امروز ارتش سرخ روسیه در افغانستان آدم کشی راتمرین میکند، بدین منظور که فردا ازاین تمرین در پاکستان وایران وکشور های خلیج وعربی میخواهد استفاده نماید، ازاین جاست که آموختن این تجارب برای گورباچوف وسردمداران استعمار سرخ اهمیت بزرگی دارد به نحوی که آنها آنرابه عنوان افتخار دولت روسیه وتاریخ روسیه میخوانند.

روس هاحتی درلفظ وگفتار خود که ازطریق رسانه های گروهی روسیه، دولت روسی کابل وسایر کشور های کمونستی و وابسته به روس پخش میشود، تغییری رادرسیاست اشغالگری وتجاوزشان به افغانستان نیاورده اند. استدلالی راکه آنهادر آغاز تجاوز خود به افغانستان میکردند، اکنون هم تکرار میکنند ودرعمل که ، میزان کمیت وکیفیت وحشت وویرانی قتل وادم کشی ، چپاولگری ومظالم ارتش اشغالگر روس بصورت روز افزون در افغانستان بالارفته است .

جنایات امسال روسها دربرابر ملت مظلوم ومستضعف افغانستان از پارسال بیشتر است وجنایات پارسال شان ازسال قبل ویقیناً جنایت سال آیندهٔ شان ازسال جاری بیشتر خواهد بود.

وقتی وزیرخارجهٔ دولت روسی کابل برای مذاکرهٔ غیر مستقیم با پاکستان راهی ژنیومیگردد، رسانه های گروهی روسیه ورژیم کابل این خبررا بدین عنوان میگویند که وزیر خارجهٔ افغانستان برای دستیابی بیک راه حل در« قضیهٔ اطراف افغانستان » به ژنیورفته است واین اصطلاح « قضیهٔ اطراف افغانستان» را اکنون نیز مثل سابق تکرار میکنند وبه عقیدهٔ آنهادر داخل افغانستان هیچ مسئله ومشکلی نیست واشغال افغانستان توسط بیش از یکصد هزار ارتش سرخ روسی نمیتواند قضیه ئی ومشکلی حساب شود وازدیدگاه آنها این مسئله به حدی سطحی وپیش پا افتاده است مثل اینکه صاحب خانه یی ازخارج خانه به خانهٔ خود بیاید که چنین امری طبعی بوده نه قابل بحث است ونه قابل اعتراض

وسوال ! ! .

چنانچه داکتر نجیب مزدور در جواب این سوال خبرنگار غربی که چگونه میتوانند مهاجرین ، درحال موجودیت عساکر روسیه درکشور شان به افغانستان برگردند ، گفت : « به نظر من نباید مهاجرین عودت خود رابه افغانستان به رفتن عساکر محدود م‍ی‌روی به کشور رشان ارتباط دهند. » بلی ! به نظرداکتر نجیب سرزمین افغانستان خانهٔ خود روس‌ها است ووارث برحق خاک افغانستان بلشویک های روس است نه مردم افغانستان واصلاً مردم افغانستان حق طرح چنین سوال وخواسته ای را ندارند که روس‌ها ازافغانستان خارج شوند یانشوند ! !.

البته ، که این نوع برداشت از دیدگاه داکترنجیب معقول ومنطقی است زیرا برداشت یک مزدوروغلام اضافه ازاین چیزی بوده نمیتواند .

انسان های مزدور ، برده ، خود فروخته ، خسیس وبی اراده طبعاً قدرت اعتراض درکار بادار را نمیتوانند داشته باشند ونه اعتراض مینمایند ولی ازنظر ملت افغانستان مسئله این طور نیست ، سر زمین افغانستان مربوط مردم افغانستان است مردم افغانستان، مسلمان وآزاد هستند مزدوری ، خود فروشی و بی ارادگی نه درعقیده ودین شان جایی دارد و نه درعمل وزندگی شان .

آیامردم افغانستان که صاحب افغانستان یعنی صاحب خانهٔ خود هستند حق ندارند که به دزدان ، متجاوزان ، غارتگران ، کافران ، ملحدان و سفاکان روسی راکه به خانه آنها داخل شده اند بگویند ازخانه ما برآئید ؟

روس ها باز هم چون گذشته عامل حل مسئله افغانستان را در موضوعی خاطرنشان میکنند که توسط آن تجاوز شان را بر افغانستان توجیه کردند .

روسها وقتی به افغانستان لشکر کشی نمودند استدلال کردند که آنها را دولت قانونی جمهوری دیموکراتیک افغانستان!! برای دفع تجاوزات خارجی که استقلال ،امنیت وحاکمیت ارضی افغانستان را تهدید میکنند ، به افغانستان خواستند ومنظور روسیه از خارجی ها پاکستانی ها ، امریکایی ها ایرانی ها ، چینی ها وعرب ها، بوده است .

کاذبانه بودن و مضحک بودن این ادعا نسبت به همهٔ مردم دنیا و کشور های دنیا برای خود روس ها روشنتر است و دیگران هم این کذب شاخدار و این استدلال حیوانی وزور گویانه را به خوبی میدانند که نیازی به توضیح وتفصیل ندارد .

ولی اکنون که گورباچوف لباس صلح بەتن کرده و بەاصطلاح تغییردر سیاست روسیه میخواهد بوجود بیاورد باز هم درحل موضوع افغانستان همین عامل را تکرار میکند که گویا کلیدحل موضوع افغانستان بدست مداخله گران خارجی خاصتاً پاکستانی ها وامریکایی هااست که اگرمداخلات آنها قطع گردد و برای بقای حکومت کمونستی کابل تضمین داده شود ، زمینه برای برآمدن روس هااز افغانستان مساعد میگردد .

اخیراً عبدالوکیل وزیر خارجه دولت روسی کابل حین بازگشتش ازهاوانادر مسکو باوزیر خارجه روسیهٔ دیدار و مذاکره نمود وباز هم همان حرف اول را نشخوار کردند. وزیرخارجه روس اطمینان داد تا مداخلات خارجی از افغانستان قطع نگردد و برای قطع آن تضمین داده نشود ، روس ها قوای خود را از افغانستان خارج نخواهند ساخت .

دور اخیر مذاکرات غیرمستقیم پاکستان و دولت روسی کابل ازهمه بیش امید وار کننده بود و طوریکه قبلاً اشاره کردیم بسا محافل دیپلوماتیک وحلقه های سیاسی دنیاوحتی افراد وگروهای در میان مجاهدین نیز که شایعاتی در آمدن ظاهرشاه ازطریق توافق احتمالی در مذاکره براه افتید به نتیجه مثبت این مذاکره دل بستند .

اظهارات گورباچوف وهیاهوی

محافل روسی در مورد اینکه از افغانستان خارج میشوند ، اعلان آتش بس یک جانبه دولت روسی کابل ، اعلان به اصطلاح مصالحهٔ ملی ، رفت وآمد های ملاقات وزارت خارجه پاکستان وروسیه به کشورهای یکدیگر امیدواری دستیابی بیک راه حل را بیشتر ساخت .

ولی هنوزفضای مذاکرات گرم بود که طیارات روسی درپرده دولت روسی کابل خاک پاکستان را هدف بمباردمان قرار دادند وصد ها نفرمهاجر افغانی و افراد پاکستانی را به خاک وخون کشانیدندواینک که بازدرامه مضحک مذاکره ژنیو در حال تمثیل د همین پرده خود است طیارات روسی باردیگر حملات وبمباردمان های هوائی خودرا برخاک پاکستان ازسر گرفته اند .

این جریانات بصورت درست و واقعی چهرهٔ اصلی روس وگورباچوف حاکم صلح طلب وطرفدار همزیستی مسالمت آمیز روسی را برملا نموده وعدم صداقت وکذب دولت سفاک و جهانخوار روس را در خارج نمودن قوای اشغالگرش از افغانستان ثابت مینماید .

لفاظی های کاذبانه وفریبکارانهٔ روس درمورد اخراج قوایش از افغانستان وگاه گاهی تهدیدوفشارسبوعانه و ددمنشانه اش که توسط بمباردمان هوایی درمقابل پاکستان انجام میدهد بکار بردن انواع تزویر دولت دست نشاندهٔ شان درافغانستان بنام مصالحهٔ ملی وآتش بس یکطرفه وغیره همه برای پوشانیدن چهرهٔ متجاوز روس اعادهٔ حیثیت ازدست رفتهٔ روسیه بخاطر اشغال افغانستان درسطح بین المللی تحکیم پایه های رژیم مزدور شان در کابل وشناساندن آن به حیث حکومت قانونی افغانستان وخاصتاً قبولاندن آن بالای حکومت پاکستان میباشد.

آنچه که صداقت روس هارادر مورد بر آمدنشا ن ازافغانستان ثابت مینماید ویابه عبارهٔ دیگر آنچه که میتواند روس ها را وادار به صداقت در این امر بسازد ، قبل از همه صداقت ها ، صد اقت مجاهدین و تنظیم های جهادی در انجام رسالت جهاد ومسئولیت خطیر شان در برابر اسلام و ملت مسلمان افغانستان است .

اظهار این صداقت و انجام این رسالت فقط در هماهنگی و وحدت عملی نظامی و سیاسی نیرو های جهاد در سنگرها و دفتر های جهاد است .

جزء این عامل برای اخراج قوای اشغا اگر روسی از افغانستان عامل دیگری وجود ندارد و تامین این عامل میتواند راه را برای حل مسئله افغانستان چه از طریق نظامی و چه از طریق سیاسی آماده کند .



عیاران جهاد ما

نویسنده: م (حنیف)

نیست درخشک وتربیشهٔ ما کوتاهی
چوب هرنخل که منبرنشوددارکنیم

عیارمردزرنگ، تند،دلیرو تردست راگویند. اربابلغت می نویسندکه: درقرن دوم هجری عیاربه‌کسی میگفتند که سرراه کاروانیان اجنبی رامیگرفت و امتعهٔ شانرابه‌یغما میبردوبین رفقای همکیش وفقراء توزیع می کردوعلاوه‌نموده‌اندکه‌بعضی‌عیاران بسیاردلیر، جنگجو، دارای‌صفات وخصال جوانمردی بوده روشهای خاصی درزندگی داشتندوگاهی هم به‌قصدایجادآشوب علیه‌حکمرانان بیگانه‌میشوریدندومردم را از تجاوزوضرایشان نجات میدادند

نظربه‌نوشتهٔ موءرخین این دسته‌جوانان(عیاران) در اکثر مناطق جهان وجودداشته‌بویژه‌در دوجناح جیحون ازپایه‌های‌همالیا وقراقرم تاسرزمین های آسیای صغیروسواحل مدیترانه‌درهرعهدو زمان تبارزکرده‌اند، یعنی این گروه‌که‌هروقت وهرجا ازبین اجتماع سربلا میکنندبدردهاورنجهای مردم شان خوب آشنا میباشند،لذا باهمه‌دلاوریئکه‌دارندهموراه حق مردم راازمتجاوزین میستانند وپشتیبان مستضعفین میباشند.

طوریکه‌ازصفحات تاریخ بر داشت میشودحیات هیجان‌آور و پرازعجاب اینگونه‌عیاران دلاور وپاکیزه‌مشرب درچهارچوب اسطوره ها باقی نمانده‌بلکه‌موءرخین‌نیز تفصیل کارستانهای ایشان را بدست‌قلم داده‌اند.

چنانچه‌آمده‌است: ازجمله این عیاران که‌بعدادروطن عزیز ما (کاکه‌ها) یادمیشدند یکی هم یعقوب لیث‌صفاری است‌که اصلاً" ازقریه(قرنین) سیستان بود،او مدتی درشهرزرنج آمده‌شاگردمرد مسگری شده‌روزانه‌نیم درهم مزد میگرفت، چون استعداد شیوهٔ عیاری وکاکگی راداشت به‌زودی بدسته کاکه‌ها پیوست و بالاخره درسطح شیوهٔ عیاری وکاکگی تبارز کردودرانجام موءسس دولت‌صفاری شد.

طوریکه‌فرهنگ عمیدمی‌آورد: یعقوب‌بن لیث‌صفاری نیزازگروه عیاران بوده‌وبیاری عیارپیشه گان‌سلسله‌صفاری راتاسیس کرد و کتاب(افغانستان درمسیرتاریخ) نیزاین قول راتائیدکرده‌است.

میگویندکه‌بعدازآنکه‌یعقوب صفاری مالک تاج وتخت گردید چون اوازتهاجتماع نشئت کرده با مردم به‌مهربانی وعاطفه‌پیش آمدداشت وشیوهٔ خاص عیاری و کاکگی رادرعهدنفوذورسوخ نیزاز دست نداد، باهمکاران خصوصاً" به عیاران وکاکه‌های کشور خود توجه خاص داشت ومانند دوره عیاری زندگی ساده‌راتعقیب می کرد، لباس عادی میپوشید،روی زمین می نشست ووقت خواب بالینش قبضهٔ شمشیربود، در حالیکه روزانه‌درمدخل دربارش دو هزارمردباگرزهای زرین صف

میزدند.

هکذا ابومسلم خراسانی که خودعیاروسردسته عیاران ورزیده مانندداغلی، زولابی وغیره بود درروشنی همین عیاری، دلاوری وجوانمردی توانست دولت مقتدر اموی راازپادرآورد چنانچه کارنامه های اوکه بهمدستی عیارانش انجام داده است ضبط تواریخ است.

حرف مادرین است که این عیاران درمسیرتاریخ درهرمنطقه بروزکرده اندوبحیث قهرمانان زندگی اجتماعی وسیاسی مردم خود بحساب رفته اندو طوریکه تاریخ نشان میدهدکشورعزیز ما هیچگاه بی عیاروجامعه افغانی ما هیچوقت بی کاکه نبوده است.

درتاریخ ذکراست آنگاه که چنگیزخان دربلندیهای قراقرم مرکزحکمرانی خویش راکه ازخطای وکاشغرستان تااقصی چین احتوا میکرد تعیین نمود و ازپیامد سلطان محمدخوارزمشاه غضب آلود گردید مانندصاعقه بالشکرعظیم خود درجناح شمالی جیحون سرازیر شد وگذشته ازتخریب وکشتار در شهرکها، قراء وقصبات. شهرستان های بزرگ مانندفرغانه، خجند، اورگنج، بخارا، کازان، سمرقند وغیره رابخاک برابرساخت وبعدا که بجناح جنوبی آمودریا متوجه شد مردم سلحشورافغانستان آنروز بااینکه دران فرصت مرکزیت ثابتی هم نداشتندطوریکه امروز دربرابرلشکرخونخوارسرخ، قیام کرده اندآماده قیام شدند. سیل مغل بالنوبه به تخارستان، ام البلاد بامیان، پروان، کابل، هرات، ننگرهار، غور، گورزیوان، تالقان حصارها وقلعه ها باهزاران منجنیق وقلعه شکن ها حمله کرد، امادرهر نقطه بامردم جنگنده که درصفوف شان عیاران ممتازقدعلم کرده بودندمقابل شدوحتی بعضی ازشهر ها وقلعه هارا بعدازیکنیم سال محاصره ودادن تلفات به سختی توانست دربگشاید.

یعنی درسیرتاریخ هروقت این کاکه های اجتماع (عیاران) بحیث پیشتازوسرحلقه رزمجویان ازخاک ووطن شان دفاع کرده اند ودرهنگامه های سیاسی وانقلابی اشتراک نموده اند.

درکشورگرامی ما عیاران سیستان شهرت بسزائی داشتندکه درجنگهای مرغاب، هرات وغور همین کاکه ها بودندکه همواره به لشکرمغل شبخون میزدندکه از جمله میتوان این عیاران رانام برد: درقرن (۷) ابوالعریان درقرن (۹) حامدبن عمر، هرمز، زنگالودرقرن (۱۰) احمدنیا، درقرن (۱۱) ابوجعفرناصر، اسحاق کازبن، شنکیان وغیره که این عیاران راخصوصا دراخیرقرن ۱۹و ۲۰ درکابل بنام کاکه ودرقندهار بنام (جوان) یادمیکردند.

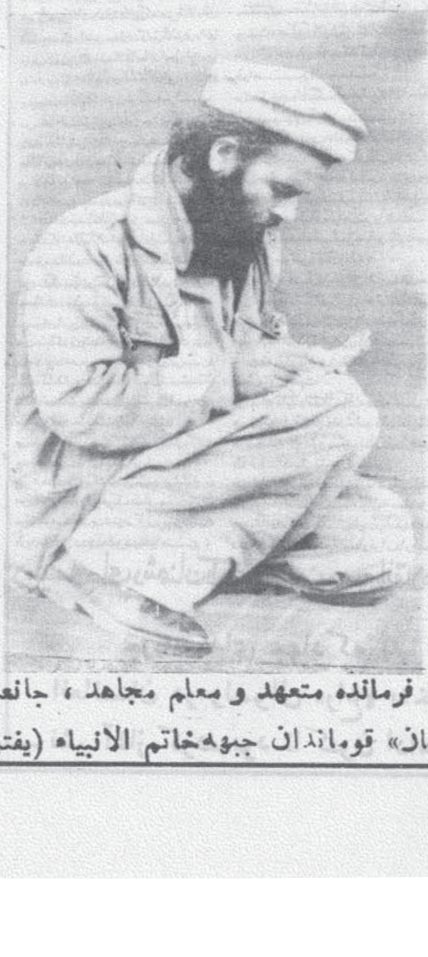
چنانچه کاکه ها وعیاران کابل راسالمندان فعلی این شهر بنامهای: دوست بچه آزر، بچه بهائی، پیروی بچه ادی، کاکه طلا، کاکه نقره، کاکه شکور، میرزا عبدالعزیزمعروف به (لنگرزمین) یادمیکنندکه این کاکه ها در شهر کابل درپایان جوک، شوربازار، مرادخانی وچنداول حلقه های داشتند. وایشان چنان دستور داشتندکه اگرجوانی میخواست درحلقه کاکگی داخل شود طرف امتحان سخت قرارمی گرفت و در شبهای تاراورا بگورستانها وکوه های مخوف می فرستادند وقتیکه ازامتحان کامیاب بدرمیشد کار آخرین اوچنان بودکه لباس مخصوص میپوشیدوشهررا یک دوره می کرد وازنزدیک حلقات کاکه های شهر میگذشت واگربین اووکاکه هاجنگ واقع میشدواوغالب میگردیدآنگاه کاکه های حلقه خودش باو تبریک میگفتند. این کاکه ها حین مکالمات یکدیگررا بنام (سیربچه) خطاب میکردندومیگویندامیرعبدالرحمن خان هرمنظوراداری و سیاسی که داشت گاه گاه ازکاکه های شهرکابل رابارگ خودمیخواست وطوری باایشان مخالطت میکردکه آن کاکه ها اوراآزادانه درمخاطبه ها بنام پادشاه وبا امیرصاحب یاد نمی کردندبلکه میگفتند: (اوبچه افضل) واین کاکه ها همیشه پیش قبض، سیلاوه وتفنگچه باخودداشتند.

مطلب ما ازین تفصیل این است که این کاکه ها (عیاران) که تاریخ طولانی دارنددرفرصت هجوم وتجاوزبیگانگان بمنظوردفاع از مردم شان همیشه قیام کرده رشادت های ازخودنشان داده اند، چنان

چه درهجوم روس بشرکش ولشکرسرخ او باز هم می بینیم دراکثرجبهات جهاد ما همین عیاران داد مردانگی میدهندو ما کسانی را می شناسیم که پیش ازین حمله خانمانسوزروس چندان بکار ومزدوری حکومات اخیره کشوربندنبودند ، آزادانه زندگی میکردند ، پیش مقررات و قوانین غرض آلودزمامداران گردن نمی نهادندهمان بود که بیشتردرگوشه‌های زندانهای عصر دربندبودندواگرمدتی اززندان وشکنجه‌ها ازادمیشدندبازهم با شیوهٔ عیاری وکاکگی زیست، ستند، فقیر ،دلسوزومهربان بودندچنان چه‌روی جوانمردی وآزاد منشی به‌مردم ضرب المثل شده‌بودند که (صدپولداربمیردویک کاکه نی) لذا این گروه‌درقیام عمومی علیه روسها درصف اول قرار گرفتند درسنگرها ومعرکه‌ها پیش زانو نزده اند ، درجبهات هرکجا یاخشت محکم بنیان مرصوص جهادبودندو یا به‌مردانگی جام شهادت نوشیدند چنانچه ما ازچندنفرشهدا یاد آور میشویم که ازین تیپ مردم بودند مثلا :

۱- شهیدمحمدابراهیم که درجبهه بنام (ابراهیم باغبان) شهرت داشت وازگذرعزیزآباد مزارشریف بوداین جوان عیارمشرب درجبهه بلخ تنظیم جمعیت اسلامی تحت آمریت شهیدذبیح الله فعالیت داشت ، اوپیش ازجنگ با روسیه یک جوان وارسته ،آزاد مشرب ، کاکه وسرشاربودوگمان میشدکه از آوچیزی ساخته نیست وعضو عاطل جامعه‌خواهدبودمگروقتیکه مردم بلخ علیه‌روس متجاوزقیام نمودند اودردستها ول قرارداشت که سلاح برداردوسنگربسازدومدت چهارسال متوالی با رفقای هماهنگش همواره به‌پوسته‌های دشمن شبیخون میزد سرراهٔ ستونهای قشون سرخ را می گرفت ودشمن را میکوفت ، خصوصا" درفن چریکی شهرخیلی مهارت داشت ومرحوم ذبیح الله شهیدا و را بسیاردوست داشت اما اوبعداز مبارزه‌ها وکفرشکنیها به‌اثر مین دشمن نزدیک تنگی مارمل جام شهادت نوشید .

۲- یکی ازکاکه‌ها که‌بعدازشطارت ها وکافرکشیها درقریه (میدان) بلخ با همکارانش حین زدوبندها ازطرف دشمن سخت محاصره‌وبعداز خلاص شدن مرمی اسیردشمن گردید



فرمانده متعهد و معلم مجاهد ، جانعلی «ایمان» قوماندان جبهه خاتم الانبیاء (یفتل)

عبدالقدوس معروف به (کل قدوس) بود ، میگویندا وپیش ازهجوم روس جوان آزاد ، کاکه ، تندو سر کش بود . حینکه‌لشکرخون آشام روسیه به‌صفحات بلخ یورش بردبا رفقای همدل وهمسلکش درصف غازیان اسلام پیوست . او مربوط تنظیم حرکت اسلامی درولایت بلخ بودبا همان عیاری وکاکگی داشت بدون هراس همیشه‌درشاهراه‌ها سرراهٔ لشکرسرخ را میگرفت وایشانرا منکوب میکرد وبا همه‌دلاوری ویکه‌تازی که‌داشت داخل شهرمزارشریف میشد .

چنانچه مردم شهربارها دیده اندکه (کل قدوس) جاده‌های شهررا بروی قوای دشمن قرنطین میکرد بویژه هرروزبوقت عصر آزادانه داخل صحن روضهٔ شاه‌ولیا (رض) میگردیدوتوسط لودسپیکریکه همراه داشت بازبان عامیانه‌این حماسه را سرمیدادکه : (منم کل قدوس ، دشمن روس ...) که‌درمقابل پولیس

حکومت دست نشانده‌وقوای دشمن جرأت پیش آمدن را نداشتند . که اخیرا قوای بزرگ روس درحالیکه طیارات جنگی شان ازترمزرهبری میشدنداورا درقریه (دیواری‌میدان) غفلت گیرومحاصره‌نمودند و این شیر بچه را به زنجیر پیزیدند. نویسنده ازنزدیک محاکمهٔ او را خبردارم که‌حکومت روس مشرب کابل ازلیسه‌های دخترانه‌وپسرانه چهل چهل نفررا با عدهٔ ازخارنوالان به‌غرض مشاهده‌حاضرکرده بودند وقتیکه خارنوال مربوط برایش

گفت : این یکی ازرفقای تو که بجرم خودا عتراف کرد .کل قدوس با تندی تمام ازجا جسته گریبان آن رفیقش را پاره و به حاضرین گفت : ببینیدزخمهای انبور و دنده برقی راکه با این ظلم اقرار می گیرندوبعدا خطا با نه گفت:من ازدین وازوطن خوددفاع کرده ام وقاتل روسها هستم که همه اهل مجلس ازگفتار این عیار با اشک ریزی ازمقرمحاکمه خارج شدند و هکذا حینیکه اورا با رفقایش به صفحهٔ تلویزیون حاضرکردند من خود دیدم که این جوان مانند پلنگ زخمی ایستاده بود واخیرا اورا در زندان پلچرخی به شهادت رساندند

۳- ازقریه دلبرجین ولسوالی چار بولک عیار دیگری قابل یاد آوری استکه بنام عبدالله معروف به (ماما عبدالله) بودکه درگروپ شهادت مربوط حزب اسلامی درولایت بلخ شامل بود . این کاکه آزاده بیشتر علیه پوسته های روس وکارنها ی دشمن حمله میکرد اخیرا" بعدازکشتارها ودشمن کوبیها در نزدیکی قریه آقتپه راه کاروان بزرگ را با همدستانش گرفت و در جنگ رویاروئی به شهادت رسید .

خلاصه اینکه اگردرجستجو می شویم اینگونه عیاران دلاور در همه جبهات ودرهمه ولایات کشور عزیزما وجودداشته که با همسنگران اسلام علیه قوای عصیانگرروسیه دادمردانگی داده یا درطی مدت جهاد جام شهادت نوشیده اند و یا هنوزدرسنگرهای داغ جنگ درفعالیت اند . که اگرسوانح وکارستانهای این عیاران وکاکه های جهاد پیشه تعقیب میشودسخن از مقاله به رساله وکتاب خواهدکشید .

بناءً نویسنده که از ولایت بلخ میباشم وسه عیار متذکره را می شناختم ازصورت مبارزه وجهاد شان نگاشتم وازمابقی عیاران که هریک نشانه ازعیاران تاریخی کشوراندبوقت مساعدومعلومات کافی تحت همین عنوان(عیاران جهادما) خواهم نوشت .



جریده ندای جهادکه به همت متعهدان جمعیت اسلامی افغانستان در ولسوالی «راغ» بدخشان که نه سال قبل (۱۳۵۸) به نشر آغاز کرده بود تا کنون ادامه دارد .

په ژوندانه کې د ایمان نقش

ژباړن :
شهید محمدولی (ثاقب)

د ملاالاعلی «پرستو» په منځ کې دانسان منزلت

په اسمانی او مجردو ، روحانی موجوداتو کې انسان داسې یوه درجه او منزله لري چې مقربه پرښتې هڅه پسې کوي او په زړونو کې یې ددې درجې درلودلو ته زیاته تلوسه موجوده ده، خو هغوی ته دادرجه اومنزله نه ده ورکړ شوې ځکه هغه څوک چې خدای پاک ددې منزلې اودرجې د ځمکې په سر دخدای خلافت — لپاره خدای پاک غوره کړی وُ انسان ولکه څرنګه چې قرآن کریم :ـ

واذقال ربک للملائکة،انی جاعل فی الارض خلیفة ، قالوا: — اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدمآء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک ؟قال انی اعلم مالاتعلمون . وعلم آدم الاسمآء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال أنبئونی ـ بأسمآء هؤلاء ان کنتم صادقین . قالوا: ـ سبحانک لاعلم لنا الا ماعلمتنا انک أنت العلیم الحکیم . قال یاآدم أنبئهم باسمآئهم فلما انبأهم باسمآئهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ماتبدون وماکنتم تکتمون :

«هغه وخت چې ستا پروردګار پرښتو ته وویل : زه په ځمکه کې دخلیفه پیدا کوونکی یم ، هغوی وویل آیا ته په ځمکه کې داسې څوک راپیدا کوې چې په هغې کې به فساد کوي او وینې به تویه وي ، په داسې حال کې چې مونږ دستا په حمد او ثنا تسبیح وایو ، او تا په پاکۍ یادوو ، « خدای پاک » و ویل : هرومرو زه په هغه څه پوهیږم چې تاسې پرې نه پوهیږئ ، ور زده یې کړل آدم علیه السلام ته دټولو شیانو، نومونه، او بیایې هغه شیان پرښتو ته وړاندې کړل او ورته وې ویل : که چیرته تاسې رښتیا ویونکي یاستئ ددې شیانو نومونه راوښیئ ، هغوی وویل پاکي ده تالره مونږ هیڅ کوم علم نلرو مګر هغه چې تا را زده کړی او را ښودلی دی ، هرومرو همدغه ته پوه او با حکمته یې « خدای پاک » وویل: ای آدمه! ددې شیانو نومونه پرښتو ته ووایه ! کله چې ادم علیه السلام ، ددې شیانو په نومونو هغه خبرې کړې ، «خدای پاک» وویل: ایاما تاسو ته نه وُ ویلي چې زه د اسمانونو او ځمکې په پټو شیانو پوهیږم، او په هغه څه چې تاسې یې ښکاره کوي او په هغه څه چې تاسې پټوې پوهیږم .

خدای پاک اراده وکړه چې انسان ته کرامت ور کړي ، اوهغه ته زیات اهمیت ورکړي ، او دهغه منزله اودرجه دروحي موجوداتو په منځ کې وښیي او وایې ټاکي ، نوله دې کبله یې پرښتو ته امرو کړ چې ددې نوی موجود احترام په ځای کړي، او هغوی باید دمعنوي درنښت او درناوی لپاره هغه په عزت او احترام استقبال کړي :

اذقال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین .فسجد الملائکة کلهم اجمعو ن الا ابلیس»
هغه وخت چی ستا ، پروردگار پرښتو ته وویل : هرومرو زه له ختی څخه د بشر پیدا کونکی یم نو هغه وخت چی مابرابر کړ او خپل یو روح می پکی ورپو کړ ، نو تاسی هغه ته په سجده پریوځی ، نو ټولو پرښتو سجده وکړه ، مګر یوائی ابلیس ، سجده ونه کړه »

ابلیس د خدا ی پاک امر په دی کی چی دی نوی موجود ته دی سجده وکړی ونه منه ، او رخی ، حسد ، کینی هغه تکبر ، لویی ته وادار کړ اوله سجدی څخه یی منع راووړه، اود کافرانو له ډلی څخه ؤ ، اود انسان په مقابل کی دښمنانه دریځ غوره کړ نوددی ښکاره اولعین دښمن سرنوشت څه شی شو؟ ، د هغه سرنوشت دا شو لکه څرنګه چی قرآنکریم له هغه یادونه کوی : قال فاخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی الی یوم الدین ـ خدای پاک ور ته وویل : دباندی وزه ! له جنت څخه، په تحقیق چی ته ، رټل شوی یی ، اوتر قیامت تر ورځی پوری ځما لعنت په تا باندی دی »

داده په روحانی عالم کی د انسان منزلت او ارزښت .

په دی مادی جهان کی د انسان ارزښت او منزلت :

امـــا پـدی لـوی جـهـان او پراخه کائناتو کی د انسان ارزښت او حیثیت ، دادی چی هغه د داسی مالک او متصرف او څښتن حیثیت لری چی ټول کائنات هغه ته مسخر ، اوټول د ده دحال په سمون او د ده په ګټه تما میږی ، تـه به وایی چی د دی کائناتو ټول اجزاء د هغه لپاره « اوبدل » شوی ، او د ده په قد او اندام نیول شوی دی .

والله الذی خلق السموات والارض وانزل من السماء ماء فأخرج بـه من الثمرات رزقاً لکم وسخرلکم الفلک لتجری فی البحر بأمره ، وسخر لکم الانهار.وسخرلکم الشمس و القمر دائبین وسخر لکم اللیل والنهار ، و آتاکم من کل ماسألتموه وان تعدوا نعمة الله لاتحصوها:خدای پاک هغه ذات دی چی اسمانونه او ځمکه یی پیدا کړی او له پاسه یی اوبه « باران » راښکته او نازل کړی ، نو د هغه په وسیله یی دستاسی د روزی لپاره میوی را وویستلی ، او د ستاسو لپاره یی بیړی مسخری کړی چی د هغه په امر په سمندر او اوبو کی روانه شی ، او د ستاسی لپاره یی ویالی مسخری کړی ، او لمر او سپوږمی یی د ستاسو لپاره مسخره کړی ، چی په یو رنګه او یو ډول تک را تک کوی ، اوشپه او ورځ یی د ستاسی لپاره مسخری کړی دی ، او هرڅه چی تاسی وغوښتل ما درکړل که چیری ز ما نعمتو نه وشمیری ، شمار به یی نشی کړای»

«ولقد کرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر والبحر ورزقنا هم من الطیبات وفضلنا هم علی کثیـر ممن خلقنا تفضیلا:په تحقیق سره ما دآدم بچونی باحرمته او باکرامته وګرځول اوجګ می کړل په د ښتو او سمندر کی ، اوله پاکو څیزونو څخه می روزی ورکړه ، او په ډیرو مخلوقاتو می هغو ته فضیلت ورکړ » .

الله الذی سخرلکم البحر لتجری الفلک فیه بأمره ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون.وسخرلکم ما فی السموات و ما فی الارض جمعاً منه ان فی ذ لک لایات لقوم یتفکرون:الله هغه ذات دی چی تاسی ته یی بحر مسخر کړی ، څو بیړی چی دده په امر بیړی پکی وچلیږی ، څو پوری دده فضل «رزق» وغواړی ، او شکر وباسی ، اومسخر کړی یی دی هغه څه په اسمانونو کی دی اوهغه څه چی په ځمکه کی دی، ټول له خپلی خوا څخه ، حتماً په دی کی دهغه قوم لپاره چی فکر کوی د قدرت نښانی او علامی دی» .

الم تروا ان الله سخرلکم ما فی السموات وما فی الارض و اسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنة:

ایا وسونه لیدل چی خدای تاسو ته مسخر کړل هغه څه چی په آسمانونواو هغه څه چه په ځمکه کی دی او خپل ښکاره او پټ نعمتونه یی درباندی تمام کړل »

داوه دمادی جهان په منځ کی دانسان منزلت ، او د وجود له ټولو اړخونو سره دهغه ارتباط .

هغه کوم شی دی چی انسان ته یی د کائناتو په منځ کی دا لوړه منزله وربښلی په د اسی حال کی چی له هغه څخه زیات غټ جسمونه او لوی اجرام موجوددی ؟

داد هغی شعلی راز او سردی چی د الله له انوارو څخه اخستل شوی ، اودهغی نفخی کاردی چی د الله له روح څخه په انسان کی ورپوه شویده ، هغه نفخه چی هغه یی د ځمکی په سر دخدای پاک د خلافت لپاره وړ وګرځوا وهغه ته یی ددی اهلیت ورکړ چی دامانت دروند بارپه غاړه واخلی هغه امانت چی له تکلیف اومسئولیت څخه عبارت دی ، داسی امانت چی قرآن په یوعجیب ادبی سبک اوبدیع اسلوب په دی توګه بیان کړیدی : **انا عرضنا الا مانة علی السموات والارض والجبال فأبین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان:**

موږ اسمانونو ، ځمکی ، غرونو ته امانت وړاندی کړ ، هغوی ونه منه چی هغه په غاړه واخلی او له هغه څخه وویریدل ، او هغه بیا ادمی په غاړه واخیست »

او همدغه فطری استعداد ؤچی انسان ته یی دا وسه ورکړه ، ـ له دی وروسته چی خدای پاک لاری ته برابر کړ او لارښونه یې ورته وکړه او دده له لاری څخه یی ټول موانع او خنډونه لری کړل — چه خپل سر نوشت په خپله وټاکی ، لکه څرنګه چی قرآن کریم وایی :

بل الانسان علی نفسه بصیرة: «بلکه خپله انسان په خپل نفس باندی بینا اوروښانه حجت دی » **فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر** » که چا غوښتی وی چی ایمان راوړی ، ایمان دی راوړی او څوک غواړی چی کافر شی نو کافر دی شی » ولکن « **قد افلح من زکاها وقد خاب من دساها:**

«بریالی شوهغه څوک چی نفس یی سوچه کړ ، او ناکامه شو هغه څوک چی په همغسی یی په خاورو لړلی پریښود» « او په ګناهونو یی ولړه » **انا حسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها :**

« که چیرته مو ښه وکړل . ښه به مو کړی وی دخپلو ځانو لپاره او که چیر ته مو بدی وکړه هم وبال یی په تاسی دی »

اسلام دانسان حیثیت ډیر لوړ کړی دی اودهغه دوجود په ټولو اړخونو باندی اعتراف کوی ، په ساروح اوجسد باندی یی ، په عقل اوزړه باندی یی په ارادی او وجدان باندی یی په حیوانی غرائزو اوانسانی لویو غوښتنو باندی یی په دی ټولو باندی په دی ډول اعتراف کوی چی

نه یی لاسونو او غاړه کی زنځیر او ولچک اچوی او نه یی په پښو کی زولنی ، او هیڅ کوم پاک او طیب څیز پی حرام کړی نه دی ، او نه یې دهغه په مخ د نیکمرغی ورتړلی او هغه یی په دین باندی تجارت کونکوته ، نه دی پریښی چی ملنډی پری ووهی ، بلکی هغه یی مستقیما بی له کومی واسطی څخه داسی مخاطب کړی دی : **یاایها الانسان ماغرک بربک الکریم الذی خلقک فسواک فعدلک فی ای صورة ماشاءرکبک :**

« ای انسانه ! کوم څیز ته د خپل پروردګار په حق کی تیرو یستی ، هغه خدای چی ته یی پیدا کړی ، اوبیایې د ستا اندامونه او اعضاء سم کړل ، نو په څه ځیره یی چی ته غوښتلی جوړیی کړی ، او په کامل صورت یې ترکیب کړې » **یا ایهاالانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاتیه :**

«ای انسانه ! ته له هغه وخته پوری زیار ویستونکی یې په کامله زیارو سره چی خپل پروردګار ته دی ورسیږی ، اوبیا ورسره ملاقی اومخامخ کیږی » .

اسلامی علماء دانسان منزلی ته ځانګړی اهمیت ورکوی :

دا ؤ د انسان له منزلی څخه یو سریع او مجمل ترسیم خو ټول حدود او پولی یی د قرآن د هدایاتو او لارښوونو په پلوشو کاملاً روښانه

او واضحه دی ، او ټول اسلامی علماء او ائمه ، په مختلفه ټولنو کی او په خپلو اختصاصی تخصصونو کی د انسان دی منزلی او درجی ته اهمیت ور کوی او هغه ته په فوق‌العاده حیثیت قائلیږی .

فقهی ، پوه ، ابوبکر بن عربی، وایی : ـ خدای پاک له انسان څخه بل کوم ښه مخلوق نه لری ، خدای پاک هغه ژوندی ، عالم پوه قدرت لرونکی ویونکی او ریدونکی، لیدونکی، او با حکمته تدبیر کونکی پیدا کړی دی ، او دا ټول صفتونه د خدای پاک صفتونه دی » .

لوی پوه امام غزالی په خپل « احیاءالعلوم » نومی کتاب کی له خدای سره د بنده د مینی او محبت اسباب بیانوی ، او د هغو له جملی څخه د خدای پاک او انسان ترمنځه د موجود مناسبت او مشابهت څخه یادونه کوی ، او دا مناسبت او مشابهت عبارت دی له باطنی او یو رنګه صفتونو له مشابهت څخه نه د څیری اوصورت او شکل ، ورته والی بلکه د دی مشابهت مرجع هغو معنا ګانو اوارزښتونو ته دی چی ځینی یی روا دی چی په کتابونو کی ولیکل شی ، او تعبیر تری وشی ، او ځینی نوری یی روانه دی چی وکښل شی او په کتاب کی درج شی

لکه ځرنګه چی دی خپله داسی وایی : هغه څه چی کولی شو یادونه تری وکړو عبارت دی له نزدیوالی د بنده خدای پاک په هغو صفتونو کی چی خپله خدای پاک انسان ته امر کوی چی دربوبیت په دی صفتونو خپل ځان متصف کړی، تردی چی ویل شوی دی ، چی « **تخلقوا باخلاق الله** » دخدای په اوصافو خپل ځان متصف کړی ، اودا په کسبولو ، ښواوحمیده صفتونو چی هغه ټول الهی اوصاف دی امکان درلودی شی لکه ، علم ، پوهه ، نیکی ښیګڼی ، احسان ، لطف ، دخدای مخلوق ته خیررسول ، اوپه هغو رحم کول ، اوهغوی ته نصیحت اوپند ورکول . اوهغوی سمی لاری ته برابرول اوحق ته رسول ، اوله باطل څخه هغوی منع کول . اوداسی نور اوصاف چی دشریعت له اساساتو اودښو اخلاقو له جملی څخه ګڼل کیږی هر څومره چی انسان دا انساتی اوښه خویونه په خپل ځان متحقق کړی په همغه اندازه خدای پاک ته ورنزدی کیږی.

اماهغه مناسبت اومشابهت چی په خصوصی اوځانګړی توګه انسان ته ورپه برخه شوی دی ، اوموږ ته جائزه نه دمچی هغه په کتاب ولیکل شو یاتعبیرتری وکړای شو ، له دی څخه عبارت دی چی دخدای پاک داقول ورته اشاره کوی : **ویسألونک عن الروح قل‌الروح من‌امر ربی** : دروح اوسا په هکله پوښتنه در څخه کوی ، ور ووایه ! روح زماد پروردګار له امراوراز څخه عبارت دی »

په آیه کریمه کی دی ته اشاره ده چی روح ، الهی امردی اودپوهیدو اوعقولو له چوکاټ څخه وتلی دی اوله همدی ځایه ددی آیه معنا او مفهوم هم روښا نیږی چی : **فاذاسویته ولفخت فیه من روحی**: نوهغه وخت چی برابر می کړ ، اوله خپله روح څخه می ورپوکړ » اوله همدی کبله یی پرښتی هغه ته په سجده پری ویستی اوهغوته ئی دانسان په احترام امروکړ لکه ځرنګه چی دا یادونه تری کوی چی: **اناجعلناک خلیفة‌فی الارض**: ما، ته دځمکی په سرخلیفه ګرځولی یی»

ځکه چی ادم علیه‌السلام دهمدی مناسبت دموجودیت له کبله دځمکی په سر دخلافت لپاره ور وګرځید ، اودی مفهوم اومعناته دپیغمبر صلی الله علیه وسلم داقول اشاره کوی چی: **ان‌الله خلق آدم‌علی‌صورته**» په تحقیق سره چی خدای پاک ادم علیه السلام په خپلی څیری خلق کړی دی » تردی چی ځینی هغه ظاهر بینان چی له ظاهری صورت څخه پرته چی په حواسو درک کړای شی په بل څه عقیده نه لری ، خدای پاک دڅیری اوشکل، په لحاظ له انسان سره تشبیه کوی ، په داسی حال کی چی خدای پاک ددوی له دی ظالمانه اوجاهلانه ګمان څخه ډیر لوی دی .

او د خدای او بنده په منځ کی همدی معنوی مناسبت ته ، د خدای دا خبره چی موسی علیه‌السلام ته یی کړی هم اشاره کوی : **مرضت فلم تعدنی ! فقال : یارب و کیف ذلک ؟ قال مرض عبدی فلان فلم تعده ولو عدته لوجدتنی عنده** : زه رنځور شوم تا زما پوښتنه و نه کړه ؟ موسی علیه السلام و ویل : ای پروردګاره د دی خبری مانا څرنګه ده ؟ خدای پاک ورته و ویل : زما فلانی بنده رنځور شو، تا د هغه پوښتنه ونکړه ، که چیرته، ته د هغه پوښتنی ته ور غلی وای ، هرو مرو دی زه له هغه سره موندلی شوم »

او دا مناسبت او مشابهت علته لا زیاتیږی چی انسان د فرائضو له کامله اداکولو وروسته ، په نفلو او ښو کارونو مواظبت او دوام وکړی لکه څرنګه چی خدای پاک یو قدسی حدیث کی وایی : **لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به** ـ د تل لپاره زما بنده د نفلو په ذریعه ماته نژدی کیږی تر دی چی زه مینه ورسره پیدا کړم ، او هغه وخت چی ما مینه ورسره واخیسته ، نو زه یی هغه غوږ وته ګرځم چی دی پری اوری ، او هغه سترګی یی ګرځم چی پری وینی ، او هغه ژبه یی ګرځم چی خبری پری کوی »

امام ابن‌قیم وایی : پوښه چی خدای پاک دخپلو مخلوقاتو په منځ کی انسان ته د دی امتیاز ور کړی چی هغه ته یی کرامت او فضیلت ور په برخه کړ ، او هغه یی دخپل ځان لپاره پیدا کړ ، او نور ټول شیان یی د هغه دګټی او مصلحتونو په منظور خلق کړل ، او هغه ته یی دخپل معرفت ، محبت او قربت ، امتیاز ورکړ او داسی ، کرامت یی ور پر برخه کړ چی بل هیڅ مخلوق ته نه دی ور کړ شوی ، او هغه ته یی ټول هغه څه چی په اسمانونو او هغه څه چی په ځمکه او هغه څه د دی دواړو ترمنځه دی ، مسخر او منقاد کړی دی حتی هغه پرښتی چی خدای پاک ته ډیر مقرب دی، د انسان د ګټو د تضمین لپاره یی په کار اچولی دی او هغوی انسان ـ څه په خوب او ویدو کیدو او څه په ویښوالی کی ، څه په کور او څه په سارا کی ـ له ناوړه پیښو او خرابو عواملو څخه ساتی ، او خپل اسمانی کتابونه یی په هغه او د ده د ګټو د خوندی کولو لپاره ور نازل کړی او خپل استازی یی انسانانوته د احکامو د رسولو په غرض ورلیږلی دی او هغه سره یی خبری کړی او مخاطب یی ګرځولی دی نو انسان داسی شان او منزله لری چی نور مخلوقات یی نه لری » .

(نوربیا)



ترجمه : ع ، ابو طارق

نظام سیاسی در اسلام

خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه .

انصار رضی‌الله عنهم وقتی از رحلت رسول‌الله صلی الله علیه وسلم اطلاع می یابند ، در یک گرد هم آئی د ر سقیفه بنی ساعده میخواهندتحت قیادت سعد بن عباده رضی الله عنه ، شخصیت بزرگوار خزرج حکومتی را تشکیل دهند و او را بحیث خلیفه‌رسول‌الله صلی الله علیه وسلم تعیین‌نمایند این هنگامه سبب می‌گرد د تاعمر بن الخطاب ، و ابو عبیده به معیت ابوبکر صدیق رضی‌الله عنهم با دستهٔ ازمهاجرین درین گردهم آئی در سقیفه بنی ساعده شرکت بنمو ده واز جریان موضوع باز دید نمایند و کیفیت را از نزدیک مشاهده کنند،عمر بن الخطاب رضی الله عنه می فرماید : وقتی وارد آن اجتماع گردید یم ، د ید م شخصیت موسفیدومریضی در میان قرار داده شده و انصار پیرامون ویرا گرفته اند ، سوال کردم که ایشان کیستند ؟ گفته شد که وی سعد بن عباده است. گفتم : ویرا چه شده است که چنین نخیف بنظر میرسد ؟

گفتند:مریض‌ودرد رسیده‌است دقائقی‌نگذشته بود که یکتن از انصار بر خاسته بعد از حمد و ثنا بر خداوند علاوه کرد : ما انصار دین خداوند و پشتیبان اسلام هستیم و برادران مهاجر ، مهمانان ما بوده که بدینجا تشریف‌اورده‌اند، حضرت عمر رضی الله عنه می فرماید که : من از این خطابه چنین فهمیدم که موضوع جانشین خلیفه مورد بحث است ، انتظار ما تا آخرین جملات این خطابه به درازا کشید ، بعد سخن گو ، ساکت شد و من میخواستم خطابهٔ را که نزد خود فکر کرده بودم ایراد کنم و لی ابوبکر گفت : عمر بجایت باش ، من مناسب ندیدم که نسبت ایراد خطابهٔ خود مورد قهر و غضب وی قرار گیرم سکوت اختیار کردم وابوبکر برخاست و خطابه خود را طوری با محتوی ایراد نمود که فکر می کردم خطابهٔ مرا ایراد می کند و دانستم که وی عالمتر از من است به خداوند سوگند است انچه را که من نزد خود فکر کرده بودم همه مطالب را بهتر از من باز گوکرد و در اخیر گفت : انچه را که شمادر مورد خود ذکر نمودید ، شما بهتر از ان بوده و أهلیت بیشتر دارید ، ولی عرب ، خلافت را برای قریش دیده اند و انها از نگاه نسب و خانوادگی سزا وارتر از دیگر ان گفته شده‌اند و انها از قوم و قبیله رسول‌الله صلی الله علیه وسلم اند و رسول‌الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند که ائمه از قریش اند لذا من برای شما یکی از این دو شخصیت را پسندیده ام و شما

بهر کدام انها که خواسته باشید ، میتوانید رأی دهید ، ابوبکر چون در میان ما دو نفر جا داشتند ، دستهای ما را گرفته بلند کردند و مرا دران ساعت هیچ چیزی بخود مشغول نگردانیده بودغیر ازانکه با خود می گفتیم : به خداوند بهتر است که مرا گردن زنند نه انکه مرا بر مردمی امارت دهند که ابوبکر در میان انها باشد درین میان شخصی از انصار گفت : برای ما امیری و برای شما امیری باشد ، گفتگوها و مناقشات اوج گرفت و خوف دامن زدن اختلا فات بیشتر دیده می شد، وقت را از دست نداده بر خواستم و گفتم : ای ابوبکر ! آیا نبی ﷺ امر نکردند تا مردم را در ادای نماز امامت کنید؟ بلی رسول الله ﷺ به امامت شما در دین رضا یت دادند ایا ما در امامت شما در دنیا راضی نباشیم ؟ دست خود را بمن ده و ایشان دست خود را دراز نمودند و من به وی بیعت کردم و بعد مهاجرین و انصار با وی بیعت نمودند ، وقتی تجهیز رسول الله ﷺ ، بانجام رسید ، ابوبکر از مردم خواستند تا در مورد یک امر مهم و بزرگی در مسجد حاضر گردند که همه بزرگان و صاحبان رأی در آنجا حضور بهمرسانیده وعمر رضی الله عنه خطابهٔ خود را در برابر آن جمعیت بزرگ از انصار و مهاجرین چنین ایراد کردند : خداوند زمام امور شما را برای بهترین شخصتی سپرده است که صاحب رسول الله ﷺ و یکی از ان دو شخصتی است که در غاربودند بر خیزید و با وی بیعت کنید واین خطابهٔ بود که مردم همه بعد ازبیعت سقیفه باابوبکر رضی الله عنه بیعت نمو دند

خلا فت عمر بن ا لخطا ب رضی الله عنه :

تاریخ شاهد است که وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرگ خودرا قریب می بینند ، از مردم مطالبه می کنند تا شخصیتی رابرای خلافت مسلمانها انتخاب کنند تا بعد از او جانشین وی باشد ، ولی مردم بر عکس تقاضا می کنندتا حضرت موصوف شخصیتی را به وکالت از آنهابرگزینند و زمام امور را برای وی دهند ، که باین ترتیب بعد از مشاوره با بزرگان اصحاب عمر رضی الله عنه را بخلافت نامزد می گردانند ، ولی با آینهمه امیرالمومنین عمر رضی الله عنه لازم میدانندتارضایت مردم را در انتخاب خود بدانند و نظریات عامهٔ مردم را نیز اخذ کنند و بهتر میدانندتابیعتی صورت گیردوباین ترتیب نامزدخلافت از طریق بیعت مسئولیت ، امور خلا فت رابعهده می گیرند .

خلافت عثمان رضی الله عنه:

طبری روایت می کند که یکتن از اعضای شوری یعنی عبدالرحمن بن عوف می گوید : من شبها وروزها مصروف ان بودم تا نظریات مردم را در مورد تعین شخص برای خلافت بخود معلوم گردانم و بدانم که مردم ، کدام کس را برای خلافت میپذیرندوباین ترتیب برای عثمان رضی الله عنه وقتی بیعت اهل شوری صورت می گیرد که همه مردم بایشان رضایت مهد هند .

جریان موضوع طوری نشان می دهد که بیعت کنندگان برای اثبات خلیفه همان کسانی اند که درمدینه منورمحضور داشته‌اند ومابقی مسلمانان که درمناطق دیگربود و با ش داشته اند درآن سهمی نگرفته‌اند ، درروشنی این رویدادها سوالی بمیان می‌آید ، کسانی که درمدینه‌منوره بیعت به‌خلفا کرده‌اندایااز بزرگان و اعیان یعنی اهل حل وعقد بوده‌اند ویا اینکه همه‌مردم دران‌سهم داشته‌اند ؟جواب‌واضح‌است که مبایعت کنندگان را اهل حل وعقد تشکیل داده وهمین بزرگان واعیان‌اند که بحیث‌وکلا ، ونواب‌ازدیگران‌عقد بیعت‌راانجام داده‌اندکه روایت‌طبری در مورد بیعت مسلمانان به ابی بکر رضی‌الله‌عنه وبیعت‌برای دوخلیفه‌دیگر همین مطلب‌راتائیدمی کند،چنانچه‌بعداز بیعت سقیفه آنانی که درمسجد حاضر بوده‌اند مجدداً به خلیفه‌اول‌رسم بیعت بجامی‌آورند که‌عین‌مطلب راابن قتیبه دربیعت‌باعلی رضی‌الله‌عنه‌تائیدمی‌نماید وی می گوید : در صبحگاهان مردم‌در مسجد جمع شدند وبعدزبیر رض‌الله‌عنه بپاخیسته و بعد از حمد و ثنا علاوه

می کند که : ای‌مردم خداوند برای شمابه « شوری » رضایت‌داده وخودی وخود ستائی‌را ازمیان برداشته‌است ، ومابعدازمشاوره بخلافت‌علی رضایت دادیم وباوی‌بیعت‌نمودیم‌واین‌خطابه سبب‌میشود تاهمه‌مردم درخانه‌ایشان رواورند وبگویند : دستت‌را بدهید تا باتو بیعت نمائیم ، زیراضرورت است مارا امیری‌باشدوتراشخصیت‌مستحق‌به خلافت‌دانسته‌ایم‌وی‌حضرت‌ایشان‌می-فرمایند: این‌مبا بیعت‌ازحق شمانیست بلکه‌اهل‌شوری واهل‌بدررا این‌حق‌داده شده است وکسی را که‌آنها خواسته باشند ، میتواند خلیفه باشد .

این رویدادهایکبار دیگر ثابت می‌گرداند که‌حضرت علی‌رضی‌الله‌عنه بهترمیدانسته‌اند که بیعت‌ازطرف‌همه مسلمانان متعذر بوده بلکه یک دسته مردم‌معین هستند‌که میتوانند که‌بحیث ممثلین امت اسلامی به‌انتخاب خلیفه بپردازند

یعنی حق انتخاب خلیفه تنها برای اهل حل وعقد بوده که بنام اهل شوری واهل بدر یاد میشوند که‌عین مطلب را ام‌المومنین عائشه ، طلحه ، زبیر ودیگران از کبار صحابه رضی الله عنهم تائید نموده اند ودر مورد خلافت حضرت علی کرم‌الله وجهه نظریاتی ابراز کرده اند و می گویند که‌درین انتخاب ، اهل حل و عقد نسبت آنکه در دیگر شهر ها متفرق‌گردیده و در وقت بیعت موجود نبوده و رأی نداده اند ، قابل بحث است .

مطلبی را که از این مقدمه میتوان نتیجه گرفت این است که‌برای انتخاب خلیفه ، اتفاق اهل حل‌وعقد اعتبار داشته ورأی آنها نهائی‌والزام آور است همانطوریکه موافقه عامه مسلمانان در انتخاب خلیفه لزومی را بارآورده نمیتواند که عین این رویداد بعد ازشهادت‌خلیفه سوم‌بمیان می آید ، تاریخ ، این واقعه راطوری ثبت می کند‌که وقتی متجاوزین علیه خلیفه سوم نمیتوانند کسی رادریابند که جانشین خلیفه گردد ، آنها مقام خلافت رابرای حضرات علی، طلحه ، وسعد بن‌ابی وقاص رضی‌الله‌عنهم‌عرضه نمودومطالبه می‌کنند تایکی از آنها امور خلافت را متقبل‌گردند ، اما از طرف آنها جواب رد گفته میشود متجاوزین بهتر میدانند تااین موضوع را مستقیماً آنها بااهل مدینه در یک اجتماع بزرگ مطرح قرار داده ازآنها بنام اینکه از جمله اهل‌شوری هستند، مطالبه کنند‌که شخصی‌رابرای‌امامت انتخاب نمایند واین مسئولیت را از وظیفه خود بدانند آنها در تقاضای خود علاوه می کنند که چون اهل مدینه‌درمیان‌امت اسلامی ازجمله‌اهل حل وعقد اند وقتی آنها بانتخاب خلیفه بپردازند مردم همه از آنها پیروی می نما یند ومیتوا ند روی صلاحیتی که دارند به انتخاب‌خلیفه بپردازند .

دستهٔ ازصحابه کرام باین‌عقیده اند که التخاب خلیفه وقتی منعقدشده میتواند که خلیفه از طریق جمهور اهل حل وعقد در هرجای که باشند صورت‌گیرد یعنی لازم دانسته‌اند که تا اهل حل وعقد هرچند که‌در مصر باشند ویا شام ، یمن ویا جای دیگر بصورت اتفاق آراء شخصی را برای خلافت برگزینند‌که حضرات معاویه ، عمروبن العاص ، ام المومنین‌عائشه، زبیر ، عبدالله بن زبیر ، طلحه وفرزند او محمد ، نعمان بن‌بشیر وبرخی دیگری از صحابه همین مطلب را تائیدنموده اند واین نظریه را دلیل عدم‌انعقاد بیعت برای علی رضی الله عنه میدانند .

اما بعقیدهٔ ما انتخاب خلیفه ازطریق اهل حل وعقد و یاازطرف عموم‌مردم یکسان بوده که میتوان برای انتخاب خلیفه طبق اقتضای ظروف و احوال استفاده‌کرد ، همانطوریکه این‌دونوع انتخابات در دنیای امروزی‌نیز دیده میشود .

مطلب دیگری که قابل تذکر بوده اینست که‌وقتی گفته میشود در مورد تعیین خلیفه نص و اجتماعی در شریعت اسلامی‌وجود نداردباین معنی است که نص‌خاصی درموردتنظیم‌عقد خلافت‌وکیفیت‌آن‌دیده نمیشود وظیفه مسلمانان است که‌بادر نظر داشت

ظروف زمان قضیهٔ انتخاب خلیفه را طرح نمایند ، برابر است که از طریق اهل شوری پنداشته شود ویا انتخابات عمومی و رأی گیری عامه، اما سوال اینجاست که چگونه خواهیم توانست تا رضایت عامه را در انتخاب بفهمیم زیرا اسلام برای درک این مطلب طریقهٔ را پیش بینی نکرده است ولی در واقع مجاز خواهد بود بهر وسیلهٔ که میتوان این مطلب برآورده گردد ـ در مورد انتخاب خلیفه اقدام گردد .

سلطهٔ خلیفه :

مستشرقین در مورد مقام ومرکزیت خلیفه کمترچیزی گفته اند، آنها فکر می کنند که رئیس دولت دراسلام سایهٔ خدا در زمین بوده واوهیچگاه از کردار وعمل خود مسئول شناخته نخواهد شد آنها می گویند که خلیفه صاحب امر ونهی بلا معارض در دولت پنداشته میشود وهیچکسی نمیتواند دربرابر خلیفه چیزی بگوید ، که شاید آنها از جهل یا ازسوءنیت به ابراز چنین مطلبی پرداخته خواهند بود ،زیرا آنها فقط ازخیالات مریضی خود استنباط کرده اند که خلیفه در اسلام دارای مقام قدسیت است وغیر مسئول پنداشته میشود و بالاخره استبداد حکومت های مستبده را محل قیاس قرار داده اند ولی اهل انصاف خطایای تطبیقی را محل دلیل قرار اساسات وقواعد شرعی رادر این مورد درنظر نگرفته اند مستشرق ایطالوی « جویدی » در یکی ازنوشته های خود می نویسد : خلیفه مالک مطلق العنان مسلما نها است استاد ماکو لیوث می نویسد : حکومت هرنوعی که باشد باید به این امر اعتراف کرد که در عالم اسلام هیچگونه حقی ازطرف رئیس دولت برای رعایا داده نشده است و بعد علاوه می کند که حاکم در برابر هیچکسی مسئولیتی ندارد .

استاد ماکرونالد می نویسد : ممکن نیست که حاکم در اسلام طوری که نزدما باید قانونی باشد تحت حکم قانون قرارداشته باشد ، ولی جای تعجب اینجاست که تنها مستشرقین نیستند که از حقیقت واضح چشم پوشیده اند بلکه برخی ازمسلمانها نیز ازانها پیروی کرده اند ، دسته از مردم امام رامعصوم از خطاء گفته وویرا دارای ولایت عامه می گویند واطاعت ویرا لازم میدانند ومی گویند که وی دا رای قدرت عام وتام اند... رعایا مسئول اند تا ویرا دوست داشته وبه بزرگی یاد کنند زیرا وی نائب رسول الله ﷺ است وکسی که باین مقام میرسد واجب الطاعة پنداشته میشود وکسی دیگری نمیتواند مافوق وی باشد ، بعد علاوه می کند : خلاصه کلام اینکه سلطان خلیفه رسول الله ﷺ است واوسایه خدا در زمین که بر بندگان سایه افگنده است ، کسی که سایه خدادرزمین وخلیفه پیمبر باشد ضرورازولایت الهی وولایت رسول کریم برخوردار بوده وداری ولایت عامه ومطلق است ، لذا بیجانیست که ویرا دارای حق تصرف برمردم و اموال ودارائی ایشان شناخت وامرونهی راتنها از صلاحیت وی گفت وتمام امور کوچک وبزرگ را ازاختیاروی دانست.

دور نرویم که قانون اساسی سابق افغانستان نیزپادشاه راغیرمسئول پنداشته وبمظاهر شخصیتی قرارداده شده بود که ازهمه اعمال وکردار خود غیر مسئول پنداشته می شد .

جای سخن اینجاست که مستشرقین و پیروان انها این مطلب را چگونه فهمیده و نظریات آنها روی کدام سوره و نص اسلامی استوار است که پادشاه دراسلام غیرمسئول ومالک الرقاب قرار داده شود درحالي که رئیس دولت دراسلا م شخصی است که مردم ویرا برای قبول مسئولیت امور اجتماع انتخاب می کنند ازجانب دیگر دراسلام مرکز خاصی برای خلیفه نبوده تاویرا ازمسؤلیتها بدور دارد درحالی که در اسلام همه مردم از نگاه حقوق ووظایف عمومی یکسان اند .

در اسلام برای امام ، سلطان و خلیفه صفات الوهیت داده شده نمیتواند از نظر اسلام خلیفه نه مقدس است و نی هم معصوم و صحیح نیست که حق تغیرنصوص وبیان احکام دین ازمختصمات خلیفه گفته شود ویاویرا سلطهٔ وصفات دینی

خاصی مافوق دیگر ان با شد،حا کم در اسلام مستبدشده نمیتواند بلکه‌وی مقید به شر یعت اسلام بوده واوحق ندارد از ان حدود تجا و ز کند که در صورت تخلف همه اوامر او باطل گردیده ومستحق‌عزل دانسته میشود، ایا این عمر فاروق(رضی‌الله‌عنه)نیست که برا ی ابی موسی‌اشعری‌وقتی به ولایت کوفه وظیفه داده میشود، می گوید : ای ابا موسی محققاً توفرد ی از افراد مسلمانانی که خداوند وظیفه سنگین تری را بر تو گذا شته است ، کسی که امور مسلمانان را بد و ش می گیرد ، طوری نزدمردم وخداوند مسئول پنداشته میشود که غلام نزد با دار خو د وبا ین تر تیب رئیس دوات ویا حکومت دارای هیچگو نه سلطه مطلقه نبوده بلکه اختصا صا ت وی محدود می گردد وا و حق ندارد ونمیتواند که‌صلاحیت خودرابصورت ناجائز بکار اندازد .

محمد وده سلطه‌خلیفه :

ولایت‌وسلطه‌خلیفه بنسبت‌مکان واشخاص باین‌ترتیب‌معین می‌گردد .

ولایت خلیفه ازحیث مکان‌بهر جزءی از دولت اسلامی وسعت‌اختیار می کند ، د و لتی کـه فقهاء بنا م (زمین اسلام) یاد می‌کنند که‌وحدت از صفات ویژهٔ اسلام است .

ولایت خلیفه از حیث شخصیت متوجه همه مسلمانانی می گرد د که در دولت اسلامی بود وباش دا ر ند وسلطه خلیفه درین سا حه در بر ا بر مسلمانان وغیر مسلمانان‌اند کی به‌هم فرق‌داشته‌وغیرمسلمان میتوانددرانجام عبادات وشعائر دینی‌خود ازا د باشند که خلیفه را دران‌حق مداخلهٔ‌نیست .

ولایت خلیفه از نگاه مو ضوع همه وظایف قوهٔ اجرائیه را احتوا ،می کند که فقهاء دربیا ن اختصاصا ت خلیفه درین ناحیه شرحی داشته‌اند که بصورت مثال نظریات «ماوردی» راکه صلاحیت تذکره را درد‌مطلب‌خلاصه نموده است ذکر می‌کنیم .

۱-حفظ دین‌براساسی اصولی‌که سلف امت‌بران‌اجماع کرده‌اند وخلیفه وظفیه دارد تا منحرفین‌را قناعت‌داده وایجاب می کند آنهارا برا ه را ست دعوت کند وحقوقشان‌را تأمین نماید و در مورد از حدود استفاده نماید .

۲ — تنفیذ احکام در اموری که باعث قطع مشاجرات مردم گردد و ظالم بکیفر اعمال خود رسد و حق مظلوم تامین گردد .

۳ — حمایت خاک و دفاع از حریم دولت اسلامی تا مردم بتوانند به آرامی زندگی نموده‌امنیت قائم گردد، و نفس و اموال مردم مصؤن باشد .

٤ — اقامه حدودبر کسانی که مرتکب محارم گردیده اند تا حقوق بندگان از اتلاف و استهلاک به امن باشد .

۵ — استحکام پایه های دولت توسط نیروی مانعه و قوهٔ دافعه تادشمنان نتوانند بفکر تجاوز افتند وشرف مردم محفوظ،خون ومعاهدرعایامحترم‌باشد .

۶ — آمادگی برای جهاد در برابر معاندین اسلام تا دین خداوندبرهمه ادیان غالب گردد .

۷ — جمع آوری فیء و زکات وصدقات بدون خوف و روا داری ظلم از کسانی که شرع بر آنها واجب گردانیده است .

۸ — تقدیروتحسین‌اندازهٔ بخششی‌ها و عطا یا و گرد اوری ما لی که برای تقویه بیت المال لازم است بدون ظلم و تا خیر .

۹ —گماشتن اشخاص امین در امور و پیروی‌ازاشخاص‌ناصح‌و مراقبت‌ازاموری که به آنها سپرده شده است تا اعمال به‌کفائت مضبوط واموال به اشخاص امین محفوظ باشد .

۱۰ — وارسی همه امور و با خبری از احوال مردم تا از طریق سیاست و حراست ملت پایه خلافت استحکام یابد و نگذارد تاامور مردم به دست لذت پرستان و یا کسانی افتد که بعیادت مشغول اند و باید متوجه باشد که اشخاص امین و ناصح احیاناً مرتکب خیانات‌گردیده فاسد میشوند .

ما وردی با آنکه همه امور را بصورت دقیق مطرح گردانیده است خصوصاًوقتی‌خلیفه‌را مکلف می‌گرداند تاهمه امور را شخصاً تحت‌نظر و سر پرستی قرار دهد و از آنها وارسی

کند . اساس خوبی را وانمود کرده است و خواسته است تا خلیفه را متوجه گرداند که لازم است برای خلیفه معاونین با کفایت و قابل اعتمادی باشد تا تفویضی امور به آنها شده بتواند ، ولی با اینهمه نمیتوان فقط در همین ده مورد با ماوردی در ساحهٔ وظایف خلیفه موافقه کرد ، زیرا این اختصاصات طوری است که طبیعتاً محدود شده نمیتواند ولی بهترین و بارز ترین این مواد ده‌گانه این مطلب است که گفته شود که : از اختصا - صات ووظایف خاصه خلیفه است تا خودش از امور وارسی نموده و از احوال مردم آگاه باشد تا از طریق سیاست و حراست دولت استحکام یابد .

دکتور سنهوری ، فقهاً را از سببی مورد انتقاد قرار میدهد که اختصاصات خلفیه را نسبت عدم توضیح وخلط بعضی امور با بعضی دیگر لاینحل گذاشته وبه چنان تقسیم وظایف نپرداخته اند که بین وظایف متذکره وضاحت کامل دیده شود ، اما دکتور مذکور وقتی میخواهد درین زمینه خدمتی کرده باشد اینگونه اختصاصات را به اختصاص دینی و سیاسی تقسیم می کند مثلاً ، حفظ دین ، جهاد ، زکات ، نماز ، روزه و حج را از اختصاصات دینی گفته و حفظ امنیت داخلی و خارجی ، تعین وزراء وحکام ، قضات و مامورین ، و عزل آنها را در ساحه اختصاص سیاسی خلیفه قرار میدهد که برخی از رجال قانون درین ساحه از دوکتور سنهوری پیروی کرده اند . دوکتور سنهوری علاوه می کند که ابن خلدون نیز بهمین نهج بین اختصاصات دینی و اختصاصات سیاسی فرق آورده ولی دسته‌بندی وی با دسته‌بندی ابن خلدون فرق داشته است ، مثلاً ابن خلدون اقامه عدل را از اختصاصات دینی میداند در حالی که سنهوری آنرا از وظایف سیاسی می گوید. اما طوری که دکتور سنهوری در مورد ابن خلدون فکر کرده‌اند ، چنان نبوده بلکه ابن خلدون کوشیده است تا بین خلافت و ملوکیت فرق آورد وتا جای که فهم ما اجازه میدهد ابن خلدون انواع حکم را از نگاه شاهی و خلافت تقسیم نموده و توضیح میدهد که برای ملک و شاه روشی است که در آن رعایت مصالح مردم ازنگاه عمرانات بشری بیشتر در نظر گرفته شده است ولی خلیفه علاوه از تامین این مطالب از ناحیهٔ دینی و سیاسی نیز مسئولیتی را متوجه خود می بیند ولی از نگاه ما این گونه تقسیمات یعنی اختصاصات خلیفه ازنگاه دینی وسیاسی درست وصحیح پند اشته نمیشود زیرا:

۱ - تقسیم اختصاصات دینی و سیاسی نسبت ارتباط عمیقی که بین آنها دیده میشود مشکل است از هم فرق گردد .

۲ - در اسلام چنان سلطه روحی دیده نمیشود که خلیفه را بحیث پاپ در مقام معصومیت قرار دهد و مقدس معرفی کند و یا بین رئیس دولت و خلیفهٔ اسلام فرقی بوجود آورد .

۳ - تقسیم اختصاصات خلیفه سبب می گردد تا مخالف روحیه دین اسلام ، حد فاصلی بین اختصاصات بوجود آید زیرا دین اسلام دینی است که امور زندگی این جهان و آن جهان را یکسان در بر می گیرد که نمیتوان دنیا را از دین جدا کرد وبیان مسیحیت مرتکب خیانت در دین شد ، بلکه عبارت « ماوردی » که می گوید : وظیفهٔ خلیفه حراست ملت وسیاست حکومت است » بهترین سر مشقی است درین مورد .

سلطه خلیفه مقید است :

طوریکه قبلاً اشاره بعمل آمد ، سلطهٔ خلیفه ، سلطهٔ نیست که مطلق گفته شود زیرا :

۱ - خلیفه حق ندارد از نص صریح قرآنی و سنت مطهره مخالفت ورزد بلکه ایجاب می کند اجراءات وی موافق روحیهٔ شریعت و مقاصد آن باشد .

۲ - خلیفه نمیتواند از امور که امت اسلامی برآن اتفاق کرده اند اعراض نموده و تابع ارادهٔ خود باشد . اساس این دو امر این است که خلیفه نائب امت بوده و قدرت خود را از ملت

بقیه در صفحه (۱۷۴)

سیاست از دیدگاه اسلام و مکتب های دیگر

(٦)

ترجمه: محمد نسیم فقیری

دموکراسی یا جمهوریت سیوسر.

جمهوریت به اعتبار مفهوم عربی آن قابل مذمت نمی باشد، ابن منظور افریقی می نویسد: " جمهور توده ای را گویند که نسبت به ساحهٔ اطراف بلند و مجتمع باشد، همچنان بمیدان وسیع و انبار ریگ نیز جمهور گویند. (جمهوره) زمینیست که در مقایسه با ساحهٔ اطراف، بلند و مرتفع باشد. قسمت اعظم هرچیز را جمهور گویند و مراد از (جمهور الناس) افراد ممتاز و برجستهٔ مردم و یا اکثریت آن است" در کتب حدیث فقه و لغت، کلمه جمهور به این مفهوم لغوی مکررا ذکر شده است، یعنی اکثریت یا افراد برجسته و ممتاز. بنا برین باعتبار مفهوم فوق، استعمال کلمه جمهوریت دارای قباحت شرعی نمی باشد زمامدار دولت اسلامی باید توسط جمهور الناس یا نمایندگان منتخب آنها (اهل الحل والعقد) انتخاب گردد و طرف اعتماد آنها قرار داشته باشد. بناء با در نظرداشت مطالب فوق میتوان گفت که نظام حکومت اسلامی نیز جمهوری و شورائی می باشد ولی آنچه را که ما در مورد آن بحث می نمائیم، کلمه جمهوریت به اعتبار معنی لغوی آن نبوده بلکه به لحاظ معنی اصطلاحی و مروج آن در دنیای غرب است که بیشتر به دموکراسی شهرت دارد.

دموکراسی به معنی حکومت مردم، توسط مردم و بر مردم است. درین نظام معیار حق و مأخذ قانون، خواست و ارادهٔ مردم می باشد. جمهور الناس مختار کل و مقتدر اعلی می باشند درین نظام برای نمایندگان ملت ضروری نیست تا از خدا، رسول، کتابهای آسمانی و ارزشهای اخلاقی اطاعت و پیروی نمایند بلکه لازم است تا طبق خواست و رضای مردم عمل کنند

قبل ازانکه روی اصول اساسی این نظام شرکی بحث نمائیم، لازم است تا پس منظر دموکراسی را نیز مختصراً مورد مطالعه قرار بدهیم:

پس منظردموکراسی :

دموکراسی درحقیقت بمثابهٔ یک عکس العمل وقیام در برابر سلطنت وکلیسا تبارزنمود یعنی زمانیکه مردم ازبربریت سیاسی شاه واستبدادمذهبی پاپ بهستوه آمدندپس راه آزادی لجام گسیخته رابرگزیدندوجمهوریت سیکولر را فرشتهٔ نجات و سیمرغ آزادی تصورنمودند ،درجریان مبارزات آزادیخواهی کاربجائی کشید که درکنار رهائی ازشاه وپاپ ، خود راازخدا ، رسول، مذهب و ارزش های اخلاقی نیزآزادساختند .

شجرهٔ نسب تمدن غرب بمدنیت های قدیم یونان وروم میرسد و مرکزاصلی آن نیز روم و یونان میباشدغربیها ازین تمدن تنها نظریهٔ شاهنشاهی رانیاموختهاند بلکهمادهپرستی رانیزبهمیراث بردهاندورومیان جانشینان یونانی ها بودندکهدرمادیت و حیوانیت نسبت بهآنان پیشقدم گردیدند . بخاطرجلوگیری ازسیل بنیان بر انداز مادیت ، رهبانیت ایجاد گردیدولی شکل پاپیسم رااختیار نمودوبدین صورت ریکارد سابقهٔ مادیت شکستهشدوقتل عام عقلانی ها آغازگردیدمردم با مظالم بی شمار سلطنت وکلیسا روبروگردیدند وشکل غلامی تغییرنمود .

خلاصهاینکهنهضت آزادی که شامل آزادی ازدین ومذهب نیز میگردید ، دراثرجبروفشار سلطنت وکلیسا وبهعنوان عکس العمل در برابرآن براه افتاد .

فرضیهها ونظریات داروین ، مارکس وفرویددرمبارزه علیهدین ومعنویت نقش اساسی داشت هم چنان جان لاک وروسو به تبلیغ جمهوریت سیکولروحاکمیت مردم پرداختند .

اصول اساسی دموکراسی :

۱ـ اصل اساسی ونخستین دموکراسی « حاکمیت مردم » است .

خلاصهٔ این اصل چنین است که سرچشمهٔ قانون، خواست ، اراده ورضای مردم است .

۲ـ جدائی دین ازسیاست : یعنی مذهب نبایددرمسائل اجتماعی ، مدنی وسیاسی مداخلت نماید .

۳ـ لبرالیسم یعنی آزادی لجام گسیخته : درتحت این آزادی می توان بهخدا! ومقدسات هم دشنام داد وعلیهآن تبلیغ نمود .همچنان آزادی جنسی وجودداشتهوهر نوع بی بندوباری آزادی تلقی می گردد .

۴ـ کاپیتالیسم یعنی سرمایهداری : شکم پرستی و منفعت پرستی یکی دیگرازخصوصیات دموکراسی میباشد و سود روح نظام اقتصادی کاپیتالیسم را تشکیل میدهد .

۵ـ ناسیونالیسم یعنی ملیت پرستی: اساس ملیت غربیها در نتیجهٔ اعراض ازمذهب ،رنگ،نسل ووطن میباشد .

۶ـ سیستم چندحزبی. اساس دموکراسی غرب برمبارزات حزبی قرار دارد درپارلمان دوحزب حاکم و مخالف وجودداشتهمیباشد .هرحزب جهت پیروزی درانتخابات از وسائل وذرائع مشروع وغیرمشروع کارمی گیرد، دروغ، وعده های خیالی، بستن تهمت بهمخالفین و... جائزاست . این بوداصول ششگانهٔ دموکراسی .

اشتراکیت یا سوسیالیسم :

همانطوریکهدموکراسیبعنوان عکس العمل دربرابرپادشاهی و پاپائیت ظهورنمود ،سوسیالیسم نیزبعنوان عکس العمل دربرابر دموکراسی سرمایهداری غرب تبارز نمود .

درتعریف سوسیالیسم آمدهاست :

« سوسیالیسم تئوری یا سیاستی استکههدفآن مالکیت یانظارت جامعهبروسائل تولید سرمایه ، زمین، اموال و غیره بطورکلی وادارهٔآنها به دست دولت است .) »

بعضی ازخصوصیات این مفکوره درنظریات افلاطون و مزدک نیز دیده میشودوحتی گفتهمی توانیم کهدرهرعصروزمان این مفکوره به شکلی ازاشکال وجودداشته است ولی بصورت یک طرزفکرسیاسی و سیستم اقتصادی و نظام زندگی توسط کارل مارکس ارائهگردیده است ، بنابرین اوراپدرسوسیالیسم خواندهاندوهمچنان سوسیالیسم ومارکسیسم مترادف به یک دیگردانستهشدهاند .

بقیه در صفحه (۱۷۶)

زائرحرم

م ـ حنیف

لب گشودم نزد مرد محتشم — آنکه می جوشید از عشق حرم
گفتمش : ای رهرو عالی نظر — کاروان قبد سیا نرا همسفر
می نوردی بادیه مانند قیس — جانب فاران و سوی بوقبیس
بی سرو پاسوی جانان میروی — بیخود و لبیک گویان میروی
هدیه داری‌ای مه احرام پوش — درد و اشک‌و ناله‌و آه و خروش
باصدای تند ، بابانگ درا — تارسی بر خطهٔ ام القرا
تابنوشی ز آب زمزم یکدوجام — با ادب زانوزنی اندر مقام
تا بگردی گرد آن بیت قدیم — رکن شامی و یمانی و حطیم
بوسه گیری از رخ پاک حجر — آنکه بوسیده و را خیر البشر
پیش کریاس در رب جلیل — خانهٔ معمار او باشد خلیل
تابگیری در جوار ملتزم — دامن پاک سیه پوش حرم
کوب با سر حلقه علیای او — چنگ زن بر عروة الوثقی او
دست بالا کن بآهنگ نیاز — بر در پروردگار بی نیاز
اشکریزان گوی زین بیچارگی — زین پریشانی و زین آوارگی
گوی از ظلم تزار دون پست — سر زمین ما همه درخون نشست
باغ و بستانش همه پردود شد — شهروکویش‌جمله خون آلود شد
مسجدومحراب‌رایکسر بسوخت — خانقاه و مصحف و منبر بسوخت
زاتش این کتله دیده کبود — کوه او زانو زده در خون دود
رود او سرخیست از تاثیرخون — موج او پیچیده در زنجیر خون
پاره گشته پرده های ننگ او — زیر پا تاریخ او ، فرهنگ او
از هجوم این گروه جیفه خوار — جان و سردادند بس صد ها هزار
ای بسا پیره زن گیسو سپید — مرگ فرزندش بلر زاند همچوبید
ای بسا تازه عروس خوش سیر — حجله اش از بمب شد زیرو زبر
ای بسا آوارهٔ بی پا و سر — شد فرار از مهد خود جای دگر
مومنان سر زمین های دگر — جز تماشا بین نیاید در نظر
نیستند آگاه از فریاد شان — انما المؤمن برفت از یاد شان
ایخدا ! ای حضرت حق‌المبین — لطف فرما بر گناه ما مبین
ازکرم ای پروردگار داد گر — یک نظرکن جانب این بوم‌و بر

کن رها این مردم بیچاره را
ده نجات این ملت آواره را

کعبهٔ

اشک امشب خانهٔ دلرا بطوفان مید
کعبه
سالها در آتشیم و شام ما پایان نیاق
ای خو
بر گریزان شمع ها افروخته در شش جه
برگ ب
بخت واد بارند با هم هر نفس در گیرو
صبحدم
نکهت گل شب خوشم آمد ز عطر صبح
کاین ع
باغبان چون لاله را افگند از گلشن برو
گفت ا
وقت پیری کاک گو
یا به نسیان می سپارد ی

شهید

جلال فرهیخته

مشتاق لقاء کرد گار است شهید
در تاب وتب استوبیق
تا زود شود به آرسانش نایل
بر بارهٔ نور ازان سو

این پیکر پاک غرق در خون ازتست
رنگ رخ لاله های ه
نامی که به آن جهاد می بالدو ما
آن نام خجسته و هم

شادروان استاد «خلیلی»

ل

در دست سیل خانه ویران میدهد

پروانه کز یک پر زدن جان میدهد

ک این چمن کار چراغان میدهد

این می ستاند شام اگر آن میدهد

رم بوی آن زلف پریشان میدهد

غمدیده یاد از داغداران میدهد
بار اشعار مرا
یه نیسان میدهد

ملکزاد

حدیث درد

ازین پس قصه های این دل بیچاره میگویم
حدیث‌درد جان‌سوزش نه یک، صدباره میگویم
چنان بیش است اوراق کتاب غم که هر برگش
همه شب تا سحر در گوش هرا ستاره میگویم
روابط بر ضوابط چیره چون گردد تباهی هاست
من این حرف حقیقت در جهان همواره میگویم
مکش زین بیش در عالم چو مرکب بار رسوائی
بروای روس! زین‌جا، برتوای‌خون‌خواره میگویم
خجالت نیستت کافتاده ای بر باد قدرت باز ؟
بگو اکنون ترا ای‌ظاهر، ای‌میخواره! میگویم
بمن از رنج و آلام و مصیبت ها شود الهام
اگر با خامه شرح حال هر بیچاره میگویم
بهر جائی حقیقت گر فدای مصلحت گردد
بحکم شرع و وجدان آن ، من آواره میگویم
برادر ! راه وحدت جو ، که این پیغام والا را :
ز خون پیکری کز ظلم شد ، صد پاره میگویم
ز زنجیر اسارت تا رهند ابنای این کشور
بدرگاهت الهی روزوشب‌کن ـ چاره، میگویم

ار استشهید

است شهید

سون ازتست

ـون ازتست

در انتقاد از مار کس

آ ن یهو د ی نیمی از انسا ن ببر د
مکتبی‌آو رد و ، ا ز تن جا ن ببر د
یک گره نکشود و صد مشکل به بست
لیک ا و آ ئینـه ها د ر هم شکست
ر سز ر ا ا ز فطر ت آ د م نـد یـد
نو ر معنی انـد ر ین عا لـم ند یـد
مهرو ماه کـهکشا ن و ایـن ز میـن
گر د ش افـلا ک و رنـگ یا سمیـن
کوه و در یا ، د ره و دشت و د من
سبزه و مـر غ خـو ش ا لحا ن چمـن
جمله ر ا د ید و ، خـد ا را او ند یـد
چشم خود بست و د گر از حق ر مید
سا یه را بی صا حب اود ید و ر فت
هم ند ا ی فطر تـش نشنید و ر فـت
ـکتبش ، آ د م ا سیر آ ب و نـا ن
تـا بـع ابـز ار و مـحکـو م زمـا ن
کـرد این سا ن ، اختیا ر او گر فـت
ا متیـا ز و ا عـتبـا ر ا و گـر فـت
گر به زعـم او جهان بی صا حب است
آ د می بی ر وح ، تنها قا لب ا سـت
وا نگهی اخلاق ور معیا ر چیسـت ؟
ار زش انـصا ف و ر آ ثار چیسـت ؟
وانگهی از خود گذ شتن بهر چیست ؟
مهر عشق ویا زبهر قـر ب کیسـت ؟
از عدا لت د م زد ن آندم خطا ست
وانگهی ظلم و ستم کر دن خطا ست
یک سخن گر عا لم ا ز حق شد جدا
زند گی پوچ است بی صد ق و صفا

نظام اسلام

حسین احمد مجددی

ان الدین عند الله الاسلام :

ترجمه :- هر آیینه دین پسندیده نزد خدا (ج) اسلام است .

اسلام در ذات خود ندارد عیبی
هر عیب که هست در مسلمانی ماست

دین انسان ساز اسلام برای حفظ عدالت وسعادت بشری در همه امور نظم را لازمهٔ حیات دانسته از بی نظمی ، لجام گسیختگی و انارشیزم دوری می گزیند و برای پیروان خود تاکید داشته است تا ضابطه و د سپلین را در همه رابطه ها قائم سازند . در استحکام این نظم و ضابطه امانت داری ، استقامت و شکیبائی را توصیه نموده است این امانت داری و صداقت افراد جامعه را متوجه حق و ظیفه میسازد زیرا این دوپدیده لازم و ملزوم یکدیگر بوده هر دوی آن موازی در اجتماع یک مسیر را تعقیب مینمایند در اجتماعیکه توازن حق و وظیفه برهم خورده باشد آن اجتماع به افراط و تفریط مواجه گردیده درین افراد آن علاوه ازینکه حق و عدالت دیده نمیشود تفاوتهای طبقاتی بوجود می آید ، در جامعهٔ طبقاتی همه حقوق مظلوم فدای خواهشات نفسانی طبقهٔ ظالم و مستکبر شده فقرو ناقگی در اکثریت روز افزون شده و ثروت در دست اقلیت متراکم میشود .

تلاش و کوشش شباروزی مستضعفین سبب عیش و نوش اقلیت ستمگر میگردد ، در نظام های الحادی و سرمایه داري وجود این دو قشر متضاد بیشتر از پیش در شهر هاو مراکز صنعتی نیرو میگیرد ، نظام حاکمه بقای خود را در دربند کشیدن اکثریت بحال بخور و نمیر و بقدرت رسالیدن یک اقلیت انگشت شمار جستجو میکند . این نظام های طاغوتی اکثریت ملت را در بی علمی ، بی سوادی و بی بضاعتی نگه داشته تا توسط یک مشت اقلیت بی بندو بار که صاحبان کار خانه ها ، مزارع و یادر صدر نظام الحادی قرار دارند اداره کننده و استثمار کننده اکثریت ملت باشند .

در همچو اجتماعات گرسنگی، ناداری، مریضی ، فقر ، بی سوادی و صد ها بلا و مصیبت در اکثریت ، و عیاشی و فحاشی و بی بند و باری در اقلیت مستکبر چشم گیر میشود . قانون و مقررات دولت قسمی توشیح میگردد که طبقه ستمگر ، همیشه بالای ستمکشیده حکمر و اپا شد کار فابریکه ها ، کار مزارع کار ساختمانها کار بند ها و الهار کار سرک و جاده ها بدوش این طبقهٔ ستم کشیده ، اما در آمد عوائد و اشیای تولیدی آن همه برای استفادهٔ چند سرمایه دار وستمگر (اقلیت) تعلق میگیرد. ادامهٔ کار درین اجتماع غیر متوازن لجام گسیخته باعث حادث شدن فساد اداری و رشوه ستانی در دوائر دولتی میگردد و این روش غیر انسانی حیات اکثریت طبقهٔ مستضعف را تهدید مینماید . اختناق ، بی امنیتی ، رشوه ، فساد اجتماعي و استعمال مواد

مخدره روز افزونی گرفته غریب غریب تروسرمایدار ، سرمایدار تر میگردد.

نظام سعادت بخش اسلام در مقابل این همه بی عدالتی‌ها و بی بند و باریها مبارزه را روا دانسته یک رنگی و مساوات را در همه جا تاکید و توصیه نموده است، در نظام انسان ساز اسلام که قرآن مجید منشورش و حضرت محمد ﷺ رهبرآن میباشد امتیاز رنگ و لسان را حرام پنداشته حق ستمکشیده را بیشتر از ستمگر تاکید نموده است توزیع زکات را برای عدم تجمع سرمایه فرض گفته ، تعلیم و تعلم را برای مردوزن ، غنی و غریب یکسان تاکید کرده است . ظلم و فساد را بر ظالم و مظلوم ناروا ودور ازاسلام اعلان داشته است ، بی کاری و عیاشی را زوال ملت ها ، بی علمی و بی سوادی را اسباب فقر و فاقگی جامعهٔ مسلمین خوانده است . تجمع سرمایه را تجمع سرمایه را تحریم نموده و هر آبلهٔ کف دست زارع و کاسب ارج قایل شده است ، بی تفاوتی و عاطفه‌گی را گناه گفته ظالم و ستمگر را از اهل نار قلم داد نموده است .

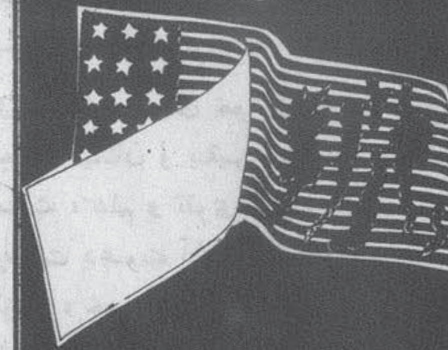
پیشوایان اسلام در مراعات این عدالت ها و یاری مستضعفین به اندازهٔ کوشش نموده اند که درسفر ، نوبت سواری را با غلام خود قدم بقدم مراعات کرده اند. در انتخاب لباس حتی حق اولیت را به غلام خود قایل شده اند ، تفکیک پول بیت المال و شخصی راحتی در افروختن چراغ نیز مراعات نموده اند . خلفاء و امیران مسلمان در لباس ، در خانه ، در غذا در شغل و پیشهٔ آزاد با افراد معمول یکسان و بی تفاوت زندگی مینمودند بلکه از دیگران متواضع تر ، دلسوز تر و مهربان تر بودند . پیشتر از همه با دیگران سلام میگفتند ، اول تر از همه به عیادت مریضان می شتافتند ، فعال‌تر از دیگران در صف جهاد حاضر می شدند و کمتر از دیگران غنیمت می بردند، نفس نفیس خود را چنان تزکیه نموده بودند که از انداختن آب دهن دشمن بر رخسار مبارکشان در میدان معرکه علاوه ازینکه ملول نمی شدند بلکه از کشتن مشرکین نیز منصرف میگردیدند تا جهاد اکبرکرده باشند ، ترحم ، عاطفه ، انصاف عدالت و مروت در عمل سرمشق دیگران بودند . بعد از کار رسمی برای بدست آوردن نفقهٔ فامیل کارهای شاقه مینمودند خود در مسیر آمد و شد مجاهدین میرفتند تا پیش از دیگران از وضع جهاد ومجاهدین اطلاع حاصل کرده باشند . اکثر این بزرگان اسلام در خانه با فامیل خویش همیشه همکاری مینمودند . حضرت محمد ﷺ بدست مبارک خود خانه را تمیز مینمود، لباس شوئی میکرد، غذا درست مینمود ، و نیز همه بزرگان اسلام که کتب و تواریخ به احترام از ایشان یاد آوری مینماید ، در گفتار ، کردار و پندار و در ظاهر یکسان بودند و چیزیکه ایشان را از دیگران با امتیاز داشته بود ، تقوی ، عدالت ، خدا پرستی و امانت داری شان بود، بجهاد عشق داشتند و به تقوی علاقهٔ سرشار، از هرکس بیشتر مهربان تر بودند ، این است تعلیم و تربیه در نظام اسلام که در اهداف ، برنامه ، جهان بینی و عملکرد با این نظام های طاغوتی هرگز قابل مقایسه نیست، جا و جلال آنها ، قدرت و سیاست آنها ، بقا و پایداری آنها ، وفا و تعهدات آنها، مکنت و دارائی آنها خدمت برای بشریت، دعوت برای خدا شناسی عدالت و مساوات برای خوشنودی خدا جل جلاله ایمان و یقین بحیات بعد از ممات ، علم و تقوی برای شناخت و رسالت دعوت آن ها بود ، از ریا و تزویر ، خود خواهی، سلطه ، بی عهدی، قوم پرستی و منطقه پرستی بفرسخ ها میگریختند - با یتیم مشفق تر از پدر بودند ، با صغیر مهربانتر از برادر با کبیر متواضع تر از فرزند ، با شاگرد دلسوز تر از مادر ، با مجاهد استوار تر از قوماندان - با این سیرت نیکوی خود عشق دین مبین اسلام را در قلب ها جامیدادند . محیط اسلام با محیط غیر اسلامی در همه عادات و کلتور فرق وامتیاز داشت - آنجا که با آفتاب جان بخش اسلام روشن میشد - ظلم و سلطه فساد و نا امنیتی از آن دیار رخت سفر می بست ، آرامی و مصؤنیت بصورت مجسم چشم گیر خاص و عام میگردید با این عدالت و مصؤنیت همه جانبه اش توانست که در تمام کرهٔ خاکی این نظام سعادت بخش را تا روز قیامت مستحکم و پرچم توحید لا اله الا الله را به اهتز از داشته باشد. نظام جهان سازو انسان ساز اسلام با نظام های طاغوتی جهان اختلافات بنیادی داشته وجود نظام اسلامی سبب فنا شدن نظام های استکباری میگردد - از همین جا است که تمام منشور و برنامه های این

بقیه در صفحه (۱۷۵)

امریکا در ارزیابی سید قطب

ترجمه ف ـ فاضل

امریکا از دیدگاه سید قطب





بدویت امریکائی درزندگی جنسی:

امریکائی در زندگی جنسی اش درادنی ترین درجات بدویت قرار دارد، امریکائی به‌جنس و روابط اجتماعی، روانی وجنسی میان مردوزن، طرزدیدبدوی دارد. وزندگی جنسی اوبازندگی ملت های بدوی داخل جنگلات فرقی نداشته حتی دربی بندوباری ها، هرزگی وفحشاء بازندگی حیوانات مشابهت دارند.

شهید سید قطب می گوید: امریکائی درزندگی جنسی وروابط خانوادگی وهمسرداری اش، طرز دیدبدوی دارد، من زمانی که کتاب مقدس (انجیل) رامطالعه میکردم بارها درداستان آفرینش بشردر (عهدقدیم) به این جمله برخوردم که " آنها رانروماده آفریده" معنی آنرا بصورت‌درست واضح وآشکارزمانی یافتم که به امریکا آمدم.

بشریت درطول زندگی بخاطر حفظ ونگهداری اخلاق وحاکمیت‌آن درامورجنسی تلاشهای بخرچ داده ودرمورداین روابط عواطف و احساس ها رامدنظرداشته وبرغریزه سرکش وحیوانی لگام آرامش زده تاآنرا بصورت مطلوب در آورد، امازندگی درامریکا خودراازهمه آنها وپیوندهای محکمیکه‌پیرامون آن روابط درارتباط شعور فرد، زندگی خانوادگی وجود دارد به یکبارگی خودرارهائی بخشیده است، وبرهنه‌ودورازهر تجملی، نروماده‌آن طوریکه‌اول آفریده شده‌اند‌درانظارخودرا به نمایش گذاشته‌اند، جسدبرای جسدوماده برای نر، وبه‌اساس‌خواسته های جسدوغریزه‌آن.

دختران جوان‌باپسران جوانی وتنها به‌اساس افسونگری و فساد جسد، برهنه‌ازهرپرده‌ای و بدور ازحیا روبروی‌شود، وپسرجوان، اسباب رضایت وپسنددختر جوان راازراه‌نیروی بدنی و عضلاتی اش کسب میکنند، وشوهر نیز از همین راه‌حقوقش را بدست میآورد، وازین حقوق درعرف عامه آن روزیکه به‌مردبه‌اساس اسبابی نتوانی روآوردساقط میشود.

سیدقطب ارائه‌دلائل ومثالها را دراین موادفراموش نمیکند، ومثالهائیکه‌یادآوری میشودهمه، بدویت امریکائی را در زندگی جنسی، دختران وپسران به وضوح بیان میدارد، مانندا شارتش به مظاهرفتنه‌درمیان دختران جوان امریکائی طوریکه‌مرددرانجا خواهان است، وهمچنان به نمونه

های حیوانی ای اشاره میکند که باید درجوانان امریکائی موجود باشد تا اسباب قبول و رضایت دختررا بدست آورد، همچنان سید عزیز به فعالیت های حیوان مآبی که درجهان جنس وشهوت و متعه و لذت وجوددارد اشاره میکند، وکلمه های، رذیلت وفضیلت، عیب، خجالت وحیاء درقاموس امریکائی دررابطه زندگی جنسی وجودندارد، زیرا این مسئله صرف یک مسئله بیولوژیکی وجسدی بوده وبا ادرار کردن وقضاء حاجت فرق ندارد.

امریکائی ها زیبائی های طبیعی را که خداوندبرایشان ارزانی داشته بصورت حیوان مورداستفاده قرارمیدهند.

بدویت، اشتراکیت، انحراف، شذوذ، فحشاء وفجوراز نقاط بارززندگی جنسی امریکائی است، وسیداین امور را درآنجا بسیار دیده وشنیده است، طوریکه می گوید، بلی درآن کشوریکه هیچ گونه قیددربرهنه بودن جسد و آمیزش جنسی باهمه صورتها و اشکال وجوددارد، چیزهای زیادی را دیدم، باوجودآن، این اموردرآرام ساختن انگیزه های جنسی، نقشی را بازی نکرده بلکه به اشتهای جنونی ایکه سیر نمی شودوآرامش نمی یابد منتهی گردیده است، من درآنجا بیماری ها وعقده های روانی های را دیدم که دراصل ازمحرومیت و تلهف برجنس مقابل نشأت میکند، من شاهد این عقده ها وهمه انواع شذوذ جنسی بودم که ثمره اختلاط وآمیزش کامل بدون قیدوبی حد است، و ازدوستی های میان هردوجنس که درآن همه چیزجوازدارد وازجسمهای عریان وبرهنه ومحرکات شهوانی ودیدن های فحاش منشانه، منشأ می گیرد.

امریکا میوه های این بدویت جنسی را نیزجمع کرده و از ین بدویت حیوانی بیماریهای گونا گونی را پشتاره بسته است، و کمیسیون چهارده نفری ایکه احوالات اخلاقی را، درامریکا موردبررسی قرارمیدهد، دریافته است که ۹۰% اهالی امریکا به بیماری پنهان وخطرناک جنسی مبتلا هستند.

ورئیس جمهورامریکا دراین اواخر اعلان داشته است که شش تن از هر هفت نفرجوانان امریکائی بخاطر انحلال وانحطاط اخلاقی نمیتوانند درارتش کارکنند.

<u>۱۱- بدوی نگری درهنر:</u>

امریکائیها درهنروذوق هنری نیزبدوی اند، سیدقطب میگوید، امریکائی درذوق هنری اش بدوی است، برابراست که این ذوق به هنربرگردد یا کارهای هنری.

موسیقی موردپسند در نزد امریکائیها بصورت عموم «جاز» است دراینکه ریشه این موسیقی چیست ودلیل بدویت آن چیست؟، سیدقطب درباره میگوید: جاز موسیقی ایست که زنگی ها بخاطر ارضاء آرزوهای بدویت خود و رغبت به شوروغوغا ازیکطرف، و تحریک غریزه های حیوانی خوداز طرف دیگرآنرا ابتکارکرده بودند، وامریکائیها زمانی از موسیقی جاز، اشباع میشوند که همانندش خوانندن بسیارغلیظ وبلندهمراه باشدوهرقدرصدای آلات و وسائل بلندشده ودرگوشها بدرجه طاقت فرسا طنین اندازگردد، به همان اندازه مردم هیجانی شده، صداهای شادباش ازهرطرف بلند میشود و کف زدنهای تندوممتدوپی در پی که گوشها را کرمیکندشروع میشود.

اما سینمایگانه هنری استکه امریکائیها بصورت درست آن را میدانندواگرچه درنواحی هنری دیگران به آنها برتری دارند.

باوجودآن دراکثریت فلمهای امریکائی بدوی بودن موضوع و بدوی بودن انفعالات مشهوداست واغلبا فلمهای امریکائی ازنوع جرمی و پولیسی یا «کوبای» است.

وامریکائیها به این بدویت وسلیقه به هنرنگریسته ولوحه های هنری رادرنمایشگاه ها وموزیم ها موردتماشا قرارمیدهند، وزیبائی طبیعت ومنظره های جادوئی کشور شانرا که خداوندبرایشان ارزانی داشته است ازهمین دید، مطالعه میکنند.

همچنان سیدقطب بدوی نگری امریکائیها رادرموزیم های هنری موردامتحان قرارداده است، طوریکه میگوید: برای دهمین بار به موزیم هنردرسان فرانسیسکو رفتم ومضمون موردامتحانم را

یکی ازتالارهای نمایش رسمها که مربوط هنرفرانسوی بود قرار دادم، اگرچه به همه رسم ها توجه داشتم، اما تنها به یک رسمی که خیلی عالی بودوبنام «روباهی درمرغانچه» یاد میشدتوجه بیشتر مبذول داشتم. وچهارساعت کامل دربرابرش نشستم که درخلال آن یکصدونه نفربه تنهائی یادو، دو نفری ویا گروه گروه که اکثرشان از دختران وپسران جوان تشکیل می دادازنزدآن رسم تیرشدند .... ازجمله آن یکصدونه نفر با دیدن آن لوحه هیچ احساسی در ایشان پدیدنیامد، تنها یکنفرکه مدت دودقیقه دربرابرآن رسم درنگ کرد. واین تجربه رادرتالارهای دیگرودرموزیم های چندشهردیگر هم تجربه کردم وبه این نتیجه رسیدم که ازجمله این تعدادبسیار زیاد، گروه اندکی اندکه ارزش این سرمایه هنگفت هنری را می دانند.

سیدقطب سلیقه امریکائیها را درموردزیبائیهای طبیعت درشهر «گریلی» موردامتحان قرارداده است طوریکه مینویسد: من مدت ششماه میشودکه دراین شهر سپری میکنم دراین مدت برای یک بار هیچکس وهیچ خانواده یی راندیدم که بنشینندواین زیبائی جادوئی رابویژه درشبهای تابستان که نسیم هم چون خواب خوش میوزد مشاهده کنند، درنزدآنها تنها رشد ونموباغچه ها وتنظیم آن اهمیت دارد، مثل تاجری که فروشگاه خودرا وصاحب فابریکه، فابریکه خودرا تنظیم بخشدوجزاین،ذائقه زیبائی دوستی، بهره گیری از زیبائی درآنها سراغ نمی گردد.

۱۲- بدویت درورزشها :

امریکائیها درمسائل ورزشی، تشویق وترغیب و آفرین گفتن قهرمانان آن هم به ادنی تر ین درجه بدوی اند. آنها دراین رابطه نه تنها بدوی بلکه وحشی اند،وآن ورزشکاری موردپسندشان قرارمی گیردکه بیش ازدیگران باخشونت، وحشت وحیوانیت بازی کند ، و اسباب خوشی شانراتنها سیلان خون ورزشکاران فراهم می کند، وبه ورزشکاری علاقه دارندکه تنها برنیروی عضلاتی اش اتکاء داشته باشدوورزشهای عالی وخوب در نزدشان ارزشی ندارد وورزشکاران آن را هم منزلتی .

درورزشهای امریکائی این بدویت بخوبی مشهوداست مثل فوتبال ویا کشتی آزادکه ازمجالس کشتی های آزاددیگرکشورها فرق داردبدویت ، وحشی گری ، لجام گسیختگی، خونین بودن وویرانگری ازمزایای بارزآن است و هیچ عرف ، نظام وقانونی درآن حاکم نیست ، کشتی گیر ، می توانددرمقابل حریفش هرچه که می خواهدتازمانیکه توانائی استفاده ازنیروهای عضلاتی اش را باحیوانیت ووحشی گری دارد، همچنان کند.

درین موردسیدقطب میگوید : تشویق تماشاچیان امریکائی که مسابقه های فوتبال رابروش خشن امریکائیش مشاهده میکنند،مانند فوتبالیست ها است.

دربازی فوتبال «پای» کدام نقشی ندارد زیرا هرورزشکار میخواهدتوپ رابدست آورده آنرا بهدف پشت کند، ورزشکاران تیم مقابل میخواهندبه هروسیله ممکن مانع اوشوندکه درجمله این وسائل: زدن درشکم، شکستن بازو وساق باخشونت ووحشت نیزشامل میشود. ومنظره تماشاچیان مسابقه های بوکس وکشتی آزاددرشور وهیجان حیوانی شان که ازمشاهده منظره خشونتبار بوجودآمده نیز قابل دقت است ، زیراآنها به قوانین واصول ورزشهای سپورتی ننگریسته بیش ازهمه متوجه خونی که جاری است ویا اعضائیکه شکسته وفریادهای که گوش کرکن است متوجه اند، وهرکس تیم موردعلاقه اش رابااین گفته ها تشویق میکند: سرش را بشکن، گردنش رابشکن،بازوهایش راخردکن، خمیرش نماو .... واین منظره هیچ مجال شک دراین نمیگذاردکه امریکائیها دارای احساس بدوی بوده، مفتون نیروهای عضلی انر وبس .

۱۳- بدویت درذوق ها ومزاجها :

سیدقطب به اداه حرفهایش راجع به مظاهربدویت درزندگی امریکائی،وبدویت درذوق ومزاج امریکائی را ، باذوق بدوی در انتخاب لباس ، رنگها ، اشکال ،

دوخت ورسمها ئیکه‌درا ن لبا س ها ا ست با بدویت درطعا م شا ن ا ز حیث نوع، شکل، تهیه و ترکیب ا صنا فش همه‌را بیا ن میکنندونمونه ها ی وا ضح آ نرا که ممثل این بدویت ا ست بطورمثا ل یا د آ وری می‌کنند « حا لا بیا ئیدرنگهای لباس ها وطعم غذا ها را موردبررسی قرار دهیم بدویت ذوق ا مریکا ئی به صورت بسیا رآ شکا رآ ن‌وددررنگها ی روشن پرزرق وبرق آ ن به خو بی متجلی ا ست ، ا گربه‌لبا سهای رنگا رنگ مردا ن نظربیفگنیم ، حیوا ن درنده‌یا پلنگی را می بینیم که پیشروی وا سکت رسم شده‌ا ست و یا فیل یا گا و وحشی ا ی را می‌بینیم که‌برپشت لبا س شخص نقاشی گردیده ا ست . ویا دختربرهنه‌ا یکه در نکتا ئی(کرا وت) مردی ا زبا لا به پا ئین آ ویزا ن شده‌ودرخت خرمائی ا زپا ئین به‌با لای کرا وت جلب توجه‌می نما ید .

شا یدبرخی مردم را جع برنگ ها ی پیرا هن زنا نه‌ا یکه‌دها تی ها درعیدبه‌تن میکنند یا عروس د ه درشب عروسی ا ش میپوشد . بخا طر بی ا رتبا طی رنگها وشوخ بود ن آ ن حرفها ی بزنند ، ا یکا ش که‌آ ن ها همرا ه‌با من پیرا هن های جوانا ن را نه‌دوشیزگا ن را درا مریکا می دیدندوبسیا را شخا ص را جع به‌خا ل کوبی ها ی سا کنا ن افریقای وسطی چیزها ی میگویندکا شکی آنهاباز وان سینه‌ها وپشت وپهلوی جو ا نا ن ا مریکا را میدیدندکه‌با چه‌خا لها ی سبزرنگی توشیح گردیده ا ست : ا ژدها ، ما رها ، دخترا ن برهنه‌و عریا ن، درختا ن، جنگلها و .... ا ینهمه‌درا مریکا ی متمدن و در دنیا ی جدیدوجها ن شگفت !..)»

سیدقطب سپس ا ز بدوی گر ی عجیب لبا سها به‌بدوی گری‌عجیبتر طعم ها ومذا قها ی آ نها آ مده می گوید : ا ما طعم ها ی ا مریکا ئیها نیزعجیب ا ست ، زیرا هرگا ه‌تویک قطعه‌دیگرقندا گربرا ی چای یاقهوه درا مریکا بخوا هی همه‌نظرها به‌تو متوجه میشودوا ین کا رتودهشت و تعجب با رمی آ ورد ، زیرا شکر و قندبرا ی ترشی وسلاته !! ا ست و نمک برا ی سیب وتربوز ! و د ر بشقا ب طعا مت یک قطعه گو شت نمکین را با جوا ری جوش دا ده‌شد ه با یک مقدا رمترشیرین شده و همرا ه‌با مربا ی شیرین مشا هد ه میکنی، وبا لا تر ا زین با غذا ی Grafy که‌ا حیا ناً روغن ، سرکه ، آ ردشوربا ی گوسفند ، سیب ، نمک مرچ، شکروآ ب تیا رشده نیز بر خوا هی خورد !!

سیدقطب درا ینجا ا زخوشمزگی ها وبذله‌ها ی را که‌دربرابرامریکا - ئیا ن بکا ربرده‌نیزیا دآ وری می کند که نما یا نگر ذوق عجیب ا مریکا ئیا ن ا ست ، به‌ا ین ترتیب که‌روزا ول با لای تربوز شکر می ا ندا زد درروزدوم مرچ تند ! که ا مریکا ئیا ن نیز به لذ ت آ ن ا عترا ف دا شته‌وا عجا ب خود را ظا هرمیکنند . سیدقطب حرفها یش را را جع به‌بدوی نگری در ذ و ق ا مریکا ئی ها چنین خا تمه‌می دهد: وبطورمختصرهرچیزیکه‌به‌ذوق نیاز منداست ، ا مریکا ئی ، ا زا ن بی بهره‌ا ست حتی درا مورا صلا ح سر هم .)»

ا دا مه‌دارد

قبایل وسیسم قبایلی در أثرجهاد درافغانستان از بین رفته وجای خود را به فرماندهان جوان داده است

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان

سرزمین خورشید

راحل

چوغلام آفتابم همه زآفتاب گویم .

نه شبم نه‌شب‌پرستم که حدیث‌خوابگویم

سپاس بیکران‌و حمد بی پایان آفریدگاری را که خورشید را آفرید . این سرچشمهٔ درخشان نیروو نور را که برگیتی و هستی جاودانه می تابد دل ظلمت ها را می شگافد و همه جا را گرما و روشنایی می بخشد.تیغه ـ های زرین این گوی تابان است که بر فراز کوه ها و د ل یخچا لها فرو می رود و از ان چشمه های خروشان آب را جاری می سازد که آب و خورشید مایه‌زندگی اند وبقای هستی.

و خراسان سر زمین خورشید است فخر الد ین اسعد گرگا نی ؛ در معنی کلمهٔ خراسان گفته است : « خراسان آن بود کزوی خورآید » و مورخان پیشین پادشاهان خراسان را ملک مشرق نامیده اند . خراسان سر زمینی که شاعر گرانقدر مشرق علامه اقبال لاهوری ، قلب آسیااش پنداشته

گلزمینی که در ان هر روز خورشید از افق خاوران سر می زند چکاد ها رامی بوسد و در مسیرسفرش به افق باختر همه جا را گرما و روشنایی می بخشد .

سر زمینی که‌چون درختی سبز و پر بار از نخستین سده ها قد بر افر ا شته و در نوای سده ها با شکوه تمام زیسته است.شکوه وجلالی که چشمها را خیره می‌ساخت و نگاه آز مند زورمندان تاریخ را به خود جلب میکرد . سر سپردگان زروزور وقدرت حریصانه چشم برین درخت پر بار و شکو فا دوخته بودند و بار ها آنرا مورد تهاجم و تجاوز قرار دادند . بدبختانه در برشهایی از زمان بر اثر بی توجهی پاسدارانش و غدر و خیانت زورمندان‌تاریخ شاخه ها یی از ان از پیکرش جدا گردید معاهده گندمک و خط دیورند چون تیشه یی بر شاخه های سبز آن فرود آمد و از گستردگی‌و پهنای آن کاست اما با آن‌هم‌پیکرهٔ سترگ‌درخت استوار و پا بر جا بود .

خراسان چه کلمه با شکوهی چه اسم‌بامسمایی نه‌تنها مطلع‌شمس که مطلع‌تمدنهاو فرهنگهای پر باروشگوفا بوده است زادگاه‌وپرورشگاه‌دانشمندان و فلاسفهٔ بزرگ و نامور که هر کدام در آسمان دانش و فرهنگ بسان ستارگان درخشان می تابند . ابن سینای بلخی ، ابومعشر بلخی ، ابونصر فارابی ، ابوزید بلخی‌ودیگران که‌آثار گرانقدروتراوشهای‌فکری شان اروپای قرون وسطی ، اروپای خسپیده در ظلمت جهل را بیدار کرد و به سوی دانش و تمدن رهنمود شد .

خراسان زادگاه عارفان ، شاعران و ادیبان بی مانند که پس از گذشت سده‌ها آثار هر کدام چونان مشعل

فروزان فرا راه نوآموزان و شیفتگان عرفان و شعر و ادب را روشنایی می بخشد. چه راد مردان ومجاهدان بزرگ ازین مشرق طلوع کرده اند. محمود غزنوی وارث ابراهیم بتشکن مجاهدیکه درفش اسلام را در سرزمین پهناور هند بردو در ظلمتکدهٔ صنم پرستی مشعل اسلام را بر افروخت. احمدشاه ابدالی که در سدهٔ هژدهم میلادی شاخه های بشکسته وخشکیدهٔ این کهن درخت را دوباره با پیکر آن پیوست و مرزهای سیاسی میهن را با مرزهای طبعی آن منطبق ساخت.

اما باشندگان سرزمین خورشید، خراسانیان سدهٔ اخیر را خواب گرانی فرا گرفته بود. عده یی چنان در شکوه و جلال گذشته غرق بودند وچنان تاریخ مشعشع میهن چشم شان را خیره ساخته بود که می پنداشتند آنچه گذشتگان در زمینه های دانش و ادب فرهنگ انجام داده اند، آیندگان را بسنده خواهد بود به ویژه پس از سدهٔ نزدهم که مجاهدان و رادمردان معرکه استقلال، بر تجاوز و استعمار نقطهٔ پایان نهادند. چنان از بادهٔ آزادی‌مست ومغرور شدند که فراموش کردندوجبروجب‌سر زمین‌شان با خون هزاران مجاهد سلحشور آزاد شده است فراموش کردند که این درخت سبز به آبیاری‌نیاز دارد وعدهٔ دیگری دستخوش سیلاب تهاجم فرهنگی غرب شدند. غربی که‌مایه‌وپایه‌همه پیشرفتهایش از تمدن و فرهنگ شرق سده های پیشین منشاء گرفت.هر چند نیاکان آزادهٔمافرزندان راستین خراسان با نیروی ایمان واراده پو لادین طلسم استعمار سیاسی فرنگ را شکستند اما غرب و استعمار جویان بیکار ننشستند و در درازای سالیان متمادی با مکر و فنهای گو نا گون به ریشهٔ معنویت و فرهنگ پر بار اسلامی ما تیشه زدند و خواستند تا ما را با دین و آئین و فرهنگ مان‌بیگا نه سازند. تعلیمات اسلامی و فرهنگی در مکاتیب به شکلی جریان داشت که جوانان پس از دوازده سال تحصیل نه دربارهٔ دین‌و آئین شان چیزی می دانستند و نه از هویت فرهنگی شان آگاه بودند.

این رویدادها و بی سرو سامانی‌ها در قسمت تعلیم و تربیهٔ اسلامی و فرهنگی امری‌اتفاقی نبود بلی طرحهایی بود بنیادی و هدفمند که زور مندان زمان و دشمنان فرهنگ اسلامی بر جامعهٔ ما و به خصوص بر مراکز آموزشی ما تحمیل کرده بودند.

خراسانیان هرچند مردم‌تهیدست‌بودند اما درپرتو خورشید عالمتاب اسلام وروشنایی خورشید آزادی در صلح وصفا وآرامش میزیستند. اما خفاشان که باخورشید بیگانه بودند و شب پرستان که‌دشمن آشتی ناپذیرخورشید بودند واهریمنان بدکردار که درپی نابودی آئین اسلام تلاش می ورزیدند، همه دست بدست‌هم دادند وبرای امحای روشنایی حق وعدالت وآزادی به‌پاایستادند ودر یک اتحاد ننگین در پی نابودی خورشید قیام کردند که‌در فرجام، این تلاشها به پیروزی انجامید زیراکه « به اتفاق جهان میتوان گرفت » و یک روز خورشید، گلگون وخون الود رخ درنقاب باختر نهان کرد.دیگر شب شده بود وشب پرستان پیروز.

پس‌ازان ظلمت بیداد وستم خراسان را فرا گرفت وتیرگی وفساد برهمه‌جا چیره گشت فضای خراسان فرو رفته درظلمت بیداد را فریادهای دردناک ستمدیدگان وقربانیان بیداد وناله‌های دلخراش آزادگان که در رثای خورشیدآزادی‌نوحه‌میکردندانباشته‌بود؛ اماهو رای‌شادی‌ونعره‌های وحشیانهٔ یی درپیروزی تیرگی اظلام و نابودی روشنایی حق وعدالت‌ازحلقوم خفاشان وشب پرستان واهریمنان بلند بود، فریاد مظلومان را در می نوردید و ونمیگذاشت که بگوش عالمیان و وآزادگان دهر برسد.

ازان روز تاامروز که نه سال میگذرد، نه سالیکه هر سالش قرنی به درازا کشید، اهریمنان متجاوز بااستفاده ازتاریکی چه‌ستم ها که‌روا نداشتند وچه خونهاکه نریختند وچه فجایع که مرتکب نشدند هرچند



خراسان زمین همواره صحنهٔ تاخت و تاز ها و غارتگری های متجاوزین بوده اما این دژخیمان روسی و نوکران سرسپردهٔ شان چنان بیداد وستم روا داشتند که در سفاکی و خونریزی ازیزیدیان وچنگیزیان پیشی گرفتند.

آری ، نه سالست که شبهای وحشت و بیداد و ظلمت استعمار بر خرا سان چیره گشته است . تجاوز گران میکوشند تاندای آزادی وعدالت را در گلو ها خفه سازند . تلاش می ورزند تا فرهنگ پربار اسلامی وملی مارا ازریشه بر کنند ودرعوض فلسفهٔ بی اساس مادیت وماده پرستی را تحمیل کنند. میخواهند سرمایه های معنوی ما یعنی دین وآیین و اخلاق وهمه ارزشهای والای اسلامی رامحو سازند . اهریمنان برآنند تا ذخایر گرانبهای مادی که دراثر بیکفایتی حکومات در دل کوه ها و صخره ها پنهان مانده و حکومات شایستگی بهره برداری آنرا نداشتند . به کشور خود انتقال دهند. آنانکه آثارگرانقدر باستانی راکه حاکی ازفرهنگ ومدنیت شکوهمند باستانی سرزمین مابود ، غارت کردند . مهمتر از همه میخواهند سرمایهٔ گرانبهای میهن یعنی کودکان و نوجوانان مارا که اسیر چنگال این تجاوزگران اند . مسخ کنند اذهان پاک ومعصوم شان را با تبلیغ فلسفهٔ الحادی مادیت زهرآگین سازند میخواهند تافروغ ایمان وعقیدهٔ اسلامی وعاطفهٔ انسانی رادر نهادشان بمیرانند و آنا ن را چنا ن بار آورند که جزبردگی وبندگی بی‌خدایان چیزی ندانند چه‌فاجعهٔ دردناکی که‌شخصیت وخصلت هزاران کودک ونوجوا ن معصوم مسلمان مطابق خواستهٔ آنان شکل گیرد و پرورش یابد. سرنوشت کودکان وجوانان وطن که‌از چنگال تجاوز گران روسی فرار نموده راه هجرت در پیش گرفتند و در ممالک ا روپایی و امریکا به سر می‌برند هم قابل‌نگرانی است .چه هزاران کودک دیگر در سر زمینهای غربی با زبان و فرهنگ وآیین بیگانه رشد می کنند فرهنگی که از هر نگاه مغایر فرهنگ و عنعنات و ارزشهای اسلامی ماست . چه خسارت جبران ناپذیری چه فاجعهٔ المناکی که‌دست بیداد تجاوز روسی بر ما ملت مظلوم تحمیل کرده است .

به یاری آفریدگار بی‌همتاوبه اثرپیکارهای نستوهانه‌مجاهدین راه‌حق و حقیقت زود است که میهن آزاد گردد شهرها و روستاهائیکه در اثر تجاوز غارتگران ویران و تاراج شده اند به سعی میهن دوستان و فرزندان شایسته خراسان دوباره‌آباد و آبادتر از گذشته خواهند شد شکست و رکوداقتصادی‌هم قابل جبران است اما دریغا که این سرمایه گرانقدر وطن نونهالان و نوباوگان ما که زنان و مردان آینده وطن ماست ، گروهی ملحد واسیرو برده بار می آیند وگروهی مجهز بافرهنگهای غربی بیگانه‌با اسلام‌و ایدیولوژیهای

بقیه در صفحه (۱۷۵)

هشدار به ملت مسلمان افغانستان

داکتر آرزوئی

مطالعه تاریخ مبارزات پیمبران و توده های مستضعف مردم نشان‌میدهد که سرسخت ترین دشمنان این‌مبارزات اشراف قوم و اداره کنندگان جامعه(چه در شکل ابتدائی و چه درسطح دولت) بوده اند و ایشان نگهدار ندگان وضع و روابط موجود نیز بوده اند و به‌مقابل اندک تحول فکری - عقیدتی جامعه واکنش و هراس فوق العاده از خود نشان داده اند و به نحوی از آنحا طرفداران تحول جامعه‌را سرکوب کرده اند. طورمثال‌مبارزات‌حضرت‌ابراهیم(ع) موسی (ع) و محمد ﷺ نشان میدهند که چسان‌نمرودیان، فرعونیان واشراف قریش در مقابل‌رسالت‌پیمبران اولوالعزم ایستادند و سدهای از جهل ، تعصب و شرک مقابل این سیلابهای توحیدی الهی برافراختند . این دشمنان رسالت و تکامل فکری عقیدتی بشر بهر سو دست و پازدند تا روابط موجود راحفظ کنند و نگذارند تا منافع استکباری‌شان از بین برود .

مردم افغانستان قبل از شرف یابی به اسلام مردم دلیر و شجاع‌بودند و سال‌ها با اجانب‌دست‌وپنجه‌نرم کردند که حماسه های ملی، گویای‌این واقعیت اند و اما اسلام‌این‌مردم‌شریف ، جنگجو دلیر و پرخاشگر را شریفتر ، جنگجوتر دلیرتر و پرخاشگر تر ساخت‌و به ارزش های الهی سرافراز گردانید و واژه های جهاد (فی سبیل الله و برای اعلای کلمة الله) و شهادت (در راه دفاع از ارزشهای اسلامی) روح مقاومت وسازش ناپذیری را در کالبد های شان دماند .

در سوی دیگردستگاه های اداری فاسد و دربار های عیاش درین سرزمین اسلامی مردم‌را زیر فشارهای‌همه جانبه خود میساختند و فضای بازجهت تنفس را نیز از مردم میگرفتند . دربار یان مفسد که در اوج سلطه شان و درزمان صلح مردم را سوار میشدند وهم هست و بود آنها را در گرو میداشتند در زمان تجاوز خارجی چون‌موشها‌به غارها میخزیدند و این ملت مظلوم‌ومستضعف را در مقابل غولان‌خارجی‌تنهامیگذاشتند و یا به خاطر حفظ منافع‌خود باآنان هم لوا میشدند و درسرکوبی قیامهای‌مردم حصه میگرفتند. طور مثال محمد خوارزمشاه با اردوی پر مصرفش که از شیره مردم‌تغذیه میکرد باورود ، چنگیز مردم خوارزم ، ماوراءالنهر خراسان و ایران را در مقابل دجالان‌چنگیزی‌تنها گذاشت و حمام خون درین‌سرزمینهای اسلامی براه انداخت .

قرن ۱۹ که قامت‌رسای‌ملت‌مازیر بارفضولی‌های شهزادگان محمد زایی‌خم خورد ، سیاه ترین دوران در تاریخ افغانستان است. این‌شهزادگان‌و امیران بخاطر تخت و تاج ، کشور بزرگ آبایی ما را پارچه کردند و همه را در کام همسایگان ریختند و مردم را در آتش خانه جنگی سوختاندند. امیر دوست محمد خان اولین مزدور انگلیس درین خاندان در راه رسیدن به تاج و تخت قسمت عظیم کشور را به انگلیسها و سکها وا گذار نمود وی برای‌سرکوبی جنبش ضد استکباری مردم کار های فوق العاده انجام داد طور مثال قبل از رسیدن لشکر متجاوز انگلیس به کابل مردم را بیدفاع گذاشت و به‌سوی‌بخارا فرار کرد همچنان در جریان قیام‌سرتا سری افغانستان اولا فامیل خود را به کابل فرستاد تا به انگلیسها تسلیم شدند و ثانیاً در اوج پیروزی انقلاب ضد استکباری‌مردم از تحت درفش مجاهدین فرار خودش را در بالاحصار کابل به

مکناتن تسلیم نمود و به هند برتانوی به اسارت رفت .

مردم کابل و ولایات مجاور آن ارتش متجاوز انگلیس را سرکوب و در بی بی مهرو به محاصره کشیدند و بعد از کشته شدن مکناتن و خروج جبری عساکر انگلیسی از کابل و نابودی همه شان تا نزدیکی های جلال آباد، . . ٤ افسر انگیسی اسیر داشتند و مردم آنها را بخاطر استرداد دوست محمد خان و فامیل وی ازهند برتانوی در قید خود نگهداشته بودند. در همین وقت مجاهدین قوای جنرال سیل را در شهر جلال آباد مثل کابل در محاصره داشتند و میرفت که اینها هم به سرنوشت شوم مکناتن دچار شوند و همچنان قوای جنرال نات در قندهار اگر در محاصره نبود لااقل قدمی از قندهار بیرون برآمده نتوانست وقوای کمکی اش بطرف کابل برای نجات مکناتن در راه کابل - قندهار باحملات چریکی مجاهدین تار و مار میشد.

در چنین شرایط حساس انگلیسها جهت جبران ناکامی سیاست زور وتهدید به سیاست تطمیع و فریب دست زدندو دنبال امیر دوست محمد خان دشمن ملت افغانستان که چندین سال مردم را در خانه جنگی مصروف داشته بود تا حکومت را در دست گرفت و با تجاوز خارجی نا جوانمردانه فرار و باز در حین قیام و پیروزی مردم خودرا به انگلیس تسلیم نموده بود ، رفتند . انگلیسها که از نابودی ۱٦ هزار انگلیس در کابل خبر شده بودند ونابودی قوای دیگری را در جلال آباد چشم براه بودند از امیر دوست محمد خان استقبال نمودند و به وی وعده سلطنت افغانستان را دادند به شرطیکه امیر دوست محمد خان از پسرش شهزاده اکبر خان بخواهد تا مجاهدین را از جهاد باز داشته و متفرق سازد و راه های تدارکاتی و ترانزیتی انگلیسها را باز گذاشته و تأمین کند تا انگلیسها یکبار به کابل بروند و بعد از آن باقوای جنرال نات از قندهار براه کابل و جلال آباد وارد پشاور گردند.

امیر دوست محمد خان مزدور انگلیس بدون خبر از اراده و پیروزیهای مردم در شرایط خیلی حساس باز هم ضربۀ محکمی بر فرق این ملت وبخاطر آرزوی همیشگی اش یعنی گرفتن تاج و تخت کابل قرار داد انگلیسی را امضاء نمود و هم از مجاهدین توسط پسرخود شهزاده اکبر خان خواستار عقب کشی نیروها از نواحی که انگلیسها بودند و هم را مسیرراههای ارتباطی شهرها .شد .

بعد از خروج انگلیسها این خائن ملی به امارت کابل رسید و مبارزین ملی را سرکوب نمود مثلاً امین الله خان لوگری را محبوس و معدوم و محمد شاه خان غلجایی را فراری ساخت .

همچنین در دوران شیر علی خان حوادث پدرش تکرار شد و این شخص نیز در زمان تجاوز انگلیس رو سوی فرار نهاد و پسرش محمد یعقوب خان معاهدۀ ننگین گندمک را با انگلیس ها امضاء نمود .

عبدالرحمن خان بخاطر سرکوب رقبای خاندانی خود و گرفتن تاج و تخت در حین پیروزی مردم و قتل عام شدن متجاوزین انگلیسی در میوند ، با انگلیسها قرار داد های را امضاء نمود و عساکر محاصره شدۀ انگلیسها را سالم از افغانستان به هند برتانوی مراجعت داد و مردم قهرمان و پیروز را با امضاء و نامه‌ها به شکست مواجه ساخت . این تنها نبود اعدام مبارزین ومجاهدین اسلامی و ضد انگلیسی توسط این شخص تصدیق دیگری است بر مزدوری و نوکر صفتی و بیگانه پرستی این امیر مستبد، چنانچه سردار جانخان را اعدام کرد و انتقام ملامشک عالم را از قومش گرفت . همچنان در جنگ پنجده عبدالرحمن خان تنها بخاطر حفظ سلطنتش حرف به زبان نراند و مردم آنجا را در مبارزه علیه روس تنها گذاشت .

در زمان امان الله خان بار دیگر در بار متزلزل و عیاش کابل با بی خبری از اراده و قوت مردم و عدم تکیه برین قوت و ترس و وحشت از ارتش جبون انگلیس درحین اوج مبارزات وخونفشانی های مردم ، آنها را امر به عقب نشینی و ترک جنگ داد و در عوض آن در راولپندی بر قرار دادی امضاء نمود که انگلیسها شکست جنگ را در آن تلافی کردند و اگر مؤرخین غربی و یا هندی اظهار میدارند که افغانها شکست خوردند و انگریز ها در هرسه جنگ بخاطر انسان دوستی افغانستان را ترک گفتند راست میگویند چه با مراجعه به اصل قرار داد های که شاهان خائن افغانستان امضاء کرده اند حالی میگردد که پیروزی از آن انگریزها بوده است .

زمان ظاهر شاه خائن و دار و دسته اش را همه مردم افغانستان با پوست ، گوشت و مغز استخوان خود

تجربه کــرده اند و تجاوزات روسها ، قتل عامــها ، بمبــارانها ، و یرانیها و اشغال افغانستان ثمرهٔ آبستنی است که ظاهر شاه آنرا از روسها برداشته بود .

با مرور و مطالعه قرن ۱۹و۲۰ می بینیم که یک عده انسانهای مزدور نظاره گر مبارزات مردم بوده اند و در اوج پیــروزی آنها را از پشت خنجــر زده اند .

امروز کــه روسها از تجاوز در افغانستان پشیمان اند ومتحمل خسارات مالی و جانی فراوان شده اند راهی می یابند تا از افغانستان نیروهای متجاوز خود را سالم به روسیه برگردانند برای این کار دنبال ظاهرخائن و دیگر فراریان و دشمنان افغ نستان وجمهوری اسلامی را گرفته انــد تا با ایجاد یــک دولــت ارتجاعی ومستبد در افغانستان هم منافع استکباری خود را تــأمین کنــند و هم مجاهدین مسلمان ما را توسط آن دولت از میان بردارنــد و از صدور انقلاب اسلامی در سر زمینهای محکــوم آسیای میانه جلوگیری کنند .

سلطنت طلبان در هرگوشه وکنار که هستند امروز نغمه استعماری روسی را زمزمه میکنند ایشان با جو سازی های فکری میخواهند مردم را به قناعت وادارنــد کــه ظاهــر شاه یــگانه منجی افغانستان است تا مــردم دست تمنا به سوی ظاهر شاه دراز کنند . ایشان مسئله و پادشاهی دوم ظاهــر شاه را در لفافه های ظاهر فریب میپیچند و به مردم عرضه میدارند تا در این لفافه ها اظهارات شانرا منطقی جلوه بدهند و از بروز عکس العمل های منفی مردم هم جلوگیری کنند .

اولاما اندیشه های سلطنت طلبانه را محکوم میکنیم و ثانیاً اظهار میداریم : در شرایطی که غولان مسلح شرق از یک سو میخواهند هست و بود این ملت را زیر سلاحهای استعماری خرد کنند و از دیگر سو دجالان غربی میخواهند اغتشاش روانی را در بین این ملت ایجاد کنند و روح آنها را بالانه های عنکبوتی شان در قید آرند ، انتخابات نوع کمونستی ویا سرمایــه داری که هر دو ضد اسلام اند بــا خواست اکثریت ملت ما که طرفدار حکــومت اسلامی انــد مطابقت نــه دارد .

ملت ما به صراحت اعلام میدارند که دنباله رو حرفهای غرض آلــود دشمنان منافقین و طرفداران سیستمهای بیمار زای شرق و غرب نیستند بلکــه با پیروی از قرآن کریم و ارشادات نبی اکرم ﷺ حکومت اسلامی نــه شرق و نه غربی را انتخاب خــواهنـد کرد و کوششگران و مدافعان اندیشه انقلابی اسلام راکه همانا مجاهدین و تنظیمهای مکتبی اسلامی اند برای برپایی این حکومت یقین خواهند نمود و دیگر با کسانیکه در غرب واسلام آباد و . . . مصروف عیاشی اند و برای شمشیر مردان مسلمان فال‌میزنند توجهی نخواهند کرد .

ظاهر شاه این شغال پیر استعمار نیز گاهگاهی از کاخ های فساد روم قوله های سر میدهد و باعث نا راحتی گوشهای ملت مسلمان ما میگردد. وی درین اواخر مصاحبهٔ با روز نامهٔ شپیگل داشت . ظاهر شاه طی این مصاحبه اظهار میدارد کــه حاضــر است در صورت خروج عساکر روسیه بــرای افغانستان خدمت کند بلی وی باز هم فال زده است تا مقدمات تجاوز همه جانبــه دیگری از جانب روسها را در افغانستان فراهم کند . وی به مردم میفهماند که این تجاوز روسی و در دست گرفتن دوباره سلطنت کابل یک موضوع عادی زندگی مردم افغانستان است و چنین اظهار میدارد : «مردم افغانستان دور از جنگ بــه زندگی عادی خود پرداخته اند» ظاهر شاه و با داران شرق و غربی اش باید بدانند که این بار مردم افغانستان بعد از نابودی متجاوزین کمونست به زندگی عادی قبلی نخواهند پرداخت ، اینبار اراده کرده اند تا با نابودی همه‌اشکال استکبار ، ارتجاع داخلی را نیز سرکوب کنند و اراده کرده اند که طلسم جادویی خاندان محمد زایی را در هم شکنند و نهاد های اجتماعی وسیاسی طاغوت و استعمار را در هم ریزند و بر ویرانه های آن جامعه اسلامی را بنا نهند .

ظاهر خائن در اخیر مصاحبه اش اظهار میدارد : «که هیچ کس حق نه دارد کلهٔ طرفــداران روسی را از تن شان جدا کنند» ظاهر خائن و دگر منابع باید بدانند که کینه و نفــرت افغانستانی ها علیه روسها و ایادی شان یک عکس العمل منــطقی روانی - وایدیولوژیک است و قتال را که علیه روسها و ایادی شان آغازیده اند همان گونه بر اساس تکلیف های اسلامی تــا

آخر ادامه خواهند داد و چنانکه به فرمان شخصی ، شاهی و دولتی نه آغازیده اند همان گونه به فرمان شخصی ، درباری و کشوری به آن انجام نخواهند داد .

اظهارات سلطنت طلبان و ظاهر شاه پاسخ مثبت است در رابطه با استخدام آنها از طرف شرق و غرب برای ایجاد دولت در افغانستان که منافع هردو شیطان را بر آورده سازند. ایدیولوگهای بورژوازی کثیف غرب سعی دارند تا ظاهر خائن را برای مردم افغانستان و جهان منحیث‌سمبول وحدت معرفی کنند و انتظار دارند که این صدا از طرف مردم افغانستان هم انعکاسی داشته باشد ولی جز درباریان سابق ظاهر شاه کسی این صدا را انعکاس نمیدهد و هم ظاهر شاه سمبول وحدت جزء‌برای تامین‌منافع استکباری شرق و غرب در افغانستان برای ملت ما نخواهد بود .

تقاضای روسها و ایادی مزدور شان در کابل مبنی بر ایجاد دولت‌غیر دشمن با روسها در افغانستان نیز یک توطئه است بعضی منابع غربی نیز به چنین تبلیغ دست میزنند تا مردم افغانستان آماده و پذیرای چنین سلیقهٔ استعماری گردند اما این منابع وروسها باید بدانند که دشمنی و نفرت ملت مسلمان افغانستان از روسها و استکبار جهانی یک واکنش بجا و منطقی است روسها وقتی مردم افغانستان را هضم نمیتوانند ، روزی ملتهای مستضعف آسیای میانه را هم برون خواهند داد و ما متیقن هستیم که انقلاب اسلامی افغانستان باید به کشورهای‌مستضعف آسیای میانه که با ما فرهنگ مشترک، زبان مشترک دین و آئین مشترک دارند ، صادر شود تا اعضای بریده شدهٔ پیکر کشور بزرگ اسلامی پیوند دوباره خورند . چیزی که درین خصوص مهم است این میباشد که‌ملت مسلمان ما باید با صبر الهی این روند مبارزات پرخاشگرانه اسلامی شان را بردوش کشند و به پیروزی رسانند و دیگر به امید صلح های کاذب و آرامیهای کاذب که فتنه های بزرگ را در پی دارند (نمونهٔ آن دوران ظاهر شاه) خود را به پرتگاه نابودی و فنا سوق نه دهند و صرف به نصرت الهی باندشیند و رضای آنرا چشم داشته باشند و به این دربار، یا مجمع بین المللی نه نگرند که همه سراب اند .

ملت ما به روسها و کسانیکه چون روسها فکر میکنند باید بفهمانند که آنانیکه دشمنی را با ملت‌افغانستان آغازیده اند حق نه دارند از ملت افغانستان توقع دوستی داشته باشند و این حق مردم و نتیجهٔ واکنش اسلامی آنهاست که دشمن را تاآخرین نقش سرکوب ، نیست و نابود کنند .

نتیجه

باید ملت افغانستان دیگر چون قرن ۱۹ درین اندیشه دست و پانزنند که استعداد گزیدن حکومت دلخواه و رهبران دلخواه و اسلامی را نه دارند بلکه باید در هر ساحهٔ انقلاب اسلامی خود را با صلاحیت فکر کنند و از میان خاکسار ها ، بی نام و نشانها و بی خانمانهای که دارای ایمان قوی به اسلام اند ، تقوی اسلامی دارند ، ضد ارتجاع و ضد استکبار اند مبارز و انقلابی اند برای خود سرپرست ها تعیین کنند تا بار دگر اشرافیون ، سلطنت طلبان و ارتجاع از خلای عدم علاقه مردم به زندگی سیاسی‌استفاده نه برند و برگردهٔ مردم سوارنه شوند و مردم را مانند قبل نه دوشند و هم طلسمی را که قرنها استبداد بوسیلهٔ آن بر مردم سوار بود بشکنند طلسمی‌که مردم را جادو کرده بود و به مردم فهمانده بود که به جز شهزادگان، اشرافزادگان با نام و نشانها و صاحبان زر دیگری نمیتواند کار یک کشور را پیش ببرد و دیگران استعداد ندارند باید این افکار شرک آلود و غیر اسلامی را برای ابد از میان بردارند و نظام‌طبقاتی اشرافی را نابود سازند .

همچنان مجاهدین مسلمان افغانستان باید تا برقراری حکومت عدل الهی و تا اطمینان و اعتمادبالای آن دولت سلاح خود را بر زمین نه گذارند و هم چنان این تشکیلات و ارتباطات مردمی و اسلامی شانرا حفظ کنند تا اگر در آینده دولت افغانستان (ولو از هر گروهی تشکیل شده باشد) نتواند از حکومت عدل الهی نمایندگی کند ، آن دولت را سقوط دهند و جهت استحکام و پایداری دولتی بر اساس حاکمیت خدا ، بکوشند .

نصر من الله و فتح قریب

زنیکه فقط از قرآن سخن میگفت

ترجمه و نگارش : لبیب

ملاک سنجش هر جریان، مکتب دین و آئین سیاسی ، مذهبی اخلاقی و فلسفی همانا دست پروردگان آن مسلک است .

و حقا دین برگزیدهٔ اسلام درین امر بجای رسیده کـه همه کس آرزوی گرویدن به آن را دارند .

و این امر از خصوصیت هـای منحصر بفرد این مکتب انسان ساز است .

چنانچه تابلو هـای مزین تاریخ همگی نمودار این حقیقت اند .

یکی از تهمت ها و برچسب های دور از واقعیت دشمنان اسلام بـه این دین جهان شمول این است که اسلام به زن حق قـایل نشده وحتی حقوق اولیه آنرا نادیده انگاشته است .

ما درینجا در صد تشریح و بـر شمردن فیزیو لوژی زن دستگاه گوارش وزایش آن و حقوق تعیین شدهٔ اسلام بزن نیستم .

چون شرح وبسط آن از توان بنده خارج بوده فقط همین قدر میگویم همهٔ آنچه را که اسلام بزن تعیین نموده برایش داده شود ، موجود دگر اجتماع انسانی یعنی مرد حتمـاً لب باعتراض خواهد گشود ؛

ما درین نوشتار برای خوانندگان یک سند تاریخی‌را تقدیم میکنیم تادیده شود کـه زن در مکتب اسلام بچه مدارج عالی انسانی می‌رسد که جزسخن خدا حرف دیگری نمیگوید.

عبدالله بن مبـارک کـه یکی از شخصیت‌های طراز اول در علم روایت می‌باشد نقل‌میکند روزی قصد دیـدار بیت الله و زیارت مسجد رسـول خـدا ﷺ را داشتم وبدین منظور سفرکردم در بین راه چشمم به یک سیاهی افتاد بعد از دقت دیدم زنی‌است پشمینه‌پوش برایش‌سلام دادم‌وگفتم : السلام‌علیکم ورحمة الله وبرکاته.

گفت: «سلام قولاً من رب‌رحیم»

گفته شود سلام از جانب پرور-دگار مهربان.

گفتم: رحمت خـدا برتوباد اینجا چه میکنی ؟

گفت: «ومن یضلل الله فلاهادی له»

هر که گمراه سازدش خدا ، پس هیچ‌راه نماینده نیست اورا، دانستم‌که راه گم کرده است.

گفتم : کجا می خواهی بروی ؟

گفت : «سبحـان الـذی اسری عبده لیلاً من‌المسجدالحرام الی المسجد الاقصا»

پاک است آنکه ببـرد بنده خود راشبی از مسجد حرام بسوی مسجد اقصی. دانستم‌که حج کرده می‌خواهد بیت المقدس برود.

گفتم : چند روز درین بیابان مانده ای ؟

گفت : «ثلاث لیال سویاً»

یعنی سه شبانه روز

گفتم : درین مـدت چـه خورده ای ؟

گفت : «هویطعمنی ویسقین»

خداوند طعام‌می‌خوراند مراومی نوشاندمرا .

گفتم : به‌چه چیز وضومیکری ؟

گفت : فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیداً طیباً»

ولیاییدآب را پس قصدخاک پاک کنید یعنی بخاک پاک تیمم کن .

گفتم اگر میل داشته باشید با من خوردنی هست .

گفت : «انی نذرت للرحمن صوماً»

هر آئینه من برای خدا روزه نذر کرده ام .

گفتمش : رمضان که نیست .

جواب داد : «فمن تطوع خیراً فهوخیرله»

پس هر که بجا آردنیکی این بهتر است اورا.

گفتم : خدا در سفر اجازه داده است .

گفت : «و ان تصوموا خیرلکم ان کنتم تعلمون»

اگر روزه بگیرید برایتان بهتر است اگر میدانید .

گفتم : چرا چنانچه من سخن میگویم صحبت نمیکنی ؟

گفت : «مایلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید»

بزبان نمی آرد آدمی سخنی، مگر نزد او نگهبانی است مهیا .

گفتم : از کدام مردم هستی؟

پاسخ داد : «ولا تقف مالیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا»

وبر پی چیزی که ترا علم برآن نیست هر آئینه گوش و چشم و دل هر یکی ازین ها پرسیده خواهد شدازو.

گفتم : به بخشید پوزش می - خواهم .

جوابم داد : «لاتثریب علیکم الیوم یغفرالله لکم»

هیچ سرزنش نیست برشما امروز، بیامرزد خدا شما را .

گفتم : آیا می خواهی درمرکب سوار شوی ؟ و ناقه را بطرفش کش کردم .

گفت : «قل للمومنین یغضوا من ابصار هم»

بگو به مردان مسلمان که بپوشند چشمان خود را .

چشم هایم بستم و گفتم سوار شو وقتی سوار شد شتر را سیاست کردم لباس پاره شد .

این آیه را خواند «ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم»

هر چه برسد به شما از مصیبت ها پس بسبب گناهی است که بعمل آورد دستهای شما .

برایش گفتم اجازه بده تا اشتر را به بندم .

پس گفت : «ففهمنا ها سلیمان»

پس فهماندیم طریق فیصله کردن سلیمان را .

ناقه را بستم گفتم سواز شو ، بعد ازینکه سوار شد چنین خواند ،

«سبحان الذی سخرلنا هذا وما کناله مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون»

پاکی خدا را که مسخر ساخت برای ما این مرکوب را و نه بودیم بران توانا و هر آئینه ما بسوی پروردگار خویش رجوع خواهیم کرد .

زمام ناقه را گرفته سرعت کردم گفت :

«واقصد فی مشیک واغضض من صوتک»

و میانه روی کن در رفتار خود و فرود آر آواز خود را .

از آیه پیروی کرده آهسته آهسته به سیر پرداختم و با صدای بلند اشعار را ترانه وار زمزمه می کردم .

گفت : «فاقرؤا ما تیسر من القرآن»

و پس بخوانید آنچه آسان باشد از قرآن .

برایش گفتم خوب اندرزم دادی.

جوابم داد: «وما یذکر الا اولوالالباب»

پند نمی گیرند مگر صاحبان خرد .

در حین رفتار گفتم آیا شوهر داری ؟

گفت : «یا ایها الذین آمنوا لا تسأ لواعن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم»

ای مسلمانان سوال مکنیدازان چیز ها که اگر ظاهر کرده شود حقیقت آنها پیش شما غمگین کند شما را ، خاموش مانده دگر لب به سخن باز نکردم تا اینکه به قافله ای رسیدیم .

گفتم این قافله از کی باشد ؟

جوابم داد :

المال والبنون زینة الحیوة الدنیا»

مال و اولاد زیبائیهای زندگی دنیا اند . با قافله یکجا شده به شهری رسیدیم .

به یکی از فرزندانش گفت: فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة

فلینظر ایها ازکی طعاماً فلیأتکم برزق منه» پس بفرستید یکی را از میان خود با این نقره به شهر پس باید که تأمل کند کدام یک از اطعمه شهر پاکیزه تر است پس بیارد بشما قوتی از آن . شخص مخاطب رفته برای من خوردنی ای آورد .

زن مذکور گفت : «کلوا و اشربوا هنیأ بما اسلفتم فی الایام الخالیة»

بخورید و بیا شامید خوردن و آشامیدن گوارا بسبب آنچه پیش فرستاده بودید در روز های گذشته .

گفتم: تا شرح حال این زن را برایم نگوئید نانتان را بزبان نمی زنم .

گفتند: او از چهل سال بدین طرف جز قرآن خواندن سخنی نگفته است .

گفتم: «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم»

آن است فضل و مرحمت خدا ، دهد آنرا هر که را خواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است .

این یکی از هزاران نمونه ومثالی برای زن مسلمان است و ثابت می سازد که زن در روشنائی دین اسلام تا عالی ترین درجه علم و عمل می رسد و در هر چیز مثال نمونه است چون در جوی که آب رفته باشد آب بازهم می رود .

و ازین نمونه ها را قرآن و حدیث زیاد بمانشان داده است ، آسیه ، هاجر، مریم ، خدیجه ، فاطمه ، عایشه رضی الله عنهن و . . .

و هیچ داستان را در اسلام سراغ نداریم که زن در آن نقش نداشته باشد . ابراهیم سر سلسله موحدین هاجر را منحیث مشاور و مونس با خود دارد. آسیه یگانه معترض دربار فرعون و شهید حق و عدالت و مبارز ضد قبطیان و آزادیخواه و طرفدار قوم محکوم بنی اسرائل و پشتیبان موسی علیه السلام ، هم چنان مبارزات خدیجه و همکاریهای مالی اش را به پیامبر اسلام، که نادیده گرفته می تواند ؟

حتی نقش زن در بزرگترین واقعه تاریخ اسلام (پیمان عقبه) کاملاً مشهود است .

پس زن در مکتب اسلام دارای همه نوع حقوق و برخورداریها بوده و می تواند همه نقش هایرا که طبیعتش برداشت کرده بتواند در صحنه زندگی بازی کند .

علم بیا موزد ، مبارزه کند ، اعتراض داشته باشد ، و تا آنجا پیش برود که جز سخن خدا حرف دیگری نگوید .

به امید رسیدن همه زنان مسلمان به حقوق انسانی شان در سایه دین پیش تاز اسلام .

حرفهای پوچ ذات ملوکانه
ازآشیانه‌های هوس وگناه
روم در افغانستان عزیز
شنونده ندارد .

شهید در اسلام

کلمه شهید در قرآن

کلمه شهید بصورت مفرد تثنیه و جمع پنجاه و پنج بار در سورت های مختلف قرآنکریم وارد شده است که در همه موارد به جز سه موضع مأخوذ از معنی لغوی کلمه شهادت است ، آن سه مورد عبارت انداز .

الف ـ در سورهٔ نساء آمده است : «و آنانیکه خدا و رسول را اطاعت‌کنند البته بـ‌کسانیکه بآنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیغمبران وصدیقان و «شهیدان» و نیکوکاران‌محشورخواهند شد و اینان (در بهشت) چقدر نیکو رفیقانی هستند» سورهٔ نساء آیه (۶۹)

ب ـ و در سورهٔ زمر آمده است و زمین «محشر» به نور پروردگار روشن گردد و نامه «اعمال خلق در پیشگاه عدل حق» نهاده شود و انبیاءوشهیدان (برگواهی) احضار شوند و میان خلق به حق حکم‌کنند . و به هیچکس ابداً ظلمی نخواهد شد» سوره زمر آیه (۶۹)

ج ـ و در سورهٔ حدید آمده است که ! و آنانکه به خدا و رسولانش‌ایمان آوردند به حقیقت راستگویان عالمند و برایشان نزد خدا أجر شهیدان است ، پاداش اعمال و نور ایمان شانرا (در بهشت) می‌یابند»سوره الحدید آیه (۱۹)

شهداً بر رأیی جمع شهید بوده و برکسی اطلاق میشود که در راه خدا کشته شده باشد .

معنی لغوی شهید :

در قرآنکریم کلمه شاهد و شهید هر دو به صیغه های مفرد ، مثنی وجمع استعمال‌گردیده و مشتق‌از شهادت‌است یعنی «خبر و حضوری را می رساند مثلا در عربی میگویند شهد الشئی فهو شاهد ای حضر ،یعنی‌حضور یافت‌طوریکه خداوند می‌فرماید «فمن‌شهد منکم‌الشهر فلیصمه» پس هرکه در یابد ماه رمضان را روزه بدارد .

همچنان در سوره نمل آمده است که ! «ما شهدنا مهلک‌اهله» ما به‌مکان ارتکاب قتل حاضر نبودیم همچنان در عربی زمانیکه می‌گویند «شهید به» هدف آنست که از آنچه با چشم‌مشاهده‌کرده خبر دهد همچنان میتوانـد مشاهـده بربصیرت نیز مراد شود طوریکه‌خداوند از برادران یوسف علیه‌السلام حکایت میکند که گفتند «ومـا شهدنا الا بما علمنا»

زیرا آنهاپدرشان‌یعقوب‌علیه‌السلام را خبردادندکه فرزندش (برادر یوسف علیه السلام) دزدی کرده و این حرف را به اساس اعتقاد خود ها گفتند نه اینکه به چشم سر آنرا مشاهده کرده باشند و این‌اعتقاد خودرا علم،خواندند چه زمانیکه دیدند «جام زرین» پادشاه از بار برادر یوسف علیه السلام برآمد در خیال آنها جزاینکه او دزدی کرده باشد چیز دیگری خطور نکرد . خلاصه اینکه شهادت بریک چیز عبارت از اخبار به آن است ، اعم از اینکه دیدن حسی باشد و یا معنوی و آن صحت و دلیل است . ابن منظور درلسان‌العرب میگوید ! شهید آن کسی را گویند که از علمش چیزی غایب‌نشود شهیدبمعنی حاضر بروزن فعیل است و فعیل از صیغه‌های مبالغه است و هرگاه علم مطلق مورد اعتبار باشد اورا علیم گویند و اگر به امور باطنی مضاف گردد اورا خبیرگویند و اگر به امور ظاهری‌مضاف شود اورا شهید گویند ابن منظور به ادامه حرفهایش‌میگوید اشتهدفلان یعنی

او شهید شد و مشاهده بمعنی معاینه «شهد شهوداً فهو شاهد» یعنی حضور بهم رساند پس او شاهد است.

در عربی که قوم شهود میگویند بمعنی حاضر است و به امرأة مشهد» زنی را وصف می کنند که شوهرش حاضر باشد از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده که به همسر عثمان بن مطعون که حنا و خوشبوئی را ترک کرده بود گفت! «أمشهدام مغیب» یعنی شوهرت حضور دارد و یا خیر؟ همسر عثمان گفت «مشهد کمغیب» یعنی شوهرش حاضر است اما به او نزدیک نمیشود مثل اینکه غایب باشد وحضور نداشته باشد

نضر بن شمیل میگوید! شهید زندهٔ را گویند ابو منصور میگوید که من گمان میبرم نضر این‌فرموده خداوند را تأویل کرده باشد که میگوید«گمان‌مبر آنانیرا که در راه خداکشته شده اند مردگان، بلکه آنها زنده اند نزد پروردگار شان رزق داده میشوند» یعنی ارواح آنها به دارالسلام زنده آورده شده است‌وارواح دیگران به روز رستاخیز موکول شده است.

ابن منظور در اخیر می گوید! شهید یعنی کشته شده در راه خدا و جمع‌آن شهداً است. سهیلی میگوید! این اسم (شهید) از شهادت و یا از مشاهده مأخوذ است پس شهید به معنی شاهدی داده شده به خوبی است طوریکه پیامبر ﷺ بالای سر کشته شدگان غزوه احد استاد شد و فرمود «هولاء الذین اشهد علیهم» آنها کسانی اند که من بروفای او شان در قیامت‌شاهدی میدهم، امکان دارد شهید از شهادت گرفته شده باشد و بر وزن فعیل به معنی فاعل باشد، طوریکه خداوند می فرماید «وتکونوا شهداً علی الناس» یعنی بر مردم‌شاهدی میدهید، اگرچه این حکم شامل همه امت محمد علیه الصلوة والسلام‌میشود اما شهیدان اولی ترین و مستحق ترین مردم به این اسم اند زیرا او شان در قرآنکریم بعد از انبیاء و صدیقین ذکر شده اند.

خداوند جل جلاله می فرماید «فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبین والصدیقین والشهداء والصالحین

و هر گاه شهید از مشاهد مأخوذ باشد درین صورت‌نیز بروزن فعیل‌بمعنی فاعل است زیرا شهید، ملکوت خدا و ملائکه اورا مشاهده و معاینه میکندکه دیگران از آن بی بهره اند. و همچنان فعیل بمعنی مفعول بمعنی‌مشاهده می‌آید یعنی ملائک شاهد قبض و عروج روح او اند، همچنان امکان دارد فعیل به معنی مفعول باشد و به معنی‌گواهی داده شده (مشهود به) به نیکوئی ها اینکه‌پیامبر ﷺ به نیکوئی‌آنها شاهداست.

و این معنی را فرموده پیامبر ﷺ تأکید دارد که زمانیکه از شهداً یاد آوری کرد فرمود (والمرأة تموت بحمل شهید) و زنیکه در حالت وضع می میرد شهید است و شهیدة نگفت.

و در عربی فعیل هرگاه صفت برای مؤنث و مذکر باشد به معنی مفعول می‌آید مثل امرأة قتیل وجریح، زن‌کشته شده و مجروح و هرگاه بمعنی‌فاعل باشد در اخیر آن «تاء مدورة» می آید مثل امرأة علیمة ورحیمة. بناء از آنچه یاد آوری گردید فهمیده‌می شود که شهید به معنی مشهود له و مشهود علیه است.

معنی واژه شهید قبل از اسلام

واژه شهید به معنی لغوی آن در اشعار و گفتار شعراً و خطبای قبل از اسلام استعمال‌گردیده وغرب‌ها درعصر جاهلی واژه شهید و شاهد را تنها در مدلول لفظی آن‌استعمال می کردند زیرا یکتن از صحابه از پیامبر ﷺ پرسید که: مردی بخاطر غنیمت میجنگد و مردی بخاطریکه یاد آوری‌شود و مردی‌بخاطر خود نمائی می‌جنگد کدام یک در راه خدا است؟ پیامبر فرمودندکسیکه‌بخاطر اعلای کلمةالله جنگ‌کند، نبرد او در راه خدا است. و این حدیث‌شریف‌خود بیان میدارد که صحابه که اکثریت او شان در عصر جاهلی تولد یافته بودند فرقی میان نبرد بخاطر یادآوری مردم و غیر آنرا نمیدانستند و این امر سبب‌شد تا آن صحابی جلیل در مورد فرق آن توضیح بخواهد و این امر به ما می فهماند که عرب ها قبل از اسلام شهید را تنها به معنی لغوی آن استعمال می‌کردند.

اسلام و انقلاب در واژه ها

اسلام عزیز بعد از ظهورش بزعلاوه اینکه انقلابی درعقیده و نظام‌های اجتماعی و اخلاقی انسانها آفرید انقلاب، و دگرگونی بزرگی را در بسا تعبیرات لغوی، واژه‌ها و طرز استعمال آنها پدید آورد و یا علی‌الاقل‌مفهوم‌آنرا تغییر داد، درمیان عربها قبلاًشایع‌بود. که: برادرت را ستمگر باشد یا ستمکش یاری رسان» اما اسلام‌اگرچه این تعبیر را برای‌عربهامنظور کرد اما درمفهومش برخلاف آنچه قبلاً از آن برداشت میشد

تغییر آورد . زیرا مدلول لفظی عبارت فوق افاده میکند که عرب برادرش را در حالیکه ستم میکند و یا بروی ستم میشود ، یاری میکند . اما اسلام یاری رساندن را در حالت ستم بغیر این طور تعبیر کرد که بایست ستمگر را از ظلم بالای برادرش منع کرد .

امام بخاری از انس رضی الله عنه روایت میکندکه گفت فرستاده خدا (ﷺ) فرمود : «انصراخاک ظالما او مظلوما» صحابه گفتند : ای فرستاده خدا در صورتیکه ظالم باشد ، چگونه اورا یاری رسانیم ، پیامبر فرمود : دست اورا از ظلم بگیرید ، و در روایت دیگری آمده است که : اورا از ظلم مانع شوید و این کاریاری به اوست . همچنان اسلام در برخی واژه‌های که درمیان عرب‌ها در جاهلیت استعمال می شد مفهوم جدید دیگر بخشید ، مثل : صلاة ، حج ، زکات و صوم ، زیرا صلاة در جاهلیت به معنی دعا بود و اسلام آنرا به اقوال و و افعال و افعالی اطلاق کرد که با «الله اکبر» آغاز یافته و با «السلام علیکم ورحمة‌الله» انجام می پذیرد .

واژه حج مطلقا به معنی قصد بود اما اسلام آنرا به قصد بیت الله الحرام با شروط خاص ، زمانهای محدود و مناسک معدود استعمال نمود .

زکات که به معنی نمو و پاکی بود اسلام آنرا به معنی آن مقدار محدود مال که ثروتمند مسلمان بالغ ازمالش که به نصاب شرعی رسیده ، اخذ و به مستحقین می پردازد اطلاق میگردد .

همچنان صوم که معنی اش مطلق «امساک» بود وشامل امتناع از خوردن وغیر آن می گردید به معنی مخصوصی آنرا استعمال کرد که آن امساک از طعام ، شراب مقاربت با زنان از طول ایام ماه مبارک صیام از طلوع فجر تا غروب آفتاب است .

شهید در اسلام :

اسلام طوریکه در مدلول برخی واژه‌ها تغییراتی آورد ، در واژه «شهید» نیز چنین تغییری را رونما ساخت وآنرا از مدلول لفظی اش که حضور ، علم یا مشاهده بود به معنی اصطلاحی آن نقل داد بناه شهید دراسلام به کسی اطلاق میگردد که در راه خدا کشته شده باشد در حالیکه برهمه مصیبت ها صبر داشته واین کار را بخاطر خوشنودی خدا انجام دهد و در جنگ بسوی دشمن متوجه باشد نه اینکه پشت به دشمن گرداند و از نبردگاه فرار کند .

ابن حجر دربخش کتابش «فتح الباری» در علت این تسمیه اسباب مختلفی را یاد آوری کرده است که از آن جمله فقرات آتی است :

الف - زیرا شهید زنده است طوریکه روح او نیز شاهد و حاضر است .

ب - در وقت خروج روح او از بدنش خداوند به آنچه بـرای او مهیا کرده است شهادت میدهد .

ج - الله و فرشتگان او ، به شهید شهادت (گواهی) جنت میدهند .

د - برای او امان و رهائی ازآتش جهنم شاهدی داده می‌شود .

ه - ملائک به حسن خاتمه او شاهدی میدهند .

و - انبیاء علیهم السلام به حسن پیروزی او شاهدی میدهند .

ز - الله جل جلاله به حسن نیت او شاهدی میدهد .

ح - او ملائکه را دروقت احتضار مشاهده میکند .

نظر فخر رازی

فخر الدین رازی در تفسیرش این معنی را که شهید در اسلام به کسی اطلاق می‌گردد که بدست کافران کشته شده باشد رد کرده است زیرا مؤمنین بسا اوقات از خداوند جل‌جلاله آرزوی شهادت را می نمایند پس معنی این آرزوی شان این است که آنها دوست دارند که بدست کافران کشته شوند و این آرزو از دیدگاه شریعت غیر جائز است . زیرا خواستن همچو کشتن از کافر ، کفراست و از خداوند طلب آنچه کفر باشد جائز نیست ، طوریکه از پیامبر ﷺ روایت شده است که : (أن المبطون شهید و الغریق شهید) از همینرو فخرالدین‌رازی ترجیح میدهد که شهید بروزن فعیل به معنی فاعل بوده و آن کسی است که به صحت دین الله تعالی گاهی باحجت و بیان و زمانی هم با شمشیر و سنان شاهدی میدهد. شهداء برپادارندگان عدل اند و خداوند در مورد شان فرموده است که ! «شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة والوا العلم قائماً بالقسط» خداوند بیکتائی خود شاهدی دهدکه جز ذات اقدس او خدائی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتاهی او شاهدی دهند او نگهبان عدل و درستی است .

و کشته‌شده راه خدا را نیز شهید میگویند زیرا او نفسش‌را در راه نصرت دین خدا بذل کرده و او عملا شهادت داده است که دین خدا حق و ماسوای آن باطل است زیرا شهید زمانیکه در

برابر کفر و کفار صف آرائی کرده و خود را در قلب دشمن میزند و جان شیرینش را در راه دفاع از عقیده اش تا مرز مرگ فدا میکند این کارش صادق‌ترین شاهد برصدق ایمان و عقیده اوست و عمل او مشاهد راستکاری او بوده و به شخص دیگری که برصحت یقین و صدق ایمانش شاهدی بدهد، نیازی ندارد.

اسلام لفظ را از معنای لغوی اش تجرید نکرده است.

اگر چه اسلام برخی واژه های عربی را از استعمالات اصلیش در موارد جدیدی بکار برده است اما معنی این کار برانیست که آن واژه بصورت کلی از معنای اصلی اش دور گردیده است. طوریکه معنی شهید حضور، علم و یا مشاهده است این معانی در مفهوم لفظ شهید در اصطلاح دینی آن واضح و محفوظ است که ما آنرا قبلاً در بحث انتقال از معنی لغوی به معنای اسلامی آن یاد آور شدیم استعمال لغوی واستعمال اسلامی این دو حکم باهم گره خورده و هر دو در لا بلای خود معنی حضور یامشاهده و یا علم راجای داده است آنهم باین تفاوت که واژه شهید در استعمال لغوی مطلق بوده از معانی فوق تجاوز نمی کرد اما این واژه در اصطلاح اسلامی، ویژه کسانی شده است که غالباً در نبرد ضد کفار برای اعلای کلمة‌الله و جهاد در راه خدا اشتراک ورزیده باشند که باین کار خود صدق ایمان و درستی آنچه را بدان ایمان آورده اند تأکید میدارند.

شهید در اصطلاح اسلامی

منبع اینکه معنی شهید را در اصطلاح دینی اش تحدید میکند، احادیث زیادی است که از فرستاده خدا ﷺ روایت شده است حافظ منذری که کتاب صحیح المسلم را اختصار نموده حدیثی را از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت میکند که در آن چنین آمده است «مرد بادیه نشینی به نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت ای فرستاده خدا مردی بخاطر غنیمت می‌جنگد و شخصی بخاطری جنگ می کند که یاد آوری شود و مرد دیگری بخاطر ریاکاری، کدام یک در راه خدا است؟ پیامبر ﷺ فرمود «من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله. کسی که بخاطر اعلای کلمة‌الله جنگ کند آن در راه خداست.

از سلیمان بن یسار رضی الله عنه روایت است که مردی از شامات به ابو هریره رضی الله عنه گفت! ای پیر مرد به من حدیثی را بیان کن که از فرستاده خدا



شنیده ای. ابوهریره گفت بلی از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود! اولین کسیکه در روز قیامت مورد داوری حق قرار می گیرد مردی است که به شهادت رسیده است او آورده می شود و از نعمت‌های خدا بدو یاد آوری میگردد او هم به آن نعمت ها اعتراف می کند سپس برایش گفته می‌شود که تو در برابر آن چه انجام دادی؟ میگوید! در راه تو رزمیدم تا شهید شدم خداوند می‌فرماید! دروغ گفتی بلکه تو بخاطری جهاد کردی که بگویندت جرأتمند است و چنین هم گفته شد سپس امر میشود تا اورا به روی کش کنند و در جهنم اندازند......

از قتاده روایت است که فرستاده خدا ﷺ برخاستند و برایشان از جهاد در راه خدا یاد آوری کرده و ایمان به خدا را بهترین کار ها خواندند مردی برخاست و گفت، ای فرستاده خدا هرگاه در راه خدا کشته‌شوم آیا گناهانم بخشیده میشود؟ پیامبر ﷺ برایش فرمود «نعم ان قتلت وانت صابر، محتسب مقبل غیر مدبر» بلی اگر تو کشته‌شوی و در حالیکه شکیباباشی و این عمل را بخاطر طلب ثواب و آمرزش خدا انجام دهی و در نبردگاه در حال پیشروی کشته شوی نه درحالیکه پشت به دشمن گردانی (حالت گریز) سپس پیامبر ﷺ برایش گفت چه گفتی؟ آن مرد گفت اگر در راه خدا کشته شوم گناهانم بخشیده میشود؟ پیامبر ﷺ فرمود! «نعم وانت صابر محتسب مقبل غیرمدبر و اضافه کرد که «فان جبریل قال لی ذلک» جبرائیل علیه سلام برای من چنین گفته است.



امام شهید حسن البنا

دعوت اسلامی

ترجمهٔ : ع «همتی»

منزل ما دور است :

امام شهید به ادامهٔ نوشته‌های خود می‌فرماید : من امیدوارم که خداکند این کلمات پی‌درپی جهت بیان دعوت جمعیت اخوان هدف آنها را براورده ساخته وراه رابرایشان روشن نموده باشد اگرچه تاجائیکه ممکن بود مانتوانستیم از عهدهٔ بیان آن برایم. باوجود آنهم جهت تحقیق بیشتر دربارهٔ مجدوعظمت اسلام سخنان بسیار طولانی را برای برادران مسلمان به مثابهٔ همین کلمات ادانموده‌ایم که خوانندگان محترم تحت عنوان «الی ای شیء ندعوالناس» مطالعه خواهند فرمود .

تمام مسائل مهم را برایشان بوجه نیکورسانیدیم وایشانرا ازنگاه فهم نیزمتوجه ساختیم حتی اینکه ازگفتگو بخاطر رسیدن به آرمان وهدف قناعت آنها رافراهم آوردیم . باوجود همین فعالیت ها بازهم رسیدن به موفقیت دوراست ومرض طاعون مخرب درمنطقه قوی است باندازهٔ یکه درقلوب ناامیدی سرایت کرده ودر نفوس یاس مستولی می‌شود . حتی خوانندگان محترم در نفوس شان احساس نمی کنند که گویندگان قبلی آنرا یافته بودند .

امام می گوید : من دوست دارم اینکه این آرزو در دلهازنده باشد که انشاالله .خداوند (ج) مسلمانان را پیروزمی گرداند زیراهمه امورتماماً مربوط به خداوند است . وی می‌فرماید که مااین موضوع را درچهارنظر دوایجابی ودوسلبی خلاصه می کنیم .

اولاً دونظر ایجابی قرارذیل است.

۱ ـ نظریه اجتماعی وفلسفی :

علماءمی گویند که حقائق امروز خوابهای دیروزبود وخوابهای امروز حقائق فردامی باشد حقیقتاً این نظرایست که واقعیت آنراتائید می کند . دلیل وبرهان آنرا قوی می‌سازد . بلکه این محوربرای کمال وپیشرفت انسان است مثلاً بسیار چیزهای بود که درسابق ازآن انکار می کردند اما بعداً آنهارا کشف واختراع نمودند وعلم آنرااثابت ساخت . امثله دراین باره ازحدزیاداست به نسبت اطالت موضوع نمی‌خواهیم آنها راذکرکنم .

(۲) نظریهٔ تاریخی:

امام شهید حسن البنا می گوید : تمام حرکات ملت‌ها درابتداضعیف بود یعنی ازضعف شروع شده است به‌نظر انسان طوری وانمودمیشد که کامیابی این انقلاب یاحرکت بکلی محال است . مگر باوجود آن تاریخ برای‌ما ثابت ساخت که صبر ـ استقامت ـ ثبات وبرد باری ایشان همین حرکت ضعیف راپیروز گردانیده است .

مثلاً جزیرةالعرب درابتدا یک جزیرهٔ خشک وبی‌حاصل بود که سرامسرآنراشرک فراگرفته بود بعداً ازهمان جا نور ومعرفت روئیدوازآنجا سیطرهٔ

سیاسی و اسلامی آن به دیگر کشورها نفوذ کرد .

مثال دیگر آن اینکه حضرت ابوبکر صدیق (رض) شخصی بود بسیار حلیم ورقیق القلب اما در حصهٔ کسا نیکه ازدادن زکوة سرباز زدند در یکروز یازده لشکر را مهیا ساخت. طاغی ها را سرکوب و اشخاصیکه در راه خداوند (ج) درست رفتار نمی کردند راهنمائی درست فرمود وزکوة را از ایشان حصول کرد .

مثال دیگر آن اینکه یک گروه کم یعنی اولادعلی و عباس با وجود کم بودن شان البته به همت والادرظرف چند ساعت قدرت رانگرفتند ؟ بلکه گرفتند « خلافت ازخاندان اموی ها به خاندان عباسی ها انتقال یافت » .

مثال واضحی درزمان صلاح الدین ایوبی رخ دادکه در برابر این رادمرد بیست وپنج نفر ازملوک باتمام قواوقدرت خودجبهه گرفتند اما به فضل خداوند(ج) وبه همت عالی آنها بیت المقدس را ازدست اروپایها آزادساخت . البته این مثال ها درتاریخ سابق گذشته است ، هرچه در تاریخ جدیدهم مامثال های داریم که حرکت ها درابتداءً ضعیف بودند باوجودآن کامیابی نصیب آنهاشده است مثلا : ملک عبدالعزیز آل سعود تبعید شد واهل آن بندی ومملکت ازدست شان رفته بود . ایشان توسط بیست وچندنفر ملک خودراآزادساختند بعدآسامی بینیم که همین سرزمین ازجملهٔ ممالک اسلامی گشت وهمان بزرگی وعظمت آن تقریباً اعاده شد . وهمچنان (هتلر) بابسیار قوای کم قیام کرد تا اندازهٔ لازم بود به پیروزی رسید. بناء مانبایدنا امیدباشیم خداوند (ج) باصبر کنندگان یار ومدد گاراست .

ثانیاً دونظریه شبلی :

نظریات شبلی نتیجه را بعینها بازگو میکند وباعث بیداری قلبها و عمل کردن باآن میگردد . دو نظریه ذیلاً ذکر می شود .

۱ - راه مبارزه فرضاً هرقدر طولانی هم شود درین جا دیگر هیچ راه درست دیگری درتغییراین نهضت وجود ندارد صحت این نظریه را تجربه ثابت نموده است این واجب اولیست که انسان مقاومت کند .

۲ - کسیکه درین راه مبارزه میکند فقط بخاطر اداء فریضه بوده و منظور بعدیش نیل به ثواب آخرت میباشد . درنهایت امر می خواهد به مردم فائده برساند . شخص اگر کار کرد فریضه را اداکرده و ثواب را بدون شک کمائی نموده ز مانیکه شرائط را آماده بسازد . درین حالتنها افاضهٔ خیر باقی خواهد ماند و او هم مربوط به خداوند تعالی است .

فرضاً اگر همین شخص ازفرصت استفاده نکند ودست به مبارزه نزند گناه تقصیر متوجه او شده واجر جهاد را هم از دست داده و از فائده رسانیدن به مردم نیز محروم می شود. پس کدام ازین دو طبقه بهتر است ؟

قرآنکریم این موضوع را به صراحت بیان کرده می فرماید :

« لم تعظو ن قوماً الله مهلکهم او معذبهم عذاباً شدیدا. قالوا معذرة ال ربکم ولعلهم یتقون. فلمانسوا ما ذکروا به انجینا الذین ینهون عن السوء واخذناالذین ظلموبعذاب بئس بماکانو یفسقون» اعراف آیه ۱۶۵

« چرا قومی را پندی دهیدکه خداوند(ج) هلاک آنها را می خواهد یا می خواهد که آنانرا عذاب سخت دهد ؟ گفتند ! این پند دادن باعذر ما بسوی خداوند (ج) در کار ایشان است وشاید آنان از خشم خداوند و از عذاب او بپرهیزند .

چون پند ها را که به ایشان داده شده بود فراموش کردند و بگذاشتند ، ما آنانرا که از فسادنهی می کردند رهانیدیم و نجات دادیم وآنان که ستم کردن به بدترین عذاب به سبب فسقی که داشتند گرفتیم !

تشکیل ملت آزاده:

امام شهیدمی فرماید : هرملت که پیروز می شود تا پیروزیش پنج مرحله را می گذراند .

۱ - حالت ضعف - درین باره قصه حضرت موسی (ع) را مثال

می آورد و آن اینکه فرعون ملعون
یک سلطان جبار و متکبری بود که
بنده های خدا (ج) را به بندگی خود
گرفته وآنهارابه استضعاف کشانده بود،
وایشانرا به حیث خادم و غلام و
برده استخدام می نمود. بعداً خداوند
(ج) چنان اراده کرده که این ملت
مستضعف را از چنگ آن ظالم نجات
بدهد. و آزادی ازدست رفته، کرامت
غصب شده وعزت ضایع شده شانرا
دوباره اعاده کند. درین جا بود که
دور مقابل این جابرطفل شیر خواری
چون حضرت موسی (ع) را پیدا
کرد چنانچه خداوند (ج) می‌فرماید.

«نتلوا علیک من نبإ موسی وفرعون بالحق لقوم یؤمنون. ان فرعون علا فی الارض وجعل اهلها شیعا یستضعف طایفة منهم یذبح ابناءهم و یستحیی نساءهم انه کان من المفسدین. ونرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض»

بر تو ای محمد(ص) ازخبر وکار موسی وفرعون براستی «چنانکه بوده»، مرگروهی که ایمان می آورند می‌خوانیم. فرعون در زمین مصر از اندازه خود بیرون شده ومردمان را گروه گروه زبون گرفته بیچاره‌گان را به بیکاری، پسران آنان را گلو می‌برید ودختران و زنها را برای کنیزی زنده می گذاشت چه او از تباه‌کاران وبدکاران بود. ما می خواهیم بر کسانی منت و سپاس گذاریم که بیچاره و ضعیف گردانیده شده بودند در زمین وآنانرا پیشوایان (پادشاهان و پیمبران) کنیم وآنان را وارث پادشاهی فرعون قرار دهیم.

یعنی التزامات آن ملعون آن بود اما اراده ما این بود که ضعفا را قوی و فرومانده‌گان را سرافراز گردانیم وقومی را که فرعونیان غلامان ذلیل ساخته بودند برسرآنها تاج امامت دین وسرداری دنیابنهیم موضع را از ظالمان و متکبران خالی ساخته وزمین را بدست آن قوم مظلوم وستم رسیده آباد سازیم و با سیادت دینی حکومت دنیوی را نیز باین قوم مظلوم ومقهور بسپاریم.»

۲ ـ مرحلهٔ زعامت:

بعد از مرحلهٔ ضعف مرحلهٔ زعامت به میان می آید، ما مشاهده می کنیم که خداوند (ج) به لطف و عنایت خود حضرت موسی (ع) را به زعامت رسانید. ظلم و استبداد فرعون را از وی دور نمود. حضرت موسی (ع) حریت از دست رفتهٔ خود را دوباره اعاده کرد خداوند (ج) مشکلات رسالت را برایش آسان ساخت و ملت مظلوم او را از چنگ ظالم خلاص کرد. ملت مملو از ایمان و یقین کامل به زندگی خود ادامه دادند.

از فرعون لعین خواسته شد تا برای ملت مذکور آزادی بدهد و کرامت آنها را دوباره اعاده نماید و به موسی (ع) ایمان بیاورد و از او متابعت کند. این محکومیت را قرآنکریم چه زیبا بیان میکند: این نعمتی بود که تو آنرا بالای بنی اسرائیل به عبادت قبولاندی ای جابر و مستبد آیا آنها بنده های خدا نیستند که تو آنهارابندهٔ خود ساخته اید.

حضرت موسی (ع) برای فرعون گفت که تو این ملت بیچاره را به عبادت خود مجبور ساخته و ایشانرا حقیر شمرده وقوم مرا اهانت نمودی این یک پیغام آسمانی بود که ز دهن مبارک نبی کریم (ع) صادر اشد و عرش جبابره را به تزلزل درآورد و شأن وشوکتش را از بین برد.

« فاتیا فرعون فقولا انا رسول رب العلمین ان ارسل معنا بنی اسرائیل قال الم نربک فینا من عمرک سنین. و فعلت فعلتک التی فعلت و انت من الکافرین. قال فعلتها اذاً و انا من الظلمین. ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین.

« پس بیائید بر فرعون وبگوئید:

ما فرستادهٔ پروردگار جهانیانیم و میگوئید که بنی اسرائیل را آزاد کن و با ما گسیل دار. فرعون پس از دیدن آنها گفت: ای موسی آیا ما تو را

میان خود در کودکی نپروردیم ؟ و ایا تو چند سال از عمر خود را در میان ما نگزرانیدی ؟ و کردی کرده خویش راو توبه نعمت من از نا سپانی.

گفت : آنچه گفتی کردم (وقتی میان شما بودم) و در آن وقت من از نا آگاهان بودم . تا آنکه من ازمیان شما گریختم ، چونکه از شماترسیدم، پس آن پروردگارم به من دانش بخشید و مرا ازپیغمبران کرد و (بتر فرستاد).

۳ ـ مرحله کشمکش ومقابله:

درین مرحله کشمکش میان حق و باطل را مشاهده می نمایم ومی بینیم که چگونه اهل حق با حوادث صبر میکنند روسا یشان آنها رابه بردباری استقامت و آرزو های نیک و خوش آیند ترغیب می‌نمایند . حتی هیچگونه مستی را در دلهای شان احساس نمی کنند . طوریکه خداوند (ج) می فرماید :

« وقال الملأمن قوم فرعون أتذر موسی وقومه لیفسدوا فی لارض ویذرک والهتک قال سنقتل ابنائهم ونستحیی نسائهم وانا فوقهم قاهرون قال موسی لقومه استعنوا بالله واصبروا ان الارض یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین .

« باطل در آن هنگام که شکست می خورد ، از پشت سر در می آورد و خنجر می زند . اطرافیان فرعون که ضربت شکست بر جانشان رسیده بود ، به حربهٔ نیرنک دست زدند و گفتند !:

آیا موسی و قومش را می گذاری که در زمین تباهی کنند و تو و خدایانت رارها کنند؟» واین خودسخنی است که همهٔ اطرافیان نابکار در هر دورهٔ طغیان و گردنکشی چنان سخن می گویند خواندن بخدای یگانه تباهی کرد ن بر زمین است ، از آن جهت که همچون صیحهٔ ایست که پایه های ستمگری راسست می کند و دولت گردنکشان را تهدید می کند .

این دعوتی است برای آزادشدن از بندگی زمین با هر چه در آنست وآنچه پایه و مایهٔ بندگی می شود ، دعوتی است برای آنکه آدمی ازبندگی نیرو و قدرت و مال وآرزوها و شهوت‌ها برهد . دعوت بحکومت خدایی است که در برابر او نا توان و گردنکش و فرمانبردار و فرمانروا و دارا و نادار و نژادها و زبانها و رنگهای گونا گون با یکدیگر برابر است اگر بنا باشد دعوت بخدای یگانه کار خود را بکند و آزادی مطلق و مساوات بدون شرط میان مردم بر قرار شود دیگر برای سر کشان و دنباله های ایشان چه خواهد ماند ؟

اگر نتوانند مردم را با شوکت و قوت خویش بتر سانند و با مال و جاه بفریبند و با دام آرزو و شهوت بندهٔ خویش سازند ، دیگر برای آنان چه چیز باقی می ماند ؟

چون چنین می اندیشند ، ناچار دعوت بخدای یکتا جز فساد و تباهی در زمین چیزی نخواهد بود آنگاه است که این دعوت عنوا ن ماجرا جوئی پیدا می کند که باید سرکوب شود ، و تمردی است که نباید بی کیفر بماند !

اینجا ست که سر چشمهٔ خطر آشکار می شود . یکتاپرستی همچون سر دو راهی‌است که‌بندگی و آزادی در آنجا از یکدیگر جدا می شود گرد نکشی و گرد نکشان در پناه شرک می توانند زندگی کنند ، وبنام خدایان گردن افرازند و خود را در تاریکی بت پرستی و افسانه ها و پندار های که همراه آنست پوشیده نگاه دارند . چون پای یکتا پرستی بمیان آید ، دیگر همه در برابر خدا یکسانند و نیرو جستن از خدا مایهٔ آرامش دلها می شود و ناتوانان نیرو می گیرند و آنگاه برای شکوه و مال و جاه ارج و ارزشی نمی شناسند .

چنین بود که قوم فرعون با این اشارهٔ خود که وی و آنان خوب معنی آنرا می فهمیدند او را از عاقبت کار ترسانیدند و تیر شان به هدف خورد و نتیجهٔ خود را ببار آورد فرعون که ترس او را فرا گرفته بود از جای جست و لباس جبروت و

نیرو مندی بر روی پیراهن ترسناک خویش پوشید ، و چون نمی خواست به حقیقت شکست خویش خستو شود از گناهکاری و زشتکاری قوت و مدد گرفت و گفت: «سنقتل ابناءهم و نستحی نساءهم و انافوقهم قاهرون»
اگر فرعون در عقیدهٔ که داشت نیرویی وا قعی می دید که می توا ند در برابر دعوت تازه ایستادگی کند ، هرگز برا ی دشمنی با آن نیرو ی مادی متوسل نمی شد . اگر احساس می کرد که خود بر حق است ، هرگز در صدد آن بر نمی آمد تا آتش خشم خویش را بر مردی که جز حق چیزی در اختیار ندارد فرو ریزد . و نیز اگر می دانست که جاه باطل و تسلط نا روا و مسالح شخصی وی با پیروزی عقیدهٔ تازه بر قرار خوا هد ماند ، هرگز در برابر آن بدین گونه ایستادگی نمی کرد . وی از آن جهت بتوهٔ خویش موسی و قوم او را تهدید کرد و آشکا را وعید داد که بگناه بزرگ دست خوا هد زد ، که می خواست از شخص خویش و جاه و مقام و مصالح و وضع باطل خود که به هیچ جاه بند نبود دفا ع کند در همه آنچه می گمت و می خواست بکند ، به حق و روان کردن حق تکیه نداشت ، بلکه همهٔ اعتماداوبه نیروی مادی و جبروت باطل خویش بود!« وانا نوقهم قاهرون»..
چنین است راه و رسم طغیان که در هر زمان و هر مکان چنین بوده و چنین خواهد بود ، و میان اسباب کاری که این روز ها بکار می برد با آنچه پیش از ده ها قرن قبل از این بکار می رفته تفاوتی وجود ندارد .

فرعون و پیروان او را بحال خود رهامی کنیم که با یکدیگر برای کار بدرای و چرت بزنند،پرده درین‌جا فرو می افتد بی آنکه قرآن از اینکه فرعونیان اندیشهٔ بد خود را بکار بسته باشند سخنی گفته باشد ، بار دیگر پرده بالا می رود و صحنهٔ دیگر داستان آشکار می شود . و از آن بر می آید که فرعون در گردنکشی‌خود پیش رفته‌است . درین‌صحنهٔ‌موسی(ع) را می بینیم که به قو م خو د سفارش می کند که آزمایش را تحمل کنند و بر بلا شکیبا شوند و از خداوند (ج) درین برد باری یاری جویند . بآنان مژده میدهد که زمین از آن خداوند است و آنرا به هر کس از بندگانش بخواهدبمیراث می بخشد، و سی گوید که پایان نیک برای کسانی است که از خداوند می‌ترسند و از هیچ کس دیگر جز او باک ندارند . قوم موسی (ع) از رنج و آزاری که پیش از وی و در زمان وی بر آنان فرو ریخته بود شکایت سی کنند ، و موسی در الدرز و سفارش های خود پیش می رود و امید پیروزی و جانیشینی‌درزمین را پس از نیستی دشمن گردن کش با ایشان می دهد :

درین جاست که‌حضرت‌موسی(ع) بر ا ی قو م خو د گفت : از خداوند مددگیرید . . .

سیاق قرآن در اینجا منظرهٔ آزردن و شکنجه کردن را آشکار نساخته و و به آنچه فرعون پیش از آن‌گفته بود « سنقتل ابناءهم ونستحیی نساءهم » اکتفا کرده است . این بر مأست که از این گفته چنین در یابیم که سفارش موسی (ع) بقومش برای آن بوده است که ایشان را برای پذیره شدن سختی و عذابیکه چشم برایشان است دلیر کند ، یا برای اینکه آن قوم را بر مصیبتی که عملاً بر سر ایشان فرود آمده شکیبا سازد . بآنان بصورت شائیسته سفارش می کند که تنها با خدا تکیه داشته باشند و تنها از او یاری جویند تا در تحمل سختی و بد بختی برد بار شان سازد . آنگاه با مژدهٔ رهائی دلداری شان می دهد و در اخیر می گوید . که پایان و عاقبت کار برای کسانی است که از خداوند (ج) می ترسند . و جز از او از دیگر بیم نداشته باشند تضمین شده است . کسیکه از جز خدا هر کس و هر چه و با هر نیروئی که باشد بترسد ، متقی و پرهیز گار نیست دلی که با چنین ترسی آلوده باشد

بقیه در صفحهٔ (۱۷۷)

ترجمه ونگارش :
استاد ابو نجیب الرحمن

جنایات وحدود

مستحقین قصاص :

از نگاه امام مالک عصبه حق استیفای قصاص را داشته و زوج ـ برادر اخیافی و جد مادری مستحق استیفای قصاص از جانی نیستند. امام موصوف در عصبه هم ترتیب میراث را مدار اعتبار قرار میدهد بدین معنی که حق استیفای قصاص اول از پسر و پسر پسر و بعد از پدر ، جد و . . . . . میباشد .

به نزد امام مالک زن هنگامی مستحق اخذ قصاص میشود که از جمله ورثه بوده و مساوی او عصبه موجود نباشد . بنزد امام ابوحنیفه ، امام شافعی و امام احمد مستحق استیفای قصاص کسانی اند که مال مقتول به ایشان میراث بماند و از جمله ورثه بشمار رود برابر است که زن باشند و یا مرد .

تعداد مستحقین قصاص :

در صورتیکه اشخاص مستحق استیفای قصاص بیش از یک نفر باشد همه ایشان یا کبیر و بالغ هستند و یا در جمله ایشان صغیر و یا مجنون و دیوانه وجود خواهد داشت و هم چنان امکان دارد که همه اشخاص موصوف حاضر باشند و یا برخی حاضر و برخی دیگر غائب باشند در صورتیکه همه اشخاصیکه حق استیفای قصاص را دارند کبیر و عاقل و حاضر باشند هر کدام ایشان ولایت استیفای قصاص را داشته اگر یکی از ایشان جانی را به قتل برساند تمام مستحقین بحق خود در قصاص می رسند با وجود این فقهأ شرط میگذارند که باید مستحقین قصاص قبل از استیفای آن یکنفر را از میان خود انتخاب نمایند تا قصاص را اخذ نماید و هم چنان باید همه ایشان قبل از استیفای قصاص حاضر باشند چه احتمال دارد که یکی از ورثه عفو نماید که درینصورت عفو او سبب سقوط حق دیگران در قصاص میگردد .

اگر کلیه مستحقین استیفای قصاص کبیر نبوده بلکه برخی از ایشان صغیر و یا در میان شان دیوانه و مجنون وجود داشت و یا بعضی شان غائب بودند در چنین حالت امام ابوحنیفه و امام مالک حق استیفای قصاص را برای ورثه کبیر داده و تطبیق حکم قصاص را تا کبیر شدن صغیر و صحت یاب شدن مجنون معطل قرار نمیدهند و دلیل شان گفته حضرت علی کرم ـ الله وجهه است که بعد از زخمی شدن وسیله این ملجم به امام حسن فرمودند . (اگر خواستی او را بقتل برسان و اگر خواستی او را عفو کن و اگر عفو کنی برای تو بهتر خواهد بود) امام حسن جانی مذکور را بقتل رسانید در حالیکه در جمله ورثه حضرت علی « رض » صغیر هم وجود داشت و استدلال از این قول حضرت علی « رض » بدو طریق میشود :

اول ـ

فرمودهٔ حضرت علی که امام حسن را بین قتل و عفو جانی مخیر ساخت و به قید بالغ شدن صغیر اشاره نکرد .

دوم ـ

اینکه امام حسن جانی را بقتل رسانید و منتظر بالغ شدن صغیر نماند و همه این رویداد ها در حضور صحابه صورت گرفت و هیچ کس به مخالفت آن نپرداخت .

اما در صورت وجود شخص غائب در جمله ورثه از نگاه امام ابوحنیفه و امام ـ مالک باید استیفای قصاص تا عودت شخص غائب به تعویق انداخته شود چه امکان دارد که شخص غائب از حق خود در

قصاص عفو کرده باشد و ورثه حاضر از عفو او بی خبر بوده و جانی را که نظر به عفو شخص غائب قصاص از وی ساقط میشود به قصاص برسانند .

امام‌شافعی و امام‌احمد به شمول امام ـ ابویوسف و امام‌محمد میگویند که اگر مستحقین استیفای قصاص بیش از یکنفر باشند برخی از ایشان بدون استیذان دیگران حق استیفای قصاص‌راندارند و در صورت وجود صغیر ، مجنون و غائب در جمله ورثه انتظار برده میشود تا صغیر کبیر مجنون صحت یاب و غائب حاضر گردد زیرا از نگاه ائمه موصوف قصاص حق مشترک ورثه بوده ـ استیفای آن قبل از اتفاق همه ورثه جواز ندارد .

و در اینکه آیا تا حاضر شدن غائب و بالغ گردیدن صغیر و صحت یاب شدن مجنون جانی آزاد میباشد و یا در زندان بسر میبرد همه فقها اتفاق نظر دارند که باید جانی زندانی شود زیرا اگر جانی آزاد باشد امکان فرار او در میان بوده درین صورت حق ورثه ضایع خواهد شد .

باید تذکر داد که باوجود از دیادشماره مستحقین استیفای قصاص تنها یکی از ایشان که قصاص را به خوبی اجراء کرده میتواند به نمایندگی از دیگران جانی را به قصاص می رساند و اگر در میان ورثه کسیکه قصاص را بصورت بهتر جاری کند وجود نداشت و یا ورثه به این توافق نظر نرسیدند که یکی از ایشان جانی را قصاص نماید درین صورت شخصی ازطرف والی و یا حاکم مامور به تنفیذ قصاص میگردد و اگر از طرف حکومت شخصی برای اجرای این عمل مؤظف شود و در برابر آن از خزانه دولت معاش اخذ کند کدام مانعی در میان نیست .

چون از شرائط استیفای قصاص عدم تجاوز بر جانی و تعذیب او بوده از این رو لازم است که قصاص زیر نظارت قوه اجرائیه صورت گیرد .

عدم‌تجاوز در‌استیفای قصاص بغیر جانی :

فقهای شریعت اسلام در استیفای قصاص شرط میگذارند که نباید بر غیر قاتل تجاوز صورت گیرد پس اگر زن حامله محکوم به قصاص شود تاوقت وضع حمل حکم قصاص بر او جاری نمیگردد زیرا خداوند بزرگ به عدم اسراف در قتل حکم کرده و فرموده است (فلایسرف‌فی‌القتل) و همچنان از پیشوای اسلام حضرت‌محمد (ص) روایت شده است که فرموده اند (اذ اقتلت المرأة عمدالم تقتل حتی تضع ما فی بطنها الا ان کانت حاملاً و حتی تکفل ولد هاوان زنت‌لم ترجم حتی تضع ما فی بطنها و حتی تکفل ولدها) (هنگامیکه بکشد زنی شخصی را قصداً اگر حامله باشد تا وقت وضع حمل و تا وقتیکه طفل خود را پرورش کند کشته نشود و اگر زنا کند سنگسار نشود تا وقتیکه وضع حمل کند و تا هنگامیکه پرورش دهد کودک خود را) همینطور رسول‌اکرم(ص) بزن غامدیه که به عمل نا مشروع زنا

پرداخته بود فرمودند (ارجعی حتی تضعی مافی بطنک فلماوضعته قال‌لها ارجعی حتی ترضعیه)

ترجمه ـ باز گرد تا وقتیکه وضع حمل نمائی هنگامیکه وضع حمل کرد برایش گفت باز گرد تاوقتیکه او را شیر بدهی.

قاعده عمومی در قصاص اینست که بغیر جانی تجاوز صورت نگیرد ازاینرو زن حامله تاهنگامیکه وضع حمل ننماید و در صورت پیدا نشدن مرضعه و دایه تا وقت جدا شدن کودک از شیر قصاص بر او جاری نمیگردد درین مورد قوانین وضعی نیز با شریعت اسلامی مشابهت داشته و تنفیذ حکم اعدام زن حامله طبق قوانین وضعی تاوقت وضع حمل آن به تعویق انداخته میشود .

ماده ۱۳م قانون اجراات جزائی افغانستان میگوید . هرگاه محکوم علیه بمرگ زن حامله باشد تطبیق مجازات او تا دو ماه بعد از وضع حمل معطل قرار داده میشود .

چگونگی استیفای قصاص :

امام‌ابوحنیفه بدین نظریه است که جانی تنها وسیله شمشیر قضاء میگردد ولو اینکه مجنی‌علیه را وسیله شمشیر و یا دیگروسایل قاتله به قتل رسانیده باشد زیرا رسول‌اکرم (ص) فرموده اند (لاقودالا بالسیف) ترجمه قصاص نیست مگر به شمشیر .

امام‌مالک و امام‌شافعی بدین نظریه هستند که قاتل سزا وار آنست وسیله آنچه که مجنی‌علیه را کشته است قصاص شود پس اگر مجنی‌علیه را وسیله شمشیر کشته او هم با شمشیر کشته میشود زیرا خداوند فرموده است . (فمن‌اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم) « هر کسیکه با شما تجاوز کرد شما جزای او را همانطوریکه بر شما تجاوز نموده است بدهید » و اگر مجنی‌علیهٔ را وسیله تحریق . پائین انداختن از جای بلند . ندادن نان و آب وغیره بقتل رسانیده باشد ولی مقتول میتواند همانطور از قاتل قصاص بگیرد مگر اینکه فعل نامشروع باشد چنانچه خداوند متعال میفرماید (وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم) ناگفته‌نباید گذاشت‌که از امام‌احمد در زمینه دو نظریه روایت شده است که طی یکی آن با امام ابوحنیفه همفکر بوده و ضمن دیگری با

امام‌شافعی و امام‌مالک هم نظر است .

آیا استیفای قصاص وسیله آلهٔ که نسبت به شمشیر زود تر قاتل را هلاک میسازد جواز دارد و یا خیر ؟

اصل در اختیار شمشیر آله اخذ قصاص اینست که شمشیر بدون تعذیب و بسرعت سبب اذهانی روح جانی میگردد پس اگر آله و وسائل دیگر پیدا شود که نسبت به شمشیر زود تر قاتل را هلاک ساخته و سبب تعذیب بیشتر قاتل و تغیر خلقت او نگردد قصاص بان جواز دارد مانند چوکی برقی و امثال آن .

سقوط قصاص :

عقوبت قصاص در چهار حالت ساقط میگردد . از میان رفتن محل قصاص . عفو صلح ـ ارث حق قصاص .

اول ـ ازمیان رفتن محل قصاص :ـ

محل قصاص در قتل عبارت از نفس قاتل است پس اگر محل قصاص از بین رفت یعنی اگر کسیکه قصاص میشد وفات نمود عقوبت قصاص ساقط میگردد زیرا تنفیذ قصاص پس ازانعدام محل آن ممکن نیست .

فقها در مورد اینکه بعد از فوت جانی قبل از استیفای قصاص آیا در مال او دیت لازم میگردد و یا خیر اختلاف نظر دارند چنانچه امام ابوحنیفه وامام مالک قصاص را عقوبت اولی و اصلی درقتل عمد دانسته و وجوب عقوبت مالی رادرقتل برضای قاتل مربوط میدانند لذا درصورتیکه جانی فوت نماید قصاص ساقط گردیده و کدام جزای دیگرمالی براوواجب نیست یعنی بعد ازدر گذشت جانی دیت از مال وی اخذ نمیگردد واین امر در صورتیست که مرگ جانی وسیله آفت آسمانی و یا وسیله شخص ولی بحق صورت گرفته باشد پس اگر جانی در نتیجه بیماری و یا قصاص شخص دیگر و یا بسبب زنا و ارتداد جان خود را از دست دهد در همه این حالات عقوبت قصاص ساقط شده و بعوض آن دیت لازم نمیشود .

و اگر جانی ظلماً کشته شود از نگاه امام مالک قصاص حق اولیای مقتول اول است مانند اینکه کسی انسانی را قصداً بقتل رسانید و شخص دیگری قاتل موصوف را قصداً کشت درینحالت قصاص حق اولیای مقتول اول بوده و ایشان میتوانند ازین حق خود به اولیای مقتول دوم تنازل نمایند و

اگر قاتل مذکور بطور خطا کشته شوددیت اش به اولیای مقتول اول تعلق میگیرد ولی به نزد امام ابوحنیفه مرگ بحق وغیر حق کدام تفاوت نداشته و در هر دو حالت حق قصاص ساقط شده و در مال جانی و یا در مال دیگران دیت لازم نمیگردد .

امام شافعی و امام احمد میگویند که در صورت از بین رفتن محل قصاص بهر شکلی که باشد عقوبت قصاص ساقط شده و دیت در مال جانی واجب میگردد زیرا واجب در قتل عمد یا قصاص است و یا دیت و در صورت سقوط قصاص به سبب از بین رفتن محل آن دیت در مال جانی واجب میشود به منظورواضح شدن هرچه بیشتر این موضوع باین مثال توجه نمایید .

سلیم . سالم را عمدا بقتل رسانید . اولیای سالم حق استیفای قصاص را ازسلیم دارند اگر سلیم بیمار شده و فوت نمود از نگاه امام ابوحنیفه و امام مالک قصاص ساقط شده ودیت برسالش لازم نمیگردد ولی ازنگاه امام شافعی وامام احمد بورثه سالم ازدارائی سلیم دیت داده میشود و اگرنسیم سلیم قاتل را قصدابقتل رسانید ویابه طور خطأ سلیم را زیرموتر خود نموده و اورا کشت درینصورت از نگاه امام ابو حنیفه قصاص ساقط شده وبورثه سالم چیزی داده نمیشود وازنگاه امام مالک ورثه سالم در حالت قتل عمد حق استیفای قصاص را از نسیم داشته و ورثه سلیم در صورت رضائیت ورثه سالم حق استیفای قصاص را از نسیم پیدا میکنند ودر حالت قتل خطا نسیم به ورثه سالم دیت رامی پردازد .

واز نظر امام شافعی وامام احمد قصاص ساقط گردیده و برای ورثه سالم دیت در مال سلیم واجب میگردد .

دوم عفو :

همه فقهای شریعت اسلام عفو از قصاص را جائز شمرده و آنرا کار نیکو دانسته اند قرآنکریم دستور جاویدان اسلام به عفو از قصاص توصیه نموده و میگوید . (فمن عفی له من اخیه شیٔ فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان) عفو از قصاص بنزد امام شافعی و امام احمد عبارت از تنازل از قصاص مجانا و یا در برابر دیت میباشد .

عفو نزد امام ابوحنیفه و امام مالک عبارت از اسقاط قصاص مجانا می باشد ولی تنازل از قصاص در برابر دیت ازنگاه دو امام موصوف عفو شمرده نشده وصلح گفته میشودزیرا تنازل ولی هنگامی طرف تطبیق قرار میگیرد که جانی پرداخت دیت را قبول نماید .

امام ابوحنیفه و امام مالک در عفو از قصاص شرط میدانند که باید از طرف صاحب حق صورت گیرد زیرا عفو بنزد ایشان اسقاط حق محسوب شده و اسقاط ازکسیکه صاحب حق نیست یک امر نا ممکن می باشد از این رو عفو شخص بیگانه درست نیست زیرا اوصاحب حق نمیباشد .

همچنان پدروپدر کلان در قصاص که حق صغیر باشد نمیتوانند عفو نمایند زیرا حق برای صغیر است نه ازایشان وهمچنان ولایت پدر و پدر کلان مقید است درمراعات کردن مصالح و منافع صغیر و حاصل کردن حقوق او و عفو از قصاص ضرر مجنی بوده و از این رو حق عفو را ندارند ولی میتوانندبا قاتل در بدل پول صلح نماید مشروط بر اینکه عوض صلح از مقدار دیت کمتر نباشد .

امام شافعی و امام احمد میگویند پدر و پدر کلان حق دارند در برابر مال از قصاص عفو نمایند .

کدام اشخاص حق دارند که از قصاص عفو نمایند :

ازنگاه امام ابوحنیفه امام شافعی وامام احمد هر کسیکه مالک حق قصاص است صاحب حق عفو هم میباشد و بنزد ایشان قصاص حق همه ورثه که شامل زن مرد و خورد و بزرگ است و البته از جمله این ورثه هر کسیکه بالغ و عاقل باشد حق عفو را داشته و در غیر آن ندارند زیرا حق مذکور از تصرفات مضره بوده و بغیر عاقل و بالغ بکسی دیگر استفاده از آن جائز نیست .

بنزد امام مالک هر کسیکه حق اخذ قصاص را دارد حق عفو را داراست و شخص مذکورعبارت از عصبه آن مذکور است که نسبت به سائر ورثه به مقتول نزدیکتر باشد و هم چنان زن وارث مالک حق قصاص بوده مشروط بر اینکه مساوی بان مردیکه طور عصبه میراث میبرد وجود نداشته باشد همین طور امام مالک شرط میداند که باید عفو کننده از قصاص بالغ و عاقل باشد .

در صورت تعدد مستحقین آیا یک تن ایشان حق عفو را دارد . اگر مالک حق قصاص یک شخص بالغ و عاقل (مردویازن) باشد او به تنهائی حق عفو را دارد و اگر مستحقین قصاص چند نفر باشند و یکی از ایشان عفو نماید از نگاه امام ابوحنیفه امام شافعی و امام احمد عفو او تنفیذ گردیده و نتائج را بارمیاورد ولو اینکه سائر ورثه عفو نکنند - دلیل امامان موصوف اینست که قصاص حق مشترک مستحقین بوده اگر یکی از ایشان عفو نماید درنتیجه عفو او قصاص ساقط میگردد . زیرا قصاص

قابل تجزیه نبوده و نمیشود که یک قسمت جانی را به قتل رسانید و قسمت دیگرش را زنده گذاشت و همین طور عفو به تقوی نزدیکتر بوده و نسبت به قصاص بهتر است و دلیل دیگرشان اینست که درزمان خلافت حضرت عمر (رض) قاتلی را نزدش آوردند و ورثه مقتول هم به منظور گرفتن قصاص حاضر شدند درین وقت همسر مقتول که همشیره قاتل بود گفت - من از حق خود عفو کردم - حضرت عمر (رض) فرمودند الله اکبر قاتل آزاد شد.

امام مالک میگوید - اگر مستحقین قصاص همه از جملهٔ مردان و در درجه قرابت و خویشاوندی بامقتول برابر باشند هر یک از ایشان حق عفو را دارند و اگر یکی ازایشان نسبت به سایرین به مقتول نزدیکتر باشد حق عفو تنها برای اوست و اگر مستحقین قصاص زنان باشند هر کدام شان که به مقتول نزدیکتر باشد حق عفو از قصاص را دارد مانند دختر و خواهر که درینصورت حق عفو از آن دختر است و نه از خواهر.

عفوولی بعدازمرگ مجنی علیه :

اگر ولی که مستحق استیفای قصاص شده است یکنفر باشد و پس از مرگ مقتول ودر حالتیکه حق عفو را داشته باشد جانی را عفو نماید قصاص ساقط میگردد مشروط بر اینکه عفو مطلق باشد و اگر عفو از قصاص باشد نه ازدیت بنزد امام شافعی وامام احمد عفو موصوف صحت دارد ولی از نگاه امام ابوحنیفه و امام مالک رضائیت جانی در پرداختن دیت یک امر ضروریست.

اگر ولی جانی را عفو نمود و سپس او رابقتل رسانید ولی موصوف به اتفاق مذاهب چهارگانه قاتل عمد شمرده شده و باید قصاص شود زیرا اوکسی راکه بعد از عفو معصوم الدم گردیده طور عمد به قتل رسانیده است.

اگر ولی که حق استیفای قصاص را بر شخصی پیدا مینماید دست او را قطع کرده و بعداً عفو نماید ولی موصوف بنزد امام ابوحنیفه و امام مالک مسئول قطع دست جانی بوده وازنگاه امام شافعی،امام احمدامام ابویوسف وامام محمدکدام مسئولیتی ندارند.

دلیل امام ابوحنیفه و امام مالک اینست که حق قصاص گیرنده در فعل که عبارت از قتل است می باشد و نه درمحل که نفس است واگر در نفس هم باشد تنها در قتل است و نه در قطع پس اگر دست جانی را قطع مینماید مرتکب عملی شده است که مستحق آن نیست درینحالت امام مالک قصاص را لازم میداند ولی از نگاه ابوحنیفه قصاص به سبب وجود شبهه از بین میرود.

دلیل امام شافعی ، امام احمد ، امام ابویوسف و امام محمد اینست که نفس قاتل ملک ولی مقتول گردیده و نفس شامل همه اجزای بدن است پس اگر دست قاتل را قطع نماید حق خود را گرفته است و اگر بعد ازان عفو میکند از حق باقیمانده خود عفو نموده و نه از آنچه که گرفته است.

همه فقهاء درین مورد اتفاق نظر دارند که اگر ولی مقتول دست قاتل را قطع نماید و بعد او را بکشد تنها به سبب اینکه جانی را تعذیب نموده است تعزیز گردیده ودیگر کدام مسئولیت ندارد.

اگر قاتل بیش از یک نفر باشد وولی مقتول همه ایشانرا عفو نماید قصاص ساقط میگردد و اگر یکی از ایشان و یا برخی آنها را عفو نماید قصاص از کسانیکه عفو گردیده اند ساقط شده و باقیمانده گان قصاص میشوند زیرا ولی حق استیفای قصاص را از همه ایشان به صورت کامل داشته و عفو از یک و یا چند تن ایشان سبب عفو از دیگران نمیگردد.

اگر مستحقین قصاص چند نفر باشند و یکی ازایشان عفو نماید قاتل قصاص نمیشود زیرا قصاص قابل تجزیه نبوده و همینکه نصیب یکنفر ساقط گردید برای باقیمانده ورثه دیت به اندازهٔ سهم شان پرداخته میشود و در مورد کسیکه عفو نموده است دیده میشود اگرعفو از قصاص ودیت نموده باشد سهم خود را از دیت اخذنمیکند واگر تنها از قصاص عفو کرده باشد سهم خود را از دیت اخذ مینماید.

اگر مستحقین قصاص چند نفربوده و هر یک از ایشان به طور کامل حق استیفای قصاص را داشته باشد مانند اینکه جانی دو نفر را بقتل رسانیده باشد درینصورت اگر ولی یکی از دومقتول جانی را عفو نماید عفو او سبب اسقاط حق ولی مقتول دیگر درقصاص نمیگردد زیرا هریک از دو ولی موصوف حق استیفای قصاص را از جانی به طور کامل و مستقل داشته و اگر یکی از ایشان عفو مینماید حق دیگرش بحالت خود باقیست.

عفو ولی قبل از وفات مجنی علیه :

اگر ولی بعد از جرح و قبل از مرگ مجنی علیه عفو نماید در صحیح بودن این عفو دو نظریه موجود است.

اول : عفو او در چنین حالت صحیح و درست نیست زیرا از قصاص عفو نموده در حالیکه تا هنگام عفو مستحق استیفای قصاص نشده است پس او از چیزی عفو نموده است که تا وقت عفو مستحق آن نبوده وازینرو عفواو بی مورد و قابل اعتبار نیست.

نظریه دوم :

عفو در چنین حالت صحیح ودرست است ولو اینکه قتل در آوان زخم خوردن واقع نشده باشد زیرا همین زخمی شدن سبب مرگ مجنی علیه گردیده و سبب وقوع یک چیز در حکم آن چیز می باشد از این رو عفو مذبور صحیح و درست است .

سوم - صلح

ازینکه دین مقدس وزندگی ساز اسلام پیروان خود را به برادری ، دوستی و صمیمت وکمک و معاونت بایکدیگر امر نموده وهدایت میدهد که اختلافات و دشمنی هارا یکطرف گذاشته و از عفو و گذشت و خیر خواهی در برابر یکدیگر کار بگیرند ازینرو فقهای شریعت اسلام صلح را میان ورثه مقتول و قاتل به منظور از بین رفتن عداوت واختلافات آینده که احیاناً منجر به قتل اشخاص دیگری نیز میگردد جائز دانسته و بآن تشویق مینمایدچنانچه احادیث متعددی از پیشوای اسلام حضرت محمد - (ص) در مورد صلح و بهتر بودن آن بین قاتل و ورثه مقتول وارد شده است چنانچه فرموده اند (من قتل عمداً دفع الی اولیاء المقتول فان شاءواوقتلوا وان شاوا اخذوا الدیة ثلاثین جذعه و اربعین خلفه و ما صولحوا علیه فهو لهم)

قصاص در حالت صلح ساقط میگردد و صلح به اندازه دیت ویا بیشترازآن جوازدارد.

هر کسیکه حق قصاص و حق عفو را دارد حق صلح را نیز میداشته باشد و فرق عفو و صلح در اینست که عفو بدون مقابل میباشد ولی صلح در برابر عوض و مقابل صورت میگیرد .

نوت :

حکم صلح در مسائلی که قبلا درمورد عفو تذکرداده شد حکم عفو را داشته ازاین رو به مسائل موصوف مراجعه گردد .

چهارم ارث حق قصاص :

در صورتیکه یکی از مستحقین استیفای قصاص شخصی باشد که نمیتواند قاتل را شرعاً به قصاص رساند قصاص ساقط میگردد هم چنان اگر قاتل بخشی از حق قصاص و یا همه آنرا بمیراث برد درینصورت هم قصاص ساقط میشود پس اگر در جملهورثه مقتول پسر قاتل وجود داشت قصاص ساقط میگردد چنانچه قبلا تذکر دادیم که اگر پدری پسری را بقتل برساند به قصاص محکوم نمیگردد پس در صورتیکه قصاص به اساس جنایت پدر بر پسر بروی لازم نمیشود پسر بطور اولی نمیتواند به اساس جنایت بر غیر پدرش را به قصاص رساند .

به منظور واضح شدن هرچه بیشتر این موضوع به این چند مثال توجه نمائید .

اول :

اگر یکی از دو پسر پدر خود را بقتل رسانید و بعداً پسریکه قاتل نیست وفات نماید و وارث او تنها همین برادر قاتل پدرش باشددرینصورت قصاص ساقطمیگردد. و هم چنان اگر ورثه دیگرغیر قاتل موجود باشند باز هم قصاص ساقط شده و برای دیگران سهم ایشان از دیت داده میشود .

دوم : اگر یکی از پدر و مادر دیگر خود را بقتل برسانند و دارای فرزندیباشند قصاص لازم نمیگردد زیرا قصاص حق فرزند بوده و او نمیتواند پدر و یا مادر خود را قصاص کند .

سوم : اگر زنی برادر شوهرش رابقتل برساند و همه حق قصاص و یا بخشیازآن برای پسران زن باشد قصاص ساقط میگردد.

کفاره :

دلیل ثبوت کفاره این فرموده خداوند بزرگ است (ومن قتل مؤمنا خطأً فتحریر رقبة مؤمنة . . الی قوله . . توبة من الله)

کفارهٔ عقوبت اصلی بوده و عبارت از آزاد کردن یک برده مؤمن یا پرداخت قیمت آن است واگرتوان اینکار درمیان نبود روزه گرفتن دوماه طور پیهم لازم میشوداز اینجا واضح میگردد که روزه عقوبت بدلی بوده و هنگامی لازم میشود که موانع در زمینه تنفیذ عقوبت اصلی بوجود آید .

از آیه فوق الذکر معلوم میگردد که کفاره در قتل خطأ لازم میشود از ین رو فقها درمورد لزوم کفاره در قتل خطأ وقتل شبه عمد به سبب مشابهت آن بقتل خطأ اتفاق نظر دارند .

واینکه کفاره در قتل عمد واجب است ویا خیر فقها اختلاف نموده اند چنانچهامام شافعی کفاره را در قتل عمد لازم دانسته ومیگوید وقتیکه کفاره درقتل خطأ باوجود عدم گناه واجب است پس باید در قتل عمد و شبه عمد که جانی گنهکار شمرده میشود بطور اولی و بهتر لازم باشد . امام احمد در یکی از نظریات خود با امام شافعی موافق بوده ولی رأی مشهور در مذهب امام احمداینست که در قتل عمد کفارهلازم نمیگردد و دلیل شان اینست که در ایت کفاره در برابر قتل خطا ذکر شده است نه در مورد قتل عمد وخداوند جزای قتل عمد را قصاص در دنیا و آتش دوزخ در روز واپسین قرار داده است .

همچناندلیل دیگر شان اینست که شوید بن صامت در عهد رسول اکرم (ص) کسی را بقتل رسانید و پیامبر (ص) بر او تنها قصاص را لازم گردانید .

امام ابوحنیفه ویارانش به این نظریه هستند که در قتل عمدکفاره لازم نمیشود .

زیرا کفاره از یک نگاه عبادت و ازنگاه دیگر عقوبت بشمار رفته و باید سبب آنهم بین ممنوعیت واباحت باشد و قتل عمد گناه کبیره بوده کفاره مناسب آن نیست .

همچنان کفارهاز عقوباتیست که ازطرف شرع تعیین شده است از این رو اثبات آنبه قیاس جواز نداشته بلکه باید در زمینه نص موجود باشد .

امام مالک در قتل عمد کفاره راواجب ندانسته ولی میگوید در صورت عدم تنفیذ قصاص به هر سببی که باشد کفاره مباح است .

کفاره برکدام اشخاص لازم است:

بادر نظر داشت اختلاف فقهاء در مورد اینکه کفاره در کدام نوع قتل واجب میشود امام شافعی و امام احمد میگویند کفاره بر قاتل لازم میگردد برابر است که بالغ باشد ویا صغیر . عاقل باشد یا مجنون مسلمان باشد یا غیر مسلمان و ایندوامام تنها حربی را از این امر مستثنی میدانند.

امام مالک میگوید که کفارهبرطفل بالغ عاقل . و دیوانه واجب میگردد مشروط براینکه مسلمان باشد زیرا کفاره عبادت شمرده شده و غیر مسلمان مکلف به عبادت نیست .

از نگاه امام ابوحنیفه کفاره تنها بر مسلمان بالغ و عاقل واجب میباشد زیرا بطفل و دیوانه در شریعت اسلام کدام مسئولیتی متوجه نمیگردد و غیر مسلمان مکلف به عبادت نبوده وکفارت اگر چه عقوبت است ولی در عین وقت عبادت هم میباشد .

تعدد کفاره در صورت تعدد جنایتکاران :

اگر شماره جنایتکاران درقتلی که کفاره واجب است بیش ازیکنفر باشد به اتفاقائمه اربعه کفاره برهمه ایشان بطور جداگانه واجب میگردد همچنانکه در قتل عمد قصاص بر همه جنایتکاران تطبیق میگردد.

کفاره قتل آزادکردن یک برده مؤمن بوده و در صورت عدمآن قیمتش طور صدقه به فقراپرداخته میشود و اگرکسیکه کفاره بالایش لازم شده است توان آنرا نداشتلازم است که دوماه طور پیهم روزه گیرد .

باید خاطر نشان ساخت باالغای سیستم غلامی تنها قیمت آن برکفاره دهنده و در عدم توان آن دو ماه روزه لازم میباشد و قیمت غلام هم از طرف مقامات مسئول تعیین میگردد .

عقوبات بدلی قتل عمد :

عقوبات بدلی قتل عمد عبارت اند از دیت تعزیر و روزه. دیت و تعزیر بدل قصاص و روزه بدل عقوبت کفاره شمرده میشود واینک شرح مفصل این عقوبات :

اول دیت :

وجوب دیت به قرآنکریم سنت واجماع تأیید شده است ، دلیل وجوب آن به کتاب الله این فرمودهٔ خداوند متعال است «ومن قتل مؤمنا خطأً فتحریر رقبه مؤمنه ودیة مسلمه الی اهله الا ان یصدقوا» وهر که بکشد مسلمانی را بدون قصد پس لازم است آزاد کردن یک برده مؤمن و خونبهای رسانیده شده بر ورثه او مگر اینکه ورثه ابراء نمایند .

همچنان ازپیشوای اسلام حضرت محمد (ص) روایت شده است که در نامه شان به عمرو بن حزم والی یمن که متضمن برخی احکام بود فرمودند (وان فی النفس مائة من الابل) به تحقیق در برابر نفس صد شتر لازم میگردد .

همینطور فقها و علما در مورد وجوب دیت اتفاق نظر دارند :

دیت در قتل عمد عقوبت اصلی نبوده عقوبت بدلی گفته میشود بدین معنی که در حالت سقوط قصاص و وجود مانع تنفیذ قصاص دیت لازم میگردد باید خاطر نشان ساخت که در برخی از حالات قصاص ساقط شده و دیت هم لازم نمیگردد مانند عفواز قصاص مجاناو مرگ قاتل از نگاه امام ابوحنیفه و امام مالک که قبلاً در زمینه بحث شده است .

اجناسیکه ازآن دیت پرداخته میشود :

امام ابوحنیفه و امام مالک میگویند که دیت درشتر طلا ونقره واجب بوده وباید یکی از سه جنس موصوف پرداخته شود .

امام احمد امام ابو یوسف و امام محمد میگویند دیت در شش جنس واجب است که عبارت اند از شتر . طلا . نقره . گاو . گوسفند وحله (جامه) امام شافعی رحمةالله اولاً با امام ابوحنیفه وامام مالک همنظر بودند ولی بعداً از این نظریه خود رجوع کرده و گفتند که دیت دریک جنس که عبارت از شتر است لازم میگردد .

مقدار دیت :

مقدار دیت از شتر صد شتر و از طلا هزار دینار و از نقره ده هزار درهم و ازگاو دوصدگاو و از گوسفند دوهزار گوسفندواز حله دوصد حله لازم میباشد :

فقهاء اتفاق نظر دارند که دیت در قتل عمد در مال قاتل واجب شده و هیچ کس دیگر درین مسئولیت با او شریک نمیگردد بعبارهٔ دیگر دیت بالای جانی لازم بوده و نه برعاقله او . اگر چند نفر درقتل شخصی شرکت نمایند و قصاص بر ایشان تطبیق نگردد بر همه ایشان یک دیت لازم شده وباید آنرا طور مشترک بپردازندواگر از برخی جنایتکاران قصاص اخذ شد ودر برابر برخی دیگر از قصاص بدیت تنازل صورت گرفت درینحالت هم دیت به عدد جنایتکاران تقسیم شده و کسانیکه بهقصاص نرسیده اند مکلف اند سهم خود را از دیت بپردازند .

اگرصغیر و یا دیوانه شخصی را عمداً به قتل برساند در مورد اینکه دیت مقتول را کدام کس بپردازد فقهاء اختلاف نظر دارند چنانچه امام مالک امام ابوحنیفه وامام احمد رحمةالله بدین نظریه هستند که دیت بالای عاقله لازم میگردد زیرااز نگاه ایشان قتل عمد صغیر و مجنون در حکم قتل خطاست و رأی راجع درمذهب شافعی اینست که دیت مقتول در مال صغیر و مجنون لازم میگردد زیرا درقتل عمدی که وسیله صغیر و مجنون صورت میگیرد صغیر و مجنون قاتل عمد شمرده شده و به همین علت تأدیب میشوند .

امام ابوحنیفه امام مالک و امام احمد دیت واجب در شتر راکه صدشتر است به چهار بخش تقسیم نموده اند که ازین قرار است . بیست پنج بنت مخاض . (شتر ماده که یک سالگی را تکمیل و شامل سال دوم شده باشد) بیست وپنج بنت لبون (شترماده که داخل سال سوم شده باشد) بیست پنج حقه (شتر ماده که شامل سال چهارم شده باشد) و بیست و پنج جذعه (شترماده که داخل سال پنجم شده باشد) ولی امام شافعی و امام محمد آنرا بسه دسته تقسیم کرده اند که عبارت از سی حقه . سی جذعه و چهل (خلفه) شتر حامله .

آیادر قتل عمد دیت غلیظ لازم است؟

از نگاه امام مالک تنها در یک حالت دیت غلیظ لازم میگردد وآن اینکه پدرپسر را بقتل رساند ودرینحالت مقدار دیت عبارت است ازسی حقه . سی جذعه و چهل خلفه .

امام احمد میگوید : نظر به سه سبب در قتل عمد دیت غلیظ اخذ میشود واسباب مذکور عبارت اند از قتل در حرم . قتل در ماه های حرام و قتل محرم امام موصوف میگوید در بدل هر یک از اسباب تغلیظ یک سوم ۱/۳ دیت اضافه میگردد و اگر هرسه سبب مذکور باهم جمع گردند دو دیت لازم میشود از نگاه امام شافعی دیت غلیظ در قتل خطاء لازم میگردد و نه در قتل عمد و امام ابوحنیفه در قتل عمد دیت غلیظ را لازم ندانسته و میگوید همین شدت کافیست که صدشتری که در قتل عمد واجب است به چهار صنف تقسیم میشود در حالیکه در قتل خطاء به پنج بخش تقسیم میشود و هم چنان دیت در قتل عمد درمال جانی لازم بوده در حالیکه درقتل خطاء ازطرف عاقله اوپرداخته میشود .

وقت پرداخت دیت درقتل عمد :

امام مالک . امام شافعی و امام احمد میگویند ـ که دیت در قتل عمد بعد از حکم قاضی پرداخته شده و بدون رضائیت اولیای مقتول به تعویق انداخته نمیشود ودلیلشان درین مورد اینست که دیت در قتل عمد بدل قصاص بوده وهمانطور یکه قصاص بهتأخیر انداخته نمیشود بایدبه همان ترتیب بدل آن نیزبه تعویق انداخته نشود وهم چنان درتاجیل دیت تخفیف وسهولت بوده وقاتل عمد مستحق تخفیف وسهولت نیست .

از نگاه امام ابو حنیفه دیت قتل عمد مانند دیت قتل خطا طی سه سال پرداخته میشود ودرقتل عمد همین شدت کافیست که دیت در مال قاتل لازم میگردد .

دوم تعزیر :

تعزیرهم مانند دیت درقتل عمد عقوبت

بدلی بوده وامام مالک میگو ید هر گاهی
که در قتل عمد قصاص ساقط شود باید جانی
تعزیر گردد برابراست که محکوم بدیت شود
ویادیت هم ساقط گردد از نگاه وی عقوبت
تعزیر یکسال زندان و صدتازیانه است .
ائمه ثلا ثه می گویند ـ وقتیکه قصاص در
قتل عمد ساقط گردد قاضی میتوا ند قتل را
به جزای تعزیری که مناسب حال جانی باشد
مجازات نماید ومانعی در شریعت نیست که
عقو بت تعز یر د ر قتل عمد حبس دو ا م
باشد و یا اعدام تعین گردد .

سوم صوم یا روزه :

روزه عقو بت بدلی عقو بت کفاره که
عبارت ازآزاد کردن برده مؤمن ویا صدقه
دادن قیمت آنست میباشد مدت روزه دوماه
و طورپیهم بوده وبصورت متفرق جواز
ندارد و اگر شخصی توان روزه گرفتن را
نداشت ازنگاه امام ابوحنیفه امام مالک وبرخی
فقههای مذهب شافعی وامام احمد روزه بر
ذمه اش باقی مانده و بالایش چیزی دیگری
واجب نمیگردد ولی برخی دیگری ازفقهای
مذهب امام شافعی و امام احمد میگویند که
درینصورت بایدشصت مسکین را طعام بدهدتا
روزه ازذمه اش ساقط گردد ـ فقهای موصوف
کفاره قتل عمد رابکفاره ظهار که دران بعد
از روزه اطعام شصت مسکین ذکرشده است
قیاس مینمایند .

عقو با ت تبعی در قتل عمد:

قتل عمد دارای دونوع عقو بت تبعی است
که عبارت اند از حرمان ازمیراث وحرمان
از و صیت .

او ل حر ما ن از میراث :

فقهای شریعت اسلام قتل مورث ازجمله
موانع میراث دانسته و فاعل نمیتواند مال
مورث خودرا که اورا بقتل رسانیده است به
میراث ببرد فقهای موصو ف در ز مینه باین
قول حضرت محمد (ص) استدلال نموده اند
که فرموده است(لیس للقاتل شیٌ من المیراث)
ولی فقها درتطبیق این حدیث شریف باهم
اختلاف نموده اند که اینک به شرح آن
پرداخته میشود .
امام مالک قتل عمدرا مانع میراث میداند
برابراست که قتل بطورمستقیم صورت گرفته
با شد ویابه سبب وبرابراستکه قاتل قصاص
شده باشد ویابنابه علتی قصاص ساقط گردیده
باشد اگرصغیر و د یوانه کسی راعمداً بقتل
رسانیده باشند رأی راجع در مذهب مالک
اینستکه از میراث محروم میگرد د ند و لی
اگرقتل عمد بود وبحق درینصورت قاتل از
میراث محر وم نمیشود مانند قتل درصورت
دفاع ازنفس پس اگرشخصی پسرش رادرحالت
دفاع ازنفس بقتل برساند ازوی میراث می برد
ازنگاه امام مالک قاتل خطاءازمیراث محروم
نمیشود .
امام ابوحنیفه میگوید که درقتل عمد. شبه
عمد خطاء وجاری مجرای خطا قاتل محروم
میراث میگردد مشروط براینکه :
اول:ـ قتل بطورمستقیم صور گرفته باشد واگر
قتل به سبب بود قاتل ازمیراث محروم نمیشود
دوم:ـ قاتل بالغ،عاقل باشد واگرصغیرودیوانه
بود محروم میراث نمیگرد د .
سوم: درقتل عمد وشبه عمد بایدقتل بمنظور
تجاوز صورت گرفته باشد وا گرقتل بحق بود
مانند قتل درصورت دفاع ازنفس درینحا لت
قاتل ازمیراث محروم نمیگرد د .
رای راجع درمذهب امام شافعی اینست که
قاتل درهمه حالات محروم میراث میگرد د
برابراست که قتل عمد باشد یاشبه عمد و یا
خطاء ـ و برابر است که قتل بطور مستقیم
صورت گرفته با شد ویابه سبب ویاقتل بحق
باشد و یا غیرحق و برابر ا ستکه قاتل بالغ
و عاقل باشد و یا صغیر و د یو ا نه .
امام احمد میگویند که قاتل بغیر حق از
میراث محروم میگردد برابراستکه قتل عمد
با شد و شبه عمد و یا خطاء بطو ر مستقیم
صورت گرفته باشد ویا به سبب و برابراست
که قاتل عاقل و بالغ با شد و یا دیو ا نه و
صغیر و لی قاتل بحق از میر ا ث محر وم
نمیشود ما نند قتل درصورت د فا ع از نفس
و یا قتل بطور قصا ص .

دو م حر ما ن از و صیت :

شر یعت مقدس اسلام بمنظور رجبر ا ن
قصور یکه ازانسا ن در ا ه انجام عمل خیر
و اقع شده است ویا بمنظور مساعدت و کمک
با اشخا صیکه با ا و از هیچ گو نه همکا ر ی
دریغ نکرده اندو یابمنظور مساعدت باان عده
اقاربی که حق میراث را ازمال قریب خود
ندارندوصیت راجائزدانسته ودرزمینه ترغیب
و تشویق با این عمل خیر احادیث متعددی
وارد شده است پس اگر شخصی که برای
او از طرف کسی مقد ا ری از مال وصیت
شده و شخص مـو صو ف را به قتل
رسا ند از و صیت محروم میگر دد چنا نچه
پیامبر ا سلام حضرت محمد (ص) فر موده
اند (لاوصیة للقاتل) و لیس لقاتل شی ء)
فقهاء در تفسیر این دو حد یث و تطبیق ا ن
باهم اختلاف نظر دارند که از ین قراراست .
امام ابوحنیفه میگو ید . که قتل عمد .
شبه عمد. خطاء وجاری مجرای خطا سبب
محروم شدن قاتل از وصیت میگردد مشروط
براینکه قتل طور مستقیم صورت گرفته باشد
و نه به سبب و قاتل بالغ و عاقل بوده و
همچنان قتل بغیرحق باشد پس اگر قتل به سبب
بود و یا قاتل صغیر و دیوانه باشد و یاقتل
بغیرحق نبود در ینحالات قاتل از و صیت
محر و م نمیگرد د .
درمذهب امام مالک قاتل عمد ازوصیت
محروم گرد یده ولی قاتل خطاء از و صیت
محروم نمیشو د .
درمذهب امام شافعی و امام احمد درین
زمینه دو نظریه موجود است چنانچه برخی
از فقهای این دومذهب میگویند که وصیت
به قاتل قابل تنفیذ نیست وشما ره دیگری
از ایشان به صحت وصیت حکم مینما یند .



دوکتور محمدطاهر «صدیق»

بچه دشمن

بیداد روس طی اضافه ازهفت سال گذشته درافغانستان‌نمونه ایست ازوحشت وخشونت که‌بشریت،بخصوص انسان عصرما مثال آنراندیده‌است. این‌وحشیان قرن درین مدت چون باران مرگ در هرجای از سرزمین ما برمردم بیدفاع این کهن دیار اسلامی ریختند وهیچکس ازشر این سفاکان درامان نماندحتی سینه های کودکان وپسر بچه های معصوم مالرا با مرمی وحشتبار خود در آغوش مادر های شان شگافتند واما باجریان این خون های پاک راه نیستی تباهی خودرا پیمودند . این دیالوگ شرح یکی از حوادث خونباری است که بدست وحشیان روس در تابستان سال ۱۳۶۲ در وادی پروان در تاکستان های شکر دره بوقوع پیوسته ویکی از برادران محلی به نویسنده قصه کرده است .

ما در کلا ن ـ تا ل نتین بچیم ـ زود طفله از گهواره بگیرین که از قریه برائیم و به ده بالا بریم حاله عادت روسها برای کل مردم خوب معلوم است . درهر جا که مردای ما سرشان‌حمله کده ، باز بسیار کشتار وویرانی کرده اند .

دختر ـ را ست میگی ما در جا ن ـ یکماه پیش یادتان‌اس که سرروسها درنزدیک قریهٔ ماحمله‌شده‌بود ، دو تانک شانرا مجاهدین مازده وهفت نفر شانرا مردار کده بودن ـ همین روسها چه حالی را سر مردم دوطرف سرک نیاوردن .

سنو ـ شک نیست که امرو ز به قریه‌ماییاین ـ دیروزشام‌مردههای‌خوده‌از ازسر سرک جمع کردن ولاش تانکهای سوختهٔ شانرا ازسر سرک دور ساختن ـ کی آرا م می نشینن پیش ا ز یکه هجوم بیارن ـ باید، طفل وکالای قیمتی خوده گرفته ازینجا برائیم .

ما د ر کلا ن ـ چیز ها ی قیمتی تانرا تا که میتانین بگیرین ـ لشکر کشنهٔ روس هرچه را که بیافند ، میبرند و چیزی را که برده نتانند بیران میکنن یا آتش میزنن خدامردای مجاهد مارا نگاه کنه دیروزازخانه برآمدن تاحالی نامدین اونامی فهمن که کجا باشن، خانهٔ ما بسیار نزدیک سرک است .

سنو ـ مه خو اینه کا لا ی خو ده گرفتم طفل خوده از گهواره میگیرم ومیریم.

دختر ـ مه هم کا لا یم جمع کدم ـ اما اگر دشمن درراه همرای ماروبرو شود باز چه کنیم ؟

ما در کلان ـ سپرد ما بخدا ـ

نواسیم را بگرین که دیرشد ـ نیایند . (همه آماده میشوند، چادرهای کلان خودرا می‌گیرند ومیپوشند ـ کمی نان هم می گیرند وهمه روان میشوند که ازدروازهٔ حویلی برایند .)

دختر ـ با ش ما در جان که تنبهٔ دروازهٔ قلا را پس کنم .

سنو ـ ما د ر جا ن نواسی ته‌بگیر که هردوی‌ماتنبه‌را پس کنیم ـ گرنگ است .

دختر ـ خیر فرق نمیکنه ـ د ستهای مادرم بنداست خودم‌تنها کش میکنم. (آهسته آهسته تنبه را کش میکند زنجیر دروازه را باز می کند و میخواهد که دروازه راباز کند .)

مادر ـ بان بچیم که مه اول برایم (آهسته دروازه را باز میکند) او خدایا روسها رسیدن ـ اونه ببین چقدر نزدیک شده‌اند .

دختر ـ وه ما در چطو ر کنیم . مه خو گفته بودم که‌شفق داغ برآییم تاوقت کدیم اینه روسها آمدن .

سنو ـ د یگر چا ره نداریم ـ باید درخانه بمانیم .

م در ـ اگر بیرون برائیم ما را میبینند وسر ما فیر میکنن . (درهمین وقت صدای گریه طفل بلند میشود.)

ما د ر ـ بچیم بچیته آر ام کـو صدایشه‌نشنوند سگ‌های دیوانهٔ‌روس نزدیک شده اند .

د ختر ـ ما در چه کنیم ، حالی چه کنیم مادر دست روسها نیفتیم !

ما در ـ سپرد ما بخدا ـ حالی خو گیر ماندیم .

دختر ـ مادر ایسو شو که تنبه را پس پشت دروازه بمانیم ـ روسها روبرو درخانه ما ندرایند .

سنو ـ باش که مه کتیت کش کنم چوب بسیارگرنگ است (طفل خودرا به‌خشویش میدهد)

دختر ـ باش کـه مـه اول دروازه را زنجیر کنم ـ باز تنبه را می اندازیم .

سنو ـ خـو بـگـیـر تنبه را کش کو . . . اینه . اینه بجایش آمـد .

دختر ـ از همه سنگهای حویلی هم چند تاپشت دروازه بیندازیم .

مادر ـ بچیم خوده بخدا بسپارید ـ اگر بسیار محکم بندی کنیم ـ یانه فائیده نخاد کرد روسها دروازه رابا تانک میشکنانند .

سنو ـ بشی بچیمه ـ بیائید که از پشت دروازه‌بریم‌روسها عادت‌دارن‌که پشت‌دروازه میرسن ازپشت دروازه فیر می کنن.

مادر ـ بچیم بیائید که هرسه ما دربرج بالا شویم ـ از تیرکش یا اورسی میبینیم که روسها چه میکنن وکجا میرون. خودماخوده‌پشت دیوار میگیریم .

دختر ـ خوب گفتی مادرجان زودشو ای چیزهارا دریک جای پت بمانین مابه بام بالا میشیم ودرپشت دیوار میمانیم .

سنو ـ بگی خواهرک خی ای چیزهارا کتی کالای خود دریک جای پت یادرکندو خانه پت کو ـ اما کره وگوشواره‌طلائی خوده که‌از عروسیم اس ، خودم میپوشم زیر چادرم پت می بانه .

مادر ـ خوب بچیم زود شوین که اونه‌صدای‌تانکای شان میبایه .

دختر ـ اینه خی مه رفتم این کالاها ورادیو را درکندومی اندازم ـ شمابه بام بالاشوین .

مادر ـ بیائین بچاـیم زود شوین که اونه روسها آمدند .

دختر ـ کالاورادیورادرکندوی‌گندم انداختم.خواهرک بچیم‌رشیده‌بمن بته

سنو ـ خیرمه ده بغلم میگرمش که‌اگه گریه کرد شیر بتمش .

(صدای‌پاها ی شان شنیده میشود که اززینه‌بالا میشوند ـ مادرکلان‌پیش‌سنو ازعقب ودختر ازعقب) .

مادر ـ او نه لعنتی ها به دروازهٔ مارسیدن ـ چقدر زیاد هستند ـ چندملیشه هم همرای شان است . خدایا تو از شر این‌خبیث هامارانجات بتی . اونه ببین چارطرف قلاتیت شدند وچندنفر شان پیش‌دروازهٔ قلا آمـد .

(صدای‌نامفهوم‌شنیده‌میشود ـ روسهااست دروازهٔ قلعه آمدند .)

(درهمین وقت‌صدای کودک از بغل مادرش‌بلندمیشود .)

سنو - خدایا درین وقت طفلم هم گریه میکند - بم نه اندازند . ؟

مادر - بچیم - هرچیزاز جانب خدا است‌خوده استوار بگیرین خوده لبازین درروز بد زنها هم غیرت مردا را داشته میباشن شما‌حالی مردخانه استید دل نیندازید .

(درهمین وقت کلمات‌نامفهوم دوی‌دوی رامی شنوند .)

ملیشه - دروازه را واز کنین درقلا؟ کیست تلاشی می کنیم‌دیروز اشرار درهمین نزدیکی بر برادرای روس ماحمله کردن‌مامدافعین‌انقلاب هستیم رفقای بزرگ روسی ماهاماست‌زود شوین دروازه را واز کنین.

دخترمادرحاله‌چه کنیم‌بگوئین‌چه کنیم؟

سنو - راستی چه کنیم‌اگر بد ست روسها بیفتیم - خد ا ازا ی‌که مرگ بتی ما .

مادر - ایقدر دلتنگ‌نشین‌خدامهربان است‌مرگ با افتخار بهتر است از زندگی شرمسار .

دختر - مه میرم‌آتش‌تندوررادرکنگینه گرفته وبرسر روسهامی‌اندازم.

مادر- بچیم‌خوب فکر کردی - لیکن روسها یکی دوتا نیستند.

دختر-اگر یکی دوتای‌شانرا بسوزانم بازخوب میشه .

سنو- مه میرم ازسنگ های پرچال روی‌حویلی‌میارم سرشان می‌اندازیم .

دختر - یک ماشیندار که میداشتیم که‌حالادرسینهٔ‌روسها خالیش‌میکردیم.

مادر - حالی خو هیچ‌چیز دردست ما نیست فقط پناه ولطف خدا را داریم

سنو - (کودکش را از بغل خود جداکرده‌سوی مادرکلانش پیش‌میکند هردو از زینه سوی پائین میدوند که ناگهان قلعه میلرزد وازدر و دیوار قلعه خاک به آسمان بالا میشود - او خدایا حاله چه کنیم دروازه را انفجار دادن .

مادر - دختر-هاپس‌بپائین‌روسهادروازه را بابم پراندند .

سنو - اوخدایا بچیم‌-بچه‌چوچم‌-روسها داخل حویلی شدن .

مادر - بچیم کم طاقت نشو خودرا به خدا میسپاریم .

ملیشه - هله خانها را تلاشی کنیم کسی معلوم نمیشه‌شاید اشرار فرار کرده باشد تمام‌خانها بپالین - حتماً درجائی پت شده اند

(افسر روس با کلمات نامفهـوم بـه سربازانش میفهماند که حتماً کسی درخانه است دروازهٔ حویلی رامحکم کرده اند) .

(در اثر بلند شدن دود و خاک کودک احساس ناراحتی می کند و به آه می پردازد تلاش مادر برای آرام ساختن او بی اثر میماند گریهٔ کودک بلند می شود .

سرباز روسی- دوی -دوی (سرباز بسوی‌صدای کودک‌میرود) کود کی که مادرش اورا به سینه اش می فشارد وصدای طفل ته وبالا میشود .

سنو - اوه ! خدایا روسهای وحشی آمدند وای بچیم .

دختر - آخر بدست روسها افتادیم - روسهای وحشی .

مادر - (باچشم‌های خشم آلود بسوی دوسرباز روسی میبیند وبه دو دختر جوان دلداری میدهد) آمدید سگهای روس آمدید آدم کش‌ها-دخترها - خود رانبازید ،ماخوده به خدا میسپاریم) باادای همین کلمات پیش روی دختر وسنویش می‌ایستد وبا ادای کلمات غضب آلود پیش روی عسکر های روس را میگیرد .)

دختر - ای لعنتی ها ای ملحد های وحشی .

سنو- (در حالیکه روی کودکش دست میمالید واورا به سینه اش‌فشار میدهد) ا ی آد مکش ها هرجاکه خواستیـن به مردم حمله می‌کنین (کودک دربغل مادرش می گیرید)

سرباز روسی-دوی-دوی . (افسر و دیگر همرهان وحشی اش رامیفهماند که اینجا اهلی خانه را یافتند - اهل بی آزار ومعصوم خانه واما در نظر روس ها اشرار .

افسر روس با چند سرباز دیگر روس سربام میآیند افسرهمینکه سه زن را میبینند قهقهه میخندندها- ها- ها (از کلمات نامفهوم وصدای خشم‌آلودش

معلوم میشد که گویا اشرار را یافته است . چنان پیش میرود که معلوم می شود دختر جوان راتهدید میکند وبر سینه اش آتش میکند .)

مادر ـ حیوان وحشی ـ دورشو ـ گمشو از پیش دختر هایم دورشو .

افسر ـ (درحالیکه میله ماشیندار را برسینه استخوانی مادر فشار میدهد) اوم ـ اوم ـ قا قا ـ قا دشمن .

مادر ـ میخواهدازمیلهٔ ماشیندار اوبگیرد

افسر روسی ـ زن پیررا با تکان میلهٔ ماشیندار بیکسو پرتاپ میکند ومیگوید اوم ـ اوم ـ دشمن . (وقتی که زن بر زمین می افتد میگوید) خره شو خره شو . ها ـ ها ـ ها .

زن ـ (درحالیکه به زمین افتاده است بالهجهٔ لرزان میگوید :) ای سگ وحشی دور شو ـ دورشو ـ گمشو ـ دورشو گمشو ، رنگ پلید ته‌گم کو .

افسر ـ (برویش می‌غرد وبسوی دختر وسنوی این‌زن پیش میرود درحالیکه به‌نزدیک دختر میرسد دختر خود را دورمیکند سنویش بیچاره بدیوار چپیده وچون کالبد معلوم میشود .)

زن ـ (ازجایش برمی‌خیزد وبسوی دختر وسنویش میرود .) گمشو ازپیش دختر هایم دور شو خدا ناترس دور شوین گمشین سگهای روسی) .

(سرباز روسی پیش روی اورا میگیرد ونمیگذارد که‌با ز پیش‌روی دختر و سنویش بایستد .)

سنو ـ خدایاچه کنیم ازشر این‌سگهای وحشی کجا بریم گمشین سگهای آدمخور (کودکش را در حالیکه کلمات بالحن گریه از دهانش خارج میشود به سینه می فشارد وبر رویش دست میکشد .)

افسر ـ (متوجه کرهٔ طلای زن میشود چشمانش میدرخشد ومیخواهد که از بند دست اوبگیرد .)

مادر ـ (خودرا پیش روی سنویش میرساند ونمیگذارد که عسکر روس ازدستش بگیرد) گمشو بجان سنویم دست نزن بی حیای خدا ناشناس .

افسر روسی ـ: پیره زن رابا میلهٔ اسلحه بزمین می افگند صدای خشن افسر بلند میشود با ادای کلمات نامفهوم بامیلهٔ ماشیندار مادر کودک را زده بیک سوپرتاب میکند .

سنو ـ (زن بیک سو می‌افتد ـ بچنان شدت که کودکش از آغوش اودور ـ تر پرتاب می شود ـ زن بادیدن این صحنه و احساس شدید درد در بغلش چیغ بر میدارد :) ای‌سگ های‌دیوانه هیچ کس از شرشما در امان نیس (کودک در اثر خوردن به زمین‌چیغ میزند ـ زن از جایش‌نیم خیز می‌شود، تا نوزادش‌را از روی زمین بردارد .)

افسر ـ (می‌غرد و مانع گرفتن کودک می شود .)

مادر ـ بان که بچیمه بگیره ـ اوسگ ـ های‌دیوانه ـ آدمخور ها .

افسر (بانشان دادن میله ماشیندار او را تهدید می کند وهمینکه کلمه بچه را از زبان مادرکلانش می‌شنود چون سگ دیوانه می غردومیگوید) بچه ـ بچه‌ـ بچه دشمن ـ بچه‌بسمچی ـ بسمچی .

سنو ـ (به خواری از قنداق بچه اش می‌گیرد) بانین سگ‌ها که بچیمه‌بگیرم.

افسر ـ (آنهائیکه پایش‌راروی بار بند کودک می گذرد ـ اجازه نمید هد که مادرش کودک خود را از زمین بالا کند و می‌گوید) : بچه ـ دشمن ـ بچه بسمچی ـ بسمچی پلوخه ـ

(ناگهان صدای‌ماشیندار بلند می‌شود کودک ومادرش باجسد های شکافته روی زمین می افتد .)

مادر ـ (به زمین افتاده نا له‌کنا ن می گوید) : آه خدایا ـ پسر . . پسر . . . پسرمرا .... کشتند ـ سنویم را ـ عروسم را ـ اولواسی شرینم‌ترام کشتنند ـ این وحشی ها حتی بچه های غنداقی را م می کشند ـ(گریه کنان خودروی‌جسدهای‌خون‌آلودسنوونواسه اش‌میاندازد ومیگوید) : ای‌سگهای وحشی‌ای‌خونخورها . امااافسرروس می غرد ومیداند که‌این زن چه میگوید زن می گرید ومیگرید ومی گوید ای سگ های وحشی چرا چرا در همین‌وقت‌بابلند شدن صدای ماشیندار صدای زن خاموش می شود باهمین ضربه دختر نیز برزمین می افتد.

افسر ـ درحالیکه شاجور ماشیندار خود را بدل میکرد به سربازان میگوید دوی ـ دوی‌وهمه ازبام پائین میشوند.

عبدالقدیر فطرت

از صحرا تا پادگان

روزی با اوج هیجان به صحرا رفتم. گوسفندانم بغ بغ کنان به هرسو هجوم میبردند، تا ساقهٔ خشکی از گیاه بدندان گیرند. آنها مسیر واحدی را نمی پیمودند، گروهی بسمتی و تعدادی بسمت دیگر در جستجوی غذا بودند. گاهی بر سر شاخهٔ خشک شدهٔ گیاهی کارایشان بمشاجره میکشید و با یکدگر شاخ و کله نرم میکردند، و بازبان مخصوص خود یکدگر را ببا د نفرین میگرفتند وزمانی از کرده پشیمان گشته و با صدای خشنودکنندهٔ از یکدگر طلب معذرت میکردند گوئی آنها درخود گذری و بردباری گوی سبقت را از انسانها ربوده اند و کلمهٔ حقد در دیار آنان مفهومی نداشت:

من بدان می اندیشیدم که جای مناسبی برای گوسفندانم دریابم، و آنها را که در وحشت گرسنگی پیشانی به پوزهٔ هم میکوبند، در علفزار ومرتعی جابجا نمایم، و خود به تماشای نها رآنها نشینم و از (خرپ خرپ) غذا خودن شان لذت ببرم. زیرا من بسان مادری بودم که از غذا خوردن فرزندش حظ میبرد و بدان عشق میورزد. مادریکه صدها فرزندبی نسب داشتم، واصلا" بنام پدرهیچ یک از آنها آشنا نبودم، ونه اسمای منسوبهٔ خود آنها را به خاطرداشتم. چه در عالم آنها مسمّی و مسمّی سراغ نداشت. و با یک صوت قراردادی یکدگر را فرا میخواندند که آنهم (بغ) بود.

خلاصه (بغ) کلام آنها وندای آنها، خشم آنها وشادی آنها، سرود آنها وترانهٔ آنها، سلام آنها و وداع آنها وترکیب وجود آنها بود.

شنیدم که زمینهای اطراف سرک تا کنون دست نخورده باقی مانده است. وهیچ زنده جانی از جنس چارپایان علفخوار بدانجا قدم نگذارده است. و گیاهان سرسلامت پهلوی هم ایستاده اند. وعلت آن هم دران بودکه اکثر چوپانان جوان از بیم آنکه مبادا اسیر دشمن شوند وبخدمت نامقدس غلامی اغیار و جبهات نبرد علیه برادران مؤمن ایشان سوق داده شوند، از رفتن بدانجاها خودداری می ورزیدند. واکثر مردم بخاطر آنکه گوسفندان ایشان بیغما برده نشود گوسفندان ایشان را بدانجاها نمی بردند. چه آن شاهراه مسیر عبور و مرور مسلسل تانکها، بیردیمها ووسایل نقلیهٔ روسها بود:

من که فرد بیسوادی بودم وسالها از زندگی خویش را در چرانیدن گوسفندان آقایم درصحرا سپری نموده و از مزایای صحبتها و تعارفات اجتماعی محروم وبرعلاوه فرد معلول و سالخورده ایکه دست چپم فاقد حرکت و گوش راستم عاجز از شنوائی بود، بهیچ وجه فکر نمیکردم که برای روسها و یادی ایشان فرد کار آمدی باشم و روزی راهی پادگانی گردم. زیرا از بعضی چوپانها شنیده بودم که مردان سالخورده و معلول بدرد دولت نمیخورند، دولت نیز از (جلب وسوق) آنها به قطعات عسکری اجتناب میورزد، با این امید که من اکنون از قید جلب رها شده ام عساکر با من معلول وستم زده چه کاری دارند، روانهٔ آن سوی صحرا شدم.

این احساس وقتی درمن نیرومند شد، که گوسفندانم در دیوانگی فقر بجان هم افتاده بودند و از رنج گرسنگی بغ میگفتند همان رمزیکه قبلا" بدان اشاره نمودم. آنگاه تمام خیالاتم را در نقطهٔ واحدی متمرکز ساختم و اراده ام

را به‌تصمیم مبدل نمودم و آهسته
آهسته سنگلاخها را پیمودم وگوسفندان
را که‌گاه‌گاهی بجهت های مختلفی
راه‌می پیمودند، با پرتاب سنگ
وبا هیاهوی مخصوص شبانی به‌سوی
منزل مقصودسوق میدادم. دمی بر
خودمیلرزیدم که‌مبادا آنها را از
دست بدهم وشامگاهان با چوب به
دست، خالی بخانه‌برگردم وآنگاه
مقهورآقایم خواهم گشت. ولحظهٔ
دگر، همهٔ این خیالات رابفراموشی
می سپردم وتنها بفکراشباع شکم
های گرسنهٔ گوسفندانم می شدم
آخرالامرسیاهی طویلی به‌چشمانم
خوردکه‌نورآفتاب آنرا مانند
دریاچهٔ بدیدگانم ترسیم نموده
بود. ولی اوسرابی بیش نبود.
آری، خط شاهراه ـ گذرگاه‌تانکها
ووسایل نظامی روس.

خورشیدبا قرص زرین ونورساطعش
ازتیغهٔ کوه‌ها را وجنای آسمان‌صعود
میکردوحشرات وجانورانی را که
شب هنگام تحت‌پوشش سرمای تیر
ماهی (خزانی) یخ بسته‌وبااعضای
فلج شده‌قدرت حرکت را از دست
داده‌بودند، روح تازه‌می بخشید.
حتی گوسفندان من هم‌آن بیقراری
وپریشانی را که‌قبل ازطلوع‌خورشید
داشتنداکنون پس‌ازعروج آن به
محیط آسمان، رفته‌رفته‌از دست
میدهند، گوئی آفتاب، این پیام
آورصلح، برسرنشینان دنیاومحیط
سردودیجورطبیعت پیغام راحت و
سکون آورده‌است وبا کتله‌های‌گرم
خویش‌روح آنها را نوازش میکند.
سرانجام به‌نواحی شاهراه‌رسیدم
وآنرا مانندیکه‌چوپانها اظهار می
کردند ـ کاملاً "دست نخورده‌یافتم
وگوسفندان را درمیانهٔ آن قرار
دادم وخودبه‌نظارهٔ آن پرداختم.
واقعاً صحنهٔ عجیبی بود:

اکنون گوسفندان دگرحالت قبلی
راازدست داده‌بودندوبجای خشونت
راه‌ملاطفت درپیش گرفته‌اند و با
روحیهٔ مهرورفاقت شاخک ها به هم
میکوبندواین حدس را واقعیت می
بخشند:

آنجا که‌فقررخت ببنددنفاق نیست

لحظاتی سپری شدوهیچ واقعهٔ نا
هنجاری رخ نداد. وشاهراهی که
شنیده‌بودم با غرش موترها،سروسها
ووسایل نقلیه‌مردم دائما درشور
وغوغا بودا ینک ساکت وآرام‌برخود
خزیده‌است، وبسان نواردندان
زدهٔ مینمودکه‌تانکهای غول پیکر
روسی آنرا شخم زده‌بودندوپارچه
های ازکانکریت بهرسوافتاده‌بود
وجای هم ازآثار (قیر) بنظر نمی
رسید.

دقایق بعدناگهان غرش مهیب و
هولناک دوفروندازبم افگن ها
پردهٔ فضا را دریدوبا ضخب مرگبار
شان سکوت را بهم زد. بدنبال‌آن
قطارهلیکوپترها پدیدار شدند که
به‌منظورحمایه‌ازکاروان روس ها
واردمحل شده‌بودند. آنهاهمه‌چیز
را نشانه‌میرفتندوبگمان آن که
مبادا مجاهدی به‌کمین نشسته‌باشد
هرسیاهی را هدف می پنداشتند.
گوسفندان من که‌تاکنون به‌چنین
صداهای هولناک ودلخراشی کمتر
بلدیت داشتندوحتی آلان هیولای
این کلاغان جنگ وتیره‌گی رامشاهده
نکرده‌وزهراین نیش داچهای بی‌نوش
را نه‌چشیده‌بودند، سراسیمه پا به
فرارگذاشتند. من برای اینکه‌از
ساحهٔ دیدطیارات مصئون مانده
باشم، گوشهٔ خزیدم وازترس سررا
بالا نمیکردم.

طیارات مرتباً ساحه‌را دورمیزدند.
وبهرچیزشلیک میکردند. همین که
چشمانشان به‌گوسفندان وحشت زده
من خورد، دفعتاً بروی آنها آتش
گشودندوعدهٔ زیادآنها را به‌آغوش
مرگ سپردند. وتعدادی هم‌مجروح
بهرسوافتاده‌اند. من که سالهابا
این مشغله‌همکنارودراکثرعمر به
تربیهٔ گوسفندان مصروف بودم و
به‌سیری ونشاط آنها میبالیدم و
ازگرسنگی وتکلیف‌آنها رنج می
بردم ـ مشاهدهٔ این وضع برایم
قابل تحمل نبودزیرا محبت آنها
تا عمق دلم ریشه‌دوانیده‌بودورگ
رگ وجودم را فرا گرفته‌بود. لحظهٔ
بفکرفرورفتم وبصدای وجدان‌گوش
فرادادم وپی بردم که‌زندگی در
عدم دوستان لذتی ندارد.

کاذب آن عاشقی که‌حین مصاف
ناظر مرگ دوستان باشد
عشق برسینه‌ایکه‌ریشه نهد
عاشقان راهلاک جان باشد

عرق سردی ازپیشانی ام سرازیر
شد. قبای یأس را یکسره زدودم و
برترس چیره‌شدم. صدای عجیبی بر
آوردم وبسوی نعش‌گوسفندان
دویدم وخویش را بالای جسدنیمه‌جان
یکی ازآنها رسانیدم وسرش را به
آغوش کشیدم. مگرا ودست وپامیزد

ودرحال جان دادن بودوگاهی با مهرعزیزش بسویم بغ می گفت . گویا ودرین حال ازمن معافی می طلبیدوحق شکرانهٔ زحمات و رنج طولانی ام راادا میکرد .این گفتگو دقایقی طول نکشیده بودکه‌تانکها رسیدندوبفاصلهٔ کمی دورتر از من متوقف شدند . عدهٔ ازعساکر روس ازتانکها پیاده شدندوبا چهره‌های گرفته وحالت خشگین ، در حالیکه تفنگ ها را بصورت آماده‌باش‌گرفته بودند ، بسویم دویدندوبا مشت و لگدبرویم کوبیدن وهیچ یک به فارسی آشنائی نداشت و (پاسمچ) صدا میدادند ، با تهدیدو اکراه موقعیت مجاهدین راازمن جویا شدند . وچون نمیدانستم‌مجاهدین درکجا بسرمیبرند ، بزدوکوب من ادامه‌دادند . تاآنکه‌گونه‌هایم سیاه‌گشت وچهره‌ام پندید و چند دندانم درا ثر ضا بت مشتهای این وحشیها ازریشه‌بزمین افتاد . زد وکوب تاآنحدادامه‌پیدا کردبزمین نقش بستم وساعتها بیهوش بودم ودگرنداستم برسرم چه آمد . وفقط دورانیکه‌کمی هوش داشتم میدیدم که‌عساکروحشی وبی فرهنگ روس گوسفندان زنده‌را با یک پیچ کاری بیجان مینمایندواجسادآنها را بدرون وسایل نقلیه‌خویش حمل میکنند .

ساعتهای بعدبهوش آمدم وخود را درسلولی محصوریافتم که‌بیش از ده‌نفردران بسختی نشسته‌بودند . سلولیکه‌قانونا بیش ازدونفر را گنجایش نداشت وبگمان غالب همان زندان کندزبود . شب فرا رسیدوپردهٔ تیرگی وزبالد رقیق وکمرنگ نور (غروب هنگام) چیره شدوماننددیووحشتناکی وجودزرد رنگ وزعفرانی خورشیدسفرخسته‌را نوردید .

سکوت وخاموشی برهمه‌جاسایه‌افگنده بود . زندانیان این سلول(آن ها ئیکه‌دچار سرنوشت شوم‌من بودند وازجاهای مختلف اسیرشده بود) ازترس آه‌نمیکشیدندوتنهاصدائیکه گاه‌وبیگاه‌بگوش میرسید همان (ترق ترق) پای سربازانی بودکه ازدهلیزها عبورمیکردندکه‌اکثرا " برای گوش دادن بحرفهای زندانیان بجوار دربها می آمدند .

درودیوار این سلول مملوازحشرات گوناگونی بودکه‌بسمتهای مختلف درحرکت بودندوشبهنگام مهمانان تازه‌واردرا با نیش های زهرآگین خویش استقبال میکردند . حقا که محشرخونین برپا میکردند . سلاله های گوناگونی ازحشرات درآنجا اقامت گزیده‌بودندواگرشوخی نه پندارید کمترحشره‌را سراغ دارم‌که نمونهٔ آنرا درآنجا مشاهده‌نکرده باشم . گوئی آن سلول مجمع‌عمومی آنها بودوهریک درانجا نماینده‌گی داشتندوشپشها وخسکها که عاشقان دلدادهٔ خون انسان اند ، حیثیت میزبانان اصلی این سلول را عهده‌داربودند . تنها چیزیکه‌سراغ نداشت ازپهن قامتان بقه و از کمان پشتان ملخ بودکه‌آنها هم‌از بیرون با صدای دلگیرا‌شان ما را نوازش میکردند . حوالی ساعت‌نه نه‌شب سپاهی دررا گشودوبه‌هر یک ازمحبوسین لقمهٔ نان خشکی توزیع نمودوبی درنگ دررا بست و عقب کارخودرفت . درسلول مزبورفرشی وجودنداشت وزندانیان ازسرمای شدیددندان بدندان می کوبیدند بسیاری آنها لباس کافی نداشتند ومانندمن ازسرکارهای ایشان دستگیرشده‌بودندوخانواده‌های ایشان کوچکترین اطلاعی ازدستگیری ایشان نداشتند .

هیچکس نمی توانست بطور عادی بنشینندچه ، جای وجودنداشت که کسی قامت خودرا راست نماید چه رسدبآنکه‌اقدام بهاستراحت نماید همه‌کس بهآینده‌خودفکری میکرد و راجع بآن مأیوس ومظنون بود . این شب به‌همین منوال به‌پایان رسیدوتا فردای آن واقعه‌ناهنجاری روی ندادصبح صادق دمیدوروشنی آفتاب برآسمان مستولی شدوچهچه گنجشکان وآهنگهای دلربای پرندگان قلبهای خسته و مجروح مانرا دمی تسلی میدادوبرایمان امیدزندگی میبخشید . ما هم فی الواقع مانندپرندگانی بودیم‌که درقفسهای آهنین ودرورای دیوار های ضخیمی اسیربودیم‌وهیچ فردی ازبنی نوع مان قادربه شنیدن زمزمهٔ مظلومیت وندای نحیف و خستهٔ مانبود .

تردیدی نیست که‌اسارت ما دشوارتر ازاسارت جانوران وپرندگان‌اسیر بود . صیادان بی رحم وغافلیکه برای ارضای هوسهای نامعقول خویش با بی باکی پرندگان مظلوم

را بدام میکشند و این آزادزیستگان را به قید اسارت می بندند، تنها کاری که میکنند بازی بحیات جمعی وسلب آزادی آنهاست. اما لحظهٔ از فراهم کردن طعام و شراب و محل استراحت آنها غافل نیستند و از آنچه که در امکان دارند از ایشان دریغ نمی ورزند.

اما روسها و ایادی ایشان این صیادهای سیاه‌دل نه‌تنها هزاران انسان بی گناه را اسیر میسازند، بلکه آنها را از ضروریات اولیهٔ ایشان نیز محروم نگه‌میدارند وحتی در اعطای خوراک وپوشاک لازمی بدانها تقصیر میورزند. چه‌بسا جوانان رشیدیکه درسلولهای زندانهای طواغیت از نعمت ارجمند صحت بی بهره‌شده‌اند وبسیاری فلج ورنجور و عدهٔ هم حواس خودرا ازدست داده‌اند، و اکنون روماتیزم که میراث شوم رطوبت است تحویل جوانان جامعهٔ فلاکت زدهٔ ما داده است. درحالیکه جوانان درسراسر دنیا نیروی سازندهٔ جوامع بشری بحساب می آیند. اما جوانان ما قبل ازآنکه پا به مرحله رشد بگذارند واز نیروی خارق العاده آنان درجهت نوسازی وعمران کشور عزیز استفاده شود معلول، معیوب وضعیف وبیمار ساخته میشوند. اینها همه برنامه‌هاییست که آگاهانه در جهت نابودی کامل وزدودن شیرازه وجود این ملت عملی میشود و تاثیرات منفی آن تا انقراض نسل موجود وحتی تا قرنها بعد مشهود خواهد بود.

سرمای شدید وطاقت فرسای قوس و رطوبت بی مانند زندان حواس مارا پرت ساخته بود. هرقدر که بهم نزدیک میشدیم تا قدری از سرمای بدن را کاسته باشیم باز هم کاری ازپیش نمیرفت گاهی صوت «جرق جرق» دندانهای اسیران تا حدی بالا می گرفت که فکر میکردیم آسیائی جواری آرد میکند ویا تعداد بیشمار موش برسر تودهٔ چهارمغزی به مسابقه پرداخته‌اند. گرسنگی وخنک دست بدست هم داده وقدرت تحمل را از ما ربوده بودند.

زندانیان از شدت سرما وگرسنگی به ستوه آمده ومجبوراً نیام سخن برون آوردند وبداد وشکایت پرداختند. دراین میان چشمم به پیرمرد سالخورده‌دگری افتاد که از شدت سرما میلرزد ولبهایش بهم نمی آید و درحالیکه توان سخن گفتن را در خود نداشت بداد وفغان آغاز کرد و چندی بخود تپید وبیهوش به زمین نقش بست. چندتن از برادران اسیر برخاستند وبا مشت دروازه را بصدا درآوردند، تا سپاهی بسراغ مان آید وبرای نجات این هال خورده مظلوم از افسران زندان هدایتی دریافت کنند.

لحظاتی بعد سپاهی بدطینتی که گمان میرفت از تیپ همان ملیشاها بود بسلول وارد شد وعلی الرغم آنکه بسروقت آن پیرمرد رسد با صدای مخیف وهیبتناکی به سخن آغاز کرد وبا دشنامهای رکیکی که قلم از ذکر آن ننگ دارد چنین ادامه داد:

(چه‌کسی دروازه را بمشت میکوبد؟ شما مرتجعین ! هنوز از نظم ودسپلین زندان خبرندارید؟ شاید آمر سیاسی صدای تک تک شما را شنیده و از خواب بیدار شده باشد. وممکن است مستشاران قوای دوست ! (اشاره به روسها) که در اطاقهای بالا خواب اند نیز خبرشده باشند....)

<u>نیم شب ومستنطق بی کلام:</u>

ساعتها بعد سپاهی دگری باچندتوته نان خشک که از بقایای استحقاق سربازان وملیشاهای زندان بود، در از دروازه وارد سلول ما شد ونانها را بروی یکی از برادران زد وگفت: (شما خودتقسیم کنید). و بدون آنکه بیشتر حرفی بزند در را بست.

چندین روز را با همین سرنوشت سپری کردیم. تا آنکه یکی از شبها حوالی ساعت دوازده بجه صدای پای چندنفر از سربازان قرار را بهم زد، وناگهان دروازه باز شد. همگی از جا برخواستیم وبناچار ادای احترام کردیم. درمیان آنها فردی بلند قامت وشکم کشیده بچشم میخورد که لباس افسری به تن کرده بود و موهایش بیشتر از حد معمول جلوه میکرد. بروتهایش مجرای دهن او را بکلی مسدود ساخته بود، گمان بری که از سوراخ دهنش ننگ دارد ویا سیاهی سبیل ها را بر سفیدی دندانهایش ترجیح میدهد. چشمانش لختهٔ خون، وقیافه‌اش چنان هولناک بود که داستانهای موهومی دیوان پس کوه قاف را لباس واقعیت می بخشید.

از همان وهلهٔ ورود وحشت و درنده

خوئی ازچهره ٔ اونمایان بود. زندانیان که گاهی ندای مرغی و زمانی لحن روح پرذی روحی راکه ازمجرای پنجره (که یگانه منفذ ورود احوالات و گزارشات محیط پهناورگیتی به تنگنای حجره مرطوب وتاریک ما محسوب میشد) بدرون راه میافت، فال نیک میگرفتند، اینک با ملاحظه ٔ این هیکل کریه المنظروبی رحم هیولای شقاوت و جفا ـ آنهمه امیدها را به یاٴس سپردند. آری این وجود جانی و این مجسمه جبروخشونت، شیشه ٔ امیدا ینهمه ستم خستگان را بسنگ یأس سائیدودرقلوب مجروح آنان بذرنا امیدی کاشت.

او پس از یک مکث طویل ونگاههای پراکنده زبان به سخن کشود و از اینجا آغاز کرد:

(کدام یک شما قبلا" ازعسکری فرار کرده اید؟ وچه نوع سلاحی به اشرار تحویل داده اید؟)

هیچ کس ازترس نمی توانست کلمه برزبان آورد. وبه سوالات او پاسخی ارائه کنند.

اوکه ازسراپای وجودش خشم میبارید وازشدت غیظ کنترول خودراازدست داده بود، تفنگچه ٔ خویشرا بیرون آوردوباتهدیدبسوی یاران زندانی من بتکرار سوالات خویش پرداخت. وبرای یافتن جوابی اصرار ورزید اینبار نیزجوابی نشنید. چهره اش لحظه بلحظه رنگ بدل مینمود و نا خودآگاه حرکات عجیبی اجرامیکرد. عدم توازن وسرخوردگی اوازواقعه ٔ اسفناکی شهادت میداد. شاید لحظاتی قبل ازنوشیدن بوتلی از الکل فارغ گشته وراهی سلول ما شده بود.

او پس از یک مکث کوتاه تکانی خورد وصدای نا هنجار بیرون کشید: (بگوئید ای مرتجعین ...) محل خطاب او دهقانان، شبانان، پیر مردان ومعلولانی بودکه از صحرا و دمن اختطاف شده وبه چنگال رحم وعطوفت انقلابیون! وقهر مائان تاریخ! وفاتحین دژ امپریالیسم! اسیرشده بودند.

این آقای همیشه نشخوارگرکه شراب نوشی ازعادات پسندیده ٔ او بود ـ وتا قبل ازنموی بروتهای تبرشکنش رقاص محافل وتیاترها بودوساعت ها وسیله سرگرمیهای! بدمااشان واوباشان، اکنون انقلابی داغ وستم زدائی گشته وبدهقانان و چوپانان بیسوادومظلوم عنوان ارتجاعی میدهد، دین را به باد مضحکه میگیردوواوابستگان ومعتقدان طریق رسالت ونورراجاهل، عقب گرا، مرتجع وسنت گرا قلمداد می کنند.

گستاخ می سرائی وبیباک میروی
هرسال شوخدیده وآواره تر زپار
شایان دودمان کهستانیان نه ای
خود را مگوی دخترک ابرکوهسار

اقبال.

هیکل جغدوخرام شاهین:

عجیب تر ازهمه اینکه او کلمات مشکل استعمال مینمودکه اکثرا خودبمعنی ومفهوم آن آشنائی نداشت مانند ـ کلمات بروکرات امپریالیسم ـ وغیره ..... این کلمات طبعا برما نامأنوس و بی گانه بود. ودرنظرما مانندمعمای پیچیده ٔ جلوه میکردکه صدرازپنهان داردوصدنقش برخ. چون ازیک سو با حرف وقلم آشنائی نداشتم واز سوئی هم اینگونه کلمات ونظایر آن درعرف مردم ودرزبان گیرای فارسی جائی نداشت، واز همان فرآورده های شوم استعمار در فرهنگ ملتهای منطقه است که اکنون مقام اصطلاحات علمی یافته اند و درعلوم سیاسی جای پای خاصی دارند. ولی آن بیچاره ٔ حقیر و استعمارزده ٔ که این کلمات را از اسلافش به ارث برده بودوازآوردن کلمه ٔ دیگری بجای آنها عاجز و بیچاره بود ـ بهیچ طرزی نتوانست مارا بفهماند، ناگزیربه منطق زورتوسل جست وبه پوزه ودهن هر یک به زدن آغاز کرد. ابتدا یکی ازبرادران راکه مسن ترازهمه بود ازجایش خیزاندوقبل ازآنکه ازان سوالی نماید ـ مشت محکمی بدهان اوزدکه دراثر اصابت آن خون غلیظی ازدهنش سرازیرشد. ویک دندانش نیزبزمین افتاد. وسپس از او پرسید: (بگوای فرزند انگلیس: چه وقت قطعه را رها کردی وچه سلاحی را با خودانتقال دادی؟) دهقان کهنسال بگریه آغاز کرد، درحالیکه قطرات اشک مانندباران ازچشمان اش سرازیرمیشد ـ دادمی زدو می گفت: (برای خدا من عسکری امرا درسال ١٣١٨ به پایه اکمال رسانیده ام وبارد گربه عسکری برده نشده بودم که فرارنمایم وسلاحی بم

مجاهدین تسلیم نمایم وحالا این اولین بار یست که مرا به قصد عسکری دستگیر کرده اید).

همینکه کلمهٔ مجاهد را از زبان مرد دهقان شنید کاسه خشمش لبریز شد ، وعرق خشونتش نسبت به اسلام و اصطلاحات مقدس مانند جهاد ،مبارزه وغیره به غلیان درآمد .وغرش کنان به سربازان دستور داد که تا حوصله دارند اورا لگدکوب نمایند وریش هایش را از ریشه بکنند ، بیره هایش را تیزاب بمالند ودرناخنهایش سنجاق بخلند . همه سربازان مصروف او بودند وبا بی رحمی وقساوت او را تعذیب وشکنجه میکردند .ومانند گرگان درنده ایکه درفرط گرسنگی بجان گوسفند بیچاره افتند و با شتابزدگی اعضای بدن اورا پرت کنند- اورا بدین سو وآنسو میکشیدند مگر او دادمیزد الله میگفت و تا سرحدیکه هوش داشت این کلمه را وردزبان خویش قرار داده بود . کلمهٔ نازنینیکه درراه آن بنفی رژیم پرداخت ، از آن امداد می طلبید ، وبدان اتکاء می جست و برای اعلای آن حاضر بقبول انواع مصائب ومشقات گردید .

آری، کلمهٔ الله- ندای توحید ، شعار رزم آوران وپناه مستضعفان وکلیدرهائی انسان ازعبودیت انسان ، سرآغاز ورودآدم بکنگره های متعالی وحدت ویکتائی ونفی کامل شرک- تفرق وچندگونگی . چه او تشخیص داده بود که انسان در عبودیت انسان از کمال انسانی می افتد ودرلجنزار متعفن حیوانیت سقوط میکنند .پس باید علیه سلطهٔ طواغیت وستم شعارانیکه خیال برده سازی ومحکومیت انسانها را درسر دارند شعار بغاوت سر داد . چه بغاوت علیه آنها عین انسانیت واطاعت از آنها مرادف عبودیت است .

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قباد وجم کرد
یعنی درخوی غلامی زسگان پست تر است
من ندیدم که سگی نزد سگی سرخم کرد

اطاعت تنها از آن خدا واجب است که مطیع فرمان خداوندجل جلاله باشند وجز به نیکی امر ننمایند ، زیرا این اطاعت درحقیقت اطاعت خدا است نه اطاعت شخص او .

سرانجام مرد دهقان از هوش رفت وخاموش شد .وسربازان به فرمان این افسرجانی وقسی القلب اورا به بیرون کشیدند .وهمان لمحات پایان دیدار او بود ودگر تا ختم اقامت درآنجا گزارشی از او نه شنیدیم . شاید وهم مانند هزاران هموطن مسلمان ومحکوم ما درهمان شب راهی مقتل های جمعی شده و بجاویدانگان وصل شده بود .

چندلحظهٔ بعد بازهمان افسرجانی وآدمکش بمعیت چند سرباز دگر (این سربازان غیراز سربازان قبلی بودند) بار دگر وارد سلول ما شد و با صدای هیبتناک ودرشتی که شاخص فضولیت ، اوباشی ولجام گسیختگی اوبود خطاب بزندانیان گفت : (دیدید که با آن مرتجع چه صورت گرفت . همین سرنوشت در انتظار هریک شما ست اینک اختیار با شما است که به واقعیتها اعتراف نموده ونجات پیدا کنید ویا سرسختی نموده وزیر چوب بمیرید).

یکی از برادران جوان که بحق او را باید قهرمان نامید از جا برخاست وگفت : (چگونه واقعیتی ؟واقعیت درنظر شما یعنی چه؟ آخر شما چه محشریست که برفرزندان این ملت برپا کرده اید وتا چه زمانی میتوانید به تخویف ، تعذیب وقتل عام مردم ادامه داده وبازار وحشت وجنایت را گرم نگه کنید؟ اگر منظور تان ازواقعیت وحقیقت همان حقایق جهان وما حول است ما بدان ازقبل ایمان واقرار داریم واگر منظور تان تبرئهٔ چهره منحوس وجنایت بار کمونیزم وتائید زحقانیت روسها وتجاوزشان بکشورما باشد- ما آنرا بحیث یک پدیده تلخ ومصیبت فراموش نشدنی تاریخ انگاشته و علیه آن به مقاومت برخاسته ایم و حالا بر مبنی همین جرم - در پیش روی میز استنطاق شما قرار دارم و بمحکمه تحقیق تان سینه ام را بشانه گرفته وقمچین جفا برپوزوسرم می کوبید . این روسها که امروزه به سرزمین مقدس ما میتازند وتانک هایشان شاهراه ها - زمین های زراعتی ، باغها وتاکستانهای ما را شخم میزنند ویکسره آنرا بویرانی میکشند- با چه مجوز قانونی وارد میهن ما شده اند؟ وآیا تصورمیکنند که با چنین اعمال ددمنشانه خواهند توانست روحیه رزم جوئی واستقلال خواهی ملت ما را درهم شکنند و کشورما را هم مانند کشورهای مسلمان

آسیای میانه درکام خود خواهند بلعید؟ وچرا شما اینقدر بی احساس ایدکه نمیدانید این ملت برای چه علم مقاومت را برافراشته است . وآیا گمان داریدکه با این حرفهای رکیک وبی مایه میتوانیدملت را به عقب گردوا داشته ومجبوربتسلیم نمائید؟ آگاه باشیدکه مردم در تصمیم شان تجدیدنظرنخواهندکرد وازادامه آن هراسان نبوده و از کشتن وکشته شدن باکی ندارند . و هرگزحاضربه مصالحه در منتصف الطریق نیستندکه هم رژیم باشدو هم آنها وهم کمونیزم و الحاد حضورداشته باشدوهم دین . زیرا آشتی کفرواسلام وشرک و توحید و حقیقت وخرافت ازمستحیلات است . ودرست بوحدت سیاهی وسفیدی و آب وآتش میمانند « قل یا ایها الکافرون .لا اعبدما تعبدون. و لا انتم عابدون ما اعبد .ولا انا عابدما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبدلکم دینکم ولی دین »

راه شما وراه ملت ازهم جدا است وتصورآشتی ومصالحت مضحک وخنده آوراست . تا یک فردی ازین توده هجده ملیونی وجودداردـ کمونیزم درین دیارریشه نمی گیرد . و بادِاران چشم آبی شماکه طماعانه به منابع سرشار این مرز و بوم چشم دوخته اند ، شعارهای باطل و امیال مذموم ایشان را با خود به جهنم خواهندبرد .این است حرف ما .اینک این سرما واین شمشیرشما دگرازما چه جوابی میخواهید) .

اوکه تنها فردجوان این سلول بود ونمی دانستم که چرا اورا درمیان اینهمه کهن سالان جاداده بودند ، با ادای این کلمات ساکت شد و بردیوارتکیه داد .

افسروسربازان جاهل که قادر به درک وتحلیل کلمات اونبودند ، و ازمنطق رسای اودرابهت و شگفت فرورفته بودندوهرگزنمی توانستند درمیدان استدلال با اوهمرکابی کنند ، بازبه همان منطق مرسوم کمونیستی توسل جستندواورا نیز ازچشمان ما ربودند .زیرادرکمونیزم استدلال وجودندارد . و آزادی افکاروبیان مرادف ومقارن با مرگ کمونیزم است . کمونیزم و فاشیزم .که دوبرادردوقلوی هم اندوهردوازیک نطفهء شوم نشأت کرده اندـ وازمنبع واحدی سیراب میشوند ، فقط به یک اصل معتقد اند : اصل بقای یکی وانحلال همه ویادکتاتوری وحشتناکی مبنی بر سیستم یک حزبی.

صاحب نظران وکاوشگران علوم سیاسی درپی مطالعات ومقایساتیکه ازین دومکتب سیاسی (کمونیزم و فاشیسم) نموده اند ، فرق چندانی درمیان آنها نیافته اند . وبلکه کمونیزم را وحشتناکتروجهنمی تر ازفاشیسم لمس کرده اند . و یا بعبارهء دیگر، ما به الاشتراک در همه تشخصات ، وما به الامتیازتنها دریک چیزوآن سبقت دراصل استبداد ودکتاتوری حزبی که ازافتخارات وبرجستگیهای کمونیزم به حساب میآید .

ادامه دارد



ژورنالیزم

«جاهد رستگار»

ژورنالیزم بخش عمده

(مفاهمه Mass Communcation جمعی) را تشکیل میدهد که عبارت از مفاهمه همزمان باتعداد کثیر مردم از طریق وسایل ارتباط جمعی (روزنامه جریده، مجله، رادیو وتلویژن) میباشد. کمیونیکشن یامفاهمه که تمام جنبه های ارتباطی انسانها را احتوا مینماید در حقیقت انتقال معلومات ، عقاید و طرز تلقی یک شخص به شخص دیگر است که ژورنالیزم این وظیفه رادر ساحه محلی ملی و بین المللی ایفا مینماید.

بعضی از ژور نالستان، ژورنالیزم را فن‌نامه نگاری یاووقایع نگاری خوانده‌و عده‌ای آنرا هنر جمع آوری و آماده‌سازی مواد و مطالب مورد دلچسپی عامه به منظور نشر آن از طریق وسایل ارتباط جمعی توصیف کرده اند . ولی ژورنالیزم هر نوشتهٔ ، گذارش یا خبری را احتوا مینماید که به مقصد نشر مستقیم در روزنامه ، جریده ، رادیو و تلویزیون تهیه‌شود و در جهت تعبیر و تفسیر آن کوشش از طرف نویسنده گذارش و خبر بعمل نیاید. ژورنالیزم ، در جهان معاصر ، تمام جنبه های زندگی مادی و معنوی جامعه بشری را احتوا مینماید و نقش فوق العاده مهمی را در مطلع نگهداشتن ، سرگرم کردن و تعلیم و تربیه انسان ها بازی مینماید .

ژورنالیزم هم هنر است . . . این دو ارتباط میگیرد به زبان بحیث وسیله مفاهمه ، حساسیت در برابر آنچه در جهان اتفاق‌میافتد ، ظرفیت‌برای‌شناسائی آنچه با اهمیت‌استو توانائی برای‌جلب توجه صد ها هزار یا ملیون ها انسانی که هرگز با آنها ملاقاتو تماس‌نزدیک صورت نگرفته است .

بخش عمدهٔ ژورنالیزم را خبر یا گذارش تشکیل میدهد که شامل بخش اطلاعات یا انفارمیشن میباشد (وسایل ارتباط‌جمعی‌سه وظیفه عمده مطلع‌ساختن سرگرم کردن تعلیم و تربیه را پیش میبرند) . تعریف خبر مشکل است . زیرا این یک پروسه است نه یک شی مثلاً وقتیکه یک سگ یک شخص را زخمی سازدخبر آن مورد دلچسپی‌مردم واقع نمیشود اما زمانیکه یک شخص سگ را بادندان خود بگمزد از این موضوع خبری بوجود میآید . به عقیده بعضی از روزنامه نگاران، خبر عبارت ازچیزی است‌که تازه به‌آن اطلاع حاصل میشود و قبل آن آگاهی ای وجود نداشته بود .

ولی تعریف همه جانبه خبر که همه به آن موافق انداز این قرار است؛ خبر عبارت از گزارش به موقع، حوادث حقایق و افکاری است‌که علاقمندی یک تعداد قابل توجه مردم را جلب‌مینماید در حالیکه تعریفات متعدد وجود دارد راه های مختلفی هست که مارا در درک خبر و تعریف آن یاری میرساند.

Timeliness تازگی یا بموقع بودن Proximity (یا دوری و نزدیکی) Prominence (برجستگی) Conseyuence (نتیجه یا اثر) Human Intrest (دلچسپی انسانی)

عوامل مهمی‌اند که روز نامه نگارهای با تجربه در هنگام نگارش و انتخاب خبر آنرا در نظر میگیرند .

این عناصر سازنده که از خود خبر را تعریف نمی نماید بلکه به خبر ارزش راحت و کیفیت لازمی را می‌بخشد .

Timelinese : انسان آرزو مند است بداند که در محیط زندگی خودش و جهان چه اتفاق میافتد و تکنالوژی زمینه این را مساعد ساخته است . هنگامیکه انسان روزنامه ای را ورق میزند و یا رادیوی خودرا سویچ میکند و یا به تلویزیون می‌بیند توقع دارد از وقایع جاری آگهی حاصل کند . هرگاه روزنامه ای یا دستگاه نشراتی رادیوئی یا تلویزیونی وی را از جریانات روز مطلع نسازد او نا گزیر به چینل های دیگر یا روز نامه های دیگر مراجعه مینماید هر باری که یک خبرنگار یا راپور تر حقایق مربوط به یک واقعه را بدست میآورد و مسئول امور خبری یک دستگاه نشراتی به انتخاب اخبار میپردازد که توسط خبر نگاران تهیه میشود عنصر تازگی یا بموقع بودن خبر مطمح نظر قرار میگیرد و از خود میپرسند این خبر یا خبر ها تا چه اندازه تازه است .

مثال : پروفیسور برهان‌الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان امروز اعلام کرد که در دور دیگر مذاکرات ژینو که تحت سر پرستی ملل متحد بشکل غیر مستقیم بین وزرای خارجه پاکستان و افغانستان دایر میشود اشتراک خواهد کرد Proximity : مسئله دیگر دوری و نزدیکی وقایع از خواننده ، شنونده و بیننده از نظر جغرافیائی است در جهان غرب مردم بیشتر به حوادث و خبر های محلی و ملی علاقمند هستند و بدرجه دوم به اخبار بین المللی و کشورهای بسیار دور افتاده .

مثلاً مردم یک قصبه به شنیدن خبر مرگ عابری دلچسپی میگیرند که در قصبه خودش صورت گرفته تا تلف شدن ده نفر به فاصله یک هزار کیلومتر دور تر از آن محل . زمانی مردم به وقایع فاصله های دور افتاده علاقمندی نشان میدهند که بسیار بزرگ و مهم باشد و زندگی ایشانرا بطور محسوس متاثر سازد . اخبار تروریستی ولو در هر گوشه جهان اتفاق افتد ،ورد دلچسپی غربی ها قرار می گیرد نه جنگ های ایران و عراق مبارزات مردم انگولا ، لاوس ، کمبودیا و تا حدودی افغانستان برعکس برای مردم جنوب افریقا انگولا برای مردم جنوب شرق آسیا لاوس و کمبودیا و برای پاکستان ، ایران ، هند ، کشور های خلیج و منطقه افغانستان و حوادث مربوط قابل توجه است از همین لحاظ است که متاسفانه قتل عام های مردم افغانستان توسط قوای روسیه آنقدر ها علاقه و هیجان مردمان کشور های غربی را بر نمی انگیزد . شاید یکی از علل آن عدم شیوه مؤثر خبر گزاری وبخصوص عدم عنصر تازگی خبر باشد .

از جانب دیگر مردم درجهان غرب بالاخص در امریکا بیشتر از تصویر وفلم و تلویزیون متاثر هستند به پیمانه ای که وقایع دلخراش افغانستان بشکل فلم و تصویر به جهان غرب عرضه شود به همان پیمانه میزان دلچسپی مردم به امور و خبرهای افغانستان افزایش مییابد . ایجاد یک سیستم خبر گزاری مؤثر و تجهیز مجاهدین با وسایل فلم برداری ازنیازهای ضروری جهاد با شکوه افغانستان است که تا کنون بنابر مشکلات عدیده بشکل مطلوب آن انکشاف نیافته است .

خواننده ، بیننده و شنونده بیشتر به خبر های عمیقاً توجه مینماید که مستقیماً برزندگانی روزمره خودش اثر دارد . در این صورت موضوع دوری و نزدیکی فاصله مطرح بحث قرار گرفته نمیتواند . زیرا وقتیکه شخص درک کند حادثه مهمی در دور ترین نقطه جهان زندگانی اورا متاثر میسازد به اخبار مربوط دلچسپی نشان میدهد بطور مثال تصمیم کشور های تولید کننده نفت (او پک) در زمینه از دیاد قیمت و قطع صدور نفت به کشور های غربی تمام مردم غرب را یکسان متاثر میسازد و ولو که این تصمیم در شرق میانه اتخاذ شود، همچنان جریانات فیلپین باوجود بعد مسافه بخاطر پایگاه های مهم امریکا در آنکشور و نفوذ کمونیزم برای مردم امریکا بسیار مهم بوده است .

Prominence : به هر پیمانه ای که یک شخص برجسته و معروف باشد و به هر اندازه ایکه یک محل یا یک تاریخ مهم باشد به همان حدود بر اهمیت و برجستگی خبر افزوده میشود. هر عمل و هر حرکت شخصیت های سیاسی مانند رؤسای جمهور و صدر اعظمان خبری را تشکیل میدهد که به تناسب سایر اخبار در یک کشور یا محل برجسته تر بشمار میآید بطور نمونه مریضی یک رئیس

جمهور ویا عمل غیراخلاقی یک عضو کانگریس امریکا برای مردم آنجا بیشتر دلچسپ است تا تصادم یک موتر یا قتل یک مغازه دار از طرف یک رهزن. چنانچه شهادت مرحوم ذبیح الله خان قهرمان به تناسب شهادت سایر مجاهدین برای مجاهدین سربکف افغانستان وحتی جهان از اهمیت فراوانی برخوردار بود و این حادثه اسفناک خبر برجستهٔ ای را ساخت. نام بعضی از جا ها و بعضی تاریخ هانیز بر برجستگی اخبار میفزاید، بطور مثال بیت المقدس بحیث محل مقدس برای مسلمانان، عیسویان و یهودیان، روم منحیث مرکز مذهبی کاتولیک ها کعبه شریف به مثابه قبله مسلمانان، پنجشیر دره شکست نا پذیر و معروف نهضت مقاومت مجاهدین میهن، افغانستان کشور مورد تجاوز و اشغال مستقیم روسیه و فلسطین محل آشوب یهود و صهیونیزم و امثالهم بخاطر اهمیت تاریخی و یا حوادث جاریه بر برجستگی خبرهای مربوط میافزاید.

بعضی تاریخ های مهم هم اخبار مربوط را از اهمیت بیشتر برخوردار میسازد، تاریخ هجرت رسول ﷺ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ برای مردم ما بخاطر تجاوز روسیه دارای اهمیت فراوان است ویا تاریخ پایان دادن به حکومت نظامی در پاکستان، تاریخ تاسیس ملل متحد، انقلاب ننگین اکتوبر در روسیه تاریخ انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی ورنسانس در اروپا و غیره به اهمیت اخبار مربوط میپردازد.

Human Intrest: بصورت عموم خبرهای مورد دلچسپی انسان از نظر بشری خبرهای را در برمیگیرد که در خواننده بیننده یاشنونده احساسی بر می انگیزد واورا وادار به عکس العمل میسازد اینگونه اخبار احساس خواننده یاشنونده یا بیننده را، تحت تاثیر خود قرار میدهد و با عطوفت، محبت، نفرت. تاثر افسوس. ترحم، دلسوزی کنجکاوی قهر و غم و اندوه آنها سر و کار دارد.

خبر نگار حین جمع آوری خبر و تهیه آن همواره از خود میپرسد آیا این خبر دلچسپی مردم راجلب میتواند؟ یاچگونه این خبر رابنویسم که علاقمندی مردم را بر انگیزد؟ و اهم اینکه این خبرتاچه حدودی برمردم اثر میگذارد؟

مردم همیشه به مردم علاقه میگیرد مخصوصاً هنگامیکه انسان خودرا بجای آنهایی قرار دهد که در باره آنها میخواند یا میشنود مردمی که به نحوی رنج می برد مردمی که امید ها و آرزو ها شان توسط قساوت و ظلم برباد داده میشود، مردمی که در برابر خطرات طبیعی قرار میگیرد، مردمی که با دشواری ها و مصائب دست و گریبان هستند، همه منابع خبری را تشکیل میدهند در صورتیکه خواننده یابیننده یاشنونده با آنها به نحوی رابطه عاطفی داشته باشد مردم به خبر های مردم دیگر علاقمند اند.

خبرهای مطبوع وخبرهای الکترونیک یعنی خبرهای که برای روزنامه تهیه میشود و خبر های که برای رادیو وتلویزیون نوشته میشود از تفاوت هایی برخوادار است اما مهمترین هم آغاز گری جمله اول یالید خبر است.

این تفاوت از شیوه مختلف توجه کردن به اخبار ناشی میشود. خواننده روز نامه به عنوان و جملات نخستین خبر نگاه میکند و تصمیم میگیرد که آیا آنرا سرتاپا بخواند یانه، درحالیکه در رادیو و تلویزیون شنونده وبیننده به تمام خبر از آغاز تا انجام توجه می نماید. لهذا هنگام تهیه یک گذارش وسیله نشراتی مورد نظرقرار داشته باشد و مطابق به اقتضای هر وسیله نشراتی خبر تهیه شود.

۱ - خبری که برای فلم یا تلویزیون یارادیو تهیه میشود باید فشرده تر باشد و به سرعت به کمره یا مکروفون خوانده شود تا باعث دلتنگی شنونده وبیننده نشود. ولی برای روزنامه بهتر است اخبار به تفصیل نوشته شود.

۲ - اخبار الکترونیک باید به نحوی تهیه شود که حتی قسمت های مختلف آن در بخش های متفاوت یک سرویس خبری مورد استفاده قرارگرفته بتواند. لذا توقف های بسیار مناسب و بسیار کوتاه دراین پراگراف های متعدد یک خبر ضروری، میباشد.

لید(Lead) اخبار الکترونیک بالید اخبار مطبوع متفاوت است باید به خاطر داشت که لید در حقیقت زیگنالی است که بیننده یا شنونده به شنیدن آغاز مینما ید ویا خوانندهٔ را به خواندن خبر میکشاند بنا براین لید اخبار و رادیو تلویزیون نباید مفصل باشد و حاوی «سه» «چ» «ک» (چطور «چه، چراکی که «کجا» مانند لید اخبار روز نامه باشد در لیداخبار الکترنیک صرف یک یا دوا سه «چ» «ک» گنجانیده

شود و مسائل تفصیلات مهم و یا عادی از آن باشد ، تفصیل بیشتر در اخیر خبر جای داده میشود .

در چیز های که برای روزنامه تهیه میشود سعی به عمل میاید تا نظر به اقتضای حادثه خبری هر «سه» «چ» «وهرک» ویا حد اکثر آن پاسخ یابد .

از جمله شش سوال فوق الذکر معمولا در لید اخبار الکترونیک دوی آن «چه» و «کجا» پاسخ داده میشود اینگونه لید غالباً مفکور عمومی را درباره اینکه «چه» اتفاق افتاده و در «کجا» (مانند حریق در یک هوتل انفجار بم در یک قریه ، عقب نشینی روسها در پنجشیر) منعکس میسازد :

نمونه خبر رادیو و تلویزیون :

یک مریض دماغی مسلح با تفنگچه امروز از شفاخانه فرار کرد .

وی قبل از آنکه دستگیر شود سه نفر را به قتل رسانید و شش نفر دیگر را زخمی کرد پولیس شهر لاهور مریض را در یکی از سرک های شهر گرفتار کرد و . . .

در این خبر شنونده یا بیننده تقریباً ده ثانیه منتظر میماند تا حادثه مهم خبر یعنی جرم را بشنود و بفهمد که در کجا واقع شده است یعنی «کجا» در لید خبر گنجانیده شده است در حالیکه در خبر های روزنامه «کجا» در(Dateline) ذکر میشود .

نمونه خبر روز نامه (لاهور)

یک مریض دماغی مسلح با تفنگچه امروز از شفاخانه فرار کرد .

چون تذکر سه «ک» وسه «چ» در لید خبر بسیار مهم میباشد از اینرو لازم دیده میشود که هر یک را به تفصیل مورد بحث قرار دهیم !



چه : در لید یک خبر «چه» میتواند چندین چیز باشد . اما غالباً یک جمله سادهٔ است که نقطه عمده خبر راتشکل میدهد .

مانند : جنگ در پکتیا کسب شدت کرده است .

سقوط یک جت روسی توسط مجاهدین باعث قتل یک جنرال روسی شد .

بهترین لید دارای «چه» آنست که بر تأثیر حادثه ای گزارش شده که بر خواننده یا بیننده یا شنونده بجا میگزارد . این گونه لید بیشتر مردم را جلب مینماید . مثلاً .

قیمت تیل بلند میرود . . کمک های خیر خواهانه جهان اسلام به افغانستان افزایش می یابد . اسلحه موثر بدسترس مجاهدین قرار داده میشود روسیه به خروج قوایش موافقه کرد .

که : در لید خبر تنها اشخاص مهم گنجانیده میشود ، و اگر مهم نباشد نباید شامل لید خبر شود . نامهای نا آشنا و غیر مهم باعث جلب توجهٔ مردم نمی شود در حالیکه‌نامهای اشخاص معروف خواننده و بیننده و شنونده را بخود میکشاند .

مثلاً قوماندان محبوب افغانستان در درهٔ پنجشیر به پاکستان مسافرت مینماید .

درین لید حتی ذکر نام هم آنقدر ها ضرور نمی باشد زیرا همه میدانندکه «که» است .

ولی در بسیاری موارد ذکر نام ضروری میباشد بطور مثال، وزیر خارجه امریکا آقای شلتز به منظور مذاکره با رهبران مجاهدین وارد پشاور شد .

بعضی از خبرنگاران جواناهمیت اشخاص را بیش از حدنشان میدهند .

اما در جهان افراد معدودی وجود دارند که میتوان بدون ذکر مقام و موقف شان در لید گنجانیده شوند. مانند رئیس جمهور ایران یا پاکستان.

در حالیکه ذکر نام روسای جمهوری که مردم به نام آنها آشنائی ندارند ضروری میباشد.

در مسائل آتی می‌بینیم که ذکر نام در لید کوچکترین تأثیر و فائده ای ندارد.

یک مخترع انگلیسی به ساختن یک ماشین ظرف شوئی موفق شده است.

تذکر منبع خبری: منبع به‌اشکال مختلف‌متنوع بکار برده میشود خبرنگاران روزنامه ها منبع را در اخیر لید ذکر مینمایند، غالباً آنچه‌اتفاق‌می‌افتدمهم‌است نسبت به اینکه آنرا گفت: اما این امر در رادیو، تلویزیون و فلم‌وویدیو صدق نمی نماید.

مردم نیاز دارند که منبع خبری را بدانند تا اهمیت را ارزیابی نموده و به آن توجه نمایند. زیرا اگرمنبع‌خبری در آغاز لید خبر ذکر نشود مردم فکر مینمایدکه این‌خبررا خودکارکنان‌دستگاه نشراتی میگویند نه اشخاص و منابع‌مهم سیاسی اجتماعی و اقتصادی و نظامی.

یک خواننده روز نامه علامه سوالیه وغیره اشارات اعجابیه (نقطه گذاری)را بچشم‌دیده میتواند اماشنونده و بیننده از آن عاجز اند بنابرین بر دو اصول باید اتکا کرد:

۱- برای خبرهای تلویزیونی و فلم هرگز لید خبر را با سوال آغاز نکنیم بصورت عموم خبر نگاران رادیو ئی و تلویزیونی از نقل قول در لید خبر اجتناب میورزند.

۲- منبع خبری را قبل از خود خبر بدهیم. بازهم‌باید خاطر نشان‌کرد که‌اینها قواعدعمومی‌خبر نگاری‌رادیوی و تلویزیونی بوده از تفاوت‌های کلی‌بین روزنامه نگاری و نشرات رادیوئی و تلویزیونی است.

چطور و چقدر

چطور عنصر دیگری لید خبر روزنامه ای‌است‌که ندرتاً در لید خبر- های مربوط به رادیو و تلویزیون و فلم گنجالیده میشود.

درباره (چقدر)وارقام باید محتاط بود.

زیرا ذکر ارقام در لید اخبار رادیو و تلویزیون مطلوب نیست و کوشش به عمل‌آید تا ازگنجانیدن ارقام در لید خبر جلوگیری شود ذکر ارقام متعدد باعث آن میشود که خواننده یا بیننده، آنرا بخاطر سپرده نتواند بطور مثال: در اثر سقوط یک سرویس به در یا ۲۳ نفر به قتل‌رسیده و ۵ نفر زخمی شده و بیش از یکصد هزار روپیه به‌خساره‌بار آورده است بهتراست صرف یک رقم ۲۳ در لید خبر ذکر شود و متباق در پرگراف های بعدی.

چه وقت. عنصر (چه‌وقت) غالباً درلید اخبار مربوط به رادیو وتلویزیون‌شامل ساخته نمیشود. و زمانیکه محل وقوع حادثه‌گفته شود شنونده‌وبیننده میداندکه حادثه‌امروز واقع‌شده است‌و این‌بخاطری است‌که خبرهای روز همواره در همان روز به نشر میرسد وندرتاً اتفاق‌می‌افتد که خبر یک روز بروز بعد نشر شود. به همین خاطر است که ژورنالیزم‌جهان غرب حوصله نشر اخبار چند روز قبل

حوادث و وقایع داخل افغانستان را نداردوآنرا اخبارتازه تلقی‌نمی نمایند.

هرگاه میکانیزمی انکشاف داده شود که اخبار قسمت های مختلف افغانستان در زودترین فرصت بدسترس آژانش های خبر رسانی گذاشته شود و آنها مطمئن ساخته شوند که جزییش از ۲٤ ساعت کهنه‌نیست، میزان نشراخبار جهاد درجهان غرب‌افزایش یافته‌میتواند حتی معرفی سیستم خبر رسانی مجاهدین و تماس نزدیک‌بین منابع‌خبری‌مجاهدین و آژانس‌ها در زمینه مؤثریت کافی ایجاد خواهد کرد. امیدوارم‌که بتوانیم‌طرح چنین آژانس‌را در آینده خدمت‌خوانندگان (یا مقامات ذیصلاح) تقدیم نمائیم خبرنگاران روزنامه‌ها باید متوجه‌تفاوت وقت بین وقوع حادثه و وقت خواندن خبر توسط خوانندگان باشند بنابرین‌وقت و تاریخ دقیق حادثه در خبر گنجانیده شود برعکس خبر نگاران دستگاه های رادیوئی و تلویزیونی غالبا وقت و زمان وقوع حادثه‌را حذف مینماید و از ذکر (امروز)اجتناب میورزند مثلاً:

در عوض: رئیس جمهور امروز مبارزه علیه سگرت را اعلام‌کرد.

باید نوشت: رئیس جمهورمبارزه علیه سگرت را طی‌مراسمی براه‌انداخت.

یک لید خبری خوب آنست که روی نکته عمده و موضوع اصلی خبر بنا یابد و وقت‌وقوع حادثه بعد تر ذکر شود. مثلاً

ایالات‌متحده امریکاظاهراً سیاست خود را در برابر کیوبا تغیر میدهد.

وزیر خارجه امریکا این مطلب را امروز در نیویارک به خبرنگاران

اظهار داشت.

بعضا میتوان در عوض زمان گذشته حادثه را به زمان حال استمرادی ارتباط دارد .

زمان حال استمراری نشان میدهد که حادثه هنوز در حال جریان است . زیرا در بسیاری حالات حادثه گذارش یافته پخش یک فعالیت متداوم را تشکیل میدهـد . بطور مثال : رئیس جمهـور مبارزه علیه سگرت را آغـاز مینماید) :

هنگامیکه یک لید خبری به زمان حـال یـا حـال استمراری نگاشته شده نتواند خبر نگار میکوشد آنرا به زمان حال کامل یا ماضی نقلی بنگارد . مثلاً یک بند آب یک ساعت قبل ازبین رفته، نمیتوان نوشت: بند آب در حال ازبین رفتن است .

در عوض : بند آب صبح امروز از بین رفت . یـا بند آب از بین رفته است .

چرا : عنصر چـرا سوالیست که هرگز در لید اخبار راديوئی وتلویزیونی پاسخ داده نمیشود .

زیرا قبل از آنکه به عنصر (چرا) بپردازیم باید معمولا عنصر (چه) رابه بیننده و شنونده عرضه کنیم و همینکه عنصر (چه) گفتـه شدلید خبر تکمیل میشود .

در هنگام نگارش لید به نکات آتی توجه جدی باید کرد :

ارقام : کوشش شود ارقام از لید حذف شود و در صورتی که امکان پذیر نباشد ارقام در اخیر لید گنجانیده شود.

نامهای نامأنوس: نامهای نامأنوس وغیر مهم هرگز در لید اخبار ذکر نشود . همیشه وظیفه شخص بیان شود یا چرا چنین اسمی در خبر ذکر میشود قبل از آنکه نام تذکر یابد . حتی در مورد نامهای اشخاص معروف هم ذکر مقام شان ضروری میباشد .

زمان : انتخاب زمان مناسب بسیار مهم است در نوشتن لید اخبار راديوئی و تلویزیونی از ذکر (امروز اجتناب شود استعمال زمان مانند صبح امروز تقریباً یکساعت قبل یاچند دقیقه پیش بهتر است . ذکر وقت بصورت دقیق مانند ساعت (۳-۳۰) عصر صرف زمانی ضروری است که خبر نگار آنرا لازم داند ـ درینصورت هم وقت در اخیر لید جاداده شود .

امـا در لید اخبار روز نامه هـا ذکر وقت حتمی است و هـرگز آنرا فراموش نباید کرد .

استعمال فعل معلوم :

قاعده عمومی اینست کـه از استعمال افعال مجهول خود داری بعمل آید و هنگام نوشتن خبر توجه خاصی به این مـوضوع مهم مبذول شود . این دو مثال را مقایسه کنید : شورای عـالی اتحـاد لایحه ای را بـرای تنظیم امور فرهنگی تصویب کرد . لایحه ای توسط شورای عـالی اتحاد برای تنظیم امور فرهنگی بـه تصویب رسید . لید اولی کوتاه تر ، قویتر و آسانتر برای درک است هم خـواننده و هم شنونده رادیو وبیننده تلویزیون لید اولی را به سادگی درک میکند و میفهمد در حالیکه لید دو می ذهن شانرا اندکی مغشوش میسازد و آنها را در درک خبر دچار مشکلات میسازد .



محمدنسیم فقیری

عید در « میرت » عید ماتم

عید فرا رسید . . .

عید،در کوچه های شهر « میرت(۱) » :

غریب ، بیکس و نا آشناست .

عید ، درماتمکده‌های « میرت » ، « دهلی »و « گجرات» :

میزبان ندارد . . .

زیرا :

هنوز خون گرم کشتگان بیگناه ـ

در محلات شهر « میرت » نه خشکیده بود . . .

هنوز قطرات اشک در چشمان خونبار اطفال و ـ

همسران روزه داران شهید شهر « میرت » نه خشکیده

بود که :

عید فرا رسید ،

تا :

بت پرستان سیر درون

از خون مظلومان مسلمان ـ

«قشقه(۲)» بکشند ! !

* * *

در کشور هندوستان !

که درمطبوعات غرب :

« بزرگترین دموکراسی دنیاست » ! !

وسیکولر !

هندوها، « هولی ها(۳) »و « درگاه‌پوجاها(٤) » وسایر

مراسم مذهبی را ـ

در کمال مسرت و شادی ،

برگزار می کنند . . .

ولی عید :

بر مسلمانان ، ماتم میشود . . .

* * *

عید گاه « سر ینگر » شاهد است !

ادای نماز عید ، جرم است ! !

حتی زندگی عادی یک مسلمان ـــ

در « بزرگترین دموکراسی دنیا » ! !

ـــ جرم است ! !

* * *

ای بخون‌نشستگان « میرت » !

ای روزه داران شهید !

ای مظلومان بی دفاع !

خون های پاک شما :

سند ننگ و جنایت « خاندان نهرو » ـــ

و رژیم « راجیو » است ! !

دیده ، تجربه و ثابت شد که :

مدعیان دروغین « دموکراسی » و « آزادی » !

چماق داران زور و ستم اند . . .

* * *

بت پرستان بی آئین و بی فرهنگ !

د د منشان جانی و آدمکش !

آیاتعا لیم « گاندی (٥) »و « تاگور(٦) »چنین است؟!

ـــ دساتیر«گیتا(۷)»،« پانچاشیلا(۸) »و« اهیمسا(۹) »

همین است ؟ !

ای‌یاران اسرائیل !

یاوران روس !

دیدید که چگونه تاریخ از چهره های کثیف‌تان ـ پرده افگند . . ! !

* * *

دیده ، تجربه وثابت شد که :

«سیکولریسیم» یک ادعای دروغ است ! !

و این «هندوئیسم» است که بر هندوستان ـ حکومت می کند . . .

* * *

در گذشته ها :

ازآن «دموکراسی» «وآزادی»ادعائی !

فقط جامعهٔ دوفیصدی«سیک ها »

می توانستند استفاده کنند . . .

و جامعهٔ یازده فیصدی مسلمان . . . هرگز !

ولی اکنون :

سر پنجه های خونین اختناق وبیداد ـ

به گلوی«سیک ها» نیزرسیده است . . .

* * *

شهر «میرت» شاهداست !

«دهلی»،«گجرات» و «سرینگر» شاهدالد !

رژیم راجیو :

نه تنها از جنایت و کشتار جلوگیری نمی کند ، بلکه پولیس رژیم نیز در کشتار سهم می گیرد . . .

* * *

مسلمانان دنیا !

مظلومان وما تمزدگان «میرت» وسایر ستمکشان ومحکو مان مسلمان ـ

در سراسر هندوستان ـ

شمارا به یاری می طلبند . . .

از شما :

«ابدالی» «ومحمود» نمی خواهند ! !.

افسر ولشکر نمی خواهند . . .

بلکه فقط :

«اعتراض» ! !

«یک حرف» !

ولی افسوس که :

سران کشور های اسلامی ـ

«حرف» را هم دریغ دارند ! !

دوستان «یهود» و«نصارا» و«هند و» ـ

بقیه در صفحهٔ (۱۷۷)

---

۱ ـ (میرتھ) یکی‌ازشهرهای شمالی‌هندکه درین‌اواخر شاهدکشتار مسلمانان بدست هندوان بود .

۲ ـ نشانی‌که هندوها بر پیشانی ازصندل وغیره سازند.

۳ ـ مراسم مذهبی هندوان که در آن روز بر یکدیگر رنگ می پاشند .

٤ ـ مراسم مذهبی هندوان .

٥ ـ موهندس‌کرم چند گاندی (۱۸٦۹ - ۱۹٤۸) رهبرسیاسی و اخلاقی هند ، معتقد به عدم تشدد و نویسندهٔ کتابی به همین نام .

٦ ـ رابیندرانات تاگور (۱۸٦۱ - ۱۹٤۱) نویسندهٔ فلیسوف وشاعر شهیرهندی ، برندهٔ جایزهٔ نو بل که دارای افکار عرفانی ، بشردوستی وصلح خواهی بود .

۷ ـ کتاب مقدس هندوان .

۸ ـ ازسانسکریت به معنی پنج‌اصل، یکی ازین اصول اجتناب از کشتن است (درشریعت‌بودا) ودولت‌هند این اصطلاح را برای پنج‌اصل‌سیاست خارجی خود بکار می برد که یکی ازآن عدم تجاوز ودیگری همزیستی مسالمت‌آمیز .

۹ ـ اصل عدم تشدد و بی آزاری .

در گلزمین شعر و ادب

قربانی در عیدفطر

بمناسبت قتل عام مسلمانان در هند

شامگه چون مهر عالمتاب خفت / روی خود در پردهٔ ظلمت نهفت
تیره روزی های من شد بیشتر / غم زهر سو زد به قلبم نیشتر
دل میان سینه شد در اضطراب / ز آتش دل شد سراپا یم کباب
چون بجستم چاره از سیلاب اشک / پای جان لغزید در گرد اب اشک
اشک می شوید خس و خاشاک دل / لیک می پاشد نمک در چاک دل
اشک هم آتش نشانی می کند / هم به تن آتش فشانی می کند
آتش دل را همی سازد خموش / لیک خود از سوز غم آید بجوش
در تنور سینه ریزد آب سرد / شعله افشاند ولی بر روی زرد
شهر جان را نور باران می کند / دیده را از نور عریان می کند
باز هم من دوست دارم اشک را / مرهم جان می شمارم اشک را
الغرض شب از میان اشک و خون / راه می بردم به آن سوی قرون
در دل تاریخ می رفتم به پیش / ناله برلب ، دیده گریان ، دل پریش
با چراغ اشک می جستم نشان / از شکوه و اقتدار باستان
از طلایی روز های بخت ما / از جهان گیران و تاج و تخت ما
از خلافت های اسلامی که بود / آفتاب رحمت حی ودود
عدل و توحید و امان پیرایه اش / مؤمنان را راحت جان سایه اش
صاحب ایمان بهر جا سر بلند / پای هر طاغوت عصیان گر به بند
نی باستعمار این زور و توان / نی به کفر این ساز و برگ بیکران
نی مسلمان این چنین خوار و ضعیف / نی بخونش غرقه دست هر کثیف
باز رفتم در دل ماضی فرو / بت شکن ها را نمودم جستجو
ناگهان در پردهٔ اشکم ظهور / کرد یک پیکر سراپایش ز نور
آسمان از هیبتش در اهتزاز / تابش چشمان وی ظلمت گداز
از جبینش صولت حق آشکار / شاهباز غیرتش باطل شکار
جای دل آئینه اندر سینه اش / جلوه گر ایمان در آن آئینه اش
روی وی خورشید انوار خدا / صد سحر گه روشنی، صد، مه صفا
از جگر کاهش عیان صدگونه داغ / داغ نی از عشق یزدان صد چراغ
من بسان ذره ی کز اضطراب / گم کند خود را به بزم آفتاب
محو گشتم ، گم شدم از خویشتن / لرزه طاری شد به سر تا پای من
هیبت آن صحنه هوشم را ربود / بر طپش های دل زارم فزود
اندران حالت من آشفته حال / کردم از تاریخ با حیرت سوال
کیست این مرد بزرگ با وقار / آسمانی حشمت والا تبار
این همه فروشکوهش از کجاست / آتشین رخسار و نورانی چراست

عبدالاحد تارشی.

در گلزمین شعر و ادب

گفت با صد افتخار و احترام
این عظیم انسان بود محمود نام
شهر یار غزنه سلطان بزرگ
فاتح هندوستان مرد سترگ
چون شنیدم این سخن شد تازه تر
زخم سینهٔ ، درد دل ، داغ جگر
اشک چشمم بیشتر جولان گرفت
این خروشان رود را طوفان گرفت
پیش سلطان گریه کردم زار زار
آن چنان کاندر بهاران آبشار
گفتم ای نور دو چشم مؤمنان
ای زتیغت در تن توحید جان

پهلوان عرصهٔ لشکر کشی
قهرمان صحنهٔ خنجر کشی
از تو کاخ بت پرستی سرنگون
بت پرستان را زغم دل غرق خون
ای بشام هندوان مشعل فروز
کشته اندر جنگل شب، تخم روز
درمیان وحشیان بی شعور
آدمیت کرد از تیغت ظهور
جلوه گر در ملک بی فرهنگ ها
گشت فرهنگ خدا فرسنگها
شد مسلمان و مسلمانی عزیز
خوار شد باطل پرست بی تمیز
لیک اکنون ای سپه سالار دین
حالت اسلام را بازآ ببین
اهل ایمان را بخون غلطان نگر
درد مند و زخمی و گریان نگر

بت پرستان در دیار هند باز
کرده دست ظلم سوی حق دراز
هندوان بس فتنه ها انگیختند
خون پاک مؤمنان را ریختند
این سیهکاران شیطان زادگان
سر بپای گاووبت بنهادگان
بادلی از کینه مانند سقر
صد جهنم شعله ، صد دوزخ شرر
بار ها بر اهل ایمان تاختند
خون شان جاری چو دریا ساختند
بنگری چون خطه آسام را
بینی آنجا نقش بس آثام را
گوید هر خارش هزاران داستان
از جنایات بزرگ هندوان
از چوگرگان حمله کردن هایشان
از دریدن ها دریدن هایشان

هر وجب خاکش به دل دارد نهان
جسم خونین بسی از مومنان
هر کجا بینی یکی خونین مغاک
صد مسلمان خفته آنجا سینه چاک
احمد آباد است شهر قصه ها
شهر ماتم ها ، ستم ها ، غصه ها
قصه های وحشت و خون خوارگی
غصه های بیکسی ، بیچارگی
وحشت هندوی آدم خوار دون
گشته از تیغش مسلمان غرق خون
(میرت) از خون مسلمانان تر است
داستانش از همه خونین تر است
عید امسالش بجز ماتم نبود
رنگ عیدش غیر رنگ غم نبود

سجدهٔ سرخ مسلمان به عید
جزبه (میرت) درد گرجا کس ندید
روز عید آری به صد عجز و نیاز
مؤمنان بودند آنجا در نماز
سینه ها مملو ز عشق کردگار
تن به مسجد ، لیک دل در نزد یار
خلوت ایمان و اخلاص و حضور
جاوه گاه عشق و مهر و خیر و نور
نا گهان غدار های بت پرست
هندوان ز آدمیت دور و پست
دزد ها ، نامرد ها ، شیاد ها
دام گستر ، حیله گر صیاد ها

در گلزمین شعر و ادب

نا جوان مردانه گشتند حمله ور — صحن مسجد را بخون کردند تر
از عقب خنجر زدن باشد همیش — کار این گرگان ترسو تر زمیش
من چه گویم قصهٔ پولیس آن — دیو سیرت باشد این ابلیس آن
این شبان خود نیز گرگی بیش نیست — دایما جز در کمین میش نیست
تیغ خون خوارش بکف آماده است — قتل مؤمن نزد وی بس ساده است
روز عید القصه پولیس لعین — گشت یار هندوان ضد دین
قتل عام مؤمنان آغاز شد — باب کشتار مسلمان باز شد
مرد و زن ، پیر و جوان بیشمار — کشته افتادند هر سو خوار و زار
آن یکی را رفته خنجر در جگر — آن دگر را تن جدا گشته ز سر
آن یکی را ذبح کردند از گلو — آن دگر را نیزه شد در دل فرو
آن یکی با تیر گردیده هلاک — آن دگر با تیغ گشته سینه چاک
در کف آن یک نخشکیده حنا — تر شده از خون گرمش دست و پا
رود خون اینگونه طوفانی که دید — روز عید فطر قربانی که دید
کس وضو دیده مگر بین نماز؟ — جزبه (میرت) موقع راز و نیاز
در نماز استاده غرق خون شدند — از وضوی عاشقی گلگون شدند

....

این چنین در هند در هر اضطراب — اهل توحید اند در رنج و عذاب
نیست (محمودی) که گیرد انتقام — روشن از تیغش شود این تیره شام

(مرد میدان تور زنه)

نوم د خپریږی د درنښت په ټول جهان تورزنه ـ زوی دافغان تورزنه ـ مردمیدان تورزنه
د تا د جنگ کار نا می ـ زرنگ زرنگ کار نا می ـ لکه پتنگ کار نامی
تل به د ساتی تاریخ ښه شوکت او شان تورزنه ـ زوی دافغان تور زنه ـ مردمیدان تورزنه
د روس قطار ټانگونه ـ ډیر بی اختیار ټانگونه) ـ په هره لار ټانگونه
یا د پاک سوی یا ویجاړ دی بی درمان تورزنه ـ زوی دافغان تورزنه ـ مردمیدان تورزنه
په رڼ میدان خالی لاس ـ بی ویری بی له هراس ـ د ټینگ ایمان په اساس
نری گوره ده نن له مځکی تر اسمان تورزنه ـ زوی دافغان تورزنه ـ مردمیدان تورزنه
زیږ مخ د روس د کړ تور ـ سر سر چپه په خره سپور ـ پر او رسوا په پیغور
تا ته حیران دی قوتونه قهرمان تورزنه ـ زوی دافغان تورزنه ـ مردمیدان تورزنه
اسا سی ننگ ته د تا ـ همت او جنگ ته د تا ـ خپالی غورځنگ ته د تا
بری د غواړم زه « غمگین » له حق سبحان تورزنه ـ زوی دافغان تورزنه ـ مرد میدان تورزنه

در گلزمین شعر وادب

مرگ در جاده صلح

جلال فرهیخته

همیشه بالاپوش مندرس ونخ نمایی که در کشورهای راقیه سالها پیش بدورش می افکندند ، بتن مینمود . سروکله اش رابا دستمال سیاه پشمی مانند زنهایی که به نماز بایستند می پیچاند وفقط رویش که شکنجها وچروکیمهای آن بیانگر کبرسن وخستگی زیاد اوبود ، دیده میشد .

ازصبحگاه که مغازه ها بازمیشد تاشام تاریک دم در وازۀ مغازۀ نان فروشی درجاده صلح می استاد وهرگاه مشتری‌ها وعابرین ازکنارش ردمیشدند بالحن التماس آمیزی مگیفت :

پسرجان !

دخترجان! بخاطرمسیح! بخاطرمسیح!

باشندگان « جاده‌صلح »بی‌آنکه کوچکترین توجهی باوکرده باشند ازپهلویش می‌گذشتند ، وار دمغازه میشدند وپس ازخریدن نان مغازه راترک میکردند ودوباره ازکنارش ردمیشدند . کمترکسی ازآنهمه صدها نفری که بخاطر اشتراء نان‌می‌آمدند به التماس های اوجواب‌مثبت‌میداد . گاهی هم‌شهروندان کمونست جاده صلح هنگام‌عبورازکناراواخم‌میکردند ولی توتیاماریا همان جملات قصیرش راکه ویژه در یوزه گران است تکرار میکرد ومنتظرمی ماند تاشاید کسی چیزی برایش خیرات برهد وچون بسیارخسته میشد برعصا چوبی که باخودداشت‌تکیه میکرد وآهی سردی ازته دل‌میکشید . هنگامیکه سرجایش ایستاده بود ساعتهادر بحری از اند یشها غرق میشد ، همانند حالت‌رویا جوانی‌اش درنگاهش مجسم میگردید دریای آرام (دون)راتصور میکرد که در ساحل آن باپدر ومادرش در مزرعه کارمیکرد ، خودرا درمیان هم کلاسانش درمکتب میدیدو ، صحنه هایی رابیادمی آوردکه بامادروپدرش درکلیسا نیایش‌میکرد ، گردهای‌سرخ راکه پدرش راتیرباران میکردند مشاهده مینمود ودرحالیکه تازه‌میخو است فریادبکشد ، ناگاه چشمهایش رامی گشوددوباره‌خودراکناردرب‌مغازه نانفروشی می‌یافت ودربحری ازتاثر غرق میشد وزیرلب برکمونزم وکمونستهانفرین می‌فرستاد . توتیا ماریا تاآنگاه که هنوز توانش بسیار زیادتحلیل نرفته بود ، بامدادان‌روز های یکشنبه به یگانه کلیسایی که درشهر وجودداشت ـ میرفت . دریکی ازیکشبنه هاپس از جشن میلادمسیح درجریان نیایش‌بادانشجویی آلمانی ـ مارتینا آشناشد . اومارتینارا درجاده صلح بسیار دیده بود ، اماجرأت نمیکرد بااوصحبت‌کند، هراس‌داشت که مبادا بجرم « جاسوسی ! »متهم شود. حالا که فرصت‌خوبی یافته بود، پس از انجام نیایش خواست باهم

در گلزمین شعر و ادب

آیینش درد دل کند ، چیزی بپرسد ، چیزی باوبگوید . درحالیکه ازطرز تکلم وصحبت مارتیناکه بزبان روسی صحبت مینمود احساس خورسندی ورضایت میکرد سرسخن راباوگشود ویگانه آرزویش راکه تهیه یک‌نسخه انجیل‌بود ـ به مارتینا بازگوکرد . نیایش پایان یافته بود ، توتیا ماریا نیزبخانه اش برگشت .

زمستان سپری شده بود . درختهاتازه برگ‌سی آوردند . سپیدار های جاده صلح نیزسبزمیشدند . هفته هایکی‌پی دیگر می‌گذشت ، اما ازتوتیا ماریا خبری نبود . مرا جعین و واردین دیگر اورانمی دیدند ، چون دیگر دم دروازهٔ نان فروشی نمی استاد .

بحبوحهٔ گرمای ماهجولای‌بود . روسها که مانند اروپایی های دیگر ماه های آفتابی کم‌دارند ، انتظار چنین روزها را ازدیرباز میکشیدند ، تاحمام آفتاب بگیرند . آپارتمان های لوکس « جاده‌صلح » روزتا روزتخلیه میشد وباشند گان آنها باموتر های شان‌به جنوب ـ کورورت های جزایر کریمه وبحیره سیاه سفر میکردند . عده ای‌هم‌به داچاهای (استراحت‌گاه تابستانی)شخصی‌شان میرفتند ولی بضاعتها وناتوانان یگانه روز رخصتی شان ـ(یکشنبه)را در نزدیک خانه ها ولیلیه ها بروی سبزه ها به استحمام آفتاب می‌گذراندند .

ماه‌اگست‌پایان‌می‌یافت مسافرین اشرافی جاده صلح پس ازسپری کردن دوره‌استراحت آهسته‌آهسته برمیگشتند دانشجویان خارجی که در رخصتی تابستانی به‌کشورهای شان‌رفته بودند دوباره مراجعه میکردند . مارتینا نیز تازه برگشته بود . او در پایان این سفر یک‌نسخه انجیل ویک‌گردن بند صلیب‌دار به هم‌آیین در یوزه گرش آورده بود . یکروز پس از ورودش مارتینا باهدیهٔ موعود به نشانی‌خانه توتیا ماریا براه افتاد وفاصله کوتاهی راکه بین‌خانه ماریا ولیلیه اش وجود داشت باعبور از فاصله میان لیلیه سه وچار کوتاهتر ساخت . با اشتیاق زیادی راه میرفت ، آرزو داشت هرچه زودتر توتیا ماریارا دیدار کند وهدایای خودرا تقدیمش نماید . هرچه به خانه ماریا نزدیک میشد شوق وهیجانش بیشتر میشد .

تازه پایش رابه آستانه دروازه خانه ماریا گذاشته ودرب راباز کرده بود که سه‌نفر اورا امرتوقف دادند :

بایست جاسوس آلمانی !

بتومی گویم !

مارتینا همچون پیکره ای‌درجا استاده بود . عاملین(ک-جی-بی) که یکی‌از ایشان همصنفی وهم اتاقی اش‌بود اورا بازرسی کردند . جیب ها یش‌را یکا یک جستجونمودند . انجیل وهدیهٔ دیگر اوراضبط کردند .

مارتینا همچنان ایستاده بود . اوچشمانش رابه نعش ازهم پاشیده توتیا ماریا دوخته بود که در روی اتاق افتاده بود . مگس هاوکرم ها جسد ماریا را احاطه کرده بودند . دستمال توتیا ماریا همچنان برسرش بود ، اما از گوشت وپوست روی پرشکنج او اثری نمانده بود . مورها براوهجوم آورده بود ودر روی اتاق ودیوارهای آن مانندقطارهای راه‌آهن که ازستیشن مرکزی به مسیر های مختلف براه افتند دررفت وآمدبودند . کاسه های چشم توتیا ماریا خالی‌بود واستخوان جمجمه اش‌عریان شده‌بود . براشکاف کوچکی که پای چارپایی اش قرار داشت نصف‌نان سیاه بایک گیلاس‌ماست وجود داشت که پوپنک گرفته بود . درسطح اتاق تصویر

منسوب به حضرت مریم ـ پاره پاره شده بود .

توتیاماریا ازهمان آغاز آشنایی اش با مارتینا در کلیسا مورد تعقیب وپیگردی قرار گرفته بود ، تمام گفتگوهایش با مرتینا ضبطشده بود وهمنیکه از کلیسا بخانه برگشته بود، عاملین کی جی بی بخانه اش حمله کردند واوراشکجنه نمودند . بارآخر ، یکماه قبل ازورود مارتینا، شبانگاهی پنج نفر مسلح که سخت نشه کرده بودند توتیا ماریا رابا دنده برقی ولگدلت وکوب کردلد واو درپی همین شکنجه‌ها در گزشته بود .

در گلزمین شعر و ادب



به مناسبت روز جهانی قدس

بقلم محمد نسیم «فقیری»

قدس

ای خاستگاه پیامبران الهی !

ای پایگاه معراج نبوی !

ای نخستین قبلهٔ مسلمین !

سالهاست که در دهلیز زما ن در انتظا ر

سرنوشت نشسته ای:

چشم براه مجاهدان فی سبیل‌الله ...

ای معبد اسیر و در زنجیر !

مجروح ، سالخورده و پیر !

تا نو جوانان حزب الله از امت اسلا می

برای نجات تو بشتابند . . .

وارثان صلاح الدین ایوبی ! !

بایکدست قرآن‌وبا یکدست شمشیر . . .

ای قدس !

. . . فراموشت نکرده ایم . . .

بلی !

در نعره های ابلهانهٔ « عربیسم » ،گم شده‌ای .

مدعیان دروغین نجات تو :

به سازش ها تن داده اند . . .

به کمپ دیوید رفته اند یا :

عملاً به آن پیوسته اند . . .

مامیدانیم ای قد س !

شعار ها ! و کنفرانس ها ! هرگز آزادت

نخواهدساخت . . .

این درس تاریخ و تجربه زمان است !

زیرا :

با شعار ها و کنفرالس ها ، اشغال نشده ای !!

و لی :



مشت های آهنین امت اسلامی !
شمشیر های برهنهٔ فرزندان مجاهد اسلام !
طوفان قهر وخشم یک ملیارد مسلمان !
با تائید الهی —
و با « اسلامی کردن » قضیه ، چنانچه هست،
نوید نجات ترا میدهد . . .
ای معبد اسیر ، آتش زده و مظلوم !
مصیبت افغانستان خیلی بزرگ است . . .
فرزندان افغانستان ، عاشقان دیدار تو ،
در کوهپایه ها و دره ها و شهر های ما ـ
با یکی از حامیان بین المللی رژیم اشغالگر تو ،
جهاد می کنند !!
ای قدس !
مصیبت ما هر چند جانگداز وبزرگ است ، ولی :
ترا فراموش نکرده‌ایم . . .
مواقف ومواضع خصمانهٔ فرزندان گمراه سر زمین تو ـ
در قبال جهاد ما !
از اشتیاق دیدارت و عشق آتشین ما نسبت به تو !
وگذاردن نماز در محراب تو !
نمی کاهد . . .
ای قدس عزیز !
تو از ما هستی . . .
از همهٔ مسلمین عالم . . .
ولی افسوس که :
سران کشور های همسایهٔ تو ـ
در دشمنی با اسلام !
دست کمی از رژیم اشغالگر تو ندارند . . .
احساس و روحیهٔ جهاد را در دل ها میرانند . .
در خط دشمنان اسلام حرکت می کنند ! !
ای قدس !
ای مظهر تبانی ابر قدرتها !
ای شکار تو طئه مشترک شرق و غرب !
معامله گران سیاسی و مبارزان نمایشی !
با شعار های انحرافی و میان تهی ـ
محکوم به شکست اند . . .
آنانیکه :
سنگر شان فقط « حرف » است ! !
حضور شان فقط پشت « تریبون کنفرانس » ! !
و دست شان « در دست دشمن » ! !
و چشم شان به ابروی دشمن ! !
و . . . و . . .
ولی :
ملت ها بیدار میشوند ! ! . . .
فرزندان جان بر کف امت اسلامی بپا می‌خیزند . .
با فریاد تکبیر ! !
با شعار اسلام ! !
و برای نجات تو ، قیام می کنند . . .
و هم اکنون :
جوان های این قیام سر کشیده اند ! !
قد بر افراشته اند ! !
قضیه « اسلامی » میشود . . .

« ناسیونالیست ها » و «سوسیالست ها » به غارها خزیده‌اند . . .
سر زمین لبنان شاهد است :
اسلام در صحنهٔ نبرد حضور دارد ! !
« ناسیونالیسم عربی» و«سوسیالیسم» پشت به سنگر کرده‌اند
موجودیت ندارند ! !
مجاهدان مومن ومتعهد در لبنان وسایر سر زمین های اسلامی سرود فتح می خوانند . . .
این سرود :

زوال « سلطه های جهانی » را نوید میدهد . . .
ومیعاد گاه مجاهدان فی سبیل‌الله :
مسجد اقصی ! !
نماز جماعت و ـ
تکبیر های بلند است . . .
وبالاخره :
« اسرائیل باید نابود گردد . »
این وعدهٔ الهی ، عزم امت اسلامی و ـ
فیصلهٔ سر نوشت در امتداد جادهٔ تاریخ است ! !

خطاب

به

جوانان غرب زده

الا غربی مآ با همت آموز
اگر سوزی بداغ خویشتن سوز
به نار دیریان عمر گداختی
نگاه آرزو سوی حرم دوز
* * *
طواف معبد بیگانه تاکی
اثیر زندگی رندانه تاکی
بدام حلقه یار فرنگی
به فتراک هوش زدلانه تاکی
* * *
گریختی از صف پاکان امت
به بزم ناکسان ساغر گرفتی
ز قوم و ملت و میهن بریدی
عروس غیر را در بر گرفتی
* * *
بیاد کربلای میهن خوش
بخون خود نقش جاودان ساز
بگیر در کف سنان و خنجر تیز
چو رستم از شجاعت داستان ساز
* * *
بیا در کربلای میهن خویش
نصیب ازفیض «شهیری رض» بگیری
طریق و شیوهٔ مردان بیاموز
اگر مردی به نا مردی نمیری
* * *

پیغام



بیا در کربلای میهن خویش
به آه بینوایان همنوا شو
بیا در صف مردان مجاهد
به عزم و رزم شیران آشنا شو

* * *

بیا در سنگر مردان حق بین
شکوه و عظمت و نیروی ایمان
بهر سو لاله های احمری بین
علم افراشته از خاک شهیدان

* * *

بیا بنگر گلزار وطن را
ز بزم بلبلان دیگر اثر نیست
شکفته قامت سرد سرا فراز
عرسان چمن را زیب وفر نسیت

* * *

بیا در کربلای میهن خویش
حدیث عشق و سر بازی بیا موز
چو آ ذرخش بر دژ دشمن فتادن
ز مسعود فاتح غازی بیا موز

* * *

بیا مجنون و شیدای وطن شو
شهید نماز وبیلای وطن شو
گزر از پرنیان سنت غیر
فدای سنگ و خارای وطن شو

* *

در رثای جوان رزمنده

شهید انجنیر عبدالکریم

«ابو موسی»

آنکه بسر درکشید از می حق جام را
کرد بآغوش خویش شاهد گلفام را
آنکه به جنگ عد و خنده کنان تاخته
تا که براند زخاک دشمن سر سام را
بود ز فرط کرم نام وی عبدالکریم
از همه بهتر بدید خصلت ا کرام را

در گلزمین شعر و ادب

از روش وخوی نیک وز کرم وجود خویش
ثبت به نیکی نمود دفتر ایام را
چین بـا برو نـزد بـاهمه رنج و تعب
داغ بدل پرورید محنت و آلام را
تا که شود زود تر ز رحمت حق را نصیب
داشت بجنگ و نبرد آنهمه ابرام را
باهمه رزمندگان رهسپر کعبه شد
کرد بخون لاله گون دامن احرام را
سرکشی حرص و آز کار نکرد دردلش
رام نمود اوبه جهد توسن خودکام را
پردهٔ و هم و خیال جلوه دهٔ باطل است
او به شهامت درید پردهٔ اوهام را
در خط سیر حیات گام به مردی نهاد
زیب صداقت نمود اول و انجام را
پیرو باطل نگشت تا به شهادت رسید
کُشت بفرمان حق نفس خون‌آشام را
شام و سحر می دوید در پی نظم جهاد
غیر لحد او ندید منزل آرام را
من ز گلستان شعر شاخهٔ گل آورم
تا بدهد زینتی این همه ارقام را
(زندهٔ جاوید ماند هر که نکو نام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را)
بیت روان پرور سعدی شیرین سخن
پخته و زیبا نمود این غزل خام را
درهزاروسه‌صدوشصت‌وشش‌این(خاک‌پاک)
گرم بآغوش کرد آن یل ناکام را
کوثر و خلد برین ، صحبت مولای دین
لطف کند حق بـما و اینهمه انعام را

درگلزمین
شعر
وادب

اسلام دردی

رحمت‌الله « منطقی »

بیزلره ای خالق یکتا بو گون
سین اوزینگ سن ناصر و مولی بوگون

سین گه ایتسام مو عیان لرنی بیان
تاکه قیلسم سیس بیلن شکوی بوگون

سین گه دور یارب برابر بنده دین
عرض شکوی ، جهر یا اخفا بوگون

روسلرنینگ ظلمی دین شکوی اگر
جهرهم ایتسم ایمس بیجا بوگون

قیلدی بو شکوی نی الامن ظلم
لا یحب الله دن استثنا بو گون

بیلمه دیم بیرنحس و کلفت یولدوزی
آسمان ده بولد یمو پیدا ؟ بو گون

کیلدی کوکلم فصلی وبیز لرگه‌دور
بوستان سیری الم افزا بوگون

آقه دی یاغمیر سووی نینگ اورنیگه
قان بیلن کوزیاشی دین دریا. بوگون

منعکس ایتگای شهید لر قانی نی
هر قدم ده لاله و صحرا بوگون

یوزدی و کویدیردی اوی لرنی‌یوتون
یورتمیز ده لشکر اعدا بوگون

ایلادی نمرود و اخدود اوتی نی
روسلر مونده ینه احیا بوگون

یایره تیب دور شورو شر امواجینی
یریوزیده روس و امریکا بوگون

بو لدی پیدا عالم اسلام ارا
حرب و ضرب و فتنه و غوغا بوگون

هر کیشنی کورسه بو حالت لی دیگای
بیگمان دور محشر فردا بو گون

بیر تمان دن حرب ایران و عراق
حددین آرتیق بولدی درد افزا بوگون

درگلزمین
شعر
وادب

بولد یلر اسلامی امت قانی دین
روس و امریکا قدح پیما بوگون
کیم ایشانگای اوشبویلغان‌سوزگه کیم
مهربان دور بیز گه امریکا بوگون
بلکه دور بیر سکه نینگ ایکی یوزی
شیر و خط دیک روس و امریکابوگون
ایکی سی هم الیگ یمان نوع بشر
ایکی سی هم بیزلره اعدا بوگون
بو ندیمو مؤمن گه کافر ، آشنا ؟
خلقت نوع بشردن تا بوگون

اوزلر یلگن شکلی ده حرب صلیب
بولدی آهسته ینه برپا بوگون
قدس اقلیمی ده اوچ میلیون یهود
قیلدی شدت ، تاپدی استیلا بوگون
بیر بوزولگن اوی کبی یاو ایلگیده
کویدی ، قالدی مسجد اقصی بوگون
بولمه دی اسلامی امت قائدی
حیف - بیرا یولی دانا بوگون
بیلدی عثمانی خلافت قدرینی
اور شلیم و مسجد اقصی بوگون
معرکه ایچره فلسطین قومینی
قویدی یوز میلیون عرب تنها بوگون
بیر بوتون اسلامی وحدت سیسی که
بیرمه دی مثبت صدا دنیا بوگون
تیتراتور مسکین عرب لر قلبی نی
یولدن آزگن امت موسی بوگون
آله من دیدی فرات و نیل نی
بولدی صهیون نقشه سی افشا بوگون
قیلدی صهیون ایلی لبنان نی خراب
بولمه دی اعمی عرب بینا بوگون

در گلزمین شعر وادب

ایرته دن آشمیدی صهیون دولتی
قورقه دی اوندن عرب بیجا بوگون

بولمه دی یاغ دن عرب لر بهره ور
بهره سی نی کوردیلر اعدا بوگون

بولدی یاغ اعرابه اسباب زوال
یا متاع لذت دنیا بوگون

بیلمه دیلر اوشبو آلتون قدرینی
قیلد یلر ارزان اونی سودا بوگون

بوکبی مینگ لرچه علت وجهی دین
عالم اسلامی دور رسوا بوگون

قالمه دی مؤمن لره بیرایچکو یر
هر کیشی یلغان قیلور دعوی بوگون

ترک ایلی هم مبتلا اوز دردی گه
نی که تورگن بولسه بی پروا بوگون

«منطقی» اسلامی‌است دردی دین
توز دی‌بیرمنظومهٔ شیوا بوگون

دستگاه‌های رهبری مجاهدین باید از حقایق امور با خبر باشند، در مورد رژیم‌های گذشته مردم میگفتند : در راس امور افراد صالحی قرار دارند ولی متاسفانه که برایشان خبرهای درست نمیرسد ، این یک ذهنیتی بود که امکان دارد در ساحه ـ های جهادی هم همین چیز باشد ، بناء روابط باید مستقیم باشد ، باید رهبران جهادی از داخل افغانستان و از داخل کمپ ها از داخل دفاتر بصورت درست آگاهی داشته باشند ، فریب مداحی ها و چاپلوسی‌ها را نخورند، آنها باید بفهمند که فعلاً چه در حرکت آست امروز مردم به چه آوازه ها به چه افواهات و به چه دسیسه‌ها دل خوش میکنند، تنها شعار کفایت نمیکند، شعار نمیتواند مردم را قناعت بدهد ، مردم میخواهند هر شعار و هرادعا را بصورت عینی و ملموس و مشهود ببینند ، باید زندگی های شخصی ما ، زندگی هائی اجتماعی ما مطابق شعارهایمان بوده باشد .

ویر

عبدالجمیل نسیم،

د هېواد په جګو غرو کې
له وياړ د کوسر درو کې
عاشقان په پاکه مينه
ګرځوي سر په لاسو کې

* * *

فرعونيان د زمانې نن
راغلل بيا يو ځل نښتو کې
د چنګيز دورې تازه کړو
د وحشت په کړو وړو کې

* * *

ماشومان يې ورحلال کړل
د خپل خوب ښکلي زانګو کې
د مسلمو غوښې يې ورېږي
د ټانګونو په چينو کې

* * *

يو کړه ده د سره اور زمونږ هېواد
هم بمونه وروي په طيارو کې
سور تتار تهل شروع کړل
د وحشت سره زنځيرو کې

* * *

افغانان بيا په غوړځنګ شول
د هېواد په سر د رو کې
دا ابدال زامن نن راغلل
يو ځل بيا زړو قصو کې

* * *

نن يې بيا سوړ اور پرې جوړ کړ
په خپل قهر او غصو کې
په زړه توره قربان شول
د خپلو وينو په ډنډو کې

* * *

مسکويان يې بيا حيران کړل
هم په غم او په ويرو کې
د تاريخ بڼه به اوبه کړي
د سرو وينو په څپو کې

* * *

کرېملين يې تس او نس کړ
په ارمان د تودو اوبو کې
وربخښي وياړ خپل ملت ته
په بې شمېره قربانو کې

* * *

ژر شئ واورئ سرو روسانو شرمخانو!
ګوتې مه ننه دئ په عوږو کې
ژر به ورک شئ له ننګه
د تکبير ښکلو نعرو کې

* * *

ژر شئ تښتئ له دې ملکه!
مه غولېږئ په پيسو کې
افغانان نن ډېر غصه دي
شايد وسوځئ لمبو کې

* * *

مسلمان ملت يو موټى اتحاد دى .
د خيبر لويو درو کې
په وطن د آزادۍ نسيم به راشي
شئ لاهو به دا مود سيند څپو کې

از : خانم ن اکسير

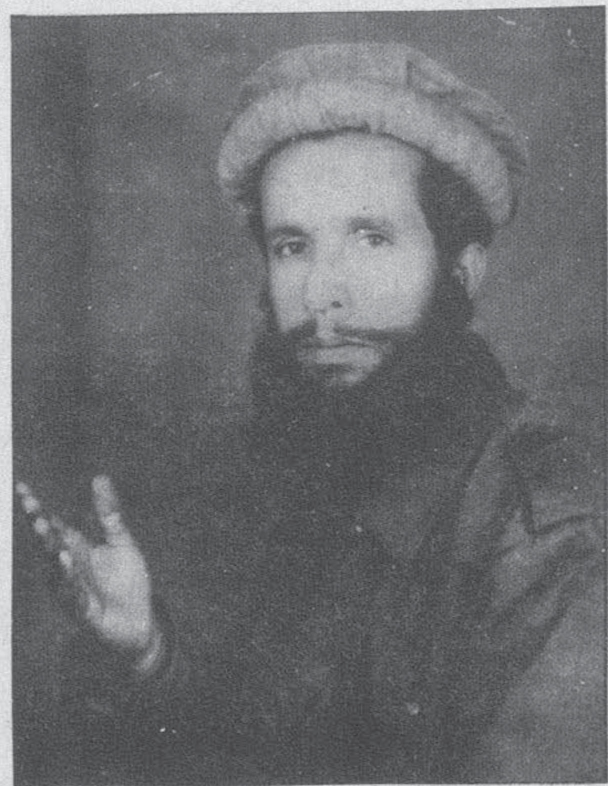
سپاه اسلام

روشنايي روز آهسته آهسته پرده های تاريک شب را می‌دريد. غوغای که در دل شب برپا شده بود اکنون يکلی خاموش بود ، من کنار پنجره که رو به افق بازميشد نشسته بودم .

از دور سياهی ای نمودار شد سياهی در حرکت بود و آهسته آهسته نزديک شده ميرفت. وقتی يکلی نزديک شد او را تشخيص کردم او يک سپاه بود ، سپاه اسلام ، مجاهد بود مجاهد راه حق و يک سنگر دار بود سنگردار- يکه سنگر جهادش را فتح کرده و اکنون لوای سبز اسلام را بردو شش حمل می‌کرد .

او مغرور وبا گام‌های مستحکم و متين پيش ميرفت و چشمانش در نقطه نا معلومی خيره ميشد گويی جهاد سالها قبلش را بياد می آورد سالهای که مجاهدين همسنگرش يکی پی ديگر جام شهادت نوشيده بودند سالهای که او پی هم غازی ميشد و دشمن را خوار و زبون از پادر می - انداخت وقتی از کنار پنجره می گذشت زمزمهٔ بگوشش رسيد :

ما خاطرات ميهن خويش را
با مرمی تفنگ
با نوک دشنهٔ
در سينه های دشمن خود ثبت کرده ايم .



مصاحبه

در این شماره مصاحبه ای داریم با مجاهد متعهد وخستگی ناپذیر برادر عبدالرحیم عضو شورای نظار که چندی قبل بخاطر دیدار با - قیادت جهاد و حل یکسلسله مشکلات به مرکز جمعیت اسلامی افغانستان تشریف آورده بودند ، وماهم فرصت را غنیمت شمرده با - ایشان مصاحبه ای انجام دادیم که آنرا ذیلاً مطالعه می‌فرمائید .

«اداره»

س - برادر محترم لطفاً خود را معرفی کنید .

ج - اسمم عبدالرحیم ولد عبدالرؤف از ولسوالی خوست وفرنگ ولایت بغلان بوده تحصیلات ابتدائی را در مکتب ابتدائیه بازار خوست و دورهٔ متوسطه را در مرکز ولسوالی مذکور و دورهٔ لیسه را در دارالمعلمین ولایت کندز در سال ۱۳۵۰ به پایان رسانیدم درسال ۱۳۴۸ به‌نهضت اسلامی افغانستان پیوستم بعد از کودتای‌هفت ثور سال ۱۳۵۷ مدتی در علاقداری برکهٔ نهرین سپری نمودم و بعد از یک توطئه عمال دولت مزدور گرفتار و زندانی گردیدم در نتیجه به نصرت الهی نجات یافتم ، وارد ولسوالی خوست و فرنگ شده همراه با برادران مسلمان خود دست به مبارزهٔ مخفی زدم بتاریخ ۱۵ جدی ۱۳۵۸ ؛ ولسوالی فتح و بنده بحیث مسؤول جمعیت اسلامی در آنجا انتخاب و بیش از چهار سال بصفت مسؤل ایفای وظیفه نمودم و فعلاً بحیث آمرادارى و منشی مجلس و عضو شورای نظار صفحات شمال میباشم .

س - از چه زمانی به این طرف به جهاد مسلحانه آغاز نموده اید ؟

ج - در سال ۱۳۵۸ به جهاد مسلحانه آغاز و در وادی پنجشیر مدتی را نزد برادر مسعود صاحب سپری نمودم بعداً با برادر بزرگوارم استاد مجاهد شهید مظلوم ذبیح الله خان در ولسوالی اندراب به جهاد پرداخته یک روز قبل از فتح اندراب وارد ولسوالی خوست شدم و زمینه را برای یک حملهٔ عمومی درین‌ولسوالی مساعد ساختیم و به لطف یزدان به تاریخ ۱۴ جدی سال ۱۳۵۸ ولسوالی فتح گردید و سلاح و مهمات زیاد بدست ما افتاد که تا حال ازان در جهاد استفاده میشود .

س - اهمیت ولسوالی خوست و فرنگ را با در نظر داشت اینکه‌منطقهٔ کوهستانی و آزاد است و در جوار جبهات بزرگ جهاد چون پنجشیر ، نهرین ، فرخار واشکمش و اندراب قرار دارد ، چگونه ارزیابی می کنید ؟

ج - ولسوالی خوست و فرنگ حیثیت یک پشتوانه قوی را در عقب جبهات برادر دارا بوده و پایگاه دومی در جنگ محسوب میگردد و میتوان در مواقع یورش دشمن بالای جبهات ازین جبهه ا کمال نظامی‌وغیره ضروریات جبهوی را تهیه نمود چنانچه در حمله سرتا سری دشمن در سال (۱۳۶۳) بوادی پنجشیر تمام افراد نظامی و ملکی آن جا بجا و ا کمال

گردیدند همچنان راه عبور و مرور تمام جبهات سمت شمال از همین‌طریق صورت میگرد .

س - در ولسوالی خوست و فرنگ کدام تنظیم های اسلامی با چه کمیت ، نیروی جهادی دارند، روابط بین مجاهدین تنظیم ها و نظم و ساختمان نظامی مجاهدین به چه شکل است ؟

ج - روابط ، با تنظیم های اسلامی بر اساس اصول و پر نسیپ اسلامی استوار بوده و همه مسایل ذات البینی ما به مشوره و حسن نظر حل و فصل میگردد درین ولسوالی سه تنظیم اسلامی وجود دارد . ده فیصد حرکت انقلاب اسلامی ۲۵ فیصد حزب اسلامی و باقی را جمعیت اسلامی تشکیل میدهد از جمله جمعیت اسلامی درین ولسوالی دارای نظم خاص جنگی میباشد که ۱۸ قطعه ضربتی و ٤ قطعه متحرک و قطعات امنیتی دارد که از تعلیمات نظامی برخوردارند همه متشکل و منسجم میباشند .

س - ولسوالی خوست و فرنگ بعد از آزاد شدنش از کنترول دشمن تا کنون چند بار مورد تهاجم قرار گرفته است و نتایج تهاجمات برای دشمن و مجاهدین چگونه بوده است ؟

ج - دشمن تا بحال ٤ مرتبه درین ولسوالی از طریق هوائی ذریعهٔ طیارات «آنتونوف» و هلیکوپتر های نفر بر روس ، نیرو پیاده نموده که درین حملات جمعاً بیش از سه صدنفر طفل و موی سفید و پیر زن را شهید ساخته است و تقریباً اضافه از ۲۰۰ نفر از افراد دشمن نیز مردار گردیدند و یک مقدار سلاح و مهمات بدست مجاهدین به غنیمت افتاد و دو نفر روس بنام های «پشه» و «ویکتر» زنده به اسارت جان بر کفان اسلام درآمد .

با گذشت هر حملهٔ دشمن ، مجاهدین به فضل پروردگار آبدیده تر شده و تجارب جنگی آموختند .

س - نیازمندیهای شما در طول جهاد مسلحانه چه بوده و آنها را چگونه و از کجا تامین مینمودید ؟

ج - تقویهٔ بنیهٔ مالی قرار گاه های ما از عشر ، زکوة و اعانه جات از طرف اهالی بوده ما از ناحیهٔ فرهنگی، مالی ، نظامی ، صحی مشکلات زیادی را پشت سر گذاشته ایم لیک بعد از تاسیس شورای نظار تا جای پرابلم‌های ما از طریق همین شوراء مرفوع گردیده با آنهم این کمک ها خیلی نا چیز است نمیتواند نیازمندی های حیاتی را بر آورده سازد و از قیادت جمعیت اسلامی افغانستان امید است تا در رفع مشکلات اقتصادی نظامی وغیره توجه فرموده رفع اشکال بدارند .

س - دشمن غیر از طریق نظامی از چه شیوهٔ های دیگری علیه جهاد و مجاهدین ولسوالی شما استفاده میکند؟

ج - دشمن علاوه از فشار نظامی دست به یک سلسله دسایس سیاسی نیز میزند مثل اعزام افراد گماشته در جبهات تابین مجاهدین تفرقه ایجاد کنند تربیهٔ یک عده افراد ولگرد و اوباش دولتی بنام مجاهد تا اموال مردم را چور و چپاول نمایند و مجاهدین را بدنام سازند و همچنان تکتیک دیگری کا جی بی آن است که بنام یک نفر قومندان یا سر گروپ کارت جعلی ترتیب و آن را ذریعه یک نفر از اهالی بیخبر برای قومندان ارسال میکند تا در راه بدست دیگر مجاهدین و یا قومندان بر سد و یک جبهه بالای جبههٔ دیگر مشتبه شده علیه یک دیگر قیام و یک دیگر را بنام دولتی بکوبند . نیرنگ های دیگر روس آن است که توسط افراد ارتباطی خود پول ارسال می کنند تا جاسوس های برای خود جلب و جذب بدارند مردم را بطرف دولت بکشانند اما به لطف خداوند این همه نیرنگ ها افشا شده و ماهیت خود را از دست داده است .

س - آیا تغییراتی درکار نظامی و جنگی دشمن نسبت به آغاز تهاجمش به کشور اکنون بمیان آمده است و این تغییرات تا چه حد در تامین اهداف دشمن موثر و مثمر بوده است ؟

ج - بلی دشمن طی گذشت زمان در وضع جنگی خودتغیراتی قابل‌ملاحظه آورده است در اوایل‌روس‌ها صرف‌جنگ را ازبمباردمان‌هوائی‌بالای‌مرکز‌مجاهدین و قصبات آغاز و از یک جناح دست‌به حمله میزدندولی‌فعلاً علاوه‌از بمباردمان های بی رحمانه پی هم از چهارجناح دست به کار میشوند و مناطق وپایگاه-ها را به محاصره خود می کشانند و نیز از سلاح های دور برد کارمیگیرند اما به لطف پروردگار تا حال دیده نه شده است کدام پایگاه و یا جبهه را ملحدین از طریق فشار محوو نابود کرده باشند

و یا بالای مورال مجاهدین تاثیری کرده باشد هر قدر دشمن سطح جنگ ها را بالا می برد به همان پیمانه مجاهدین خوبتر بسیج گردیده اند .

س ـ سفر برادر احمدشاه مسعود به صفحات شمال کشور چه تأثیری در وضع جبهات داشته است ؟

ج ـ سفر اخیر برادر مجاهد و قهرمان ما مسعود در صفحات شمال کشور نتائج خیلی مثبتی در قبال داشته نه تنها ما بلکه جهان شاهد این مدعاست سطح مخالفت‌های تنظیمی در ولایات شمال به کلی پایان آمده مجاهدین هر تنظیم میتواند برادر وار علیه دشمن در یک سنگر جنگ بکنند و وجیبه اسلامی خود را ادا نمایند و در یک پایگاه تعلیم و تربیه نظامی می‌بینند و در امور جهادی باهم مشوره می‌نمایند وتحت یک قومندهٔ واحد بالای پوسته‌های دشمن عملیات مینمایند و در همه موارد ادامه شرعی نافذ و مرعی الا جراست چنانچه در اثر همین فعالیت‌ها جنگ‌های هماهنگ در بسیاری از ولایات کشور آغاز و به نفع مجاهدین انجامید عملیات ولسوالی اندراب ، فتح گارنیزیون فرخار فرقه نهرین و عملیات همزمان ولایت کندز ولسوالی خان آباد را میتوان نتیجه همین سفر نامید بویژه تاسیس پایگاه های مستحکم جهادی را نیز محصول این عرق ریزی دانسته میتوانیم .

س ـ بنظر شما وحدت و هما هنگی مجاهدین در جبهات کشور از چه طریقی میتواند تامین گردد ؟

ج ـ به نظر من دو اثر فعالیت وزحمت کشی های پیگیرد و مداوم اشخاص سالم و با تقوی و کار فهم میتوان صفوف فشردهٔ کفر شکن را بنیان گذاري کرد کلید پیروزی و غلبه بر مشکلات جنگ زدن و آراسته شدن به امر خدا(ج) و قاطعیت و ثبات در مقابل دسایس آشکارا و پنهانی دشمن میباشد .

س ـ طرح وحدت سنگر ها و هماهنگی عملیات جنگی را در پیروزی جهاد چگونه ارزیابی می کنید ؟

ج ـ به یقین گفته میتوانیم با ـ ایجاد بنیان مرصوص و طرد همه خواهشات نفسانی ولواگر جنگ را روسها به درازاهم بکشانند برد جنگی از آن مجاهدین اسلام خواهد بودونتیجه جنگ های هماهنگ را قبلاً تشریح نمودم که مسکو وغیره گمراهان و ارسارا به لرزه آورده است.

س ـ نظرشما درمورد پیشنهادات اخیر دولت مزدور کابل در رابطه باآتش بس و آشتي ملی چیست ؟

ج ـ به نظر من مسئله آتش بس و آشتی ملی که از طرف روس‌هااعلان شده است گامی دیگری است که روس‌ها در جهت دوام و تقویه مارکسیزم در افغانستان برداشته اند مثال زنده آن را ما در آسیای میانه می بینیم که خان نشین خیوا و ترکستان و بخارا را بلعیده اند .

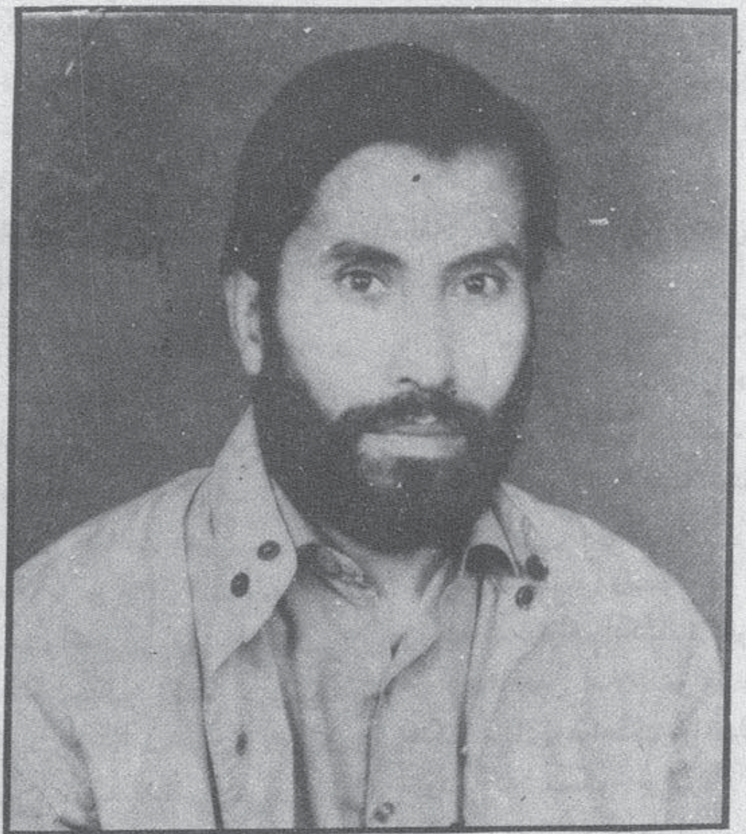
س ـ اگر پیامی و طرحی به سنگرداران انقلاب اسلامی خویش دارید ارائه بفرمائید خوش میشویم؟

ج ـ عرض من به برادان مجاهد و قهرمان در سنگرهای داغ و به مهاجرین آواره صحرا های گرم و بی آب و همه مردم افغانستان شهید پروراینست که درمقابل روس های جنایتکار صفوف خود رابسیج نموده، در فراز و نشیب جهاد و مبارزه احساس خستگی نکنند و به خاطرانتقام خون شهدای انقلاب و برپاداری حکومت اسلامی ثبات و پایداری از خود نشان دهند ان شاءالله کامیابی ازآن مسلمانان بوده ودرهر دو صورت مجاهدین موفق و روس‌ها و دشمنان اسلام سرافگنده خواهند بود .

ان شاء الله

اصطلاحات ملی ، ملیگری و ملی گرائی درجو حقیقی جریانات انقلابی حاکم برکشور حضورندارد.

بخون خفتگان سنگر حق



زندگینامه مختصر شهید انجنیر عبدالکریم مسوول نمایندگی ولایت سمنگان

سالهاست که کاروان و قافله پرافتخار شهادت به سرزمین قبـول و خشنودی احدیت روان است .

و قافله سالا ران باشهامت و دلیری کـه حاملان پیغام شهادت اند با پیروزیهای چشمگیر دوران رسالت و انجام وظیفهٔ عبدیت باایمان و اخلاص کامل با نیک فرجامی یکی ازپی دیگری به مقام والاو رفیع رضائیت وخشنودی خـالق خویش با سعادت ابدی نائل آمده اند و این راه مسعود و این قافله ها تا زمـانی ادامه خواهد داشت که آفتاب تـابـان پیروزی و فتح در فضای پاک سرزمین آسیب زدهٔ این خونین کفنان تشعشع کندو ظلمت و تاریکهای کفر و الحاد و ظلم و خونخواری را نیست ونابود نماید .

درین اواخر به تعقیب دوستداران طریق شهادت سرسپردهٔ دیگری با علم خونین دلیرانه گام برداشت و با مجد و سرشاری از جام عقیدهو ایمان با دوتن از دوستان هم رزم خویش برحمت حق پیوست .

این جوان رشید و عقیده مند الجنیر عبدالکریم آمر نمایندگی ولایت سمنگان میباشدکـه سـوانح مختصر اورا ذیلاً قرائت می‌نمائید .

الجینر عبدالکریم کـه بهار عمرش بـه سی و پنج سالگی منتهی گردید در قریهٔ سر سبز و شاداب درهٔ ژولدون شهر ایبک مرکز ولایت سمنگان در یک خـانوادهٔ متدین و خدا پرست در سال ۱۳۳۱ چشم بجهان کشود و در آغـوش پرعطوفت والدین رشد کامل و تربیهٔ سالم یافت .

اسم پدر رنجدیده و شهید پرورش (ملا برات) میباشد که با تقدیم ده نفر شهید از فامیل نجیب خود افتخار و عزتی را از طرف خدای عزت بخش کمائی کرده است . کـه اسمای ایشان قرار آتیست :

۱ ـ شهید امان الله فرزنـد استا بهرام ـ تـاریخ شهادت سال ۱۳۶۰ ـ بعمر ۳۶ سالگی

۲ ـ شهید قاری فیض‌الله فرزند استا بهرام ـ تاریخ شهادت

سال ۱۳۶۰ - بعمر ۳۹ سالگی

۳ - سلطان فرزند استا بهرام - تاریخ شهادت سال ۱۳۶۱ بعمر ۵۶ سالگی

۴- ضابط میرزا مراد فرزند ملابرات - تاریخ شهادت سال ۱۳۵۸ - بعمر ۳۱ سالگی

۵ - اختر محمد فرزند ملا برات - تاریخ شهادت سال ۱۳۶۵ - بعمر ۲۵ سالگی

۶ - استا محمد شریف فرزند جوره قل - تاریخ شهادت ۱۳۶۰ بعمر ۴۰ سالگی

۷ - عبدالستار فرزند مصطفی قل - تاریخ شهادت سال ۱۳۶۰ - بعمر ۲۸ سالگی

۸ - محمد ابراهیم فرزند جوره قل - تاریخ شهادت سال ۱۳۶۳ - بعمر ۶۰ سالگی

۹ - محمد شراف فرزند محمد اسماعیل - تاریخ شهادت سال ۱۳۶۴ - بعمر ۲۱ سالگی

مرحوم انجنیر عبدالکریم تعلیمات اولیه را به عمر شش سالگی با استعداد سر شار به سال ۱۳۳۷ در مکتب ابتدائی درهٔ ژولدون آغاز نمود . بعد از فراگیری تعلیمات دورهٔ ابتدائی وکسب رضائیت استادان بزرگوارش در سال ۱۳۴۳ شامل مکتب متوسطهٔ مرکز شهر ایبک شد و پس از موفقیت های شایان در دورهٔ متوسطه بسال ۱۳۴۶ ، باموختن مضامین عالیهٔ دورهٔ لیسه شهر ایبک مصروف شد و پس از اندوختن معلومات

کاف از علم مقرونه دورهٔ لیسه را با اخذ شهادت نامهٔ ممتاز بپایان رسانید و نظر به استعداد خدا داد و انکشاف فکری در سال ۱۳۴۹ شامل پوهنځی پول تخنیک کابل گردید و در سال ۱۳۵۴ از پوهنځی مذکور فارغ و در وزارت آب و برق بحیث مامور در امور ننگرهار بولایات کشور صادقانه خدمت نمود و زمانیکه از مرام ضد اسلامی وروش مخالف انسانی حکومت وقت پی برد ، وظیفه خویش را ترک گفته به پشاور با برادران آوارهٔ خویش پیوست و عجالتاً نسبت مریضی که عائد حالش بود به هندوستان سفر نمود و بعد از ششماه تداوی دوباره صحتمند به پشاور برگشت و با علاقه و دلگرمی خاصی در نمایندگی ولایت سمنگان به خدمت برادران مجاهد و مبارز با شهامت خویش قرار گرفت و در سال ۱۳۶۵ نظر به درخواست برادران داخل سنگر که از دیانت و صداقت وجدیت او کاملا آگاه بودند و منظوری

رهبر عالیقدر جمعیت اسلامی به صفت آمر نمایندگی تعیین گردید و تا حال وظیفه مقدس و مهم خود را با کمال صداقت ایماناً و وجداناً و بدون کدام خیانتی بدوش داشت . بالاخره بتاریخ ۱۵ جوزا ۱۳۶۶ که دشمنان سفاک و ملحد در نواحی منطقهٔ جاجی هجوم آوردند . انجنیر مرحوم داو طلبانه به شهامت و غیرت کامل مع شصت نفر از مجاهدین دلیر ولایت سمنگان علیه کفر و الحاد شتافت که در نتیجه با دو نفر از همسنگرانش به نامهای عین الدین و عبدالشکور که هر کدام جوانان رشید و مبارز خوبی بودند هدف مرمی دشمن قرار گرفت و شاهد گرامی شهادت عزیز را بالبخند وخشنودی با غوش کشید .

«انا لله و انا الیه راجعون»

اخلاق و خصائل او

اخلاق و خصلت های ستودهٔ او چه در آوان طفلی و عنفوان جوانی دوره های تحصیل و چه در دوران ماموریت و آمریتش همه پسندیده و مورد تائید و قابل یاد آوریست .

گذشته از محیط خانه که والدین و اقارب دوستان از روش و پیش آمدهای او رضائیت داشتند در دوران متعلمی نیز همه استادان وهمصنفان از اخلاق وعادات پسندیدهٔ اوستایش ها کرده الد برخی از استادانش از استعداد و آداب معاشرت او در فضای صنف حکایت میکنند که او از جملهٔ شاگردان ممتاز و حاکم و غالب به هوای نفس بود ، به بسیار متانت و با دلگرمی وسرور در چوکی اول می نشست و در استماع ارشادات وهدایات استادان مسلمان عمیق گوش میداد ، بسیار می شنید و کم حرف میزد ، شاگردان بازیگوش را پیش ازینکه استاد عتابش کند وسکتگی بدرس وارد شود طوری متوجه درس می ساخت که خللی در آرامش دلها پیدا نمی شد در آوانیکه نظر به صوابدید برادران به خدمت آمریت نمایندگی گماشته شد و مسولیت بس بزرگ را بعهده گرفت که نظر به ضعیفی و نحیفی و بیماری مزمن گمان برده میشد که شاید این وظیفهٔ پرتکلیف را موفقانه پیش برده نمی‌تواند ، اما دیده شد که کارهای تنظیم را باخلوص نیت و توکل و ایمان و عقیده راسخ بی آلایشانه منظم ساخت . با مجاهدین یکجا می‌نشست و در طعام و خوردنی هایش امتیازی نبود و یکجا می‌خوابید و اکثراً پایان پای برادران مجاهد خوابگاه اش بود و اکثر اوقات کار های دفاتر را پیاده انجام

میداد و از پول مربوط جهاد صرفــه جوئی و پس اندازی نکرده است از خیانت در راه جهاد و خـائنین سخت بیزار بـود و در طول خدمت آمریتش کـوچکترین خیانتی در جهاد و جنایتی در اعمال او بمشاهده نرسیده است . او صداقت داشت و خیالت را بدون هراس و ترس بـه صراحتی کـه داشت بـازگـو میکرد و بدون احساس خستگی امور جهاد را بطور احسن پیش برده‌است روزها و شبها را بـه طرح پلانهای سـود مند جهادی سپری می‌نمود .

شوری و مشوره بـا همکاران صادق را خیلی ها دوست داشت و طوریکه دیـده شد هیچ کاری را خودسرانـه و بی مشورهٔ دوستان انجام نداده است از آنجاست که در کارهایش سکتگی و شکستگی‌وجود نداشت اواز درگیری‌هاو نفاق‌های‌درونی‌سخت‌متنفر بود ، دایم کوشش میکرد تـا دربین گروپهای مسلمان رشته های محبت و اخوت و صمیمت را استوار و محکم تـر سـازد ، آتشِ کینه و رنجشها و قهرو خشونت ها را با شیرین کلامی و خوش بیانی خاموش می‌نمود .

باطن صفا و قلب بی غش داشت و همـواره قلب و زبانش باظهار حقیقت وجه مشترک داشت ، دو دلی و منافقت را تقبیح و محکوم می نمود ، اشخـاص پـاک طینت را کـه در وظیفه محولـه شان مصدر خیانت و جنایتی نشده الـد می‌ستود و بـه بسیار احترام یاد آورمیشد که (فـلان شخص چقدر انسان درستی است) .

او اهداف عالی داشت که بعضاً مشکل و نا ممکن بنظر میخورد مگر تا جائی به ثبوت رسانید کــه همـه مقاصد پاک بـ نیروی جدیت وسعی بیدریغ نا ممکن و لا علاج نیست . آرزو - مند بود که انسجام و انتظام درستی در میان مجاهـدین مسلمان داخل کشور و اینجا بوجود آید و مجاهدین و آمریت هـای نمایندگی عموماً به غند ها اعاشه شونـد تـا از تشویشات روحی داخل شهر برکنار باشند . بناء مطابق هـدایت رهبر عالیقـدر جمعیت اسلامی تا آخرین فرصت تلاش داشت تـا مانند سنگر - نشینان وطن عزیز بـه غند زیر چادر ها و خیمـه هـای آوارگی حیات بسر می‌بـرد و ازان سنگز ار هـا ، گلزار هـای چـون بهشتی مهیا ساخت . تا مشام آگنده با دود زهر آگین مجاهدین عزیز خود را به استشمام بوی گلهای رنگا رنگ که از اشکهای آوارگی آبیاری شده است تازگی بخشد . ولی خـواسته هایش هنوز بکلی انجام‌نیافته بود که پاسداران انقلاب حیات او را به پاداش حسن‌لظر ونیت پاکش به گلزار حقیقی وابدی رهنمون شدند وبه مقام منیع سعادت جاوید برنشاندند .

خداوند پاک جل جلاله بهمه مردان مؤمن رزمنده توفیق عنایت فرماید تا جلوه نمائی های دنیاکه عجوزهٔ هزاردامااداست فریفته نگشته از اهداف و مقاصد انسان ساز دین مقدس اسلام منحرف نشوند و مانند مـردان راستین حیات فانی دنیا را وسیلـه برای سعادت دائمی و ابدی بدانند نه عین سعادت .

در اخیر شهادت مرحـوم انجنیر عبدالکریم و دوستان رزمنده اش را به عموم سنگر داران جهاد اسلامی افغانستان بـه خون خفته تبریک عرض داشته مراتب تسلیت خـویش را به بازماندگان و عموم مجاهدین مسلمان کشور تقدیم میداریم .

از خداوند تمنا داریم تا به حرمت خون پاک شهیدان راه حق وطن اسلامی مارا از تسلط ملحدان و کافران آزاد و بیرق شکوه مند اسلام را در افغانستان عزیز ما در اهتزاز آورد .

شهید نثار احمد «حدید»

از آنجائیکه شهادت در مکتب ما بر عکس مکتبهای دیگر هدف است نه وسیله .

پس همین شهادت‌در راه خداست که انسانرا به اوج عالیترین آرزوهایش میرساند . حقا که شهدا در پیشگاه خدا و خلق در عصر و قرنی و هر زمان و زاویـه ای شاهـدی میدهـند . آنها شاهدند بر ظلم غارتگران و مظلومیت خود شان . و یاد همین خونهای پاک شهدای خوابیده در معارک است کـه در هر زمان و زمین رباینـده سد سد زمان را می شکند و قهرمان را زنـده می سازد .

شهادت در فرهـنگهای بیگـانـه عبارت از مرگ قهرمان است که در بساط سوگ آن می نشینند و عزاداری میکنند و اما در فرهنگ و ثقافت اصیل اسلامی شهادت مرگی نیست که دشمن بر شهید تحمیل میکند ، بلکه مجاهد بـا همه آگاهی ، عقل ، شعور و تفکر آنرا بـه آغوش‌گشاده پذیرفته و چینی در چهرهٔ ملکوتی و مقدسش نقش نمی - بندد .

بلی ! در فرهنگ ما نه تنها شهادت یک فاجعه نیست بلکه شهداء زندگان جاوید شمرده می شوند . شهیدان رفتند و پیام خویش را در سنگ سنگ گوشه و بیشهٔ کشور ارقام داشتند . ملت شهید پرورما هم با شناخت دقیق از اصل شهادت ، یک و نیم ملیون این راه را پیموده و از دروازه سرخ شهادت که مرگ را استقبال میکند به اقلیم جاوبدانی قدم گذاشتند و هزاران دیگر در شرف پیمودن این طریق اند. برادرشهید ما سید نثار احمد «حدید» یکی از این گلگون قبایان ویکی از قوماندانان بی نظیر لشکر حضرت حمزه سید شهدا که این گذر گاه امتحانی را که دنیا نامیدش با یک خیزعاشقانه وداع کرد و به کاروان بزرگ شهداء پیوست . و چون شهاب ثاقب برآسمان انقلاب اسلامی تاخته محیط وماحولش را نور بخشید او در سال ۱۳۴۰ هـ ش در قریه تلابه سفلای ولسوالی انجیل ولایت هرات در یک خانوادهٔ متدین و علم دوست دیده بجهان گشود .

و بعد از مرحله طفولیت در سال ۱۳۴۷ شامل مکتب ولسوالی انجیل شد ، در دوران مکتب باوجود اخلاق عالی ، سویه علمی اش نیز از دیگران بالا بود ومحبوب القلوب همه معلمان و هم صنفان خود گشته بود .

برادر شهید با آغاز کودتای کمونیستی توجه بیشتر خود را به ضربه زدن به دشمنان دین و وطن مبذول داشت ، و از جمله کسانی بود که در قیام ۲۴ حوت هرات قهرمان تلاشهای پگیر انجام داد .

برادر شهید «حدید» بخاطر آموزش فنی هنر جنگ و شناخت بیشتر دشمن به مرکز جمعیت اسلامی افغانستان آمد و شامل حربی پوهنتون حضرت علی کرم الله وجهه شد .

برادر شهید با استادان و همصنفانش که از همه اقشار وطنش بود ، چنان برخورد داشت که اخلاق حمیده و روش نیکویش همه را گرویده خود ساخته و ضرب المثل همه بود . وهمچنان دروسش را طوری پیش میبرد که چندین بار نائل بدریافت جوایزه اداره « ح - پ » شد مدت یک سال درین دانشگاه اسلامی شب و روز تلاش خستگی نا پذیر نمود و سر انجام با گرفتن مدرک تحصیلی اعلی و تقدیر نامه از مقام رهبری جمعیت اسلامی افغانستان در اواخر سال ۱۳۶۲ نظر به شوق و علاقهٔ سرشاریکه به جهاد مسلحانه داشت بلا وقفه بعد از فراغت از «ح - پ» عازم جبهات نور علیه ظلمت ولایت شهید پرور هرات گردید در سنگر های فخر آفرین جهاد اندوخته های علمی و نظامیش را که در دوران «ح - پ» آموخته بود بکار برد و نظر با دستور قوماندانی لشکر حضرت حمزه به تربیه برادران مجاهدش پرداخت وچندی بعد رشادت و پیشتازی و دلاوری او در صحنه - های پیکار با ملحدین و کفار روسی سبب شد تا از طرف قوماندانی فرقه حضرت حمزه بحیث قوماندان سرکوچه ولایت هرات تعیین و انتخاب شود و صحنهٔ جدیدی در صحنهٔ مبارزاتش پدیدار گشت . در همه جنگها سردسته همرزمانش بود این سردار رشید اسلام در عملیاتیکه در منطقه (گلوگا و گوه) بادیگرهمرزمانش بالای کاروان روسهای متجاوز انجام داد بعد از به آتش کشیدن بنست تانک ونفر بر زرهی خودش هم از ناحیه دست راست مجروح گردید . شکیبائی و استقامت او در برابر همه تکالیف و مشکلات جهادی زبانزد همه مردم و مجاهدین منطقه بود . چنانچه شعار «تقوا و ثبات در جهاد رمز پیروزی است» را همیشه زمزمه میکرد زندگینامه جهادی این شهید بزرگوار و سیمای پرنورش بارشادتیکه از خود در معرکه های نبرد حق علیه باطل بجا میگذاشت گویای این واقعیت راستین است او در هر زمان و مکان فارغ از یاد خدا (ج) نبود جسماً و روحاً عاشق خدا (ج) بود . سر انجام این دلیر پرورده مکتب توحید و این قوماندان فاتح بعد از خنثی نمودن صد ها مین ضد بشری که از طرف جنایت کاران ارتش متجاوز سرخ و غلامان حلقه بگوش شان در محاصره تاریخ ۲۵-۷-۱۳۶۴ در اطراف ونواحی شهر هرات کار گذاشته بود در اثر انفجار یکی از آن مین ها به تاریخ ۲۰-۸-۱۳۶۴ بدرجه رفیع شهادت نایل آمد وبه مقصود حقیقی ومحبوبیکه همیشه در جستجویش بیقراری میکرد پیوست و با صفا و خلوص نیت بسوی علیین عروج کرد .

روحش شاد و یادش گرامی و راهش ادامه دارد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید معلم عبدا لواحد

شهید معلم عبدا لواحد فرزند میرزا فراح‌الدین سی و دو سال قبل از امروز (در سال ۱۳۳۳ ه ش) در یک فامیل متدین و دیندار در قریه شهر قدیم و لایت سمنگان دیده بجهان فا نی گشود .

از ینکه علم و دانش سنگ تهداب یک جامعه بوده و میباشد بتأسی ازین والدین‌اش او را در ابتداء در نزد مدرسین محلی غرض آموختن علوم ابتدائی اسلامی فرستادند وبعداً نظر به ذکاوت خاصی که در او در دوران کم سنی مشاهده میشد درسال ۱۳۳۹ ه ش شامل مکتب ابتدا ئیه مرکز ایبک گردیده و بعد از هشت سال (در سال ۱۳٤۷) با اخذ نمرات اعلی از ابتدا ئیه فارغ شد و بعد از فراغت تحصیل خویش را ادامه داده درسال ۱۳٤۸ ه ، ش شامل تخنیکم ولایت بلخ گردیده و درسال ۱۳۵۳ از صنف (۱۳) آنجا فارغ ، و درسال ۱۳۵٤ ه ش بحیث معلم در مکتب متوسطه خرم ولایت سمنگان مقرر گردید و چون در دوران تحصیل نیز آرزو داشت تا وظیفه مقدس معلمی را که تربیه نمودن نونهالان کشور فلاکت زدهٔ مان است به پیش ببرد همان بود که به آرزو اش رسید ومدت چهارسال وظیفه معلمی را در مکاتب خرم ، سار باغ و شهر قدیم بعهده دا شت.

شهید معلم عبدالواحد درد و محرومیت های‌هم میهنانش را درک کرده بود و از مرام پلید و نا پاک گروه های الحا دی بصورت درست واقف بوده ، ومیخواست تاچهرهٔ کثیف آنها را برملا ساخته و واقعیت ها را بمردم بفهماند اوتنها معلم و رهنمای عادی نبود که تنها بمضامین درسی وضع شده‌ای وقت اکتفانماید ومانند اکثر معلمین شب و روز خود را بگذراند و معاش بگیرد ، بلکه بشاگر- دان درس یکتا پرستی و ایدیولوژی اسلامی مطابق درک شاگردان تدریس مینمود و بر داشت و معلوماتی که از گرو ههای الحا دی دا شت به شاگردانش اظهار مینمود .

در سال ۱۳۵۷ که اجیران کرملین (خلقی ها و پرچمی ها) بنا بدستور سردمداران بی‌خاصیت کرملین در میهن اسلامی مان بر اریکه قدرت تکیه ز د ند فعا لیت ها ی این برادرگسترده ترشده ومردم را از اعمال شوم و پلید آنها باخبر ساخته وتشویق بجهادمیکرد . همان بود که در اوایل سال ۱۳۵۹ دولت ملحدمعلم عبدالواحدرا گرفتاروبه‌محبس انداخت و بعد از یکسال حبس در سال «۱۳٦۰» رهاگردید و بعد از رهائی از محبس بسوی سنگر های داغ‌جهاد شتافت و ازینکه مکتب ابتدائیه شهر قدیم تحت سلطه مجا هد ین قهرمان بود دوباره بحیث معلم ایفاء وظیفه نموده و شاگردان را آگاهی بیشتر بخشید . بالاخره در برج سنبله سال ۱۳٦۱ ه ش و قتیکه قوا ی روس متجاوز بالای منطقه‌شهرقدیم بیرحمانه حمله نمود بافیر نمودن توپ بالای منزل مسکونی شان بااصابت‌چره ای آن ، این برادر مجاهد وقهرمان ، بدرجه رفعیه شهادت نایل گشت و به ارزوی دیرینه اش رسید .

«روحش شاد ، یادش گرا می وراهش پر رهرو باد»

شهید اولیا قل

شهید اولیا قل فرزند حیدر بای در سال ۱۳٤۰ در قریه سرتراش مربوط مرکز ولایت فاریاب در یک خانواده دین دوست چشم بجهان کشود و بعد از تجاوز روسها در میهن‌مان این برادر سلاح بدست گرفته روانه سنگر داغ جهادگردیدوبالاخره بتاریخ ۱۲-۳-۱۳٦۵ جام شهادت را نوشید.

روحش شاد و یادش گرامی .

شهید عبدالرحیم

شهید عبدالرحیم در سال ۱۳۲۰ در قریه تاشلیگذر مرکز ولایت فاریاب در یک خانوادهٔ متدین و مسلمان دیده بجهان هستی‌گشودبعد از بقدرت رسیدن

جیره‌خواران روس خلقیها و پرچمیها در کشور ما این برادر شغل و پیشه‌خود را ترک کرده و به مجاهدین پیوست نظر به هوشیاری و دلاوری که داشت بعداً بحیث قوماندان چریکی جبهه مربوطه‌اش انتخاب گردیده در چندین عملیات اشتراک نمود و بالاخره در یک جنگ یک‌هفته ای با ملحدین بعد از رساندن تلفات زیاد جانی و مالی برروسها خودش باهفده تن از مجاهدین در منطقه گردی میر شکار بتاریخ ۸-۱۰-۱۳۶۵ جام شهادت را نوشیدند. «روحشان شاد و راهشان مستدام».

شهید مرزا نیاز :

برادر شهید مرزا نیاز ولد محمد حیا در سال ۱۳۳۹ در درهٔ قاصان اندراب تولد گردید. با شروع جهاد مسلحانه در اندراب در صف جهاد قرار گرفت و درین راه فداکاری های زیاد نمود تا اینکه در نبرد رویا رویی با دشمن در حوت سال ۱۳۶۴ به شهادت رسید.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید عبد الخبیر :

برادر عبدالخبیر شهید فرزند حاجی غلام ربانی در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی دز قریهٔ خواجه خضر ولسوالی نهرین دیده به جهان کشود.

در سن هفت سالگی روانه مکتب گردیده تا صنف نهم در لیسه نهرین تحصیلات خویش را پیش برد تا اینکه روس ها به وطن ما تجاوز کردند و قشلهٔ نهرین فتح گردید.

بعداً این برادر در صف مجاهدین پیوست علاوه از کار جهاد مسلحانه این برادر در شهر نهرین دوا خانهٔ داشتند که از آن طریق به مجاهدین خدمت زیادی نمودند تا اینکه در هژده عقرب ۱۳۶۵ توسط افراد مزدور دشمن به شهادت رسیدند.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید دگرمن بابا خان

شهید دگرمن بابا خان د دوا جان ځوی دکنړولو د ولایت د څوکی د ولسوالی د فرهنگ د علاقه داری د کړه مار په کلی کښې په ۱۳۲۰ ه ش په یودینداره کورنی ک وزیږیده په ۱۳۲۷ ه ش کال کښې د څوکی په ابتدائی ښوونځی کښې شامل شو شپږ کاله ئی دغه ښوونځی تعقیب کړه چه په ډیره اعلی درجه د دغه ښوونځی څخه فارغ شو.

د کابل په حربی ښوونځی کښې شامل شو د حربی ښوونځی او پوهنځی د فراغت څخه وروسته په ۱۳۴۲ ه ش کال کښې د دوهم بریدمن په صفت په اردو کښې په وظیفه و گمارل شو ځرنگه چه نوموړی ورور د ور کتوب څخه په اسلام مین او همیشه به دباادر که او باوری مسلمانانو سره په تماس کښې وُ د هغوئ سره به ئی د اسلام د سرلوړی لپاره خپله دنده واخیستله. کله چه په ۱۳۵۷ دغنوائی د میاشتی په اوله نیټه د کودتا څخه وروسته نوموړی ورور نه یوازی دا چه دخپلی مبارزی څخه لاس وانه‌خیسته بلکه په خپله اسلامی مبارزه کښې پسی جدی دکمونستانو په ضدئی علنی مبارزه شروع کړه هغه وُ چه په ۱۳۵۸ کال ددهری حکومت له خوا ونیول شو مگر په ۱۳۶۰ کال دزندان نه‌راخلاص شو او په ۱۳۶۱ کال کښې د پو تربیه شوی جاسوس له خوا بیا ونیول شو او پس له دری کاله بندی خانی څخه په ۱۳۶٤ کال په زندان کښې شهید کړی شو.

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید ملا سراج الدین

شهید ملا سراج‌الدین فرزندحاجی یماق در سال ۱۳۴۰ ه ش در قریه بی‌بی آئینه مرکز ولایت فاریاب دیده بجهان کشود بعد از سن شش سالگی مشغول فراگیری علوم دینی در نزد امام مسجد شد و هنوز تحصیلش بپایان نرسیده بود که کودتای ننگین هفت ثور به کشور عزیز ما به وقوع پیوست دیگر این برادر درس خواندن را تا آزادی میهن در کنار گذاشته به روشن کردن اذهان مردم از اهداف شوم خلقیها پرداخت تا اینکه مردم را جمع و بجهاد مسلحانه آماده ساخت و نظر به تجربه و لیاقتی که داشت بحیث قوماندان چریکی جبهه مربوطه شان مقرر گردیدو درچندین عملیات اشتراک نمودو بالاخره بتاریخ ۸-۱۰-۱۳۶۵ در منطقه در بند و المار در یک عملیات وسیع بعد از مردار نمودن بیش از یکصد تن از دشمن با هفده تن از همسنگرانش در حصه گردی میر شکار جام شهادت نوشیدند

شهید ملا عباس :

شهید ملا عباس ولد ذکرالله در سال ۱۳۳۶ در یک خانوادهٔ بی‌بضاعت درقریهٔ وریچی ولسوالی نهرین دیده به جهان کشود.

این برادر فراگرفتن علم را در سن هفت‌سالگی با رفتن به مسجد و مدرسه آغاز کرد و تا سن جوانی مدرسه را تعقیب‌نمود تا اینکه با تجاوز روس ها و حاکمیت

مزدوران نامرد کافر روسی در کشور از مدرسهٔ علم و فضیلت به مدرسه خون و شهادت شتافت و هفت سال درین راه خدمات زیادی نمود. سر انجام دست روس ها از آستین خود پرستان برآمد و از خون این برادر رنگین گردید.

آری، او در ۲۵ حمل ۱۳۶۴ توسط اعمال کور دل وکثیف دشمن مظلومانه به شهادت رسید.

شهید خیرداد

شهید خیرداد فرزند ملا عبدالله نورزاد سال ۱۳۲ در یک خانوادهٔ متدین و با ایمان در قریهٔ سبز سنگ ولسوالی قره باغ ولایت کابل دیده بجهان کشود بعد از بمیان آمدن رژیم منحوس ترهکی دست به سلاح برده بجهاد پرداخت تا آخرین رمق حیات از هیچگونه ایثار و فدا کاری دریغ ننمود وبالاخره بتاریخ ۲۳ - ۸ - ۱۳۶۵ روز پنجشنبه جام شهادت نوشید.

(روحش شاد و راهش مستدام)

شهید محمد صالح

شهید محمد صالح فرزند محمد قل در سال ۱۳۳۸ در یک خانواده فقیر و دین دوست در قریهٔ یکه باغ مرکز ولایت جوز جان دیده بجهان گشود بعد از بمیان آمدن رژیم مزدور در کابل توسط ترهکی ملعون این برادر نیز مانند سائر هموطنان مجاهدش دست به سلاح برده بجهادمسلحانه آغازنمود.

و در چندین عملیات اشتراک نموده از خود شهکاری های بیاد گار گذاشت. بالاخره بتاریخ هجده میزان ۱۳۶۳ طی یک عملیات چریکی در شاهراه شبرغان - یکه باغ بعد از مردار نمودن چند تن از غلامان حلقه بگوش روس به آرزوی دیرینه اش (شهادت) نائل آمد.

(روحش شاد و راهش مستدام)

شهید محمد نبی

شهید محمد نبی فرزند فیض محمد در سال ۱۳۲٤ هـ - ش در قریه نبگولک ولسوالی قره باغ ولایت کابل دیده بجهان گشود برادر موصوف بعد از حملهٔ روسهای وحشی بخاطر ادای فریضهٔ اسلامی سلاح بردوش گرفت شروع بجهاد نمود بالاخره بتاریخ ۲۸ - ۲ - ۱۳۵۹ بمقام عالی شهادت نائل آمد.

(روحش شاد)

شهید عبدالخلیل

شهید عبدالخلیل فرزند محمد نوروز مسکونه قریه کانگار ولایت لوگر که تقریباً شانزده سال قبل در یک خانواده متدین چشم بجهان کشود موصوف تعلیمات ابتدائی خود را در مکتب کنگار تاصنف هفتم رسانیده بود که روسها برکشور ما حمله نمود دیگر این برادر تعلیم را کنار گذاشت و بجهاد پرداخت در دورهٔ جهاد از هیچ گونه فدا کاری دریغ نکرد و بالاخره در سال ۱۳۶۰ به اثرمین گذاری دشمن جام شهادت نوشید وبه لقاءالله پیوست. یادش گرامی باد

شهید حاجی سعد الله

شهید حاجی سعد الله فرزند گل جان در یک خانواده متدین در قریه سوسنگ ولسوالی قره باغ ولایت کابل چشم به جهان کشود.

با تجاوز روسهای ملحد درکشور ما شهیدسعدالله نیز مانندسائرهموطنانش سلاح بردوش گرفته و جهت ادای فریضه جهاد و حفظ نوامیس ملی شروع به جهاد فی سبیل الله نمؤد حماسه ها آفرید و جهت نا بودی دشمن از هیچ گونه جد و جهد دریغ نکرد بتاریخ ۱۵ - ۱۰ - ۱۳۶۵ در یک برخورد رویا روئی باقوای روسی بعد از شهامت زیاد جام شهادت را نوشید.

انا لله و انا الیه راجعون

سید گل شهید

شهید سید گل فرزند سید ملا حبیب‌الله (ستار) در سال ۱۳٤۲ هـ ش در قریه جگه بانده‌ولایت سمنگان پا به عرصه وجود گذاشته بالطف و شفقت دوره طفلیت را در آغوش‌پر مهر والدین که اولین ثمره زندگی اش بود باکمال نوازش تربیه و بازبان شیرینش درآوان

صغارت در مدرسه دینی این خانواده متدین که سر آغاز علم و معرفت الهی است شروع به ارکان اسلامی نمود. بعد از آنکه روس خون آشام باپیشکش عمال حلقه بگوش اش براریکه قدرت کمونستی در افغانستان عزیز تکیه زد شهید موصوف که هفدهمین‌بهار زندگی خود را طی‌میکرد دیگر به فکرآموختن آیدیولوژی نظری نه، بلکه میخواست

این سنگر عقیدوی‌را در قله‌های کوه‌های شامخ و سر به فلک کشیده افغانستان در میدان عمل پیاده کند . این جوان زیبا و نورس در تلاش قلع و قمع کردن دشمنان خـــدا(ج) از شروع انقلاب به صفوف سنگرداران اسلام پیوست او مرد موجد بـــود قهر و عصبانیت در شمایل زندگی اش وجود نداشت . او هم حب وطن‌را به معراج خود رسانیده بود بعد از ویرانی قریه جگه بانده در سال ١٣٥٨ هـ ش توسط روسان غارت گر که از رهگذر سوق الجیشی کمین‌گاه و نزدیک ترین ستر و اخفا شاهراه کابل حیرتان بود اقارب وخویشاوندان شان همه آواره شدند با گروپ‌های مختلف تنظیم ها در چندین حملات بالای روسان نا بکار خودرا شریک ساخته و موفقیت شایانی بدست آورده اما خاطره سوزنده و تحریک دهنده بیشتر موصوف ، جنگ رویا روئی با روسان مستکبر بتاریخ ١٣٦١ هـ ش در کوتل رباطک میباشد که بعداً شهیدشدن امیرجان ماماى همسنگرش،

شهید موصوف با مهارت و شتارت تام به انتقام خون ماماى خود چندین تن روسان غول پیکر و غلامان زنجیری شان را رهسپار جهنم‌ساخت . وی‌خوش نبود که بنام سرگروپ و یا قوماندان نامـــزد شود بلکه کلمات مجاهـــد و جندالله را از هر نام کاغذی‌ترجیح‌میداد. سید گل شهید در تکتیک و میخانیک کلاشنکوف ، راکت لنچر R.P.G.7 و دهشکه مهارت تام داشت . در سال ١٣٦٤ قوم و فامیلش از دست روسان استعمارگر و ضد بشریت به تنگ آمده در ماه عقرب ١٣٦٤ از طریق میرانشاه به پاکستان مهاجر شدند این‌مبارز سربکف اسلام در حالت آوارگی هم آرام نگرفته قضاء در رسیده بودکه زمزمه در شهر میرانشاه بلندگردید که قوای‌سرخ‌شیطان بزرگ شرق (روس)در منطقه ژورخوست پکتیا آمده در شهر اعلان دا و طلب جوانان به‌جهادگردید شهیدسید گل بدون اجازه پدر و مادر و تنظیم مربوطه در حال گریان حوصله اش‌طاق شده باگروه طالب العلم خود را به فدائیان دیگر اسلام وصل ساخت . آخرالامر بعد از (١٨) روز مقاومت ، و مردار نمودن دشمنان انسالیت (روس‌ها ومزدوران وطن فروش شان) درحالیکه فیر نمودن دهشکه‌را بعهده داشت‌به عمر٢٣سالگی جام شهادت نوشید .

«روحش شاد ویادش گرامی باد»

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد امان

شهید محمد امان فرزند گل سعید در سال ١٣٣٦ در قـریـه پیرکنـــدی ولسوالی سروبی ولایت کابـــل در یـک خانواده متدین چشم به جهان کشود . او مانند سائر هموطنانش مصروف‌کاروبار زندگی بود کـه روسها بتاریخ ٦ جـدی سال ١٣٥٨ در کشور ما حمله نمودند برادر محمـد امـان جهت ادای فریضه جهاد و حفظ وطن و نوامیس ملی کـه وظیفه هر مومن است سلاح بردوش گرفت و آغاز به جهاد فی سبیل الله نمود حماسه ها آفریدو ضربات کوبنده بر پیکر روس متجاوز وارد نمود . او همیشـه میگفت کـه تـا آخرین دقـایق حیات وتا نا بودی کامـل دشمن سلاح را برزمین‌نخواهم‌گذاشت بالاخره بتاریخ ٢-١-١٣٦٦ در اثر بمبارد مان طیارات روسهای وحشی درتری منگل بمقام عالی شهادت نائل آمد .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید رحیم گل

شهید رحیم گل فرزند میرمسجدی در سال ١٣٤٤ در یک خانواده متدین در قریه قلعه کریم خان فرزه ولسوالی میر بچه کوت ولایت کابل چشم بـــه جهان کشود .

زمانیکه قوای روسی در کشور ما حمله نمود این برادر ما که آنگاه هنوز بـه سن بلـــوغیت نرسیده بـــود سلاح بردوش گرفته دوشا دوش سائر برادران شروع به جهاد فی‌سبیل الله نمود پس از ٧ سال جهـاد مسلحانـه بـالاخـره بتـاریخ ٦ - ٧ - ١٣٦٥ در یک برخورد رویا روئی با دشمن سفاک بمقام عالی شهادت نائل آمد .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید عبدالسلام

شهید عبدالسلام فرزند معین داد در سال ١٣٣٩ در قریـه انـگـور تاک ولسوالی سروبی ولایت کابل در یک خانواده غریب و متدین چشم به‌جهان کشود .

با تجاوز روسهـای ملحـد سلاح بردوش گرفته و دوشادوش‌سائر برادران شروع به جهاد فی سبیل الله نمود و در راه جهاد از هیچگونه‌قربانی‌و جانّثاری

دریغ نکرد بالاخره بتاریخ ۱۳۶۶-۱-۲ در اثر بمباردمان طیارات روس در تری منگل بمقام رفیع شهادت نائل آمد ما در حالیکه بادستان دعا ارواح اورا خوشنود میخواهیم سوگند میخوریم که سلاح اورا هرگز بـرزمین نخواهم گذاشت .

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد و راهش مستدام باد

شهید ذکریا

شهید ذکریا فرزند عبدالستار در سال ۱۳۴۷ هـ - ش در یک خـانواده متدین در قریه بابـه قچقار ولسوالی میربچه کوت ولایت کابل چشم بجهان کشود تعلیمات دینی را تا اندازه نزد امام مسجد فراگرفت هنـوز سن برادر به بلوغیت نرسیده بود کـه روسهای جانی برکشور ما حمله نمودند این برادر نیز مانند سائر هموطنانش سلاح برداشت بالاخره در یک برخورد رویـا روئی بادشمن بعد از آوردن تلفات زیاد بر روسها، همراه بایکتن از همسنگرانش جام شهادت را نوشیدند .

(روحشان شادو راهشان مستدام)

شهید جلاد خان

شهید جلادخان فرزند عبدالخالق در سـال ۱۳۳۱ در قریـه پیرکندی ولسوالی سروبی ولایت کابل چشم‌بجهان کشود .

وی تعلیمات دینی را در مسجد نزد ملا امام و پدر بزرگوارش آموخت اما نسبت ضعف اقتصادی‌نتوانست‌شامل مدارس و مکاتب عالی‌شود لذامصروف شغل دهقانی گردید .

او یک جوان با درد و بااحساس بود با تمام اهالی قریه و همسنگران با خیلی صمیمت و اخوت میزیست و از هیچ گونه خدمتی برای مردمش دریغ نمیکرد . پس از تجاوز روسها در کشور ما جهت ادای فریضه جهاد سلاح بـردوش گرفتـه شروع بـه جهاد فی‌سبیل الله نمود ،

او همواره در فکرقلع‌وقمع دشمن بود و همیشه در عملیات ها شرکت میکرد بالاخره بتاریخ ۱۳۶۶-۱-۲ در اثر بمباردمان وحشیانه روسها در تری منگل هدف آتش بمب‌های ناپالم روس قرار گرفت و بمقام عالی شهادت نائل آمد . انا لله و انا الیه راجعون

شهید جان احمد

شهید جان احمد فرزند ملاروزی در سال ۱۳۴۰ هـ ش در قریه سرتراش مرکز ولایت فـاریـاب دیـده بجهان هستی کشود ، بـرادر مجاهد تـازه به سن جوانی رسیده بود که روسهای وحشی برحریم مقدس ما تجاوز نموده بـه کشتار مـردم مسلمان و بیدفاع ما پرداخت این بـرادر نیز مـانند سائر هموطنانش در خانه نشستن را بخود ننگ دانسته سلاح بردوش گرفته راهی سنگر حق علیـه باطل گردید نظر بـه شجاعت و دلاوری کـه داشت چندی بعد بحیث قوماندان چریکی مرکزفاریاب توظیف گـردیـد و در چندین عملیات اشتراک نموده، و از خود شهامت های زیادی بیاد گار گذاشت و بالاخره در یک حمله وحشیانـه روسها بعـد از بـه تلف رساندن چند تن از روسها و نجات دادن بیش از یکصد تن از همسنگرانش خودش جام شهادت نوشید .

(روحش شاد و یادش گرامی)

شهید وطن

شهید وطن فرزنـد گل محمد در سال ۱۳۴۰ در یک خانواده متدین و غریب در قریه درگی ولسوالی قره بـاغ ولایت کابل چشم به جهان کشود .

با تجاوز قوای روسی در کشـور ما سلاح بردوش گرفته و آغاز به‌جهاد فی‌سبیل الله نمود و همواره در عملیات هـا علیه قـوای روسی و نـوکران او اشتـراک میکـرد ـبالاخـره بتاریـخ ۳۰ - ۱۱ - ۱۳۶۳ در یک برخـورد رویا روئی با عساکر روسی در حالیکـه ۷ تن از عساکر روس را رهسپار جهنم ساخت در اثر اصابت گلوله بی - ام - ۱۳ برسینه پاکش جام شهادت را نوشید

انا لله و انا الیه راجعون

شهید خال محمد

راد مردیکه از اوائـل جهاد فی سبیل الله هر لحظه شهادت را آرزو داشت برادر شهید خال محمد قوماندان چریکی‌جبهات‌مرکز ولایت‌فاریاب‌مسکونه سرتراش ولایت فاریاب بود .

این برادر ما بیست و پنج سال قبل از امروز در یک خانواده مؤمن و خدا پرست‌چشم‌بدنیا‌کشود برادرمبارز و جنگجوی‌ما‌از بهره‌سواد گرچه‌محروم‌بود اما تا اندازهٔ نزد امام‌مسجد علوم‌دینی‌را خوانده بود همراه پدر خویش مشغول وظیفه دهقانی بود که کودتای سیاه

ملحدین بوقوع پیوست .

برادر شهید ما آرام نگرفت و در شروع شدن جهادمسلحانه تفنگ بردوش گرفته در پهلوی برادر خود یار محمد قوماندان عمومی جبهات مرکز ولایت فاریاب سهم گرفته و همیشه در عملیات های متعدد در پیشروی برادران مجاهد بالای پوسته ملحدین یورش برده که بسیاری از دشمنان اسلام‌را روانه‌جهنم ساخت .

برادر ما قوماندان خال محمد همیشه در خلال حملاتش بالای قوای روس و نوکران جیره‌خوار و فاسد آن چندین بار هدف گلوله دشمن قرارگرفته مجروح گردیده و بطرف قرارگاه توسط برادران مجاهدش انتقال داده میشد . ولی برادر مبارز و رزم جواز اینکه غیرت و شهامت اورا مجبور می‌ساخت که قبل از اکمال تداوی جراحتش باز

عده از برادران مجاهدش‌را گرفته طرف پوسته ملحدین یورش می برد . و حتی از شنیدن نام این فرزند فدا کار اسلام، موی در بدن کمونستها بر می-خواست و لرزه به اندامهای شان می افتید .

عساکررژیم کمونستی‌می‌خواستند که در روز هفت ثور امنیت رسم گذشت و جشن شانرا بگیرند و به آرامی‌سپری نمایند که این برادر ما قبلاً در نزدیک شهر کمین گرفته بود وقتی که عساکر رژیم مزدور نزدیک شدند برادر مبارز آغاز جنگ نموده و توانست عساکر رژیم‌ملحد و مرتد را به شکست‌مواجه ساخت و بیش‌از دو صد نفر از ملحدین را روانه جهنم ساخت وعدهٔ زیاد آنان را زخمی نمود بالاخره این برادر ما بعد از بدست آوردن پیروزی بتاریخ ۷-۲-۱۳۶۶ درحین تعرض بالای غند ۳۵ هدف گلوله دشمن قرار گرفته جام شهادت رانوشید و به جوار رحمت حق پیوست . روحش شاد و یادش گرامی‌باد

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید ملا غریب‌الله :

برادر شهید ملا صاحب غریب الله ولد ملاسخی داد در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در قریهٔ قاصان اندراب دیده به جهان کشود .

این برادر با احساس پاک اسلامی که داشت از همان آغاز جهاد مسلحانه در ولسوالی اندراب به صف مجاهدین پیوست و در طول جهاد خدمات زیادی انجام داد تا اینکه در عید سعید اضحی در سال ۱۳۶۱ جام شهادت نوشید .

انا لله و انا الیه راجعون

غازی صالح پهلوان شهید

در سال ۱۳٤۰ هجری شمسی کودکی در قریه جمشیدی ولایت‌فاریاب در یک خانوادهٔ متدین پابعرصهٔ وجود گذاشت . پدر بزگوارش نام این نوزاد را محمد صالح گذاشت . دوران کودکی اش بدامانی پدر بزرگوارش‌سپری گردید. چون از آوان کودکی طفل تیزهوش بود . بنا برآن جوان برومند ، قوی ، جسیم و پهلوان بار آمد .

وقتیکه فاجعهٔ ننگین‌هفت ثور بمیان آمد ، باوجودیکه نوجوانی بیش نبود . در میدان معرکه به جهاد مسلحانه و دفاع از حریم اسلام عزیز کمر بست . توانست با اندک زمان یک فرمانده هوشیار و دلاور بار آید همان بود از سال ۱۳۵۹ تا آوان شهادتش یک جبهه قوی ، کفر شکن ، در نزدیکی شهر میمنه تشکیل داد .

چندین مرتبه با جنگ های رویا روی وپیروز مندش از دولت‌ملحد و روس های خون آشام سلاح های مختلفی به غنیمت‌گرفت. بالاخره در۲۲ حمل سال ۱۳٦٤ داعی اجل به سوی فرمانده غازی شتافت . باثر توطئه پلان شده دولت ملحد، توسطه ماینیکه از طرف روس های جنایت پیشه ارسال شده بود . با یکتن از همسنگرانش‌بنام غلام سخی خلعت زیبای شهادت را در برکشید روحش به سوی مقام علیین پرواز کرد .

روحش شاد ، یادش گرامی باد .

شهید غلام نبی :

برادر شهید غلام‌نبی ولد استا فخری در سال ۱۳۴۷ در قریه سرآسیاب ولسوالی کشم ولایت بدخشان در یک خانوادهٔ بی بضاعت دیده به جهان گشود . وی تا صنف پنجم ابتدایی در قریه مربوطه خود تحصیلات خود را در مکتب ادامه داد تا اینکه تجاوز روسها مانع ادامهٔ تحصیلات ایشان گردید .

در سال ۱۳٦۵ قوای روسی و رژیم مزدور هنگام تهاجم به منطقه ، این برادر را دستگیر و برای سربازی در اردوی رژیم کمونیستی به فرقه عسکری خوست - جنوبی انتقال داد تااینکه در آنجا با احساس پاک اسلامی که داشت با یکعده از عساکر مسلمان دیگر شش‌صاحب‌منصب پرچمی را به هلاکت رسانید و خود با تعدادی از سلاح دشمن از قشلهٔ عسکری بیرون گردید متأسفانه در مسیر راه به مین کار گذاشته شدهٔ دشمن برخورد ، که با هشت تن دیگر از رفقایش در ۱۱ رمضان‌المبارک سال جاری به شهادت رسید .

شهید عبدالرحمن

شهید عبدالرحمن فرزند محمد رضا درقریهٔ ترمش علاقداری برفک ولایت بغلان دیده بجهان کشود و قبل از بقدرت رسیدن مزدوران روسی در کشوربه شغل دهقانی مشغول بود تا اینکه در برج ثور ۱۳۵۷ کودتای ننگین بوقوع پیوست این برادر نیز مانند سائر برادران علاقداری برفک دست به سلاح برده بجهاد مسلحانه پرداخت و در چندین عملیات رویا روئی با دشمن شرکت نمود و از خود فداکاریهائی بجاگذاشت تااینکه بتاریخ ۷ / ۱۲ / ۱۳۵۸ بعد از مقاومت زیاد جام شهادت را نوشید. روحش شاد.

شهید گلمراد

فرزند محمد رضا درقریهٔ ترمش علاقداری برفک ولایت بغلان بیست سال قبل دیده بجهان کشود و در وقت وقوع کودتای هفت‌ثور در کشور، بخدمت عسکری بود و بعد بقدرت رسیدن مزدوران روسی ازعسکری فرار نموده به مجاهدین پیوست و سلاح بردوش گرفت و بالا خره بتاریخ ۵ حمل ۱۳۵۹ در جنگ با روسها جام شهادت نوشید. یادش‌گرامی

شهید جوره‌قل

شهید جوره قل فرزند خالقداد در قریهٔ ترمش علاقداری برفک ولایت بغلان

تولد گردید و برویکار آمدن نوکران روس در کشور به صفوف مجاهدین پیوست و بالاخره بتاریخ ۵ حمل ۱۳۵۹ جام‌شهادت‌نوشید روحش‌شاد.

شهید امان‌الله

شهید امان الله فرزند باز محمد در یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ ترمش مربوط علاقداری برفک پا بعرصهٔ وجود گذاشت.

موصوف مجاهد دلیری بود که در نبرد های رویا روئی با روسهای جنایت کار و متجاوز از خود مقاومت نشان میداد. سر انجام‌بتاریخ پنج حمل ۱۳۵۹ دراثر یک برخورد رویا روئی در منطقهٔ ترمش دستگیر کمونست ها و باداران شان روسهای آدمخوار شد که در نتیجه بعد از مدتی بشهادت رسید.

اناالله و انا الیه راجعون.

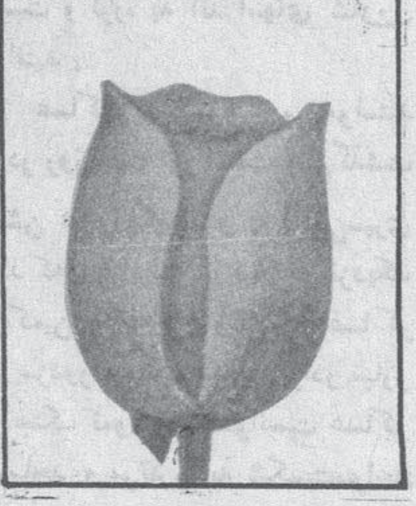
شهید دین محمد

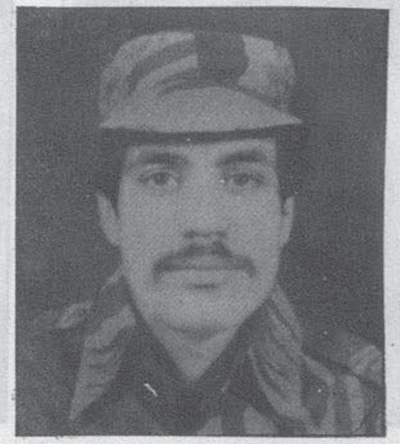
شهید دین‌محمد ولد نایب‌غلام مسکونهٔ قریهٔ ترمش مربوط علاقداری برفک ولایت بغلان مجاهدی‌بود با شهامت که در نبردها علیه روس متجاوز و غلامان حلقه بگوش شان (خلقی ها و پرچمی ها) از خود جان نثاری و فداکاری نشان میداد بالاخره در اثر تهاجم روسها بمنطقهٔ درهٔ ترمش این جوان مبارز بعد از یک سلسله زد و خورد ها توسط دشمن متجاوز به شهادت رسید اناالله‌و انا الیه‌راجعون.

شهید امیر محمد

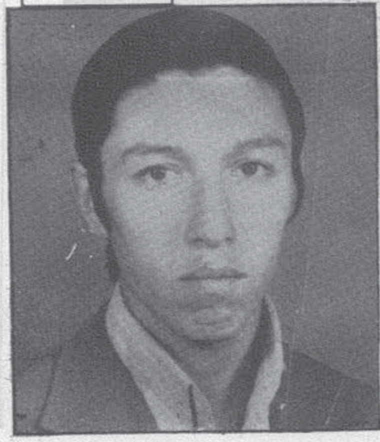
شهید امیر محمد ولد عطا محمد از قریهٔ ترمش علاقداری تاله و برفک ولسوالی دوشی ولایت بغلان جوانی بیست و شش ساله در برخورد های خونین علیه خلقی ها و پرچمی ها و روسها با برادران مجاهد خود حصه گرفته وقتی که روسها بالای دره ترمش تهاجم بردند یکنفر روس را با چوب از بین برده خودش دستگیر شد در حصهٔ دهن ترمش توسط وحشی های تجاوز گر بدرجه رفیع شهادت‌نایل گردید.

انا الله و انا الیه راجعون.





شهید سید نثار احمد «حدید»



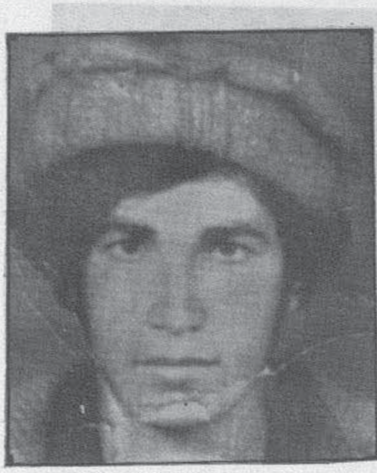
شهید معلم عبدا لواحد



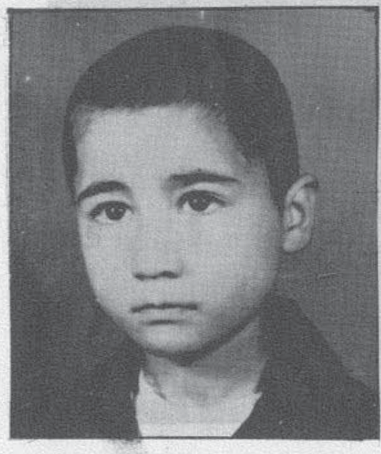
شهید اولیا قل



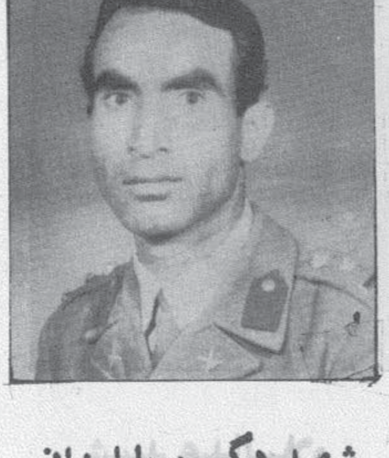
شهید عبدالرحیم



شهید مرزا نیاز



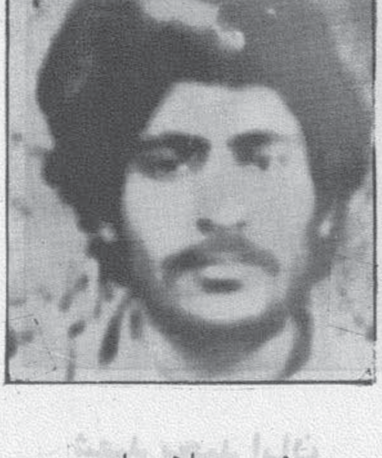
عبدالخبیر شهید



شهید دگرمن بابا خان



شهید ملا سراج الدین



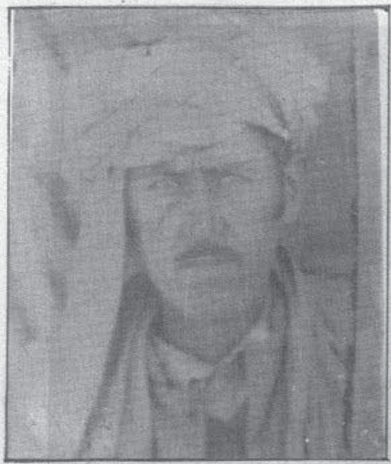
شهید ملا عباس



شهید خیرداد



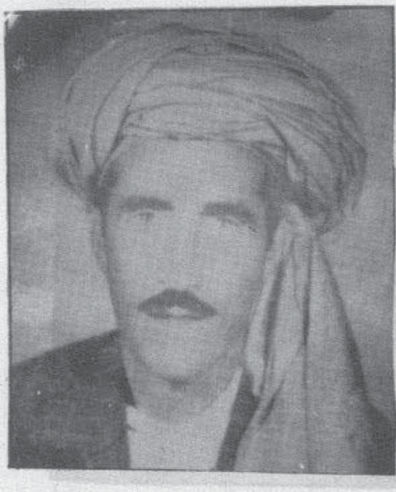
شهید محمد صالح



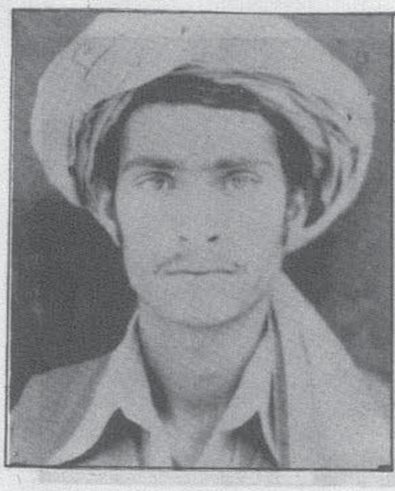
شهید محمد نبی



شهید عبدالخلیل



شهید حاجی سعد الله



سید گل شهید



شهید محمد امان



شهید رحیم گل



شهید عبدالسلام



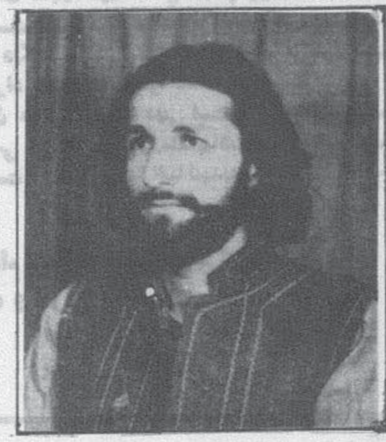
شهید ذکریا



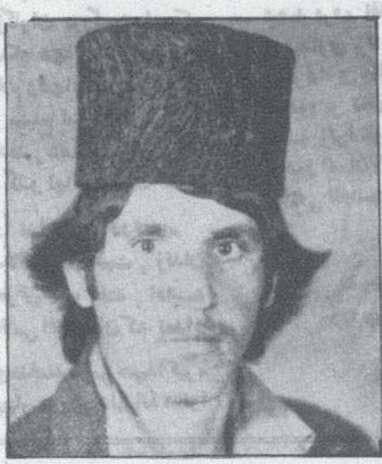
شهید جلاد خان



شهید جان احمد



شهید ملا غریب‌الله



شهید وطن

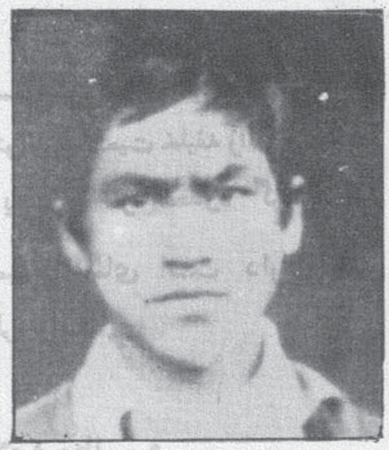


شهید خال محمد





غازی صالح پهلوان شهید



شهید غلام نبی

یادداشت ...

بلی ! قافله سالاران نهضت آنانیکه انقلاب اسلامی مامرهون اندیشه‌ها فعالیت ها ، جانبازی و تلاشهای پیگیر آنان‌است درآن دل‌شب حماسه دیگر آفریدند . اگر چه که عده یی از بی خبران و کسانیکه در انقلاب اسلامی صاحب قضیه نبوده‌به« ملی ملی » گفتن‌ها ، خودهارا دلخوش می کنند رستاخیز کنونی کشور رامولود مبارزات‌قبلی فرزندان جانباز نهضت اسلامی نمیدانند ، و بسان باداران غربی شان خیزش عظیم ملت را قبایلی و خودرو خوانده و فرامین نمبر ۶ و ۷ و ۸ دولت مزدور تره‌کی را ازعوامل‌آن‌میدانند و بدبختانه اینکه در مورد روسی هم استد لال میکنند ، ولی یاد آوری از قیام فرزندان نهضت در داخل زندان این همه یاوه سرائی هارا نقش بر آب میکند .

و به این ترتیب قیام قهرمانانه جانبازان نهضت اسلامی افغانستان و احیاء گران خط اصیل و مبارزاتی اسلام در برابر سپاه‌کفر وضلالت به‌همه عزت اسلام و عزتمندی مسلمان را باوراند ، وآموزگاران بزرگ شهادت‌که مرگ در راه هدف را حادثهٔ ناگوار نمی دانستند بلکه شهادت را مرگ دلخواه می خواندند ، و بااین برداشت وفهم از اسلام وشهادت براهریمنان روسیاه وسیه دل تاختند وصف اول و دوم دشمن مسلح اما بی ایمان را شکستند و خودهارا بصفوف سوم و چهارم رساندند ، دشمن راخلع سلاح وشکوهمند ترین نبرد را آغاز کردند ، و باریختن گلبولهای مبارک خون خود ، پیروزی حق را بر باطل رقم زدند ودشمن را بزانو در آوردند .

بعد ازین حادثهٔ خونین ، شکوهمند ، پر جلال و پر هیبت ، زندان پلچرخی آبستن قیام عظیم دیگری شد و دوست در عرض یک هفته ، ادامه دهندگان راه انبیاء «ع» اعضای ایثار گر نهضت اسلامی افغانستان که تعداد شان به چهل تن می‌رسید ، بفرماندهی مبارز سلحشور وهدفمند مؤمن «سیداکبر» کربلای دیگری را در چهاردهم جوزا آفریدند و اینبار یورش دلیرانهٔ شانرا متوجه سردار جانیان ، فرعون دوران سید عبدالله قوماندان جنایتکار باستیل پلچرخی ساختند که ضربات کوبندهٔ قهرمان سترگ سید اکبر بعدها رواله جهنمش ساخت . و این نخبه گان زندان همچون برادران خویش قهرمانانه فرشته شهادت را در آغوش کشیدند و با لباس گلگون و عطر آگین شهادت به لقاء الله شتافتند .

جمعیت‌اسلامی‌افغانستان بخاطر بزرگداشت ازین حماسه عظیم و یادآوری ازقهرمانان راستین و پاکباختگان هدفمند و قلبرافراختگان مبارز ۸ و ۱۴ جوزای سال ۱۳۵۸ ، خورشیدی ، فاصله زمانی این دو حادثه شکوهمند راکه در خلال آن در حدود ۱۵۷ ، تن از بهترین وپاکترین فرزندان نهضت اسلامی افغانستان قهرمانانه و سربلند در محیطیکه حق خلع سلاح بود ، شهادت را انتخاب کردند و به آرزوی خود رسیدند « هفته شهید »نامیده است که مجله «میثاق خون» ضمن بزرگداشت ازحماسه آفرینی‌های تک تک آن عزیزان شهید ، از همه تنظیم های جهادی ، بویژه برادران هدفمندیکه بر تداوم مبارزه و جهاد نازوز رستاخیز ایمان و اذعان دارند ، خواهان است که بخاطر همبستگی بیشتر ، در بزرگداشت و تجلیل ازین هفته درسالهای آینده با جمعیت اسلامی افغانستان همگام و هم آواز گردند . همچنان مجله « میثاق خون » با اغتنام این فرصت و هشتمین سالگرد شهادت شهدای ۸ و ۱۴ جوزا ازملت شهید پرور افغانستان که باید شهیدستانش نامید ، آرزومند است که هوشیاری و بیداری را از دست ندهد و به دشمنان کمین کرده اسلام عزیز امثال ظاهرشاه و خائنین دیگر که می خواهند بار دیگر از طریق سیلاب خون شهداء بر تخت مراد بالا شوند اجازه ندهند به اهداف شوم و نامیمونشان برسند زیرا خون آن عزیزان شهید دینی است بر گردن هرمسلمانیکه وطن آباد و انسان آزاد می خواهد ، و آرزومند پیاده شدن آرمان شهداء درکشور اسلامی افغانستان است . والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین.

مستدام باد راه شهیدان ۸ و ۱۴ جوزا

مرگ و نفرین بر استعمار وکفر جهانی

ف ـ فاضل

نظام سیاسی در ...

کسب می کند و این ملت است که میتواند صلاحیت خلیفه را وسعت دهد و یا ساحه آنرا محدود گرداند که جمهور علمای امت دارای همین نظریه اند .

خلاصه مطلب :

نتیجهٔ که از این مبحث بدست آمده میتواند اینست که نظام قانونی در اسلام دارای نظریات خاصی است در مورد سلطهٔ دولت و یا سلطهٔ عامه که طبق این اصل اساس سلطهٔ عامه قانون شرعی بوده و آن نظامی است واجبی که روی نصوص دستوری استوار است و ملت مسئول اطاعت از اوامر شرعی اولوالامر پنداشته می‌شوند ، وازجانب دیگر این ارادهٔ ملت است که امام و خلیفه را بنیابت از خود سلطهٔ قیادت بخشیده و خلیفه و امام وظیفه می‌گیرد تا طبق نصوص شرعی در خدمت مسلمانها قرارگیرد و بداند سلطهٔ را که وی ازطریق مردم بدست گرفته است سلطهٔ مقیدی است نه مطلق و استبدادی و یا اینکه خلیفه معصوم باشد و همه اوامر او مصئون از خطاء و متکی به وحی و این حق مردم است تا خلیفه و امام را در صورت انحراف از خطوط شرعی معزول گرداند .

انجام

نظام اسلام

جباران روزگار در روشنی اسلام بی اثر شده و با قیام های - مردمی بکودال نابودی سپرده میشوند - بناءدر هر جا با همه وسایل دست داشتهٔ خود در مقابل جنبش های اسلامی این سردمداران طاغوت دست بجنایت و خونریزی میز لند.

در حالیکه بقای نظام اسلام دراستواری محکم تر از کوه است، در نشرودعوت خروشان تر از در یا است ، در روشنی و فروغ نورانی تر از خورشید است در صفا و بی آلایشی روشن تر از آئینه است ، با در نظرداشت آنچه یادآوری شد به این نتیجه می رسیم که مجاهدین قهرمان و هدفمند ، کاروان شهداء را تا پیاده شدن یک نظام کامل اسلامی تعقیب نموده ، خارهای پیش پا افتاده هرگز ایشا نرا از تعقیب این کاروان باز نمی دارد - ان شاء الله -

کرملین بعد از ...

میان می آورند به این منظوراست که همچو اصطلاحات در فیصله نامه جا داده بعد ازچندی بابهانه گیری های اندک و اتهامات بی موردمسأله مداخلات خارجی واز سر گرفتن آنرمطرح نمایند و با اسناد بهمان ماده فیصله نامه که این موضوع در آن گنجانیده شده، به افغانستان بار دیگر حمله وآنرا برای همیش اشغال نمایند.

در آنوقت فرصت هم مساعد تر خواهد بود زیرا مردم مجاهد افغانستان خلع سلاح بوده و هیچنوع مقاومت را هم در برابر خودنخواهند دید . بهاین ترتیب دست‌آوردهای دیپلوماتیک مسکو مثمرتر از مقابله نظامی با مردم افغانستان خواهد بود و روس‌ها بانقاب انسانی اهداف شوم استعماری خود را بدست خواهند آورد .

بیرون رفتن تدریجی قوای سرخ نیزیک نیرنگ است . روس‌ها میخواهد برای مدت طولانی در افغانستان باقی بمانند و با تمام وسایل دست‌داشته نهضت مقاومت را درهم کو بدو حتی در آخرین لحظات بیرون رفتن نیز این جنایات را تکرار نمایند تا اگر شود رژیم مزدوررا از خطر سقوط و نابودی نجات دهند . حفظ و بقای رژیم دست نشانده آخرین ماموریت قشون سرخ است و گورباچوف مانندسایر دیکتاتوران روسی میخواهد در این ماموریت نقش عمده داشته باشد . بیرون رفتن فوری وبلا قید و شرط قوای متجاوز یکی از خواسته های مبرم مردم افغانستان و یکی از موادات فیصله های مجامع بین‌المللی است و روس‌ها نمی‌توانند بااین بیانات به این همه خواسته ها بی اعتنا باقی بمانند.

سرزمین ...

گوناگون غرب فقدان این سرمایه بزرگ که درخطر نابودی است‌هرگز جبران نخواهد شد .

و ازینجاست که جهاد فرهنگی در کنار جهاد مسلحانه رمزی بس مهم و ضروری تلقی میگردد و بر همه پیشاهنگان دانش وفرهنگ است تا در زنده‌نگهداشتن زبان و ادب و فرهنگ ما که دور از مهد وپرورشگاهش وتحت شعاع زبانها وفرهنگهای بیگانه راه زوال می پیماید سهم جدی و فعال بگیرند .

پروردگارا ! به‌حرمت شهد ای راه اسلام که با خون شان سنگرها را گلگون ساخته اند و طی سالها پیکار و ستیزوآویز با ابر قدرت متجاوز ، برستم وستمبارگی خط بطلان کشیدند ، به آه مظلومانی که اسیر چنگال ستمکاران روسی اند و راه گریزی نمی یابند، به اشک کودکان معصومی که‌ازدست بیداد تجاوزگران آنان را از آغوش‌محبت پدری‌محروم ساخته با نالهٔ درد مندانی که در زند ا نها با ر ستم وجور ملحدان را باامیدانه بردوش میکشند ، به بی

نوایی زنان بی پناهی که پناه و همسران شانرا از دست داده اند به آه آوارگان بی خانمانی که در هجوم بی امان مهاجمان هر طرف آواره و سرگردان اند و کنامی نمی یابند .

خداوندا ! تو این شبهای بیداد را شبهایی را که باخون قربانیان استعمار سرخ رنگین است به صبح آزادی ورستگاری پیوند . بارالها ، جهاد مقدس ما را پیروزگردان ودر افغانستان وطن به خون آغشته ما باز هم خورشیدی آزادی را طالع گردان تا بر ظلمت جهل و بیداد و الحاد چیره گردد و لوث این سیاهی ننگین را از دامان وطن محو سازد و برشبهای سیاه واندوهبار ستم و ستمبارگی پایان بخشد .

سیاست از ...

اصول اساسی سوسیالیسم:

۱- تفسیرمادی تاریخ .
۲- دهریت .
۳- مخالفت با مذهب ودین .
۴- مخالفت با نظام خانواده .
۵- لغومالکیت خصوصی .
۶- دیالکتیک ومبارزهٔ طبقاتی.
۷- دیکتاتوری پرولتاریا .
۸- دیکتاتوری حزبی .
۹- دیکتاتوری رهبری (کیشر شخصیت)

کمونیسم :

دائرة المعارف بزرگ روسیه درچاپ ۱۹۵۳ خودکمونیزم راچنین تعریف نموده است :
(عالیترین شکل جامعه که جانشین شکل سرمایه داری میشودوازطریق شکل ابتدائی تریعنی سوسیالیسم تحقق می یابد ، به عقیده کمونشت ها ، انتقال به کمونیسم بااستحکام نظام سوسیالستی وبدون انقلاب انجام میشودودرشکل کمونیستی جامعه وسایل تولید به ملکیت عمومی درخواهندآمد و دولت که هدایت کننده جامعه به مرحله عالی است ، ازمیان خواهدرفت ....)
ولی اکنون که هفتادسال از نظام سوسیالیستی درروسیه میگذرد نه به مرحله کمونستی رسیده ونه علائم ازبین رفتن دولت مشاهده میشود بلکه برعکس روزبروزکنترول دولت برهمه ساحات زندگی شدید تر می گردد . یعنی نظریات فوق رویاهای شاعرانه مارکس بوده و هرگز درصحنهٔ عمل مشاهده نخواهدشد .

تصویر روس ...

حمله مکرر به ایران وکشتار های دسته جمعی ، قبل از جنگ وبعد از جنگ دوم جهانی، تسخیر کشورهای اروپای شرقی دست درازی درافریقا وامریکای شمالی ، و اخیرا حمله بر خراسان دیروز وافغانستان امروز ، بزرگترین شواهد ، آز وحرص روسها ،وبارز ترین نمونه خاطر طبعی ودون منشی ودرنده خوئی آنان است.وبر همین انگیزه بود که کشور ما را درشش سال اخیر به خاک وخون کشیدند . هرچه بدست شان افتاد غارت کردند ، هرکه وهرچه درنظر شان، آمد کشتند شهرها وروستاها را ویران نمودند وبرهیچ زنده جانی رحم نکردند وهنوز هم به این جنایت ووحشت ادامه میدهند،تادیده شود که دور زوال ونابودی آنان چگونه وچه وقت فرا میرسد وبشریت از شر این پرازیت های خلقت چسان نجات می یابد . انشاالله مشیت الهی و گردانندهٔ چرخ زمان ، این قرعه را بنام نامی ملیت قهرمان و مجاهد افغانستان خواهدزد . واین افتخار نصیب آن جوانمردانی خواهد بود که رمز شجاعت ودلیری وایمان داری و آزادی وآزادزیستن را دردل کوهها وصخره ها باخون پاک خویش نقش بستند وطلسم افسانوی واهریمنی قوای روس را درهم شکستند .

(پایان)

امروز زدائی برای ...

می‌شده است خواهد ساخت.

فردا ، با نخستین بارقه طلـوع امر اعتلای انسان و اعتلای «آدمیت» آدم را برفراز مقبره‌حیوان‌پرستی،شی‌شدن وشی بودن آدمی ، مطرح خواهد کرد و معتقدیم فردا که بر اساس تنفر و انزجار از امروزونظام امروز برمبنای یک انقلاب خونین پدیدار خواهـد شد هرگز سنتها و آئـین هـای امروز را نخواهد داشت و با بقایای آن ستیز خواهد داشت و فردا هرگز بد تر از امروز نخواهد بود ، فردا هرگز سقوط انسان نیست و هبوط آدمی را بفرود های غم انگیز ظلم و ظلمت بعهده نخواهد داشت .

«فردا» بربنای اینـکه با وضـع موجود نا سازگار است‌و در مقام‌ضدیت باآن علم مبارزه بلند کرده است ، زیبا‌ترین و بالنده ترین خواهد بود .

هر زشتی وتهمتی را نسبت‌دادن بوضع موجود، برا زنده و زیباست‌وعلیه حاکمیت مطلوب فردا، هرتهمتی‌عصیان و هر عصیانی ، سقوط است و ناشی از «امروزی دیدن» امروزی اندیشیدن و امروزی داوری و عمل کردن است . به امید فردای آزادی و فردای‌خجستگی و بالندگی انسان .

کالج مسجد ـ پشاور

۱۳۶۶-۱-۲۹

دعوت ...

از شرک تهی نیست ، و تقوا و شرک در دل آدمی کنار یکدیگر نمی نشیند . . . »

۴ ـ مرحله ایمان :

این مرحلهٔ ایست‌که مسلمـان از صبر و ثبات کار گرفته به‌ریسمان حق چنگ می زنـد . تمـام تکالیـف را درین راه قبول نمـوده حتـی از زندگی می گذرد . تمام ایـن کار ها بخاطر دفاع از عقیده و دفاع از زعیم که به دعوت او ایمان آورده است میباشد تا که در برابر این جبارمتکبر میگوید .

«فاقض ما انت قاض، انما تقضی هذه الحیوة الدنیا انا آمنا بربنا لیغفر لنا خطینا و ما اکرهتنا علیه من‌السحر واللهخیرو ابقی» پس‌توآنچه‌توانی‌بکن آنچه که توانی درین جهـان کنی !

ما به خدای خویش ایمان آوردیم تا گنا هان ما را بیا مرزد و آنچه را که ما را و امید اشتی از جا دوئی (به بخشد) و خدای یگانه بهتر و عذاب او پا ینده تر است .

۵ ـ مرحله انتصار :

زمانیکه این چهـار گانه را مشاهده نمودیم نتیجه آنرا در مرحله پنجم می بینیم که آن عبارت از کامیابی ، انتصار ، کسب پیروزی حصول نجات و بشارت است بـرای مهضومین . وآرزویست که برای سر سپرده گان این راه بر آورده می شود و نعره حق است که در آفاق زمین پخش می گردد خداوند می فرماید: **یا بنی اسرایل قد آنجینا کم من عدوکم** » « ای بنی اسرایل هر آینه نجات دادیم شما را از دشمنان‌تان »

ادامه دارد

عید در میرت . . .

ازهمدردی بامسلمانان شرم میدارند ! !

عجبا ! دردا ! واحسرتا !

اینست مسلمانی ؟ !

★ ★ ★

ای حکمروایان ستمگستر هندوستان !

ای بیداد گران بدتر از انگلس !

مدعیان «دموکراسی» «وآزادی» !

عاملان جبر و خشونت !

ننگ تان باد !!

ای «بزگترین دموکراسی دنیا» ! !

اینست «دموکراسی» ؟ !

اینست «آزادی» ؟ !

اگر چینین است ؟

پس :

لعنت بر دموکراسی !

نفرین بر آزادی !

جریده مجاهد شماره ۱۶



له استاد ربانی سره د جسارت ورځپاڼی د مرکی لنډیز

ظاهرشاه زموږ د اولس دا وسنی دردناک حالت ستر عامل دی

د جسارت ورځپانه د مارچ ۳۰ :

د افغانستان د اسلامی جمعیت لارښود پروفیسور برهان الدین ربانی په کویټه کی د جسارت ورځپانی له خبریال سره په مرکه کی ویلی دی : افغان مجاهدینو چی د روسی ښکیلاک پر ضد په جهاد کی کومی قربانی ورکړی دی ، هغه د ظاهر شاه په راتلو نه ضایع کوی .

استاد ربانی زیاته کړه چی ظاهرشاه افغانستان ته د روسانو د راتګ او زموږ داوسنی دردناک حالت ستر عامل دی موږ افغانان افغانستان ته د ظاهر شاه د راوستلو او هغه ته د اقتدار سپارلو په هکله هیچا ته اجازه نه ورکوو .

د افغانستان د اسلامی جمعیت مشر وویل : موږ چی په افغانستان کی کوم حکومت جوړوو په هغه کی به د مجاهدینو استازی شامل وی .

استاد ربانی په کابل کی دروسانو له مزدورانو سره د ائتلافی حکومت جوړولو په هکله د جسارت ورځپانی د خبریال د پوښتنی په ځواب کی ویلی دی : په افغانستان کی روان جنګ د ائتلافی حکومت د جوړولو له پاره نه دی، افغان مسلمان اولس د یوه بهرنی ښکیلاکی ځواک په مقابل کی په جهاد بوخت دی ، په دی برخه کی موږ له هیچا سره د ائتلافی حکومت جوړولو ته چمتو نه یوو ، ځکه چی روسان غواړی ځان له دی لاری خپل شوم هلف ته ورسوی تر څو چی روسی پوځونه په بشپړه توګه له افغانستان ځخه نه وی وتلی ، موږ دغه ډول هر اقدام په خپل هیواد کی بهرنی لاس وهنه بولو .

استاد ربانی زیاته کړه چی له افغان مسلمان اولس سره د اصلاحیت او اهلیت شته چی د خپلی خوښی حکومت جوړ کړی .

استاد ربانی د یوی بلی پوښتنی په ځواب کی ویلی دی : د افغانستان په مسئله کی اصلی خواوی مجاهدین او یرغلګر روسان دی ، او ددی دواړو خړ اوه تر منځ مخامخ خبری اترې د افغانستان مسئله حل کولی شی .

د افغانستان د اسلامی جمعیت لارښود د یوی بلی پوښتنی په ځواب کی څرګنده کړی چی په پاکستان کی د بمونو په چاودنو کی د افغان مهاجرینو لاس نشته او تر اوسه هیڅ یو افغان مهاجر ، په دی لړ کی نه دی نیول شوی .

استاد ربانی زیاته کړه : پاکستان زموږ پناه ځای دی ، او د هغه ساتنه موږ خپله فریضه بولو ، که خدای (ج) دی نه کړی پاکستان له مشکل سره مخامخ شو موږ به ورځخه په خپلو وینو دفاع وکړو .

شادروان استاد خلیل‌الله خلیلی»

عیدی بهموطنان

شب عید است و زان شهر تب آود
ز شادی بر نمی آید صد ای !

درین ماتم سرا دودی نه بینی
بجز آه یتیمی بینوایی

مبارک باد عید آن مادری را
که فرزندش بخون غلطیده امروز

بجای روی گرم تابناکش
بزاری مرقدش بوسیده امروز

بگوشش آید فغانش در دل شب
کجا این گرگ فرزند مرا خورد

کجا این گرگ پیر آدمی خوار
کجا فرزند دلبند مرا برد

مبارک عید بر سنگر گزینی !
که جان داده بزیر تیغ جلاد

برای حفظ هر خاری درین خاک
سپر کرده تنش چون کوهٔ پولاد

بآنانیکه از دل بوسه دادند
لب شمشیرهای آبگون را

ز هر رنگی برای ثبت تاریخ
پسندیدند تنها رنگ خون را

مبارک عید بر آزاد مردان
برهنه پای ها دشمن شکن ها

بجای جامه کرده زینت تن
بروز عید خود گلگون کفن ها

مبارک عید آنان را که یک عمر
دران کشور نخسپیدند آرام

ولی امروز با عزی چو کهسار
ستانند از دهان اژدها کام

مبارک بر خدا جویان کشور
که پامال خرد جال گشتند

بآن خلوت گزینان سحرگاه
که در پای ستم پامال گشتند

مبارک عید باد آوارگان را !
که زیر آسمان جای ندارند

اگر این جا بغربت جان سپارند
برای قبر ما وای ندارند

مبارک عید باد آن پدر را
که در خون خفته فرزند جوانش

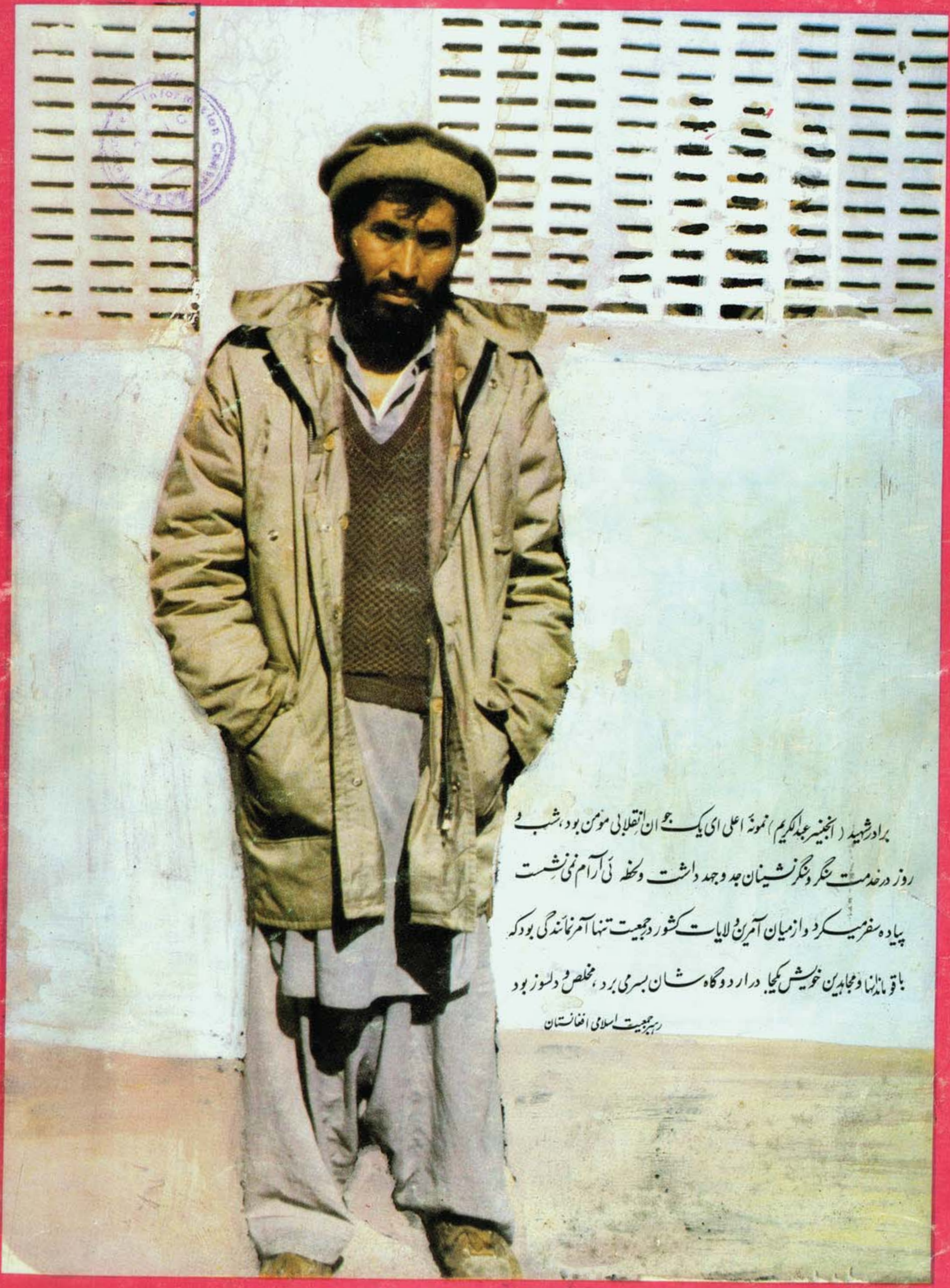
بخاک افتاده سرو سر بلندش
بریده مرگ از پیوند جانش

مبارک باد بر ناموس ملت
بان دوشیزهٔ زیبا که چون شیر

علم افراشته از چادر خویش
نشان داده بدشمن برق شمشیر

مبارک عید بر زندانیان باد
که باشد سازشان آواز زنجیر

بزیر ضربت شلاق دشمن
بلب نارند جز فریاد تکبیر


برادر شهید (انجنیر عبدالکریم) نمونهٔ اعلی ای یک جوان انقلابی مومن بود، شب و
روز در خدمت جنگ و جنگ نشینان جد و جهد داشت و لحظه ئی آرام نمی نشست
پیاده سفر میکرد و از میان آمرین ولایات کشور در جمعیت تنها آمر نمائندگی بود که
با قوماندانها و مجاهدین خویش یکجا در اردوگاه شان بسر می برد، مخلص و دلسوز بود
رهبر جمعیت اسلامی افغانستان